

# ایمان

شماره ۱۶۸  
بهار و تابستان ۱۳۸۰



بررسی‌هایی پیرامون حرکت‌های توده‌ای / جنبش‌های اعتراضی و مبارزات کارگری: محمدرضا شالگونی /  
یوسف آبخون / یاسمین میظر / استیفن ری / برهان / جک گنراد - مهدی کیا / اردشیر مهرداد / هری کلیور /  
جان هالووی / گابریل کارسیا مارکز - فرمانده دوم مارکوس / آندرو / هیلترمن / حشمت محسنی /  
بررسی رسانه‌ها: بهروز نظری دیدگاه: مرتضی محیط / شهره مدائن / فرامرز دادور گرامی داشت: منصور خاکسار

## پنجره‌ای به روی دیکتاتورهای نامرئی

مادر فداکار دیکتاتوری بیگاری را

دوست نگران دیکتاتوری حمایت را

و

خیریه دیکتاتوری بدهکاری را تجربه می‌کند

بازارهای آزاد به ما اجازه می‌دهند

قیمت‌هایی که بر ما تحمیل شده‌اند را بپذیریم

آزادی بیان به ما اجازه می‌دهد

به آن‌هایی گوش فرا دهیم که به نام ما حرف می‌زنند

آزادی انتخابات به ما اجازه می‌دهد

چاشنی‌ای را انتخاب کنیم که با آن ما را خواهند خورد.

ادواردو گالیانو

برگردان: مریم آزاد

# راه کار گر

نشریه ارگان مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کار گر)

بهار و تابستان ۱۳۸۰

شماره ۱۶۸

صفحه	سرنگاشت‌ها
۴	- علیه تروریسم، جنگ طلبی و دولت پلیسی / اردشیر مهرداد
۷	- استقلال سیاسی ایران به چه کار آمد؟ و چرا به کار نیامد؟ / سارا محمود
۹	- کمپ دیوید به چه بهایی؟ / ادوارد سعید / مریم آزاد
۱۱	حرکت‌های توده‌ای / جنبش‌های اعتراضی / مبارزات کارگری
۱۸	- نافرمانی مدنی چگونه می‌تواند توده‌ای شود؟ / محمدرضا شالگونی
۲۲	- نافرمانی مدنی؛ مروری بر چند تجربه / یوسف آبخون
۲۶	- درباره: نافرمانی مدنی الکترونیک / استیفن ری / شهره مدائن
۳۰	- نافرمانی الکترونیک و هاکتیویزیم / یاسمین میظر
۳۶	- اعتصاب عمومی و کشور های «جنوب»: بررسی چند تجربه / برهان
۴۰	- اعتصاب عمومی سال ۱۹۲۶ در بریتانیا: زمینه‌ها، شکل‌گیری و پیامدها / جک کنراد در گفت‌وگو با مهدی کیا
۴۴	- جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری: پس از جنوا / اردشیر مهرداد
۵۰	- جنبش‌های اجتماعی، ارتباطات رایانه‌ای و خطر جهانی برای سرمایه‌داری / هری کلیور / شهره مدائن
۵۶	- زبانیست‌ها و مفهوم قدرت / جان هالووی / مریم آزاد
۵۸	- مصاحبه گابریل کارسیا مارکز با فرمانده دوم مارکوس / یاسمین میظر
۶۱	- زبانیست‌ها، آثار شیسیم و دموکراسی مستقیم / آندرو / نوید پایدار
۶۶	- نقش جنبش زنان در قیام انتفاضه / هیلترمن / مهدی کیا
	- نگاهی به عوامل نامساعد سازمان‌یابی سراسری کارگری / حشمت محسنی

بررسی رسانه‌ها	
۷۳	- مطبوعات، دموکراسی و قدرت سیاسی؛ بررسی نقش مطبوعات در شرایط کنونی ایران / بهروز نظری

دیدگاه	
۷۹	- آیا مارکس یک ضد مذهبی بود؟ / مرتضی محیط
۸۲	- صدای سوم / شهره مدائن
۸۳	- نگاهی به شرایط استثمار و استبداد در ایران / فرامرز دادور

گرامی‌داشت	
۸۶	- امیرحسین آریان‌پور، استاد روشنگری و پژوهش‌گری نیک‌اندیشی در گذشت / منصور خاکسار

## دوستان گرامی

بخش دوم گفت‌وگو با آقای ابوالحسن بنی‌صدر متأسفانه برای درج در این شماره آماده نشد. از این بابت از شما پوزش می‌خواهیم. امیدواریم در شماره‌ی آینده دنباله‌ی این گفتگو حتماً انتشار یابد.

سردبیر

سردبیر: اردشیر مهرداد

ardeshirmehrdad@yahoo.co.uk

فکس ۰۰۴۴ ۲۰ ۸۹۲۶ ۹۱۴۴

نشانی (صندوق پستی) BP 195

75563 PARIS - Cedex2

پست الکترونیک

http://www.rahehargar.org

ISSN 0948-0137

انتشار این شماره مدیون کمک‌های مریم آزاد، یاسمین میظر، بهروز نظری، نوید پایدار و مریم اسکویی است.

راه کار گر در ویرایش و کوتاه کردن مطالب با مشورت نویسندگان آزاد است.

مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود

با مطالب ترجمه شده از سال نسخه‌ای از متن اصلی ضروری است.

بهای تک فروشی این شماره بطور استثنایی:

معادل ۲ مارک آلمان .

# علیه تروریسم، جنگ طلبی و دولت پلیسی

## اردشیر مهرداد

شناسنامه‌ی ملی و فرهنگی دارد. با تروریسم باید مقابله کرد. در این تردیدی نیست. اما، رویکرد قدرت‌هایی که در سطح ملی و یا جهانی مدعی مبارزه با تروریسم‌اند مستقیم و غیرمستقیم به پیدایش گروه‌های ترور و گسترش زمینه‌های رشد تروریسم یاری می‌رساند. هیچ یک از این قدرت‌ها، و در رأس آنها دولت ایالات متحده، بمعنی واقعی و غیر مشروط مخالف ترور و سرکوب تروریستی نیستند. مخالفت آنان با تروریسم مشروط به هدف‌های آنست. آنان مخالف نوعی از تروریسم هستند که علیه خودشان و منافعشان بکار افتد. بهمین سبب در حالی که بعضی از گروه‌های تروریستی را سرکوب می‌کنند. برخی دیگر را می‌آفرینند، سازمان می‌دهند و یا لاقلاً مورد حمایت قرار می‌دهند. امروز کسی نیست بتواند انکار کند که اسامه بن لادن‌ها را «سیا» بوجود آورده است، حماس‌ها دست پخت موساداند، آدمخواران طالبانی محصول مشترک خزانه‌داری سعودی، رکن اطلاعات ارتش پاکستان و وزارت دفاع ایالات متحده‌اند و گروه‌هایی از

مذهب است و نه در جغرافیای خاص. خشونت پلیسی گروه‌های غیردولتی، آن هم در شکل انتحاری‌اش، صدای شکستن آن‌هایی است که در نظام‌های زور و خشونت صدایی ندارند. از دل هر ملیت و فرهنگ و مذهبی که درآید، به هر زبانی که خود را توجیه کند، رهبری آن‌ها را هر کس داشته باشد و از سوی دستگاه اطلاعاتی هر کشوری به بازی گرفته شود، تروریسم سلاح فرودستان است. اسلحه‌ی کنار گذاشته شده‌ها و ضعیف‌هاست وقتی نومیدانه به جنگ تحقیر و سرکوب و ستم می‌روند. تروریسم ضعیف‌ها و فرودست‌ها، خواه در مقیاس محلی و ملی عمل کند و خواه در پهنه‌ی جهانی، بیان نفرت سیاه و مرگ باری است علیه نظام‌های قدرتی که به همان اندازه سیاه و مرگ باراند. وقتی مشروعیت صاحبان قدرت بر باد می‌رود، آنهایی که لگدمال شده‌اند اگر برای آفریدن و زندگی بخشیدن نتوانند برخیزند برای ویرانی و مرگ می‌توانند. و امروز که فقر، محرومیت، ستم‌گری و جباریست بیش از هر زمان دیگر فراموشی است، روی آوردن به خشونت تروریستی کمتر از هر زمان دیگر

یازدهم سپتامبر دوهزار و یک جهان شاهد یکی دیگر از تراژدی‌های انسانی بود. در این روز چند نفر در یک اقدام انتحاری، خود و همراه با خود چند هزار نفر را به کام مرگ بردند. بی‌آنکه بدانند قربانیانشان چه کسانی‌اند، احساسات، عواطف، عقاید و یا آرزوهایشان کدام است و یا حتی لزوماً بدانند به کدام قوم و ملت و مذهب و جنس و نژادی متعلق‌اند.

دست زدن به ترور، خصوصاً ترور مردم عادی، در هر شکل آن به لحاظ انسانی مردود و به لحاظ سیاسی زیانبار است. اما ترور انتحاری، آن‌هم در ابعادی چنین بی‌رحمانه بیان یک فاجعه اخلاقی و یک بحران روانی‌ست و در نگاه هر انسان آزاده‌ای بشدت نگران کننده و هراس آور. با این همه آنچه در یازدهم سپتامبر در ایالات متحده روی داد بیش از همه برای آنهایی هولناک و فاجعه بار است که برای آزادی و برابری، و برای صلح و عشق و مهربانی می‌جنگند؛ آنهایی که جهان انسانی را در رنگارنگی و گونه‌گونی و نیز در همبستگی و یگانگی‌اش تعریف می‌کنند. ریشه تروریسم نه در فرهنگ و

تروریستی اسلامی مورد حمایت فقهای حاکم بر ایران.

از این گذشته، بکارگیری حربه‌ی ترور و خشونت دولتی علیه مردم را کمتر دولتی است در جهان که نفی کند. تروریسم دولتی اگر حتی به لحاظ اصولی پذیرفته نشده باشد، مواردی که بسیار اندک است، به لحاظ عملی همواره و عموماً توجیه می‌شود و جز در رقابت‌های سیاسی و بحران در روابط دولت‌ها مورد اعتراض قرار نمی‌گیرد. وگرنه، حمایت ایالات متحده‌ی آمریکا، از تروریسم دولتی شارون و دیگر دولت مردان اسرائیلی علیه مردم بی‌دفاع فلسطین و یا سکوت توأم با رضایت دولت پاکستان در قبال تروریسم گروه صحابه را چگونه می‌توان توضیح داد.

و مهم‌تر این که، نمی‌توان در برابر مردم ضعیف به وحشیانه‌ترین کشتار دست زد و به نام قانون و یا منافع ملی هر خشونت و جنایتی را توجیه کرد ولی از واکنش کور، عصبی و حتی «غیر انسانی» و «غیر اخلاقی» آنهایی که هدف خشونت قرار می‌گیرند جلو گرفت. دست زدن به خشونت بی‌مهاری و سبانه علیه مردم عادی، در هر شکلی و به هر نامی، قطعاً راه را برای گسترش روحیه انتقام‌جویی در شکل تروریستی آن هموار خواهد کرد و بدان مشروعیت خواهد داد.

دولت ایالات متحده و متحدان آن نمی‌توانند گمان کنند سناریویی را که ده سال پیش در عراق به صحنه آوردند و چند سال بعد در یوگسلاوی تکرار شد آن گونه به پایان رسد که خواهان آنند. آنان در تهاجم به این کشورها مفاهیمی چون خشونت و جنگ را دوباره تعریف کردند. با اتکاء به اصل خسارت هر چه بیشتر به «دشمن» و هزینه‌ی هر چه کمتر برای «خودی» هر گونه قیدی

اخلاقی و انسانی را از میان برداشتند و با بکارگیری سلاح‌های تخریب و کشتار جمعی به جان مردم عادی این کشورها افتادند و حتی از ویران ساختن امکانات و منابع ضروری برای بقا آنان نیز تردید نکردند. اکنون بلاهت است اگر به پنداریم آثار عمیق زخم‌هایی که فرو ریختن باران بمب و موشک در این کشورها بر جای نهاده با چند ملیون دلار کمک مالی التیام یافتنی است. و ساده لوحی است اگر تصور شود خشم و نفرت مردمی که در بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها، مساجد و کلیساها، منازل مسکونی و کارخانه‌ها به خاک و خون کشیده شدند با ادعای حمایت از حقوق بشر و دموکراسی مهار خواهد شد.

فرا تر از این، در جهان امروز آثار منفی چنین خشونت‌هایی را نمی‌توان به مردمی محدود ساخت که قربانیان مستقیم‌اند. در میان صدها میلیون نفری که در سراسر جهان چنین فجایی را بر صفحه‌ی تلویزیون‌های خود دیده‌اند، چه بسیار بوده‌اند کسانی که خود را در کنار قربانیان یافته‌اند و در رنج‌های آنان و نفرت و خشم آنان شریک شده‌اند. معرفی چهره‌ی جدیدی از خشونت، زورگویی و کشتار از جانب قدرت‌های حاکم بر جهان ما نمی‌تواند ضد مادی خود را در میان مردم جهان نیافریند. در برابر شمار زیادی از مردم که خشونت قدرت‌های جهانی آنان را مرعوب و هراسان می‌سازد، قطعاً آنانی که برای پیوستن به ارتش تروریسم انتحاری به صف می‌شوند نیز اندک نیستند.

با چنین نگاهی، مقابله با تروریسم نه راه حل پلیسی دارد و می‌توان به مدد فن‌آوری مدرن اطلاعاتی و یا سیستم‌های تعقیب و دیده‌بانی جدید آن را مهار ساخت، نه می‌توان با سرکوب

قضایی و کیفری به نابودی‌اش امید بست و نه می‌توان به آن اعلان جنگ داد. سیستم‌های پلیسی پیچیده‌تر تنها شیوه‌های سازماندهی و اقدام تروریستی را پیچیده‌تر خواهد ساخت. دیده‌بانی فشرده در بهترین حالت شکاف‌ها و درزهای شناخته شده را پوشش خواهد داد. اما دگرگونی وقفه ناپذیر سیستم‌های اقتصادی و سیاسی پیدایش شکاف‌هایی تازه را در پی دارد که می‌توانند برای حرکت و اقدام تروریستی عرصه‌های مناسب تازه‌ای بیافرینند.

بالا بردن غلظت دیده‌بانی و کنترل پلیسی، خصوصاً در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری، با منطقی جهانی که با تأکید بر حرکت آزاد کالا و سرمایه در حال بازسازی خود است خوانایی چندانی ندارد. بعلاوه، استقرار دولت پلیسی هزینه‌های اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی‌ای دارد که در یک قوس زمانی نه چندان بلند مدت از ظرفیت تحمل سرمایه‌داری به مراتب فراتر می‌رود. حتی در شرایطی که دورنمای بحران اقتصادی زمینه را برای تقویت گرایش‌های محافظه‌کارانه تقویت می‌کند، استقرار چنین دولتی نمی‌تواند مورد حمایت همه‌ی بخش‌های اصلی سرمایه قرار گیرد. بعکس، تأثیرات مستقیم آن بر مدل‌های توسعه و انباشت و نیز بر بازدهی و کارایی سرمایه مخالفت‌هایی را می‌تواند در باشگاه قدرتمندان برانگیزد که مقابله با آن‌ها لزوماً آسان نباشد.

اظهارات سخنگویان رسمی دولت ایالات متحده در نخستین واکنش‌های خود نسبت به رویداد تروریستی یازدهم سپتامبر و نیز آنچه در رسانه‌های رسمی این کشور تحت عنوان تحلیل و تفسیر و نظر کارشناسی همراه این اظهارات

انتشار یافت گرایش را به نمایش گذاشت که به شدت نگران کننده است. این گرایش می‌کوشد زیر پرچم مبارزه با تروریسم طرح‌هایی را پیاده کند و سیاست‌هایی را به اجرا گذارد که به شدت ماجراجویانه‌اند و نه تنها به مبارزه با تروریسم کمکی نمی‌کنند. بلکه زمینه‌های گسترش سریع آن را نیز فراهم می‌سازند. این گرایش می‌کوشد با استفاده از فضای عاطفی و روانی موجود صورت مسئله را تغییر دهد و ضرورت مبارزه با تروریسم را به ضرورت جنگ برای تغییر نظم سیاسی داخلی و جهانی تبدیل کند.

در این راستا، آنچه در یازدهم سپتامبر روی داد، نه یک اقدام تروریستی، هر چند با ابعاد بی‌سابقه، بلکه تجاوز به خاک آمریکا و یک اقدام جنگی کامل بر علیه این کشور معرفی می‌شود. علاوه بر این، جنگی که «آغاز شده است» نه یک جنگ با مفهوم متداول آن یعنی جنگی با یک دشمن تعریف شده و هدف‌هایی معین و محدود، بلکه جنگی است علیه دشمنی با تعریف کشدار، در ابعاد جهانی، به لحاظ زمانی نامحدود و با خصلتی پلیسی-نظامی.

از این دیدگاه، لازمه‌ی پیروزی در چنین جنگی نیز عبارتست از زیر و رو کردن «همه چیز» در داخل و خارج کشور از فردای روزی که به ایالات متحده حمله شد. در داخل باید به دوران مک کارتیسم بازگشت و با استقرار دولت پلیسی فضای تنفس تروریسم را مسدود ساخت. بدیهی است، دامن زدن به برتری طلبی ملی، پیش داوری‌های مذهبی و فرهنگی و گرایش‌های نژادپرستانه نیز به عنوان شالوده‌های ایدئولوژیک چنین دولتی، از ضروریات

اولیه‌اند. در خارج نیز نظام قدرت تازه‌ای باید برقرار شود که سلطه‌ی دولت آمریکا بر آن محل چون و چرا نباشد. نافرمانی در این نظام، از جانب هر دولتی، مصداق تروریسم، و یا حمایت از تروریسم است و در شرایطی که «نخستین جنگ قرن بیست و یکم» علیه تروریسم است مستوجب سرکوب نظامی. این گرایش آشکارا در رویای برپایی امپراطوری تازه‌ای در جهان است و می‌پندارد فرو ریزی برج‌های ساختمان «مرکز تجارت جهانی» در نیویورک، شرایط را از هر زمان دیگری برای تحقق این رویا مساعد ساخته است؛ شعار «جنگ علیه تروریسم» ظاهراً چنین وظیفه‌ای را عهده‌دار است.

در شرایطی که دور نمای اقتصادی جهانی با نشانه‌های یک بحران تازه همراه است، زمینه برای تقویت این گرایش از هر زمان دیگر مساعدتر است و می‌تواند تشدید فضای خشونت پلیسی و تروریستی و گسترش دامنه‌ای خصومت‌های نژادی و مذهبی در سطح جهان را موجب شود. این فرآیند در همه حال زیانبار است. اما، زیان آن امروز که جنبش‌های کارگری و ضد سرمایه‌داری پس از یک دوره‌ی رکود در حال باز خیزی‌اند بدون شک مضاعف است و درست به همین سبب اهمیت تلاش برای متوقف ساختن آن به هیچ وجه از مقابله با تروریسم کمتر نیست.

نخستین واکنش‌ها در برابر اظهارات مقامات دولتی در آمریکا جای تردیدی نگذاشتند که جهان با حساسیت توأم با بدبینی نسبت به آنها برخورد می‌کند. در این واکنش‌ها در حالی که تروریسم بطور یک صدا محکوم

شناخته شده از توسل به خشونت لجام گسیخته در اشکال دیگر آن نیز جانبداری نشده است. در داخل ایالات متحده طیف وسیعی از نیروهای سیاسی خطر را دریافته‌اند و به رغم فضای سنگین که بوجود آمده دولت بوش را از دست زدن به ماجراجویی سیاسی بر حذر داشته‌اند. می‌توان امیدوار بود که به موازات بیرون آمدن توده‌ی مردم آمریکا از شوک روانی اخیر به واقعیت نگران کننده‌ای که پشت شعارهای مبارزه با تروریسم پنهان شده آگاهی یابند و از حمایت آن خودداری کنند.

با این وصف هم در داخل آمریکا و هم در سطح جهانی کارزاری هم زمان و مستقیم علیه تروریسم، جنگ افروزی و استقرار فضای پلیسی ضرورتی فوری است. در این کارزار هم بستگی و هم آهنگی جهانی هر چه گسترده‌تر نبردهای آزادی خواه، صلح دولت و برابری طلب یک شرط اصلی برای پیروزی است. هر گاه بپذیریم که دور باطل خشونت تروریستی و پلیسی بیشترین آسیب را می‌تواند به فضای حرکت جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری وارد سازد باید انتظار داشت این جنبش نخستین گام را برای شکستن چنین دور باطلی بردارد. مطمئناً جنبش‌های کارگری، زنان، طرفداران محیط زیست، مخالفان جنگ و تسلیحات هسته‌ای ظرفیت‌های منفی تحولات جاری را در خواهند یافت و همه‌ی توان و نیروی خود را در این راه به میدان خواهند آورد.

خشونت طلبی تروریستی و پلیسی - نظامی امروز خطری جدی است، اما کمتر از دیروز شکست ناپذیر نیست. در مقابله با آن نباید درنگ کرد.

# پنجاه سال

## از ملی شدن صنعت نفت گذشت:

### استقلال سیاسی ایران به چه کار آمد؟ و چرا بکار نیامد؟

سارا محمود

امسال ۵۰ سال از زمان پیروزی مردم ایران در اعلام ملی کردن صنعت نفت و ۴۸ سال از شکست مردم در کودتای شاه - آمریکا می‌گذرد. در آن پیروزی چه بدست آوردیم و در این شکست چه چیز را از دست دادیم؟ یافتن پاسخ درست به این پرسش راه‌گشای مبارزه آزادی‌خواهانه مردم ماست که اکنون دیگر عمری بیش از یک قرن دارد.

در آستانه ملی شدن صنعت نفت اقتدار مرعوب‌کننده امپراطوری انگلیس هنوز خدشه‌ناپذیر به نظر می‌رسید و یک قرن استعمار و به ویژه ۵ سال سلطه شرکت بریتیش پترولیوم به کمک حکام مستبد و کارگزاران ایران را به ویرانه از هم گسیخته‌ای تبدیل کرده بود. وقتی که مصدق با آن وفاداری به حق حاکمیت ملی، مبارزه مردم را رهبری کرد و از درون چنین کشوری ضعیف و از پا افتاده‌ای حکم محکومیت نهاد عظیم استعماری را در دادگاه به رسمیت شناخته شده توسط خودشان گرفت تمام خاور میانه و کلاً دنیای مستعمره از مصر تا آرژانتین غرق در شادی شد. این برای مردم ایران افتخارآمیز بود که زنجیر دستگاه استعماری قدر قدرت را در خاورمیانه گسسته بودند. این دستاورد نزد

مردم ایران چنان حرمت داشت که دولت کودتا هرگز جرأت نکرد رسماً آن را پس بگیرد. استقلال سیاسی به لحاظ حقوقی بدست آمده بود و پس گرفتنی نبود.

این استقلال به چه کار آمد؟ از نظر اقتصادی، نه غارتگران خارجی، نه غارتگران داخلی چیزی از دست ندادند بلکه بیشتر هم به دست آوردند. در رابطه با خارجی‌ها، همان که چرچیل گفته بود: «اول مصدق را سرنگون می‌کنیم، بعد مسأله نفت را حل می‌کنیم» به حقیقت پیوست، قرارداد جدید که دولت شاه با رعایت «استقلال سیاسی» تصویب کرد، از همه پیشنهاداتی که برای جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت به مصدق شده بود و او آنها را رد کرده بود بدتر بود و عایدات خارجی‌ها را تأمین کرد. در رابطه با غارتگران داخلی، خوان نعمت آن‌ها گسترده‌تر شد و برای مردم چیزی نماند مگر توسعه فلج‌زا، اما مصیبت‌بارترین عواقب کودتا و استحاله دستاورد مردم در ملی کردن صنعت نفت اقتصادی نبود، سیاسی بود. عایدات نفتی دولت کودتا، دولت را در برابر ملت قوی کرد، دولت را بر مردم مسلط کرد، دولت نفت‌خور پایه‌های قدرت مردم را جوید و همه اقشار و طبقات کشور را فلج کرد، نه

فقط به وسیله سرکوب، بلکه بدتر از آن به وسیله تطمیع. هیچ قشر و طبقه‌ای از این طاعون بر کنار نماند؛ هم اقشار توده‌ای، کارگران، دهقانان، زنان، طبقات متوسط شهری و روشنفکران که شاه برای آنها انقلاب سفید می‌کرد، «مدرنیته» به ارمغان می‌آورد و خرده‌پاش آن‌چه را که با اتکاء به اقتصاد نفتی تصاحب کرده و ملک مطلق خود می‌دانست را برایشان خاصه خرجی می‌کرد، هم اقشار ملاک و انواع بورژواها که مستقیم شریک خوان نعمت بودند و ادعایی برای قدرت مستقل نداشتند.

در تمام دوره سلطنت محمد رضا پهلوی، مردم این مصیبت یعنی استحاله دستاورد ملی کردن صنعت نفت و استحاله استقلال سیاسی را ناشی از کارگزاری دولت شاه دیدند و به مخلوق داخلی این کارگزاری یعنی نابودی حاکمیت اکثریت به وسیله دولت مستبد قدر قدرت متکی بر اقتصاد نفتی کمتر توجه کردند.

فقط وقتی که دولت کارگزار با یک انقلاب عظیم سرنگون شد، و دستگاه دولت استبدادی و جامعه‌ای فاقد هر نوع ساختار دمکراتیک که پاسدار حقوق مردم باشد به دست وارثان شریعت‌مدار شاه افتاد، نتایج واقعی کودتای ۲۸ مرداد آشکار شد و عامل

داخلی‌ای که سبب شده بود دست آورد جنبش‌رهایی ملی در ایران استحاله شود خود را هرروز عیان‌تر از روز پیش به نمایش گذارد. دولت فقها کارگزار نبود، اما به کمک سرایت استبدادی با ایران از شاه بدتر کرد، هم در داخل، هم در خارج و کشور را به مصیبتی دچار ساخت که نسل امروز و نسل‌های آتی باید قهرمانانه‌تر از صد سال مبارزه پس از مشروطیت بچنگند تا عوارض آن را جبران کند.

آری شکست مصدق شکست دموکراسی بود، او که در آغاز مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت، بر خلع ید از «بیگانگان» برای کسب «حاکمیت ملی» متمرکز بود، در جریان پیشرفت مبارزه‌اش، به ویژه در هر دو دوره نخست وزیراش مجبور شد برای کسب «حاکمیت ملی» به جنگ استبداد داخلی برود و به مردم پیام دهد: در این کشور باید یک نفر حکومت کند یا اکثریت مردم؟

استقلال سیاسی، یعنی حاکمیت ملی و حاکمیت ملی یعنی حاکمیت اکثریت. پس مضمون واقعی استقلال سیاسی، حاکمیت اکثریت است و بدون حاکمیت استقلال سیاسی فاقد مضمون است و وسیله‌ای است در دست دیکتاتورها برای کسب امتیازات ویژه و بی‌قدرت کردن مردم و مضمحل کردن و جهت ارتجاعی دادن به مفهوم حاکمیت ملی و ملت.

مصدق که مبارزه مردم برای خلع ید از «بیگانگان» و ملی کردن صنعت نفر را به پیروزی رسانید، در مبارزه برای دموکراسی و حاکمیت مردم و خلع ید از استبداد داخلی شکست خورد. این شکست محتوم نبود. اگر چه دربار پهلوی، روحانیت شیعه و فقهای اسلامی، از بروجردی تا کاشانی، ملاکین، انگلیس و آمریکا همه با هم علیه او متحد شده بودند، اما او بر دریای حمایت مردم متکی بود. دلارهای آمریکایی و توطئه‌های درباری و اسلامی به تنهایی

نمی‌توانست او را بشکند و یا اگر هم می‌شکست نمی‌توانست این چنین اثرات خیزش مردم و کلاً دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نابود کند. مشکل مصدق این بود که او علی‌رغم محبوبیت نزد مردم و علی‌رغم دل‌بستگی خودش به مردم، به بسیج توده‌ای از پائین رغبتی نداشت. او هرگز به سنگربندی اجتماعی و ایجاد ساختارهایی که ابزار اعمال قدرت توده‌ای باشد روی نیاورد. حتی نهادسازی و ایجاد احزاب توده‌ای مورد توجه او نبود. او می‌خواست «برای» مردم کار کند، نه آن‌که مردم را توانا کند که خودشان برای خودشان کار کنند، او می‌خواست مردم را از چنگ استعمار و استبداد «نجات» دهد نه آن‌که شرایطی فراهم کند که خودشان خود را نجات دهند، بهمین جهت هم نتوانست مردم را نه از چنگ استعمار و نه از چنگ استبداد برهاند. او روح زمان را که زمانه تلاش انبوه توده‌ها برای کسب دموکراسی بود در نیافت. دموکراسی چیزی بسیار عمیق‌تر از قوانین دمکراتیک است. دموکراسی جایگیر شدن قدرت مردم در ساختارهای اجتماعی، یعنی سنگربندی اجتماعی برای دفاع از حق مردم است. مصدق در حالی که نیروهای ارتجاعی با اتکاء بر نهادها و ساختارهای قدرت، نظامی و غیر نظامی، در تمام دو ساله حکومتش علیه او توطئه چیده و کودتا می‌کردند، دستگاه دولت را سرگرم اصلاح قوانین اداری کرد. و بر خلاف آن‌که در سیاست خارجی رادیکال، جسور و سرسخت در مقابل قدرت‌های خارجی عمل کرد، در سیاست داخلی برای حفظ دولت خود در مقابل مرتجعین و مخالفین محافظه‌کارانه به هر یک امتیازی می‌داد تا تعادل را حفظ کند. از اصلاحات ارضی خودداری کرد تا ملاکین را نشوراند، از اصلاح قانون انتخابات و تأمین حق رأی زنان خودداری کرد تا فقها را نشوراند، از خلع ید از

توطئه‌گران درباری، نظامیان و جاسوسان سفارتخانه‌ها خودداری کرد تا آنها را راضی کند یا با حزب توده و شوروی توازن برقرار کند. و متوسل شدن به این سیاست محافظه‌کارانه از آن رو بود که مردم برای اعمال قدرت خود بسیج نمی‌شدند تا انبوه تناقضات را در جهت منافع خود شکسته و پیش ببرند.

بازنده اصلی این اوضاع مردم بودند که حتی از ارزیابی همه جانبه کودتایی که دو سال پس از ملی شدن صنعت نفت صورت گرفت باز ماندند و تنها نقش «بیگانگان» و «دولت کارگزار» را در این فاجعه زیر ذره‌بین قرار دادند. تنها یک انقلاب کامل علیه امپریالیسم و کارگزاران امپریالیسم و شکست کامل این انقلاب و قلع و قمع سبانه همه دستاوردهای صد سال مبارزه آزادیخواهی توسط فقهای شیعه بود که این حقیقت را به نمایش گذارد که بدون دموکراسی استقلال سیاسی، ملی کردن صنایع و قدرت دادن به دولت نه تنها برای ما حاکمیت ملی بیار نیاورد، بلکه برای حاکمیت اکثریت بر کشور فاجعه بود. این درس به بهای بسیار سنگینی به دست آمده است ولی آن قدر ارزش دارد که باید مرتباً مورد تأکید قرار بگیرد که استقلال سیاسی و دموکراسی از هم جدایی ناپذیرند، که بدون حاکمیت اکثریت استقلال سیاسی از مضمون تهی خواهد شد. و این درس را باید با یادآوری این حقیقت تکمیل کنیم که حاکمیت اکثریت وقتی قابل تحقق خواهد بود که این اکثریت حداقل زندگی متناسب باشان انسان داشته باشد. یعنی استقلال سیاسی، آزادی و دموکراسی، و برابری مفاهیمی به هم وابسته‌اند و ادعای مبارزه برای یکی از آنها علیه دو تای دیگر اگر ادعایی دروغ نباشد، بی‌شک تلاشی خنثی و بی‌نتیجه خواهد بود. به ویژه در زمانه ما و در کشوری که ما در آن زندگی می‌کنیم.



# کمپ دیوید؛ به چه بهایی؟

## چرا عرفات سلاح ضعیفان را فراموش کرده است؟

ادوارد سعید

برگردان: مریم آزاد

تصور اسرائیلی‌ها مورد سرزنش قرارداد و پس از آن که شخص کلینتون هم در این هم آوازی شرکت جست و رفتار عرفات را مایوس کننده و رفتار بَرک را شجاعانه توصیف کرد؛ و بالاخره پس از آن که سر و صدایی که براه انداختند چنان بود که چنین فرضیاتی به گفتمان مسلط تبدیل شد و فلسطینیان را هم دچار شبه ساخت؛ آن‌چه از نظرها پنهان ماند اظهار نظر یکی از مأموران اطلاعاتی اسرائیل بود که گفته بود بعد از کمپ دیوید و تبّ، هیچ یک از فلسطینیان یک نقش پیگیر در بیان روایت آنان از این فاجعه ایفا نکرد. فضای تبلیغاتی، بنابراین، در قبضه اسرائیل بوده است، با پیامدهایی زیانباری که به یک معنی غیرقابل محاسبه بوده‌اند.

در پاییز و زمستان گذشته برای من کاملاً روشن بود تا چه حد تبلیغات اسرائیل که ادعا داشت صلح خواهی‌اش با عدم پذیرش فلسطینیان رو به رو شده به زیان جنبش انتفاضه تمام خواهد شد. من در تماس تلفنی که با همراهان عرفات برقرار کردم از آن‌ها خواستم به رهبر خود یادآور شوند که چگونه اسرائیل از سکوت فلسطینیان سواستفاده می‌کند ولی آنان عمل به این توصیه را خشونت زبانی از سوی فلسطین تعبیر کردند. گفته می‌شد که عرفات پاها را در یک کفش کرده و تصمیم گرفته در برابر مردم فلسطین،

طرف گفتگو بودند. آنها بطور بدی رهبری شدند و آمادگی‌شان به شدت پائین بود. کلینتون نیز گمان می‌کرد که حالا در پایان دوره ریاست خود (و همین‌طور ریاست بَرک) می‌تواند با راه انداختن مراسم صلحی که در نهایت تسلیم فلسطینیان را تضمین می‌کرد ماجرای مونیخا لووینسکی را از یادها ببرد و جلوی بالا گرفتن رسوایی مارک ریچ را بگیرد. این نقشه‌ها البته بطور کامل نقش بر آب شدند. حتی منابع آمریکایی هم اخیراً بطور آشکارا از ادعای فلسطینیان مبنی بر این که «پیشنهاد سخاوتمندانه» بَرک نه یک پیشنهاد است و نه سخاوتمندانه جانبداری کردند. رابرت مَلّی یک از اعضای شورای امنیت مَلّی مستقر در کاخ سفید در زمان ریاست کلینتون در گزارشی که از این رویداد منتشر کرده است، به رغم انتقادی که از تاکتیک فلسطینیان در جریان کمپ دیوید می‌کند به روشنی اذعان دارد که اسرائیل به هیچ عنوان پاسخ مثبتی به خواسته‌های مَلّی و مشروع فلسطینیان نداده است. البته این گزارش در ژوئیه ۲۰۰۱ یعنی پس از گذشت یک سال از دیدار کمپ دیوید انتشار یافت. یعنی پس از اینکه ماشین به خوبی روغن کاری شده اسرائیل حملات خود علیه یاسر عرفات را شدت داد و در یک هم آوازی سراسری او را بخاطر عدم پذیرش پیش نهاد مطلقاً غیر قابل

یک سال پیش بود که کلینتون رهبران اسرائیل و فلسطین را با فرض بر این که هر دو طرف برای حل نهایی مسئله صلح آماده‌گی دارند برای حضور و ملاقات به خلوتگاه ریاست جمهوری در کمپ دیوید فراخواند. در رابطه با این رویداد تأکید بیشتر من بر نقش کلینتون است زیرا کسی بود که فلسطینیان بیش از همه به او امید بسته بودند، از او در رام‌الله و غزه مانند یک قهرمان استقبال کردند و در هر موقعیتی به اراده او تسلیم شدند. در حالی که آن چه کلینتون دنبال می‌کرد چیزی بیش از ارضای خودخواهی شخصی‌اش نبود. کوشش‌های او خلاصه می‌شد به این که با کنار هم قرار دادن دو دشمن دیرین که درگیر تنگنای مبارزاتی طولانی علیه یک دیگر هستند خود را طراح یک پیروزی قلمداد کند. یاسر عرفات ظاهراً مایل به این ملاقات نبود. حضور اهود بَرک نیز در آن مکان تنها بدین منظور بود تا از فلسطینیان تعهد بگیرد با تأیید قرارداد اُسلو به کشمکش‌های خود خاتمه دهند و از همه مهم‌تر از ادعاهای خود علیه اسرائیل که شامل تقاضای حق بازگشت برای پناهندگان فلسطینی می‌شود چشم بپوشند. کلینتون همواره در درجه اول یک فرصت طلب، در درجه دوم یک صهیونیست، و در درجه سوم یک سیاستمدار بی‌عرضه بوده است. در این دیدار، فلسطینیان ضعیف‌ترین

اسرائیل و مردم جهان سکوت اختیار کند و فقط دل خوش باشد که سرنوشت و یا قدرت معجزه‌آسای عدم ارتباط خود او جلوی تبلیغات زیانبار اسرائیل را بگیرد.

به هر جهت تقاضای من هیچ سودی نداشت. در نتیجه عرفات و دنباله‌روهای بی‌شمارش مصرانه به سیاست بی‌ثمر گیج و گنگ و بی‌کلام خود ادامه دادند. عقیده من اینست که ما باید سرزنش را از خودمان شروع کنیم. پیدا است که نه رهبران و نه روشنفکران ما هیچ کدام به این نکته توجه نداشته‌اند که حتی دلیرانه‌ترین جنبش‌های ضد استعماری نیز قادر نیستند خود توجیه کننده خود باشند، و این که چگونه آن چه ما و دیگر ملل عرب به عنوان ایستادگی حق مسلم خود می‌دانیم می‌تواند برای مردم اسرائیل تروریسم غیر اخلاقی و خشونت محض تصویر گردد. همین امر باعث شده که تبلیغات اسرائیل تاکنون موفق شود تصرف خشونت‌بار تروریسم تحمیلی، و ناگفته نماند تداوم پاک‌سازی قومی این کشور را علیه مردم فلسطین کاملاً از چشم جهانیان پوشیده نگاه دارد.

ما در واقع با باز گذاشتن دست بی‌صلاحیت عرفات در حل و فصل مسئله خشونت، خودمان را بیشتر به درد سرانداخته‌ایم. تاکنون هیچ بیانی‌ای از طرف مجامع حقوق بشر وضع نشده که حق مردمی را برای مقاومت علیه اشغال نظامی، نابودی مساکن و اموال، و سرقت سرزمین‌ها به منظور استقرار و اسکان دشمن نفی کرده باشد. با این حال به نظر می‌رسد که عرفات و مشاورینش بدون این که بدانند، با مشارکت کورکورانه خود در مذاکرات یک جانبه اسرائیل بر سر مسئله خشونت و ترور در واقع منکر حق مقاومت برای خود شدند. یعنی آنان با تاکید نکردن به این موضوع که بدون عقب نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی دست کشیدن از مبارزه امکان‌پذیر نیست موضع مردم فلسطین را به ویژه در رابطه با اتهام خشونت و ترور آسیب پذیرتر کردند. نتیجتاً اقدامات اسرائیل تنها یک واکنش نسبت به خشونت و ترور فلسطینیان توصیف شده

است تا جایی که حالا حتی یک جنایتکار جنگی مانند شارون هم به خود اجازه می‌دهد فلسطینیان را متهم به خشونت کند.

یکی دیگر از نتایج بی‌لیاقتی‌های فلسطینیان این بود که کار به قول معروف فعالین صلح‌جوی اسرائیلی - یعنی همان گروه حامیان کمپ دیوید را راحت‌تر کردند و باعث شدند که آنان تبدیل به پیروان بی‌صدای دولت شارون گردند. البته در این میان حساب چند اسرائیلی با پرنسیب از جمله برخی از «تاریخ دانان جدید» و همچنین جف هالپر (Jeff Halper)، میشل وارسچاوسکی (Michel Warschavsky) و گروه‌شان را باید جدا کرد زیرا آن‌ها جزو استثناها هستند. مگر ما کم می‌شنویم که مقامات «صلح دولت» اسرائیلی فلسطینیان را به جرم قدرناشناسی مورد سرزنش و شماتت قرار دهند؟ هر چه انسان به آنها بگوید که به جای دادن درس شکیبایی و امیدواری به مردمی که تحت اشغالند باید در فشار به حکومتشان برای پایان بخشیدن به این اشغال نقش داشته باشند، بی‌فایده است. مگر نه این که چنین شکیبایی را فقط باید در امثال واپس‌گرا ترین افراد در فرانسه ۱۹۴۴ تحت اشغال نازی‌ها جستجو کرد که طبق توصیه آلمانی‌ها نسبت به اشغال کشور خود می‌بایست «عاقلانه» رفتار می‌کردند؟ واقعیت همین است. اما ما باید دائماً گوش به اندرزهای صلح‌طلبان اسرائیلی داشته باشیم و به گذاریم آن‌ها بزرگواری‌های بزرگ را به رخمان به کشند. کسی نیست به آنان یادآور شود که از ۱۹۴۸ تا به امروز، همه رهبران‌شان بدون استثناء به کشتار و اعمال ستم علیه مردم عرب شهرت داشته‌اند. بنگوریون برای نکهه (Nakba)؛ اشکول برای فتوحات ۱۹۶۷؛ بگین برای رویداد دیر یاسین در لبنان؛ رابین برای درهم شکستن اولین قیام انتفاضه و بیش از آن برای انتقال ۶۰۰۰۰ شهروند غیر مسلح فلسطینی از رام‌الله و لیدا در سال ۱۹۴۸؛ و پرز برای انهدام قانا (Quana) شهرت دارند.

بزرگ شخصاً در قتل رهبران فلسطینی شرکت داشته است و شارون رهبر قتل عام

قیبا و مسئول کشتار در صبرا و شتیلا بوده است. نقشی که از کمپ صلح‌طلبان اسرائیلی انتظار می‌رود در واقع آن چیزی است که هرگز جدی نگرفته‌اند یعنی اعتراف به چنین واقعیات و منع جلوگیری از ستم بیشتر ارتش اسرائیل از هوا و زمین علیه مردم بی‌پناه و بی‌مکان فلسطین و نه پند و اندرز به فلسطینیان و یا ابراز امیدواری و دلخوری در باره مردمی که بیش از نیم قرن تحت سرکوب اسرائیل زیسته است.

رهبری فلسطین آن هنگام که پرنسیپ‌های خود را زیر پا نهاد و چنین وانمود کرد که قدرت بزرگی است و می‌تواند آدای ملت بودن را در بی‌آورد خود را در تنگنای وضعی قرار داد که در آن نه تنها توان حاکمیت بلکه قدرت پیاده کردن نظریات و تاکتیک‌های خود نیز از دست داد. آقای عرفات چنان مسحور تصویری از مقام ریاست جمهوری و امکان سفرهای رسمی و بی‌ثمر از لندن به پاریس یا از یکن به قاهره گردید که به راستی فراموش کرد که مردم بی‌قدرت و بی‌دولت تنها یک سلاح را همیشه حفظ خواهند کرد و آن همان پرنسیپ و موجودیتشان به عنوان یک خلق است. این یعنی دائماً پیش راندن و تا نهایت از اصول آرمان‌های خود دفاع کردن؛ یعنی تاریخ مصور بودن، یادآور و گویای صداقت بودن و در حفاظت از حق مقاومت و بازسازی خود ایستادگی کردن؛ یعنی به جای ظاهر شدن در کنار افرادی چون شیراک ویلر، مردم را بسیج کردن و تنها به مشاهدات و اخبار صادقاته خود و نه اظهارات رسانه‌های اسرائیلی‌ها اتکا داشتن. این‌ها در واقع همان نکاتی هستند که رهبران فلسطین ابتدا در اُسلو و سپس در کمپ دیوید به فراموشی سپردند. باید پرسید آخر ما کی به عنوان یک خلق مسئولیتی را که به ما تعلق دارد خواهیم پذیرفت و از اتکا به رهبرانی که خودشان نیز نمی‌دانند چه می‌کنند دست بر خواهیم داشت؟

این مقاله از نشریه الاهرام هفتگی، شماره ۵۴۳، ۱۹ تا ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۱ برگرفته شده است.

# نافرمانی مدنی چگونه می‌تواند توده‌ای شود؟

محمد رضا شالگونی

بنیاد وجودی جمهوری اسلامی، یعنی اصل ولایت فقیه، مخالفاند و آن را تحمل ناپذیر می‌یابند. نه نیرو گرفتن اصلاح‌طلبان حکومتی، و نه عریان‌تر شدن سرکوب‌گری دستگاه ولایت، نتوانسته روند مخالفت توده‌ای مردم با استبداد حاکم را متوقف سازد. بر عکس، مطالبات مردم، آشکارا عمق یافته‌اند و صف آرای توده‌ای در مقابله با دستگاه ولایت گسترده شده است. مخصوصاً با تجربه‌ای از ناتوانی اصلاح‌طلبان حکومتی، اکثریت مردم، هر چه بیشتر متقاعد می‌شوند که جمهوری اسلامی نظامی اصلاح ناپذیر است. تا جایی که اکنون به جرات می‌توان گفت که خواست‌های اصلاحات فرعی در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی، در ذهنیت توده‌ای مردم، با آهنگی شتابان، با خواست یک «اصلاح بزرگ واحد»، یعنی رهایی از رژیم ولایت فقیه، گره می‌خورد از سوی دیگر، با علنی‌تر، عمیق‌تر و گسترده‌تر شدن مخالفت مردم با ولایت فقیه، اختلاف میان حکومت‌کنندگان عمق و دامنه بیشتری پیدا می‌کند و فروپاشی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، حتی بخشی از با سابقه‌ترین کادرهای رژیم را به فاصله‌گیری از اصل ولایت فقیه وامی‌دارد. پس، تردیدی نمی‌توان داشت که شرایط عینی لازم برای توده‌گیر شدن نافرمانی مدنی اکنون در ایران وجود دارد.

## شمر بخشی بودن نافرمانی

اما در مورد شرط دوم با چشم‌انداز متفاوتی روبرو هستیم. در مرحله کنونی روبرویی‌های مردم با جمهوری اسلامی، مسأله کلیدی این است که آیا مردم می‌توانند چنان نیرویی وارد میدان بکنند که توازن قوای موجود را در جهت شکستن قدرت کنترل دستگاه ولایت به هم بزنند؟ تردیدی نمی‌توان داشت که انجام این کار اساساً از طریق اقدامات فراقانونی امکان‌پذیر است و گرنه تن دادن به «حاکمیت قانون» در جمهوری اسلامی، جز تنظیم خواست‌های مردم با حد تحمل دستگاه ولایت معنایی نخواهد داشت. هم چنین تردیدی نمی‌توان داشت که اقدامات فراقانونی واکنش‌های تندی از طرف رژیم در پی خواهد داشت. در واقع، دستگاه ولایت هم اکنون اصرار دارد نشان بدهد که هر گونه مخالفت با دولت مذهبی را با تمام نیرو در هم خواهد کوبید. و سؤال این است که آیا مردم نقداً چنین اقداماتی را کار ساز می‌دانند و حاضرند تاوان آن را بپردازند؟ روی آوری مردم به اقدامات فراقانونی و آمادگی‌شان برای تحمل تاوان آن بستگی به این دارد که آیا خواست‌های آنها از مجاری قانونی قابل وصول است یا نه. در سیاست نیز مانند سایر حوزه‌های زندگی، نوعی اصل اقتصاد عمل می‌کند و مردم چیزی را که دست‌یابی به آن با هزینه کمتری امکان‌پذیر باشد، با هزینه سنگین‌تری دنبال نمی‌کنند. اما مشکل جمهوری

نافرمانی مدنی، مخصوصاً در مقابله با یک نظام استبدادی سرکوب‌گر، در صورتی می‌تواند شیوه مبارزه کارآمدی باشد که با آهنگی فزاینده توده‌گیر شود و توانایی رویارویی با فرمان‌روایان را برای اکثریت مردم فراهم بیاورد. اما دریافتن این نکته همان‌طور آسان است که عملی کردنش دشوار. حقیقت این است که هیچ کس و هیچ گروهی، هر قدر هم پر نفوذ، نمی‌تواند صرفاً با تبلیغ و تهییج، یک جنبش نافرمانی توده‌ای به وجود بیاورد. فراموش نباید کرد که نافرمانی مدنی، یعنی در افتادن مستقیم با قدرت سیاسی به منظور فلج کردن امکانات فرمان‌روایی فرمان‌روایان. چنین کاری نمی‌تواند بی‌مجازات بماند و مجازات آن در یک رژیم استبدادی، لااقل در مراحل آغازین، ممکن است تا حد غیر قابل تحملی سنگین باشد. بنابراین کسانی که به نافرمانی مدنی دست می‌زنند، قاعدتاً درباره مشکلات و عواقب کارشان می‌اندیشند و اگر هزینه آن را از حد معینی سنگین‌تر ببینند، از دست زدن به چنین اقدامی اجتناب می‌کنند. در نتیجه، نافرمانی مدنی تنها در صورتی می‌تواند به یک جنبش توده‌ای گسترده تبدیل شود که اولاً اکثریت مردم رژیم سیاسی حاکم را تحمل ناپذیر ببینند؛ ثانیاً رویارویی با رژیم ثمر بخش تلقی شود و هزینه آن، در مقیاس توده‌ای، قابل تحمل باشد؛ ثالثاً هم گام با گسترش رویارویی، ارتباط میان بخش‌های مختلف مردم و هم آهنگی میان مبارزات آنها، گسترده‌تر گردد. آیا این شرایط، اکنون در ایران وجود دارد؟ به نظر من، پاسخ این سؤال در مورد همه این شرط‌ها هنوز مثبت نیست. اما مهم این است که در صورت وجود شرط اول، خود شروع نافرمانی مدنی می‌تواند زمینه مساعدی برای شکل‌گیری دو شرط بعدی به وجود بیاورد.

## شرایط عینی برای توده‌ای شدن نافرمانی

بگذارید از شرط اول شروع کنیم: در مقابله با یک رژیم سیاسی سرکوب‌گر، نافرمانی مدنی نمی‌تواند در «دوران آرامش» یا «موقعیت مستقر» توده‌گیر شود. برای این که اکثریت مردم بتوانند برای فلج کردن اراده حکومت‌کنندگان به میدان بیایند، مجموعه شرایطی لازم است که می‌توان آن را «موقعیت انقلابی» یا «موقعیت پیشا انقلابی» یا «بحران عمومی سیاسی» نامید.<sup>۱)</sup> و مسأله این است که چنین شرایطی نه با اراده یک یا چند گروه و حزب سیاسی به وجود می‌آید و نه حتی با اراده یک طبقه اجتماعی<sup>۲)</sup>؛ بلکه معمولاً هم زمانی یک سلسله دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک است که می‌تواند توده‌های وسیع مردم عادی را به میدان اقدامات مستقیم سیاسی بکشاند. به تجربه می‌توان دید که این شرایط اکنون در ایران وجود دارد. در چند سال اخیر، اکثریت مردم تردیدی باقی نگذاشته‌اند که با

اسلامی این است که توان بر آورده کردن اکثریت قریب به اتفاق خواست‌های مردم را ندارد و دقیقاً همین ناتوانی است که بحران عمومی کنونی را به وجود آورده است؛ و همین ناتوانی است که مردم را به مجرای اقدامات فراقانونی می‌کشاند. نگاهی به حرکت‌های اعتراضی گوناگون مردم نشان می‌دهد که اقدامات فراقانونی، دست کم در یک سال اخیر، با آهنگی شتابان گسترش می‌یابند. البته غالب اقدامات هنوز خصلت سیاسی صریحی ندارند و معمولاً پیرامون خواست‌های اقتصادی و اجتماعی گروهی صورت می‌گیرند. و مسلم است که گسترش اقدامات فراقانونی سیاسی با کندی و دشواری انکارناپذیری پیش می‌رود. زیرا هم به ساختار و سازمان‌دهی بالکل متفاوت با آن چه تاکنون بوده نیاز دارد؛ هم ناگزیر از طریق رویارویی با هر دو جناح رژیم می‌تواند صورت بگیرد؛ و هم، دست کم در اوایل، جسارت و فداکاری بیشتری می‌طلبد. با این همه، آن چیزی که تا این جا مردم را به رویارویی با استبداد مذهبی کشانده و رژیم را در کام بحران مشروعیت تمام عیار فرو برده است، هم چنان با نیرویی فزاینده عمل می‌کند و به نحوی گریز ناپذیر، مردم را در مسیر اقدامات فراقانونی پیش می‌راند. در واقع، بحران همه‌جانبه‌کنونی مهم‌ترین عاملی است که مردم را به میدان می‌آورد، به آنها جسارت می‌دهد و ظرفیت ایستادگی‌شان را در مقابل اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم بالا می‌برد<sup>(۳)</sup>. در یک کلام، هزینه رویارویی‌های مردم با رژیم، در دوره انتقال به اقدامات فراقانونی، نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه به احتمال زیاد، بالاتر خواهد رفت. ولی پویایی رویارویی در متن بحران عمومی سیاسی است که با بالا بردن جسارت و ظرفیت ایستادگی مردم، هزینه این رویارویی‌ها را قابل تحمل می‌سازد. اما وجود و حتی عمیق‌تر شدن بحران عمومی سیاسی به معنای این نیست که مردم بدون اندیشیدن درباره عواقب اقدامات‌شان و واکنش‌های احتمالی رژیم به میدان بیایند. اقدامات مردم را حتی در داغ‌ترین لحظه‌های یک انقلاب سیاسی نیز نمی‌توان صرفاً با روان‌شناسی خشم و برانگیختگی جمعی توضیح داد. تحت هر شرایطی اگر سرکوب از حد معینی فراتر برود، دامنه مقاومت توده‌ای کاهش می‌یابد یا حتی نیروی مقاومت درهم می‌شکند. پس نهایتاً با این سؤال رو به رو می‌شویم که چگونه می‌توان در مرحله کنونی، هزینه رویارویی با رژیم را - که به خاطر ضرورت حیاتی مبارزات فراقانونی، خواه ناخواه، سنگین‌تر می‌شود - در مقیاسی توده‌ای، قابل تحمل‌تر ساخت؟ در این جاست که اهمیت نافرمانی مدنی خود را نشان می‌دهد. در شرایطی که هزینه رویارویی با رژیم سنگین‌تر می‌شود، سرشکن کردن آن در میان شمار هر چه بیشتری از مردم، بهترین راه جلوگیری از غیر قابل تحمل شدن آن است. هر چه شمار مردم بیشتر شود هزینه سرانه رویارویی کاهش می‌یابد. و شمار مردم شرکت‌کننده در رویارویی در صورتی بیشتر می‌شود که هزینه سرانه رویارویی از حد معینی سنگین‌تر نباشد. بنابراین، نافرمانی مدنی، دست کم در شرایط کنونی، مؤثرترین راه توده‌ای کردن مبارزات فراقانونی است. در این جا خشونت‌آمیز نبودن مبارزه به معنای محدودتر کردن افق‌های آن نیست، بلکه برعکس، تضمینی است برای جسورانه‌تر کردن خواست‌های آن و شتاب دادن به گسترش آن. قدرت نافرمانی مدنی به عنوان یک شیوه مبارزه، دقیقاً در ظرفیت توده‌ای شدن آن است. همین توده‌ای شدن است که با ایجاد بحران کنترل، خشن‌ترین حکومت‌ها را به درماندگی می‌کشاند<sup>(۴)</sup>. و توده‌ای شدن نافرمانی مدنی بدون دفاع فعال و جسورانه از خصلت غیر خشونت‌آمیز آن امکان‌ناپذیر است. تا زمانی که توده‌ای شدن مبارزه اولویت اصلی جنبش محسوب می‌شود و تعادل قوای کنونی به طور کیفی به نفع مردم به هم نخورده است، نادیده گرفتن این اصل می‌تواند نتایج فاجعه‌باری در پی داشته باشد. البته نباید فراموش کرد که جمهوری اسلامی سعی خواهد کرد رویارویی‌ها را به خشونت بکشاند، زیرا از آن طریق بهتر می‌تواند با توده‌ای شدن جنبش نافرمانی مقابله کند<sup>(۵)</sup>. اما تردیدی نباید داشت که جنبش

نافرمانی مدنی، در صورتی که بدون تزلزل ادامه یابد، قطعاً می‌تواند همه این تقلاب‌های رژیم را به شکست بکشاند. با توجه به این ملاحظات، به جرأت می‌توانیم بگوئیم که دومین شرط توده‌ای شدن نافرمانی مدنی، با شروع خود نافرمانی مدنی و تأکید بر الزامات آن است که می‌تواند به وجود بیاید.

### آگاهانه شدن نافرمانی

و اما سومین شرط لازم برای توده‌ای شدن نافرمانی به چیزی بیش از شروع نافرمانی مدنی نیاز دارد. زیرا شروع و حتی گسترش حرکت‌های مختلف نافرمانی میان بخش‌های مختلف مردم، ضرورتاً به هم آهنگی و هم سویی بین آنها نمی‌انجامد. جوانه زدن حرکت‌های نافرمانی مدنی، مخصوصاً در عصر اطلاعات و فضای کنونی برانگیختگی عمومی علیه استبداد مذهبی، بی‌تردید در نقاط مختلف کشور بازتاب می‌یابد و به سرعت، سرمشق ایجاد می‌کند. اما خودپویی این اثرگذاری نمی‌تواند از حد معینی فراتر برود. هیچ تاکتیک و شیوه مبارزه سیاسی نمی‌تواند بدون برخورداری از حداقلی از سطح سازمان‌دهی و زیر ساخت‌های ارتباطی میان بخش‌های مختلف مردم توده‌ای شود و عمومیت یابد. کار آمدی هر تاکتیک و شیوه مبارزه در شرایط زمانی و مکانی مشخص، شرط لازم توده‌ای شدن آن است، نه شرط کافی. یک جنبش ضد استبدادی وقتی از حد معینی فراتر می‌رود و به تهدیدی مستقیم و واقعی علیه نظام سیاسی تبدیل می‌شود، به طور گریز ناپذیر، امکانات استفاده از زیر ساخت‌های ارتباطی رسمی و حتی مجاز را از دست می‌دهد. هر چه استبداد بی‌مهارتر باشد و هر چه جنبش ضد استبدادی صراحت و گسترش یابد، محرومیت آن از زیر ساخت‌های ارتباطی رسمی و مجاز بیشتر می‌شود. و این در حالی است که نیاز جنبش ضد استبدادی به ارتباطات، همراه با جسورانه‌تر و گسترده‌تر شدن آن، به شدت افزایش می‌یابد. به همین دلیل، جسورانه‌تر و گسترده‌تر شدن هر جنبش ضد استبدادی معمولاً با خود، یک معضل ارتباطی به بار می‌آورد که بدون حل آن جنبش نمی‌تواند به گسترش خود ادامه بدهد؛ زیرا نمی‌تواند بخش‌های مختلف خود را با هم مرتبط و هم آهنگ سازد. جنبشی که نتواند ارتباطات خاص خود یا دست کم، ارتباطاتی آترناتو، در مقابل ارتباطات رسمی و مجاز ایجاد کند به ارتشی می‌ماند که خطوط لجستیک‌اش در دست دشمن باشد. برای پی بردن به اهمیت ارتباطات در جنبش ضد استبدادی کافی است حوادث سیاسی همین سال‌های اخیر ایران را در نظر بگیریم. حادثه دوم خرداد ۷۶ - که در آن مردم به نحوی خود انگیخته بسیج شدند و با استفاده از حد شدن اختلافات درونی حکومت گران، انتخابات سازمان یافته توسط خود استبداد مذهبی را عملاً به فراندی علیه آن تبدیل کردند - مسلماً در صراحت دادن به مخالفت مردم با ولایت فقیه و شتاب دادن به بیداری آنها، نقش چشم‌گیری داشت. اما می‌دانیم که پیش از دوم خرداد، حرکت‌های توده‌ای بسیار نیرومندی در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ شکل گرفتند که از مشهد تا اراک و اسلام شهر، حکومت را به لرزه در آوردند. تکرار تناوبی این حرکت‌ها نیز نشان می‌داد که بازتاب سراسری‌شان کاملاً چشم‌گیر است و هر حرکت به سرمشقی برای حرکت‌های بعدی تبدیل می‌شود. با این همه، زنجیره آن حرکت‌ها، علی‌رغم دامنه توده‌ای و قدرت انفجاری هر یک از آنها، نتوانست تداوم یابد و سراسری شود. چرا آن حرکت‌ها نتوانستند مانند دوم خرداد ۷۶ - که در نهایت، بیان یک «نه» غیرمستقیم به ولایت فقیه بود - به طور هم زمان، مردم را هم سو و هم آهنگ سازند و در یک رویارویی سراسری با کانون اصلی قدرت سیاسی، به میدان بیاورند؟ به نظر من، علت اصلی را باید در نقش ارتباطات جستجو کرد. شورش‌های نیمه اول دهه ۱۳۷۰ از زیر ساخت ارتباطی سراسری محروم بودند، در حالی که دوم خرداد ۷۶، حرکت مردم بر شبکه ارتباطات سراسری اصلاح‌طلبان حکومتی سوار

شد. بعد از دوم خرداد نیز تفاوت بود و نبود ارتباطات سراسری را دیده‌ایم. در دوره سه ساله اول، یعنی از بهار ۷۶ تا بهار ۷۹ که نظرات و حرکات مردم تا حدی - و البته تا حد بسیار محدودی - مجال انتقال از شبکه ارتباطات سراسری اطلاع‌طلبان حکومتی را پیدا کرد، هم‌سویی میان بخش‌های مختلف مردم در سراسر کشور افزایش یافت و رویارویی مردم با مظاهر اصلی استبداد مذهبی عمق و گستردگی چشم‌گیری پیدا کرد. مقایسه بازتاب حادثه ۱۸ تیرماه ۷۸ با مثلاً شورش مشهد یا اسلام شهر می‌تواند در این زمینه روشن‌گر باشد. حرکت شجاعانه شمار نسبتاً محدودی از دانشجویان تهران در ۱۸ تیرماه ۷۸ با سرعت حیرت‌انگیزی به یک بحران سیاسی حاد سراسری تبدیل شد، در تمام گوشه و کنار کشور هم دلی برانگیخت و بلافاصله، در دانشگاه‌های بسیاری از شهرهای بزرگ، حرکات‌های اعتراضی حمایتی به وجود آورد. اما شورش عظیم زحمت‌کشان اسلام شهر در دو قدمی تهران تنها ماند. آیا نقش ارتباطات را می‌توان در این تفاوت آشکار نادیده گرفت؟<sup>(۱)</sup> و هم چنین آیا می‌توان تأثیر قلع و قمع اکثریت مطبوعات وابسته به اصلاح‌طلبان حکومتی را از بهار ۷۹ به این سو در گذر شدن گسترش حرکات‌های ضد استبدادی مردم در بعضی از سطوح انکار کرد؟ تصادفی نبوده که دستگاه ولایت در یک سال گذشته، بیش از هر چیز دیگر، روی سرکوب امکانات ارتباطی بالفعل جنبش ضد استبدادی متمرکز بوده است. در حالی که این امکانات ارتباطی بالفعل، پیش از آن که در دست جریان‌های براندازی و انقلابی باشد در دست جریان‌های اصلاح طلب بوده است. آیا سرکوب متمرکز اصلاح‌طلبان غیر معتقد به ولایت فقیه در یک سال گذشته، جز تلاش برای متوقف کردن ارتباطات سراسری آنترنتیو در این مرحله از گسترش جنبش، هدف دیگری می‌توانست داشته باشد؟ در واقع حمله به ارتباطات بالفعل مخالفان، معمولاً یکی از مؤثرترین راه‌های سرکوب سیاسی است<sup>(۲)</sup>. البته باید توجه داشت که من در این جا «ارتباط» را در معنای وسیعی به کار می‌برم، یعنی نه فقط به معنای خبررسانی و تماس گیری، بلکه هم چنین به معنای سازمانی یابی، هم‌گرایی، هم‌دستی و حتی تأثیر گذاری؛ یعنی همه روابطی که بسیج و مخصوصاً بسیج سیاسی را امکان‌پذیر می‌سازند. نافرمانی مدنی برای این که بتواند به یک جنبش توده‌ای سراسری تبدیل شود و حکومت کردن را برای حکومت‌گران ناممکن سازد، به ارتباطات سراسری، یعنی همه روابط لازم برای بسیج سیاسی سراسری، نیاز دارد. مشکل چنین بسیجی فقط این نیست که باید در زیر سرکوب جمهوری اسلامی صورت بگیرد. بلکه هم چنین این است که ناگزیر باید عناصر اجتماعی بسیار ناهم‌گونی را با هم مرتبط و هم‌سو سازد. چنین بسیجی در صورتی می‌تواند موفق باشد که به هر گروه اجتماعی مجال بدهد با منافع، دیدگاه‌ها و شیوه‌های خاص خود ش به مقابله با استبداد مذهبی حاکم برخیزد. عاملی که بخش‌های مختلف یک جنبش عمومی ضد استبدادی را می‌تواند با هم مرتبط سازد، بیش از هر چیز یک نیروی منفی است، یعنی همان نیروی ضدیت با استبداد. فراتر از این، ناهمگونی‌ها آغاز می‌شوند و بسته به ابعاد اختلاف منافع اجتماعی، تفاوت دیدگاه‌های فرهنگی و فکری، سطح آگاهی و سازمان‌یابی اجتماعی و سیاسی، و حتی نحوه بسیج و اقدام جمعی، برجستگی بیشتر یا کمتری پیدا می‌کنند. یک جنبش ضد استبدادی موفق در صورتی می‌تواند شکل بگیرد که علی‌رغم همه این‌ها هم‌گونی‌ها و فراتر از این، با پذیرش آنها، مقابله با استبداد را فعال و پُر تپش، گسترش بدهد. زیرا درست در این مقابله است که عناصر ناهم‌گون جنبش ضد استبدادی با هم مرتبط و هم‌سو می‌شوند و یک «جامعه تصویری»<sup>(۳)</sup> به وجود می‌آورد که با برخورداری از شبکه ارتباطات مستقل سراسری‌اش، از موجودیت خودش آگاهی می‌یابد و دلیل وجودی و جهت‌گیری آن را تعریف می‌کند. و نیز در جریان این مقابله است که بسته به وزن سیاسی و کیفیت سازمان‌یابی نیروهای پیشرو،

اراده توده‌ای لازم برای پی‌افکندن یک نظام جای‌گزین مبتنی بر دموکراسی و حق و امکانات شهروندی برابر برای همه مردم، شکل می‌گیرد.

خلاصه کنم: نافرمانی مدنی هم اکنون می‌تواند در ایران به یک شیوه مبارزه گسترده تبدیل شود، اما برای این که از حد معینی فراتر برود و به صورت یک جنبش کاملاً توده‌ای و سراسری درآید، باید آگاهانه‌تر، سازمان‌یافته‌تر و جهت‌دارتر پیش برود و هزینه سرانه شرکت در آن، در مقیاس توده‌ای، قابل تحمل بماند و کارآمدی آن دائماً چشم‌گیرتر شود. با پیشروی در این جهت با مسایلی روبرو می‌شویم که برای تک‌شان باید راه حل داشته باشیم. به مهم‌ترین این مسایل در زیر اشاره می‌کنم.

### ۱- حرکت آگاهانه و سازمان‌یافته

نافرمانی مدنی (همان که طور که قبلاً گفته‌ام) در خزانه تجارب مبارزاتی مردم ایران پدیده ناشناخته‌ای نیست. مخصوصاً در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی، طولانی‌ترین و توده‌ای‌ترین مقاومت در مقابل استبداد مذهبی، به صورت نوعی نافرمانی مدنی جریان داشته است که از طریق آن بخش بزرگی از مردم، و مخصوصاً زنان و جوانان، در دفاع از زندگی عرفی، بایدها و نبایدهای جمهوری اسلامی را نقض کرده‌اند. این نافرمانی فرساینده که شمار شرکت‌کنندگان در آن هرگز از چند میلیون کمتر نبوده است، در شکست آیدئولوژیک جمهوری اسلامی و ایجاد بحران عمومی کنونی، نقشی تعیین‌کننده داشته است. اما اکنون ما به چیزی بیش از این‌ها نیاز داریم. زیرا برای حکومت ناپذیر کردن اوضاع کافی نیست بایدها و نبایدهای جمهوری اسلامی را نقض کنیم، بلکه لازم است این کار را به نحوی فزاینده آگاهانه‌تر، سازمان‌یافته‌تر و جهت‌دارتر انجام بدهیم. زنان و جوانان بی‌شماری که در بیست و چند سال گذشته مقررات پوشش تعیین شده از طرف رژیم را نقض می‌کرده‌اند، ضرورتاً قصد مقابله با رژیم را نداشته‌اند و حتی غالباً این کار را طوری انجام می‌داده‌اند، که کارشان به رویارویی با عمل و اگره «امر به معروف و نهی از منکر» نکشد. اما وقتی ۲۵ کارگر کارخانه «مبل ایران» برای وصول حقوق عقب افتاده‌شان، آگاهانه اتوبان تهران - کرج را (در اسفند ماه ۷۸) بند آوردند، می‌خواستند دقیقاً با نقض مقررات به خواسته‌های‌شان برسند. همین‌طور وقتی ۳۰ دختر دانشجوی دانشکده معماری دانشگاه آزاد همدان (چندی پیش) در اعتراض به تحمیل «حجاب برتر»، همگی چادر گل‌دار به سر کردند، عمداً می‌خواستند مقررات اعلام شده را بی‌معنا کنند. این کارگران و دانشجویان عنصری را وارد میدان کرده‌اند که ما به آن نیاز حیاتی داریم: یعنی حرکت آگاهانه و سازمان‌یافته. چنین حرکتی بدون یک نقشه قبلی، برقراری رابطه‌ای منظم میان شرکت‌کنندگان در آن و تعیین یک هدف حداقلی، امکان‌ناپذیر است. مارکس می‌گوید «زنبور عسل با ساختن خانه‌های‌اش معماران بسیاری را شرمند می‌کند. اما چیزی که بدترین معمار را از بهترین زنبورها متمایز می‌سازد این است که معمار پیش از برپا کردن ساختمان‌اش در واقعیت، آن را در خیال خود برپا می‌سازد»<sup>(۴)</sup>. در غالب نافرمانی‌هی فرهنگی که تاکنون در مقابل جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت، عنصر آگاهی و سازمان‌یافتگی وجود نداشت. مثلاً وقتی میلیون‌ها ایرانی، علی‌رغم هشدارهای قبلی رژیم، در شبی واحد، مراسم چهارشنبه‌سوری را در سراسر کشور برگزار می‌کنند، به نقشه و تشکیلات سراسری ویژه‌ای نیاز ندارند. فرهنگ عرفی نهادی شده در جامعه ما، به طور هم‌زمان، آنها را به اقدام فرا می‌خواند. سرکوب این فرهنگ عرفی از طریق استبداد مذهبی، آن را از بین نمی‌برد، بلکه مقاوم‌تر و فعال‌تر می‌سازد. به این ترتیب، حتی خود رژیم با تعرض به حریم مدنی مردم، آنها را به نافرمانی در مقابل خود برمی‌انگیزد<sup>(۵)</sup>. به هر حال، در این نافرمانی‌های مدنی ناشی از تقابل فرهنگ

عرفی و استبداد مذهبی، هر چند میلیون‌ها نفر در سراسر کشور شرکت می‌کنند، اما معمولاً نمی‌توانند از آرایش دفاعی خارج شوند و ارتباطات قابل اتکالی در میان خود برقرار کنند. در حالی که اگر شرکت‌کنندگان در همین نافرمانی‌هایی که هم اکنون جریان دارند، بتوانند روابطی در میان خود ایجاد کنند، خواهند توانست؛ اولاً بیان و جهت صریح‌تری به حرکت‌هایشان بدهند؛ ثانیاً زمان و مکان و چگونگی و موضوع نافرمانی را خودشان تعیین کنند؛ ثالثاً و مهم‌تر از همه، جمعی به وجود بیاورند که از مجموع ساده‌اعضای‌اش آشکارا نیرومندتر و پرنفوذتر باشد. بگذرید به مثال‌های قبلی‌مان برگردیم: کارگران «میل ایران» یا دانشجویان همدان، خواه به خواست‌شان رسیده باشند یا نه، دست آورد مهمی کسب کرده‌اند. آنها با قرار و مدار قبلی، رابطه‌ای میان خود برقرار کرده‌اند، و با تکیه بر آن رابطه اقدامی را سازمان داده‌اند. رابطه آنها بعد از آن اقدام معین نیز می‌تواند دوام بیاورد و پایه‌ای قابل اتکاء برای اقدامات و فعالیت‌های دیگر باشد. حال اگر روابطی از این نوع در میان آن میلیون‌ها ایرانی برگزارکننده چهارشنبه سوری برقرار شود، زیر ساخت ارتباطی با شکوهی در سراسر کشور وجود خواهد داشت که با پایان مراسم چهارشنبه سوری از بین نخواهد رفت. چنان ارتباطی حتی اگر بعداً با یک دهم دامنه چهارشنبه سوری به کار گرفته شود، توده بزرگی از مخالفان جمهوری اسلامی را مستقل از جمهوری اسلامی و در تقابل با آن به هم وصل خواهد کرد. این توده بزرگ پخش شده در سراسر کشور، برای به راه انداختن موج بعدی نافرمانی، دیگر منتظر چهارشنبه سوری بعدی نخواهند ماند. آنها خواهند توانست هر جا که مناسب دیدند، پوزه استبداد مذهبی را به خاک بمالند. با چنان روابطی آیا نمی‌توان مثلاً تهاجم کنونی قوه قضائیه را - که برای مرعوب کردن مردم، جوانان را در ملاء عام به شلاق می‌بندد - در هم شکست؟ اگر چنین تهاجم وحشیانه‌ای با یک نافرمانی مدنی توده‌ای در هم بشکند، آیا گام بزرگی در جهت حکومت ناپذیر کردن اوضاع نخواهد بود؟

اما مسأله این است که ایجاد رابطه نسبتاً پایدار میان انبوه مردمی که در سراسر کشور پخش شده‌اند، کاری است بسیار دشوار. حقیقت این است که دانشجویان همدان یا کارگران «میل ایران» به جهات زیادی، با برگزارکنندگان چهارشنبه سوری قابل مقایسه نیستند. اینها به راحتی می‌توانند با هم رابطه بگیرند، نه صرفاً به دلیل این که شمارشان محدود است و امکان دیدن هم دیگر را دارند، بلکه هم چنین به این دلیل که گروه نسبتاً هم‌گونی هستند و منافع مشترک نقداً ملموسی آنها را به هم پیوند می‌دهد. اما برگزارکنندگان چهارشنبه سوری هیچ یک از این شرایط مساعد را ندارند. برقراری رابطه قابل اتکاء در میان آنها تنها به صورت واسطه امکان‌پذیر است؛ از طریق تبدیل آنها به گروه‌هایی هم‌گون و محدود، از نوع دانشجویان همدان و کارگران «میل ایران» و مرتبط شدن این گروه‌های برخوردار از ارتباط مستقیم درونی، با هم دیگر. به عبارت دیگر، ایجاد حرکت‌های نافرمانی آگاهانه و سازمان یافته، به تشکیل گروه‌های هم‌گون و محدودی نیاز دارد که اعضای آنها در ارتباط مستقیم و فشرده و فعالی با هم دیگر باشند. این گروه‌ها که من برای سهولت بحث، ترجیح می‌دهم که آنها را هسته‌های پایه نافرمانی بنامم، باید از افرادی هم‌گون تشکیل شوند تا بتوانند از کارایی عملی برخوردار باشند، افرادی که منافع مشترک نقداً ملموسی دارند؛ در موقعیت‌های اجتماعی تقریباً مشابهی قرار دارند و از مشکلات تقریباً مشابهی رنج می‌برند. هم‌چنین شمار آنها نباید از حد معینی بیشتر باشد، زیرا در غیر این صورت، تماس تنگاتنگ میان آنها دشوار و شناخت آنها از همدیگر ضعیف خواهد بود. این هسته‌های پایه می‌توانند بر مبنای آشنایی‌ها و پیوندهای شکل گرفته در محیط‌های کار و زندگی مردم، شکل بگیرند و افراد هم‌داستان را دور هم گرد بیاورند. البته شکل‌گیری هسته‌های پایه، به خودی خود، مشکل ارتباطات سراسری را برای جنبش نافرمانی حل نمی‌کند، اما پایه

اجتماعی فعالی برای حل آن به وجود می‌آید. اولاً وقتی این هسته‌های پایه در متن یک بحران سیاسی عمومی شکل می‌گیرند، به صورت گروه‌های منفرد بی‌ارتباط نمی‌مانند، بلکه با هر اقدام عملی، با هسته‌هایی دیگر مرتبط می‌شوند و این روند گسترش ارتباطات افقی، لااقل در سطوح محلی ای حرفه‌ای، ارتباطاتی به وجود می‌آورد که هم آهنگی حرکت‌های نافرمانی منفرد را در مقیاس محلی یا صنفی امکان‌پذیر می‌سازد. مثلاً در آن صورت، به جای ۳۰ دانشجوی دختر رشته معماری، همه دانشجویان دختر همدان امکان می‌یابند که به حرکت نافرمانی هم‌زمان و هم‌آهنگی دست بزنند. ثانیاً در صورت وجود این هسته‌های پایه، هر رویارویی خود انگیخته سراسری با رژیم، به مجالی برای ایجاد ارتباطات گسترده‌تر و حتی هم‌آهنگ‌سازی‌های سراسری تبدیل می‌شود. مثلاً با جوانه زدن هسته‌های پایه در سطوح محلی، حادثه‌ای مانند برگزاری مراسم چهارشنبه سوری می‌تواند ظرفیت و دامنه سیاسی به مراتب نیرومندتر و جسورانه‌تری پیدا کند. ثالثاً شکل‌گیری هسته‌های پایه، خواه ناخواه، ضرورت ارتباطات سراسری را به صورت حادثه‌تر و عاجل‌تری مطرح می‌سازد و جریان‌های سیاسی گوناگون مخالف رژیم را به تکاپو وامی‌دارد که خلاء ارتباطات سراسری را پر کنند<sup>(۱)</sup>. از همه اینها گذشته، شکل‌گیری هسته‌های پایه نافرمانی مدنی، به بخش‌های مختلف مردم امکان می‌دهد که به جای تبدیل شدن به پیروان شیفته رهبر یا رهبرانی فرهمند، بر منبای منافع مشترک اجتماعی‌شان گرد هم آیند و از پائین، برای پی‌ریزی یک نظام جایگزینی واقعاً دموکراتیک، سنگری‌بندی کنند. بنابراین هسته‌های پایه نافرمانی مدنی می‌توانند ساختارهایی چند خرجه باشند که مخصوصاً به کارگران و زحمتکشان امکان می‌دهند که ضمن شرکت فعال در جنبش عمومی ضد استبدادی، آرایش طبقاتی را نیز در سطح هر چه گسترده‌تر سامان بدهند.

#### ۴- ضرورت حرکت از خواست‌های بی‌واسطه

یک جنبش اجتماعی را از جهاتی می‌توان به یک رودخانه تشبیه کرد؛ که هر قدر هم بزرگ باشد، با جوی بارهایی کوچک آغاز می‌شود و ادامه جریان پر آب‌ترین رودخانه‌ها نیز به وجود جوی بارهای کوچک در سرچشمه‌های آن بستگی دارد. به قول سعدی: «اگر باران به کوهستان نیارد/ به سالی دجله گردد خشک رودی». جنبش‌های اجتماعی نیز در سرچشمه‌هایشان، با خواست‌هایی به ظاهر کوچک آغاز می‌شوند. جنبش نافرمانی مدنی نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. چند یا چند ده هزار نفر ممکن است تحت شرایطی در مخالفت صریح با ولایت فقیه یا شخص ولی فقیه، دست به نافرمانی بزنند؛ اما بعید است میلیون‌ها نفر، به مدت مثلاً چند سال، با شعارهای مستقیم ضد ولایت فقیه، به میدان بیایند. چنین کاری، مخصوصاً برای طبقات پائین، بسیار دشوارتر است<sup>(۲)</sup>. در حالی که به تجربه می‌دانیم که نافرمانی مدنی یک شیوه مبارزه فرسایشی است که به زمان قابل توجهی نیاز دارد و قاعدتاً نمی‌تواند با چند حرکت ضربتی رژیم را به زانو در آورد. اما با حرکت از خواست‌های بی‌واسطه و نقداً ملموس، نافرمانی مدنی می‌تواند به سرعت توده‌گیر شود. می‌دانیم که همین الان، انبوهی از مردم، با اعتراض‌ها و خواست‌های بی‌واسطه‌شان، هر روزه در تمام مناطق کشور، دست به اقدام می‌زنند، اقداماتی که بخش قابل توجهی از آنها، به کرات، خصلت شورش آشکار پیدا می‌کنند. اگر همین حرکت‌ها با همین خواست‌ها و اعتراض‌های مشخص کنونی‌شان، صورت سازمان یافته‌ای پیدا کنند، پایه توده‌ای عظیمی برای نافرمانی مدنی ایجاد می‌کنند. تردیدی نیست که این خواست‌ها و اعتراض‌های بسیار رنگارنگ باید به خواست‌های بزرگ‌تری تبدیل شوند و بیان سیاسی روشن‌تر و آگاهانه‌تری پیدا کنند. اما باید توجه داشت که این «ترجمه» به زبان سیاسی روشن اولاً نمی‌تواند به معنای حذف

خواست‌های مشخص و مختلف باشد، ثانیاً نمی‌تواند به طور دل به خواهی، از بالای سر صاحبان این خواست‌ها صورت بگیرد. چنین کاری تنها از طریق گسترش ارتباطات میان صاحبان این خواست‌ها و اعتراض‌های رنگارنگ و ایجاد فصل مشترک میان آنها امکان‌پذیر است. توجه به این نکته در شرایط ایران امروز اهمیت دارد، زیرا در کشور ما که همیشه بختک استبداد بر ذهن مردم سنگینی می‌کرده و جامعه مدنی سنگربندی شده معنایی نداشته است، فعالان سیاسی به هر حرکتی که بیان سیاسی روشنی نداشته باشد، با بی‌اعتنایی می‌نگرند، و این گرایش متأسفانه در میان فعالان چپ جاذبه بیشتری دارد. و این در حالی است که بسیج طبقات زحمت‌کش بدون کار بردبارانه و پی‌گیرانه روی خواست‌ها و نیازهای اجتماعی آنها، نهایتاً آنها را به سیاهی لشکر بی‌اختیار و بی‌ابتکار دیگران تبدیل می‌کند. بنابراین اگر می‌خواهیم نافرمانی مدنی به سرعت توده‌گیر شود و دامنه هر چه گسترده‌تری پیدا کند و جنبش ضد استبدادی مردم با جهت‌گیری روشن دموکراتیک پیش برود و کارگران و زحمت‌کشان از هم اکنون برای دفاع از منافع طبقاتی خودشان به سنگربندی مستقل بپردازند، باید به سازمان‌یابی حول خواست‌های بی‌واسطه مردم اهمیت بدهیم. فراموش نباید کرد که هسته‌های پایه نافرمانی (که قبلاً به آنها اشاره کردم) اساساً حول خواست‌های بی‌واسطه گروه‌های مختلف مردم می‌توانند شکل بگیرند. بعلاوه، تأکید روی خواست بی‌واسطه، کار رژیم را در سرکوب حرکت‌های نافرمانی بسیار دشوارتر می‌سازد. مثلاً آنها نمی‌توانند کارگرانی را که برای وصول حقوق عقب افتاده‌شان، انبوهان پر ترددی را بسته‌اند، به همان آسانی سرکوب کنند که یک راه‌پیمایی کاملاً سیاسی در اعتراض به زورگویی‌های ولی فقیه را. و این در مراحل آغازین گسترش نافرمانی مدنی بسیار مهم است.

### ۳- دو شاخه بزرگ خواست‌های مردم

هرگز نباید فراموش کنیم که جمهوری اسلامی یک استبداد معمولی نیست، بلکه حکومتی تاریک اندیش و نابهنگام است که علاوه بر سرکوب خشن سیاسی، سرکوب مدنی بسیار گسترده‌تری را نیز برای ادامه موجودیت‌اش لازم دارد. ما گرفتار استبدادی هستیم که دست کم از لحاظ فرهنگی، توتالیترایسم انکارناپذیری را به نمایش می‌گذارد. زیرا می‌کوشد با کنترل حتی خصوصی‌ترین جنبه‌های زندگی مردم، فضای اجتماعی و فرهنگی را به حداقل مطلق کاهش بدهد. این ویژگی جمهوری اسلامی نمی‌تواند در ترکیب و آرایش مخالفان آن انعکاس نیابد. تصادفی نیست که اکنون بخش غالب تمام طبقات اجتماعی علیه رژیم برانگیخته شده‌اند و مخالفت با ولایت فقیه می‌رود که به نقطه هم‌رایی تقریباً همه ایرانیان تبدیل شود. و از این جاست که بخش بزرگی از حرکت‌های اعتراضی مردم علیه رژیم، منبش آشکارا فرهنگی دارند. بنابراین هر تلاشی برای ایجاد فصل مشترک میان خواست‌های رنگارنگ مردم، باید با توجه به این حقیقت آغاز شود که این خواست‌ها نهایتاً به دو شاخه بزرگ تقسیم می‌شوند که عوامل و شرایط مؤثر در روند سیاسی شدن آنها نمی‌تواند یک سان باشد. این دو شاخه بزرگ را تسامحاً می‌توانیم خواست‌های فرهنگی - سیاسی و خواست‌های اقتصادی - سیاسی بنامیم. شاخه اول همه آن خواست‌ها و حرکت‌هایی را که در اعتراض به تاریک‌اندیشی‌ها و تبعیضات ناشی از فرهنگ تحمیلی (غالباً سنتی) شکل می‌گیرند، در برمی‌گیرد، و شاخه دوم حرکت‌ها و خواست‌هایی را در برمی‌گیرد که در اعتراض به فقر، بهره‌کشی اقتصادی، تحمّل ناپذیر شدن شرایط مادی زندگی و نابرابری‌های ناشی از شکاف طبقاتی به وجود می‌آیند. البته تفکیک این دو، در عمل، کار دشواری است و حتی ممکن است به بدفهمی‌ها و اشتباهات بزرگی دامن بزند. زیرا تقریباً در همه حوزه‌های زندگی، نهادهای فرهنگی و اقتصادی به صورت کاملاً تنیده درهم عمل می‌کنند. مثلاً آیا

می‌توان نقش سیاست‌های تاریک‌اندیشانه جمهوری اسلامی را در گسترش فلاکت اقتصادی و نابرابری‌ها طبقاتی نادیده گرفت؟ یا این همه، توجه به خصلت متفاوت خواست‌های فرهنگی و اقتصادی، به لحاظ نظری، اهمیت دارد. زیرا تأثیر آنها در ایجاد صف‌آرایی‌های سیاسی یک سان نیست. روند سیاسی شدن خواست‌های فرهنگی در میان اقشار میانی و بالا بیشتر است تا در میان اقشار پائینی؛ برعکس، قدرت بسیج خواست‌های اقتصادی در میان اقشار پائین بسیار بیشتر است. از نظر رژیم، تهدید خواست‌های فرهنگی حادث و آنی‌تر از تهدید خواست‌های اقتصادی است. این تفاوت‌ها باعث می‌شود که گره خوردن این دو شاخه از خواست‌ها، گاهی با دشواری‌ها و موانع گوناگونی رو به رو شود. با آگاهی از این مسأله، جمهوری اسلامی همیشه کوشیده است تفاوت‌های این دو شاخه از خواست‌ها را به شکافی هر چه بزرگ‌تر در میان لایه‌های اجتماعی مختلف تبدیل کند. اکنون نیز می‌بینیم که دستگاه ولایت، ریاکارانه می‌کوشد به بهانه ضرورت حل فوری معضلات اقتصادی، حرکت‌ها و اعتراض‌های سیاسی و فرهنگی را خفه کند. و در سوی دیگر، شمار زیادی از مخالفان رژیم (از جمله، متأسفانه، بعضی از جریان‌های چپ) نیز می‌کوشند، به بهانه ضرورت ائتلاف‌های وسیع ضد استبدادی، سازمان‌دهی حرکت‌ها و اعتراض‌های اقتصادی طبقات زحمت‌کش را کم‌اهمیت قلم‌داد کنند یا برخوردی ابزار با این حرکت‌ها و اعتراض‌ها داشته باشند. در حالی که هر نوع غفلت در ایجاد پیوند فشرده میان این دو شاخه از خواست‌ها به شدت خطرناک است و هم عمر جمهوری اسلامی را طولانی‌تر می‌سازد و هم شکل‌گیری شرایط لازم برای یک نظام جای‌گزین دموکراتیک را ناممکن می‌کند. چنین پیوندی یکی از شرایط لازم و حیاتی توده‌گیر شدن و سراسری شدن نافرمانی مدنی است. در ایجاد این پیوند، زنان و جوانان نقش به ویژه مهمی می‌توانند بازی کنند.

### ۴- نقش گروه‌های برنشسته و سیال در نافرمانی مدنی

همه گروه‌های اجتماعی نمی‌توانند در نافرمانی مدنی - که لازمه آن، بنا به تعریف، رویارویی فرسایشی با حکومت است - به یک سان شرکت کنند. بعضی‌ها می‌توانند در حفظ تداوم آن نقش مؤثرتری داشته باشند و بعضی دیگر در پیشروی و موفقیت آن. مسلّم است که رژیم در مقابل نافرمانی مدنی بی‌کار نخواهد نشست و با تمام امکانات خواهد کوشید از شروع و گسترش آن جلوگیری کند. و این کار را فقط از طریق سرکوب خود اقدامات نافرمانی انجام نخواهد داد، بلکه سعی خواهد کرد هر حرکتی را، تا حد امکان، در نطفه خفه کند، یعنی قبل از شکل‌گیری اقدام جمعی، و فراموش نباید کرد که حکومت‌های استبدادی برای خفه کردن حرکت در نطفه، دست بازتری دارند تا حکومت‌های دموکراتیک یا مقید به قانون. هر قدر امکانات حکومت برای کنترل زندگی روزمره مردم گسترده‌تر باشد، راحت‌تر می‌تواند از شکل‌گیری حرکت‌های نافرمانی آنها جلوگیری کند. اما هیچ حکومتی، حتی سرکوب‌گرترین آنها، همه گروه‌های اجتماعی را به یک سان کنترل نمی‌کند و نمی‌تواند بکند. میزان کنترل بستگی به این دارد که کنترل هر گروهی برای حکومت اولاً چه قدر اهمیت دارد و ثانیاً چه قدر امکان دارد. مثلاً کنترل بر نیروهای مسلح برای همه حکومت‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و به همین دلیل هم هست که انضباط و آمریت ویژه‌ای بر نیروهای مسلح اعمال می‌شود. و با همین منطق است که جمهوری اسلامی کنترل بر روحانیت را نیز مانند کنترل بر نیروهای مسلح، بسیار با اهمیت تلقی می‌کند<sup>۱۳۱</sup>. از طرف دیگر، کنترل بر گروه‌های اجتماعی سازمان‌یافته برای حکومت‌ها آسان‌تر است از کنترل بر گروه‌های سازمان‌نیافته. مثلاً تردیدی نمی‌توان داشت که برای جمهوری اسلامی، کنترل کارگران نفت به مراتب آسان‌تر است از کنترل کارگران ساختمانی. به همین دلیل است که - بر خلاف تصور شایع -

دیکتاتوری‌ها، و مخصوصاً دیکتاتوری‌های توتالیتر (= تمامیت‌گرا) از سازمان نیافتگی اجتماعی وحشت می‌کنند و می‌کوشند گروه‌های اجتماعی هر چه بیشتری را «سازمان» بدهند. که البته این نوع سازمان دهی را بایستی «به صف کردن» (regimentation) بنامیم. تصادفی نیست که جمهوری اسلامی همیشه تلاش کرده است که مثلاً تشکیلات عریض و طویل کارگری داشته باشد. با توجه به این نکات، می‌توانیم گروه‌های اجتماعی را به دو دسته بزرگ تقسیم کنیم؛ گروه‌های بر نشسته و گروه‌های سیال. دسته اول همه آن گروه‌هایی را در بر می‌گیرد که جایگاه اجتماعی روشن و جا افتاده‌ای دارند و دسته دوم آنهایی هستند که چنین جایگاهی ندارند و در سازمان اجتماعی کار، یا گروه‌های حاشیه‌ای تلقی می‌شوند یا گروه‌هایی انتقالی. درست به همین دلیل، رژیم هم می‌خواهد و هم - تحت شرایط معمولی - می‌تواند گروه‌های دسته اول را کنترل کند، ولی دسته دوم را نه می‌تواند به آسانی کنترل کند و نه کنترل آنها را دارای اهمیت اساسی می‌داند. آن چه کنترل دسته اول را برای رژیم نسبتاً آسان و کم هزینه می‌سازد، برنشستگی یا سازمان یافتگی اجتماعی آنهاست<sup>(۱)</sup>. در نتیجه، سیاست رژیم در برخورد با گروه‌های اول این خواهد بود که سازمان‌یابی یا دقیق‌تر بگویم، سازمان‌یابی مستقل آنها را سرکوب کند و «هزینه بسیج» شان را - بسته به اهمیتی که به هر یک از آنها می‌دهد - بالا ببرد. ولی در برخورد با گروه‌های دسته دوم، قاعدتاً سرکوب اقدام جمعی را ترجیح خواهد داد. زیرا سرکوب آنها در مرحله بسیج بسیار پر هزینه خواهد بود<sup>(۲)</sup>. گروه‌های مختلف تهیدستان شهری، بیکاران، جوانان و - تا حدی - دانشجویان، گروه‌های شاخص دسته اول هستند. نافرمانی مدنی، اساساً به وسیله این گروه‌هاست که می‌تواند در مقیاس وسیع شروع شود و تداوم یابد. این‌ها گروه‌هایی هستند که با سهولت بیشتری می‌توانند (به قول چارلز تیلی) به «مجال اقدام جمعی» (opportunity of collective action) دست یابند. زیرا به دلیل سیالیت اجتماعی شان، می‌توانند تحرک سیاسی بیشتری داشته باشند. اینها گروه‌هایی هستند که «نقطه جوش» شان پائین است و راحت‌تر می‌توانند خواست‌های بی‌واسطه مختلف شان را به هم گره بزنند و سیاسی شدن حرکت‌ها را تسهیل کنند. تمرکز جغرافیایی این گروه‌ها، بیش از همه، در محلات تهیدست نشین شهرها، و مخصوصاً شهرهای بزرگ است. به تجربه انقلاب ۵۷ می‌دانیم که حرکت‌های این محلات در شکل‌گیری بحران کنترل چه نقش مهمی می‌توانند داشته باشند<sup>(۳)</sup>. در این محلات است که ستون‌های ضربتی جنبش ضد استبدادی (و نیز جنبش برابری طلبی) مردم ایران، یعنی بخش بزرگی از کارگران، بیکاران، زنان و جوانان در هم می‌آمیزند. بخش بزرگی از این نیروها، مخصوصاً جوانان و بیکاران می‌توانند این حرکت‌ها را از محدوده محلات تهیدستان نشین فراتر ببرند. به تجربه‌های بی‌شمار می‌دانیم که هیچ انقلاب و جنبش بزرگ مردمی بدون حضور بی‌منازع جوانان قابل تصور نیست. و در ایران امروز، جوانان بزرگ‌ترین، پر التهاب‌ترین و نیز محروم‌ترین بخش جمعیت ما را تشکیل می‌دهند. حتی در جامعه فقر زده ما، نوجوانان نیز نمی‌توانند از تجمل تماشاچی بودن در سیاست برخوردار باشند و هیچ حرکت بزرگ سیاسی و اجتماعی، بدون حضور و شرکت فعال «گاو روش»‌های انقلاب<sup>(۴)</sup> صورت نخواهد گرفت. بنابراین همان‌طور که تجربه ربع قرن اخیر نشان می‌دهد، نه تنها دانشگاه‌ها، که مدارس نیز در دامن زدن به بحران کنترل نقشی بسیار مهم خواهند داشت. اما توجه به نقش گروه‌های سیال نباید ما را از اهمیت تعیین کننده گروه‌های بر نشسته در تثبیت بحران کنترل و وارد کردن ضربه نهایی بر رژیم غافل سازد. مثلاً به تجربه می‌دانیم که کارگران ساختمانی هر چند در تداوم حرکت‌های فرسایشی و داغ‌نگه داشتن فضای سیاسی نقش چشم‌گیری می‌توانند داشته باشند، اما به میدان آمدن کارگران نفت است که می‌تواند ضربه استراتژیک را در حکومت ناپذیر کردن اوضاع

وارد سازد. مهم این است که بدانیم هر یک از این دو دسته بزرگ گروه‌های اجتماعی، کجا می‌توانند نقشی کارساز ایفاء کنند و چگونه هم دیگر را می‌توانند تکمیل کنند.

### ۵- نقش سازندگان افکار عمومی و جهت دهنده‌گان جنبش

و بالاخره، نافرمانی مدنی برای سراسری شدن به شرکت فعال گروه‌هایی نیاز دارد که در ساختن افکار عمومی، جهت دادن جنبش توده‌ای و پرداختن اندیشه‌های مربوط به نظام جای‌گزین، نقشی تعیین کننده دارند. اینها را می‌توانیم تسامحاً «روشن فکران ناراضی» بنامیم. حقیقت این است که پیوندهای اجتماعی و گرایش‌های طبقاتی مسلط در میان این گروه‌ها، در تعیین مسیر و سرنوشت جنبش توده‌ای نقش بسیار مهمی دارند. گریز از این حقیقت، عموماً به نفع طبقات بالا تمام می‌شود. زیرا ارتش روشن‌فکرانی که آنها در اختیار دارند، به لحاظ شمار و توان، معمولاً بر روشن‌فکران طبقات پائین برتری دارد. بسیج طبقات پائین، حتی در موقعیت‌های انقلابی، معمولاً خصلت تدافعی دارد. برعکس، طبقات مرفه معمولاً به سرعت به بسیج تعرضی دست می‌زنند و «استراتژی سازمانی جدیدی» را اشاعه می‌دهند<sup>(۵)</sup>. در رابطه با این مسأله، ما اکنون در ایران با دو مشکل روبرو هستیم.

اول این که بخش قابل توجهی از «روشن فکران ناراضی» عملاً از انقلاب می‌ترسند و به بهانه اجتناب از خشونت، جنبش را از دست زدن به اقدامات جسورانه فراقانونی می‌ترسانند. این مشکل با بی‌اعتبار شدن هر چه بیشتر اصلاح‌طلبان حکومتی، اهمیت خود را از دست می‌دهد. و شروع و گسترش نافرمانی مدنی نیز، مسلماً آن را به طور قطعی کنار خواهد زد. اما مشکل دوم این است که فضای ایدئولوژیک نه فقط در ایران، بلکه در سطح جهانی نیز به شکل بی‌سابقه‌ای محافظه‌کارانه است و بنابراین، از نظر اکثریت روشن‌فکران، هر نوع سنگربندی طبقاتی برای فراتر رفتن از افق‌های سرمایه‌داری، بی‌حاصل و خیال‌پردازانه محسوب می‌شود. در حالی که با مجموعه شرایطی که در ایران وجود دارد، کوچک‌ترین غفلت از سنگربندی طبقاتی معطوف به سوسیالیسم، حتی استقرار یک دموکراسی سیاسی کم رنگ را نیز ناممکن خواهد ساخت و جز سازش برای سازمان دادن آن چه آنتونیو گرامشی «انقلاب منفعل» یا «انقلاب بدون انقلاب» می‌نامید، معنایی نخواهد داشت. این یکی از بزرگ‌ترین معضلاتی است که جنبش آزادی‌خواهی عمومی مردم ایران با آن رو به روست. نافرمانی مدنی، با امکان دادن به صف‌آرایی وسیع‌تر طبقات پائین، می‌تواند شرایط مساعدی برای حل این معضل و تغییر در جهت‌گیری‌های روشن‌فکران ایجاد کند. اما تلاش فکری برای حل این معضل، بیش از همه، به عهده زنان و مردانی است که برای آزادی و حقوق شهروندی برابر می‌جنگند و تعهد به «جنبش آگاهانه و مستقل اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم» را بزرگ‌ترین معیار شجاعت فکری و اخلاقی می‌دانند.

### پانویس‌ها

(۱) این سه اصطلاح را تسامحاً می‌توان در معنای مترادف با هم به کار برد. از نظر لنین، شرط لازم (و البته، نه کافی) برای مشتعل شدن انقلاب این است که که اولاً حکومت شوندگان دیگر نخواهند به شیوه سابق بر آنها حکومت شود و حکومت کنندگان نتوانند به شیوه سابق حکومت کنند، ثانیاً شرایط زندگی طبقات ستم‌کش بیش از حد معمول دشوارتر گردد؛ ثالثاً حرکت‌های اعتراضی مردم افزایش یابد و توده‌های مردم، هم به دلیل وضع بحرانی زندگی‌شان و هم به وسیله خود طبقات بالا، به میدان «اقدامات مستقل تاریخی» کشانده شوند. او این شرط لازم را «موقعیت انقلابی» و گاهی «بحران انقلابی» می‌نامد. اما بعضی‌ها «مانند



مندل و W.F. Wertheim) همین شرط لازم را «موقعیت پیشا انقلابی» می‌نامند و آنتونیو گرامشی در بعضی نوشته‌های اش، اصطلاح «بحران عمومی سیاسی» را به کار می‌برد و مندل (مثلاً در مقاله «نظریهٔ لنینی سازمان») «موقعیت انقلابی» را در معنایی متفاوت با «موقعیت پیشا انقلابی» به کار می‌برد و مشخصهٔ اصلی آن را شکل‌گیری «قدرت دوگانه» و ذهنیت توده‌های مستقیماً انقلابی، می‌داند.

(۲) لنین: «سقوط انترناسیونال دوم»، مجموع آثار، ج ۲۱، ص ۲۱۴.  
(۳) روز لوکزامبورگ حق دارد که (در بررسی تجربهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه) می‌گوید: دوره‌های انقلابی آن چنان مصائبی به بار می‌آورند که تحمل آنها بدون فداکاری‌های بزرگی که خود به وجود می‌آورند، ناممکن است، نقل به معنا از «اعتصاب توده‌ای، حزب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری» نوشتهٔ روز لوکزامبورگ، ترجمهٔ فارسی، تهران، ص ۶۴-۶۳.

(۴) مهماتما گاندی که در کشف و شناساندن این ظرفیت نافرمانی مدنی نقش اصلی را داشت، همیشه تأکید می‌کرد که همه را نمی‌توان کشت و همه را نمی‌توان به زندان برد. مثلاً او در آستانهٔ یکی از معروف‌ترین حرکت‌های نافرمانی مدنی، در پیکارهای معطوف به استقلال هند (یعنی نافرمانی مدنی برای شکستن قانون نمک در سال ۱۹۳۰) در توضیح این نکته چنین گفت: «فرض کنید که در هر یک از ۷۰۰ هزار دهکدهٔ هند فقط ده نفر برای شکستن «قانون نمک» پا پیش بگذارند و نمک درست کنند؛ فکر کنید این حکومت چه می‌تواند بکند؟ حتی بدترین خودکامگان قابل تصور، جرأت نمی‌کنند صفوف مقاومت کنندگان مدنی، مسالمت جو را به توپ ببندند. به شما اطمینان می‌دهم که اگر اندکی فعال شوید، می‌توانید این حکومت را در زمان بسیار کوتاهی فرسوده سازید.» او خطاب به انبوه جمعیتی که برای آغاز حرکت جمع شده بودند، گفت «درحالی که چند روزی بیشتر به آغاز نبرد نماند، چه طور شما جرأت کرده‌اید بدون هر گونه ترس به این جا بیایید؟ فکر می‌کنم اگر قرار بود با توپ و تفنگ رو به رو بشوید، هیچ یک از شما این جا نبودید... فرض کنید من اعلام می‌کردم که می‌خواهم کارزار خشنی را آغاز کنم (نه ضرورتاً با مردان مسلح با تفنگ، بلکه حتی با چوب و سنگ) آیا فکر می‌کنید حکومت مرا تا به حال آزاد می‌گذاشت؟ آیا می‌توانید یک نمونه در تاریخ به من نشان بدهید (چه در انگلیس باشد، چه در امریکا یا روسیه) که دولت سرپیچی خشن از قدرت را حتی برای یک روز تحمل کرده باشد؟ اما در این جا شما می‌دانید که حکومت سرگیجه گرفته و درمانده شده است.» به نقل از

B.Chandra: India's Struggle For Independence, London, 1989, P. 271-72

(۵) در واقع، برای هر حکومت زورگو، گستردگی دامنهٔ مخالفت به مراتب خطرناک‌تر از خشونت آن است. از این رو، حکومت‌های استبدادی وقتی با چشم‌انداز گسترش اعتراضات مردم رو به رو می‌شوند، همیشه می‌کوشند قبل از هر چیز، ظرفیت گسترش آن را از بین ببرند. و از آنجا که ظرفیت گسترش نافرمانی مدنی به غیر خشونت‌آمیز بودن آن بستگی دارد، بنابراین از بین بردن همین خصلت غیر خشونت‌آمیز حرکت به مهم‌ترین اولویت سرکوب‌گران تبدیل می‌شود. مثلاً استعمار انگلیس، تلاش برای به خشونت کشاندن جنبش نافرمانی مدنی مردم هند تحت رهبری گاندی را هرگز رها نکرد. کافی است «کشتار جالیان والا باغ» (Jallianwala Bagh) را به یاد بیاوریم که به دستور یک ژنرال انگلیسی، حدود ۴۰۰ نفر از مردم کاملاً بی‌دفاع، در شهر آمريت سار، در زمینی که هیچ گونه راه فراری نداشت، گلوله باران و قتل عام شدند (نگاه کنید به منبع یاد شده در زیرنویس پیشین، ص ۸۳-۱۸۲). حتی دولت‌های ظاهراً دموکراتیک غرب نیز که اکنون با جنبش مدنی رو به گسترش ضد سرمایه‌داری رو به رو شده‌اند، به خشونت کشاندن آن را بهترین راه مقابله با آن می‌دانند. مثلاً سازمان دهندگان تظاهرات ضد سرمایه‌داری بیستم ژوئیهٔ گذشته در جنوا، با شواهد روشن نشان داده‌اند که پلیس ایتالیا از اعضای گروه به اصطلاح "Black Block" برای به خشونت کشاندن حرکت استفاده می‌کرد (نگاه کنید به نوشتهٔ George Monbiot در «گاردین هفتگی» شماره ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۱ و نوشتهٔ Susan George در ماهنامهٔ «لوموند دیپلماتیک» شمارهٔ اوت ۲۰۰۱).

(۶) البته نباید فراموش کرد که خصلت کاملاً سیاسی حرکت ۱۸ تیرماه ۷۸ و ضدیت مستقیم و جسورانهٔ آن با ارکان حکومت مذهبی، نقش تعیین‌کننده‌ای در بازتاب سریع و سراسری آن داشت. اما تردیدی نمی‌توان داشت که ارتباطات سراسری دانشجویان و نیز انعکاس اخبار حرکت در روزنامه‌های وابسته به اصلاح‌طلبان حکومتی، در این ماجرا بسیار مؤثر بود.

(۷) چارلز تیلی بالا بردن «هزینهٔ بسیج» مخالفان را یک از مؤثرترین راه‌های سرکوب سیاسی می‌داند و یادآوری می‌کند که حکومت‌ها گاهی به جای این که مستقیماً روی سرکوب «اقدام جمعی» متمرکز شود، روی بالا بردن «هزینهٔ بسیج» متمرکز می‌شوند و از طریق ایجاد اختلال و گسست در ارتباطات سازمان‌دهی مخالفان این کار را پیش می‌برند.

C. Tilly: From Mobilization to Revolution, London, 1978, P.100

(۸) «جامعهٔ تصویری» (Imagined Community) اصطلاحی است که بندیکت اندرسن در تعریف «ملت» به کار می‌گیرد: جامعه‌ای که اعضای آن، بی‌آن که هم دیگر را دیده باشند، خود را در هم بودی و پیوند با هم دیگر تصور می‌کنند؛ جامعه‌ای که در تقابل با دیگران، یا دست کم، در تفکیک از دیگران، تصور می‌شود و از طریق ارتباطات سیاسی و فرهنگی، و برابری فرضی اعضای آن معنا پیدا می‌کند. (نگاه کنید به:

B. Anderson: Imagined Communities, London, 1991, P. 6-7)

در این جا من این اصطلاح را برای جنبش توده‌ای سراسری به کار می‌برم و فکر می‌کنم شفاف‌ترین شکل «جامعهٔ تصویری» از طریق چنین جنبشی به وجود می‌آید؛ در تقابل‌اش با قدرت مسلط و با شبکهٔ ارتباطات‌اش در میان اعضای مختلف آن، که بی‌آن که هم دیگر را دیده باشند، خود را در پیوند و هم‌سویی با هم تصور می‌کنند.

K.Marx: Capital, Mosow, 1977, Vol.1, P. 174

(۹) در حقیقت وقتی جمهوری اسلامی با حداقل‌های فرهنگی لازم در جامعه معاصر در می‌افتد، نه تنها شکست می‌خورد، بلکه ناخواسته، نیاز مردم به این حداقل‌ها را شدت می‌بخشد. تصادفی نیست که در بیست و چند سال اخیر، علی‌رغم همهٔ تلاش‌های رژیم، فرهنگ مدرن در میان شمار به سرعت فزاینده‌ای از مردم، کشتی آشکارا بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است.

(۱۱) برخلاف نظر کسانی که شکوه در بارهٔ فقدان نیروی سیاسی آلترناتیو را به یکی از عناصر ثابت هر تحلیل سیاسی از اوضاع کشور تبدیل کرده‌اند، به جرأت می‌توان گفت که عناصر بالقوهٔ لازم برای ایجاد ارتباطات سراسری مستقل از رژیم (یعنی مهم‌ترین عامل شکل‌دهندهٔ آلترناتیو) اکنون در مقایسه با مثلاً سال ۱۳۵۶، آشکارا دم دست‌ترند.

(۱۲) دربارهٔ دشواری گریز از به اصطلاح «غم نان» برای طبقات پائین، نگاه کنید به: B.Moore: Injustice, The Social Bases of Obedience and Revolt, London, 1998, P. 480.

(۱۳) نیکوس پولاتزاس (در «فایشیسم و دیکتاتوری») نشان داده است که هدف‌ها و شیوه‌های کنترل و سرکوب در انواع مختلف دیکتاتوری نمی‌تواند یک سان باشد. تجربهٔ جمهوری اسلامی نیز این را تأیید می‌کند.

(۱۴) در بارهٔ ساز و کارهای «کنترل سازمانی» نگاه کنید به:

A. Etzioni: Modern Organization, New York, 1964, P.58-61.

(۱۵) در این باره نگاه کنید به چارلز تیلی (یاد شده در زیر نویس ۸)، ص ۱۱۵-۹۹.  
(۱۶) در این باره نگاه کنید به: آصف بیات: سیاست‌های خیابانی، جنبش تهیدستان در ایران، ترجمهٔ فارسی، تهران، ۱۳۷۹.

(۱۷) گاوروش (Gavroche) یکی از قهرمانان «بینویان» ویکتور هگوست؛ پسرک ولگرد خیابانی که هوگو در چهرهٔ او سرنوشت تراژیک نو جوانان طبقات تهیدست جامعه سرمایه‌داری را به زیبایی تصویر کرده است.

(۱۸) در این باره نگاه کنید به منبع یاد شده در زیر نویس ۸، ص ۷۵-۷۳. و هم چنین نگاه کنید به بررسی ارزش‌مند بارینگتون مور (یاد شده در زیر نویس ۱۲)، مخصوصاً فصل ۱۴.

# نافرمانی مدنی:

## مروری بر چند تجربه

### یوسف آبخون

جهان و از جانب گروه‌های مختلف اجتماعی مثل کارگران، زنان، طرفداران حفظ محیط زیست، مخالفان تسلیحات اتمی و... گسترش وسیعی یافته است. این نوشته نیز براساس گردآوری تجارب این دوره از کشورهای مختلف و از جانب گروه‌های اجتماعی مختلف تنظیم شده است. ولی قبل از آن یادآوری دو نکته لازم است.

یک - جنبش‌های نافرمانی مدنی اساساً جنبش‌هایی مسالمت‌آمیز (و یا غیر خشونت‌آمیز) در برابر قوانین غیرعادلانه، سیاست‌ها و اراده حکومتی هستند. ولی نباید هر حرکت و اقدام مسالمت‌آمیز توده‌ای را نافرمانی مدنی به حساب آورد. آن چه در تاکتیک نافرمانی مدنی اهمیت دارد نادیده گرفتن و زیر پا گذاشتن قوانین و سیاست‌های غیر عادلانه‌ای است که از جانب حکومت‌ها (چه دموکراتیک و چه استبدادی) بر مردم تحمیل می‌شود و مردم به آن تمکین نمی‌کنند. به این ترتیب به طور مثال یک حرکت و یا اعتصاب بزرگ و حتی سراسری کارگری که در چارچوب قوانین صورت می‌گیرد را نمیتوان نافرمانی مدنی به حساب آورد. ولی اگر همین حرکت و یا اعتصاب کارگری در برابر قوانین محدودکننده حکومتی صورت بگیرد. و به طور نمونه اعتصاب معدنچیان انگلیس در سال ۱۹۸۲ در برابر قوانین محدودکننده دولت تاجر را میتوان جزو جنبش نافرمانی مدنی محسوب نمود. در جمع‌بندی‌هایی که از جنبش‌های نافرمانی مدنی و بیشتر از جانب طرفداران روش‌های مسالمت‌آمیز (و یا غیر خشونت‌آمیز) مبارزات توده‌ای و یا انقلاب مسالمت‌آمیز صورت گرفته این مرزبندی مخدوش شده است. آن‌ها که تجربه مبارزات مردم هند در جریان انقلاب این کشور برای استقلال از استعمار انگلیس را الگوی خود قرار داده و گاندی را نظریه‌پرداز انقلاب مسالمت‌آمیز معرفی می‌کنند، حتی تا آن جا پیش رفته‌اند که تاریخی از تکامل مبارزات و انقلاب‌های توده‌ای به روش‌های مسالمت‌آمیز برای خود نوشته و قرن آتی را قرن جنبش‌های نافرمانی مدنی، مبارزات و انقلاب‌های مسالمت‌آمیز پیش‌بینی کنند. مثلاً یکی از نویسندگان فیلیپینی بعد از سرنگونی مارکوس در این کشور ادعا کرده که قرن گذشته با حاکمیت اندیشه‌های مارکس سپری شد و قرن آتی با گسترش و حاکمیت اندیشه‌های گاندی سپری خواهد شد. در حالی که خشونت و عدم خشونت در مبارزه توسط شرایط و درجه‌ای اول شرایط سیاسی و نوع حکومت تعیین می‌شود و دلیلی وجود ندارد که مردم برای دستیابی به خواسته‌هایشان بدون آن که با خشونت رو به رو شوند به روش‌های خشونت‌آمیز روی

هدف از گردآوری تجارب جنبش‌های نافرمانی مدنی در این نوشته آشنا کردن بیشتر خوانندگان ایرانی با تاکتیک‌های متنوع نافرمانی مدنی است. به ویژه آن که، حاکمیت رژیم‌های مذهبی، استبدادی و قرون وسطانی در ایران زمینه‌های بسیار گسترده و متنوعی را برای نافرمانی مدنی گروه‌های مختلف اجتماعی به وجود آورده است. از طرف دیگر با برآمد مبارزات کارگری و توده‌ای در برابر این رژیم در شرایط کنونی، بکارگیری تجارب جنبش‌های نافرمانی مدنی می‌تواند به گسترش مبارزات توده‌ای یاری برساند.

جنبش نافرمانی مدنی تاریخی طولانی دارد. ولی اولین نمونه موفق از نافرمانی مدنی در مقیاس توده‌ای در سال ۱۹۰۶ در افریقای جنوبی و در اعتراض‌های هندوها مهاجر به قرار تحقیرآمیز حکومت ترانسوال برای آمارگیری و ثبت نام هندوها صورت گرفت. این جنبش با گردهمایی سه هزار هندی در تاتر امپریال ژوهانسبورگ و با پیمان جمعی آن‌ها برای سریزدن از اجرای این قانون شروع شد و به جنبش اعتراضی هندوها برای حقوق شهروندی برابر در افریقای جنوبی گسترش یافت. تا جایی که از ۱۳۰۰۰ هندی ساکن در آن، ۲۵۰۰ هندی به زندان رفتند و ۶۰۰۰ نفر دیگر به ترانسوال فرار کردند. گاندی در این جنبش شرکت داشت و آن را رهبری کرد و به همین دلیل برای اولین بار در سال ۱۹۰۷ دستگیر و به دو ماه زندان محکوم شد. او در مطالعات زندان اثر تورو (Thoreau) در باره نافرمانی مدنی را کشف کرد و در آن جا تصمیم گرفت تا این تکنیک عدم تسلیم به بی‌عدالتی را ساتیاگراها (Satyagraha) بنامد، که ترجمه آن دفاع از حقیقت است. تجارب جنبش نافرمانی مدنی در افریقای جنوبی در جریان مبارزات مردم هند برای رهائی از استعمار بریتانیا با موفقیت به کار گرفته شد. و برجسته‌ترین نمونه آن، مبارزات یک ساله در برابر قانون نمک بود که صد هزار هندی به دلیل زیر پا گذاشتن آن به زندان رفتند. این مبارزات به استقلال هند از بریتانیا منجر شد و به دلیل به کارگیری تاکتیک‌های غیر خشونت‌آمیز به اولین انقلاب مسالمت‌آمیز در جهان معروف شد.

ماترین لوترکینگ با الهام از ایده‌های گاندی، مبارزات سپاهان برای حقوق شهروندی برابر با مردم سفید پوست در آمریکا را در دهه ۱۹۶۰ هدایت کرد. مبارزاتی که با تکیه بر تاکتیک‌های نافرمانی مدنی به پیش رفت و گفته می‌شود که سیمای جامعه آمریکا را دگرگون کرد.

جنبش‌های نافرمانی مدنی از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی در مناطق مختلف

بیاورند. حتی طرفداران این نظر نیز اعتراف می‌کنند که مبارزات و انقلاب‌های مسالمت‌آمیز بدون خشونت و بدون تحمل زندان و شکنجه و اعدام به پیش نرفته و در انقلاب هند نیز هزاران نفر کشته شده و یا به زندان و شکنجه محکوم شدند.

دو - این که علی‌رغم بدفهمی‌هایی که از مارکسیسم وجود دارد، در مارکسیسم هیچ‌گونه اصول از پیش تعیین شده‌ای در رابطه با بکارگیری اشکال مبارزه وجود ندارد و توسل به خشونت به عدم خشونت به تجربه مبارزات توده‌ای و شرایط شخصی سیاسی موکول شده است.

### قدرت مردم در جنبش نافرمانی مدنی

اکثر جنبش‌های نافرمانی مدنی، خود را «قدرت مردم» نامیده‌اند. مثلاً مردم فیلیپین جنبش نافرمانی مدنی خود در برابر فردیناند مارکوس (Ferdinand Marcos) را که به هیئت‌آسیای جنوب شرقی معروف بود، قدرت مردم نامیدند. و یا مردم آلمان شرقی در تظاهرات سال ۱۹۸۹ در شهر لایپزیگ (Lapzig) با شعار «ما مردم هستیم» به خیابان ریختند. همین‌طور تظاهرات و گردهمایی دانشجویان و مردم چین در بهار سال ۱۹۸۹ در میدان تین آن مین (Tienanmen) با شعار «قدرت خلق» و «ما پیروز خواهیم شد» برگزار گردید. محققان جنبش‌های نافرمانی مدنی، این جنبش‌ها را به جریان پیوسته‌ای آبی تشبیه کرده‌اند که توانسته‌اند، چه در جوامع دمکراتیک و چه استبدادی و توتالیتر، سنگ‌بی‌عدالتی و ستم حکومتی را با پایداری خود به تحلیل ببرند. منطق جنبش‌های نافرمانی مدنی جلب توده‌های هر چه بیشتری از مردم است به مبارزه‌ی سیاسی علیه حکومت‌ها و سیاست‌های آنها با تکیه بر روش‌های مسالمت‌آمیز و نشان دادن این که حکومت‌ها اراده‌ی مردم را نمایندگی نمی‌کنند. تاکتیک نافرمانی مدنی که در جنبش‌های زنان برای حقوق برابر بر مردان و در جنبش‌های شهروندی برای حق رأی و نیز در جنبش طرفداران حفظ محیط زیست، جنبش مخالفان تسلیحات اتمی و مسابقه تسلیحات نظامی و نظامی‌گری در دوران جنگ سرد (بطور عمده در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته) و در جنبش علیه تبعیض نژادی و آپارتاید و همین‌طور در جنبش کارگری به کار گرفته شده، این نظر را به وجود آورد که این تاکتیک در جوامع دمکراتیک کاربرد دارد و شرط آن وجود جامعه مدنی و نهادهای دمکراتیک است. ولی به کارگیری موفقیت‌آمیز تاکتیک نافرمانی مدنی در جوامع استبدادی و توتالیتر و به ویژه در امریکای لاتین در دهه ۱۹۸۰ و در کشورهای بلوک سابق شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ نشان داد که جنبش‌های نافرمانی مدنی محدود به کشورهای دمکراتیک نیستند.

ژنه شارپ (Gene Sharp) یکی از محققان جنبش‌های نافرمانی مدنی، با آوردن ۱۹۸ مورد در نوع شناسی اقدامات توده‌ای نافرمانی مدنی، آن‌ها را به سه گروه اصلی تقسیم کرده است.

۱) اعتراض و فشار (Protest and Persuasion) راهپیمایی، گردهمایی، ایجاد گروه‌هایی برای دفاع از اعتصاب و جلوگیری از ورود به محل کار (پیکت)، سخنرانی، ...  
۲) عدم همکاری (noncooperation)، در حوزه اجتماعی: بایکوت‌های اجتماعی، اعتصاب‌های دانشجویی، تعطیل فعالیت‌های اجتماعی؛ در حوزه اقتصادی: اعتصاب‌های کارگری، عدم پرداخت مالیات، بایکوت‌های مصرف؛ و در حوزه سیاسی: مقاومت در برابر ثبت نام و سربازگیری، بایکوت انتخابات و گروه‌های

نظارت توده‌ای برای تأثیر در روند یا برگزاری انتخابات، ...

۳) مداخله (Intervention)؛ تحصن، اشغال، کم‌کاری، خرابکاری در محیط کار، کارشکنی، نهادسازی‌های اقتصادی و اجتماعی

### نمونه‌هایی تاکتیک‌های جنبش‌های نافرمانی مدنی در کشورهای مختلف

جنبش‌های نافرمانی مدنی بسیار متنوع‌اند و تاکتیک‌های نافرمانی مدنی متنوع‌تر از آن. در این جا به نمونه‌هایی از این تاکتیک‌ها و جنبش‌ها، صرف‌نظر از دلایل و نتایج آن‌ها، در کشورهای مختلف باصطلاح جهان سوم، کشورهای دمکراتیک غربی و کشورهای بلوک سابق شوروی اشاره می‌شود.

### فیلیپین

در سال ۱۹۸۶ میلیون‌ها مردم غیر مسلح فیلیپینی جهان را با براندازی دیکتاتور خون‌آشام این کشور، یعنی فردیناند مارکوس (Ferdinand Maros) از طریق جنبش مسالمت‌آمیز نافرمانی مدنی شگفت‌زده کردند. این جنبش از سال ۱۹۸۳ با کشتن رهبر اپوزیسیون، سناتور بنیگنو آکینو (Benigno Aquino) به سرعت گسترش یافت. جنبشی که رهبران مهم و هسته اصلی فعالان آن در زمینه‌های متعدد جنبش‌های نافرمانی مدنی پروارنده شده بودند.

در اوایل سال ۱۹۸۵، موقعی که حکومت انتخابات ناگهانی را فراخواند اپوزیسیون پرآکنده در پشت کورازون آکینو (Corazon Aquino) بیوه سناتور مقتول متحد شد. نیروهای آکینو، با الهام از نظرات بنیگنو آکینو که از اقدامات غیر خشونت‌آمیز حمایت می‌کرد، با برگزاری راهپیمایی‌ها، ایجاد گروه‌هایی برای تأثیر در روند انتخابات و سپس ایجاد کمیسیون‌هایی مستقل برای نظارت بر انتخابات، جنبش وسیعی را سازمان دادند. زمانی که مارکوس تلاش کرد تا در مقابل اراده مردم بایستد و نتیجه انتخابات را نادیده بگیرد، کشور به لبه پرتگاه جنگ داخلی کشیده شد. کاردینال سین (Sin) که رهبری کلیساهای کاتولیک را به عهده گرفته بود، به ایستگاه رادیویی رفت و مردم را به مقاومت غیر خشونت‌آمیز دعوت کرد. در حقیقت وی با این اقدام خود، تصمیمی تاریخی در فراخوان مردم در برابر حکومت مارکوس اتخاذ کرد. در جریان اعلام نتایج انتخابات وقتی مارکوس میخواست با قلب خود را پیروز اعلام کند، سی نفر از کارکنان شمارش کامپیوتری آراء، با به خطر انداختن جان خود آمار واقعی را افشا کرده و سپس مخفی شدند. آنها در شرایط زندگی مخفی با مطبوعات بین‌المللی تماس گرفته و نتایج را در سطح جهان افشا کردند. این شرایط باعث شد تا صد هزار فیلیپینی در شهر مانیل به خیابانها بریزند و خواهان استعفاى دولت بشوند. آنها در طول شاهراه کمربندی مانیل گرد آمده و کمپ‌های نظامی شورشیان را نیز در حلقه حمایتی خود گرفتند. خلبانان که برای بمباران قرارگاه‌های شورشیان اعزام شده بودند با دیدن مردم عاری حول آنها از اجرای دستور بمباران سرپیچی کردند. سربازانی که برای حمله به شورشیان اعزام شده بودند به مردم پیوستند. یک نظامی در گفتگو با رسانه‌ها گفت «این پدیده جدیدی است. در اینجا بجای آنکه سربازان از مردم مراقبت کنند، مردم از سربازان مراقبت می‌کنند.» فرستنده‌های رادیوهای مخفی در ارائه رهنمود به مردمی که در حال مقاومت بودند نقش مهمی ایفا کردند. به این ترتیب دیکتاتوری در عرض ۴ روز سقوط کرد و مارکوس و خانواده‌اش ناگزیر به فرار از کشور شدند.

## شیلی

دیکتاتوری‌های دهه ۱۹۸۰ امریکای لاتین عموماً با نیروی مردم غیر مسلح و گسترش جنبش‌های نافرمانی فرو ریختند. مردم شیلی، با ابهام از تجربه «جنبش قدرت مردم» فیلیپین مبارزه خود علیه ژنرال پینوشه را سازمان دادند. در سال ۱۹۸۶ چریک‌های چپ‌گرا در یک تلاش برای ترور پینوشه ۵ تن از محافظان وی را کشتند. نظامیان برای انتقام جوئی تصمیم گرفتند تا ۵ تن از مخالفان و منتقدین رژیم را دستگیر و زندانی کنند. یک قاضی حقوق بشر به همسایگان خود خبر داد که در خطر آدم ربائی قرار دارد و مردم نیز تصمیم گرفتند تا از وی محافظت کنند. در آن شب و در ساعات صبح زود ماشین‌هایی پر از اوباش که تلاش داشتند وارد خانه قاضی بشوند رسیدند. اوباش که نتوانستند کلید و استحکامات در خانه را بشکنند تلاش کردند تا از پنجره و شکستن شیشه‌ها وارد خانه بشوند. در این موقع خانواده قاضی همه چراغ‌های خانه را روشن کرد و با صدای بلند به زدن قاشق روی قابلمه‌ها و سوت زدن پرداختند. همسایگان که در جریان ماجرا قرار گرفته بودند با هماهنگی کار خانواده قاضی را تکرار کردند. مهاجمان و اوباش با دیدن این اوضاع و همسایگان آماده و مصمم ناگزیر به فرار از محل شدند.

گروه‌های مبارزه با شکنجه و ترور در شیلی، برای افشای شکنجه‌های مخفی خود را در نزدیک محل‌های شکنجه و در ساعات شلوغ رفت و آمد مردم به ریل راه آهن زنجیر کرده و سپس با ایجاد راه‌انداز توجیه مردم را به این شکنجه‌ها جلب می‌کردند. سپس گروه دیگری پرچمی را که روی آن نوشته شده بود «مردم در اینجا شکنجه می‌شوند» را هوا می‌کردند. گاهی آنها در شلوغی و ازدحام جمعیت گم می‌شدند و گاهی در انتظار می‌ماندند تا دستگیر شوند. در اکتبر ۱۹۸۸ رژیم شیلی فرماندوم ناگهانی «آری و یا نه» به ادامه حکومت نظامیان را اعلام کرد. در این رابطه هسته‌ها و مراکز برای تشویق و تقویت روحیه مردم و غلبه بر ترس‌شان و همین‌طور برای ترغیب مردم جهت شرکت در این فرماندوم و تأثیر گذاشتن بر روی آن، ایجاد شد. با الهام از فعالیت اپوزیسیون فیلیپین در برابر مارکوس، در سطح کشور کمیسیون‌های مستقل و مردمی برای نظارت بر امر فرماندوم و نتایج آن ایجاد شدند. ۹۱ درصد مردم در این فرماندوم شرکت کردند و اپوزیسیون ۵۴/۷ درصد آراء را بدست آورد. بعد یک میلیون نفر از مردم در پارک سانتیاگو (Santiago) گرد آمدند تا پیروزی‌شان را جشن بگیرند.

در دهه ۱۹۸۰ در سراسر امریکای لاتین، دیکتاتوری‌های نظامی در پی گسترش جنبش‌های نافرمانی مدنی، یکی پس از دیگری سرنگون شدند. در برزیل، این جنبش‌های توده‌ای فیرمازا پرممانته (Firmeza Permanente) یعنی مقاومت سخت خوانده شدند. مثلاً، کمون‌های محلی در روستاهای برزیل، به مراکز سازماندهی جنبش بی‌زمین‌ها در مبارزه برای بازیابی دوباره زمین‌هایشان تبدیل شدند. در آرژانتین «مادران ناپدید شده‌ها» برای روشن شدن تعداد ناپدیدشدگان توسط رژیم مقاومت تحسین برانگیزی نشان دادند. در اروگوئه در مونته‌ویدئو (Montevideo) تحصن و اعتصاب غذا در دفتر کوچکی بنام (Serpaj) (یعنی تلاش برای صلح و عدالت) به فراهم آوردن اولین اپوزیسیون عمومی در برابر مجلس آن کشور منجر شد و همراهی وسیعی را برای دموکراسی به همراه آورد. در هائیتی جنبشی که لاوالاس (Lavalas) خوانده می‌شد و به معنی جریان است که ستم را می‌شوید و می‌برد، موفق شد تا توده‌های مردم را بسیج کند. در سال ۱۹۸۶ جین برتراند آریستد (Jean Bertrand Aristed) از جانب مقامات کلیسا

که با حکومت همکاری می‌کردند ناگزیر شد کلیسای محل خود را ترک کرده و به کلیسائی برود که در منطقه تحت تسلط ارتش قرار داشت. ۶ نفر از دانشجویان کلیسای ملی در پورت او پرنس (Port-au-Prince) را به مدت ۶ روز اشغال کرده و به اعتصاب غذا دست زدند. بعد از ۶ روز مقامات عقب‌نشسته و به او اجازه دادند به کلیسای قبلی خود باز گردند.

## فلسطین

درگیری بین فلسطینی‌ها و اسرائیل، آنطور که در رسانه‌ها منعکس شده، در سنگ اندازی جوانان فلسطینی با سربازان اسرائیل خلاصه شده است. اما از همان سال ۱۹۶۷ جنبش مقاومت فلسطینی‌ها همواره دو بخش شبه نظامی و جنبش نافرمانی مدنی را داشته است. انتفاضه از همان آغاز جنبشی چند بعدی و شامل جنبه‌های بسیار از به کارگیری تاکتیک نافرمانی مدنی بوده است. مثل اعتصاب و تظاهرات در مدارس، دانشگاه‌ها و بازارها در اعتراض به اقدامات و سیاست‌های اشغالگرانه مقامات اسرائیلی، بایکوت محصولات تولیدی اسرائیل، عدم پرداخت مالیات توسط کشاورزان فلسطینی، ایجاد کمیته‌هایی برای دیدار از زندانیان و خانواده‌آنها که در مبارزه کشته شده بودند، مراجعه ساکنین مناطق اشغالی به پاسگاه‌های پلیس برای آن که بازداشت شوند و در حمایت از کسانی که بازداشت شده بودند، ایجاد نهادهای جایگزین برای بوجود آوردن زمینه برای خودکفائی فلسطینی‌ها.

## افریقای جنوبی

دهه‌ها مبارزه و مقاومت مردم در برابر آپارتاید و تلاش برای جامعه‌ای دموکراتیک و چند نژادی در آفریقای جنوبی بالاخره نظام آپارتاید را از پای در آورد. سیاست‌های وحشیانه و بیرحمانه حکومت آفریقای جنوبی بسیاری را متقاعد کرده بود که سیستم آپارتاید تنها با عملیات قهرآمیز پایان خواهد یافت و کنگره ملی آفریقا نیز بر این اساس بازوی نظامی فعالی ایجاد کرده بود. اما مقاومت وسیع توده‌ای در اشکال مختلف نافرمانی مدنی، رژیم آفریقای جنوبی را به این بن بست کشاند که علی‌رغم کشتار و تهدید، بازداشت‌های وسیع، ممنوع کردن سازمان‌ها و احزاب و همین‌طور اعلام وضعیت فوق‌العاده نمی‌تواند جلوی این جنبش را بگیرد.

در سال ۱۹۸۹ رهبران مذهبی مسیحی نیز در برابر قوانین سخت‌گیرانه‌ای که با اعلام وضعیت فوق‌العاده برقرار شده بود، فراخوانی با عنوان «اقدام مؤثر سلامت‌آمیز» صادر نمودند. در این فراخوان از شهروندان خواسته شده بود که برای مبارزه توده‌ای مؤثر در جهت شکستن ممنوعیت‌های نژادی، کمیته‌ای غیر نژادی ایجاد شود که به ملاقات زندانیان بروند، ممنوعیت نژادی در محل سکونت و وسائل حمل و نقل عمومی را در هم بشکنند و از شاهدان با وجدان دفاع کنند. با این فشارها، اعلام حالت فوق‌العاده مفهوم خود را از دست داد و به جای تقویت رژیم، ضعف و ورشکستگی اخلاقی آن را آشکار نمود. به این ترتیب، دولتی که بنام اصلاحات به قدرت رسیده بود به قانونی کردن کنگره ملی آفریقا و آزادی نلسون ماندلا پس از ۲۹ سال زندان گردن نهاد.

## چکسلواکی (سابق)

تجربه در هم شکستن جنبش ۱۹۶۸ برای ایجاد «سوسیالیسم با سیمای انسانی» در

چکسلواکی به طور وسیعی این نظر را ایجاد کرده بود که تاکتیک نافرمانی مدنی و راهبهای مسالمت آمیز مبارزه توده‌ای تنها در جوامعی مثل آمریکا و یا هند کار ساز است و نه در کشورهای به اصطلاح «اردوگاه سوسیالیسم».

بنظر می‌رسید که تجاوز نظامی سال ۱۹۶۸ به چکسلواکی توسط نیروهای پیمان ورشو می‌تواند در چند روز همه مقاومتها را در هم بشکند. ولی این کار ۹ ماه تمام به درازا کشید. به ارتش بزرگ و تعلیم دیده چکسلواکی دستور داده شد تا به کناری باقی بماند در حالی که توده مردم به روش‌هایی خلاق و غیرمنتظره به این تهاجم پاسخ دادند. آژانس خبر چکسلواکی از ارسال اخباری که بر مبنی آن ادعا می‌شد که رهبران چکسلواکی خواهان تجاوز نظامی نیروهای پیمان ورشو شده‌اند سر باز زد. تابلوهای راهنمایی و علائم رانندگی در شاهراه‌ها و جاده‌ها و خیابان‌ها توسط مردم تغییر داده شدند تا این نیروها را دریافتن مسیرها دچار دردسر کنند. در برخی جاها تنها تابلوهایی باقی مانده بود که جهت مسکو را نشان می‌داد. دانشجویان در مسیر تانک‌ها پست نشستند تا از حرکت آنها جلوگیری کنند. برخی از آن‌ها تانکها بالا رفته تا با سربازان گفتگو و بحث کنند. در حالیکه مردم به طور فیزیکی با متجاوزین درگیر نمی‌شدند، از همکاری با آنها نیز سر باز زدند. رادیوهای مخفی ایجاد شدند تا با ارائه اطلاعات و رهنمودهایی به مردم در هماهنگ کردن فعالیت‌هایشان کمک کرده و روحیه‌شان را بالا ببرند و در یک مورد آنها را به اعتصاب عمومی یک ساعته فراخواندند. رهبران چک به این دلیل توانستند در قدرت بمانند که وعده انجام اصلاحات را بدهند و با این وعده جنبش را فرسوده کرده و به تحلیل ببرند.

## لهستان

در سال ۱۹۸۰، جنبشی در میان کارگران کشتی‌سازی گدانسک (Gedansk) با اعتصاب و راهپیمایی‌ها شکل گرفت که در ادامه خود به هم بستگی (Solidarity) منجر شد. حکومت لهستان با اعلام سریع حکومت نظامی در برابر این جنبش در دسامبر ۱۹۸۱ پاسخ داد. اما این حکومت نظامی به جای نابود کردن «هم بستگی» موجب برانگیختن مردم شد و فضائی را ایجاد نمود که مردم علی‌رغم حکومت نظامی، آن طور که خود می‌گفتند، طوری زندگی می‌کردند که «گویا آزاد شده‌اند». همان طور اشاره شد هر حرکت و یا اعتصاب حتی سراسری کارگری را نمی‌توان جزو جنبش نافرمانی مدنی به حساب آورد بلکه آن حرکتی را شامل می‌شود که در برابر قوانین محدود کننده و یا سیاست‌های حکومت شکل بگیرند.

## امریکا

همان‌طور که اشاره شد، جنبش حقوق مدنی در امریکا در دهه ۱۹۶۰ که اساساً با تکیه بر تاکتیک نافرمانی مدنی به پیش رفت سیمای جامعه امریکا را دگرگون نمود. بایکوت اتوبوس رانی شهری در سال ۱۹۷۷ در مونت‌گمری (Montgomery) ملت را به هیجان آورد. دوچرخه سواری آزاد، ایجاد مدارس آموزشی آزاد، راهپیمایی بزرگ سال ۱۹۶۳ که در آن ۱۵۰ هزار نفر شرکت کردند، تکنیک‌های بسیاری از نافرمانی مدنی را تکامل داد که از آن زمان به بعد در جنبش‌های صلح، حفظ محیط زیست و عدالت خواهانه به کار گرفته شدند، مخالفین جنگ ویتنام در پایان دهه ۱۹۶۰ و آغاز دهه ۱۹۷۰ با سوزاندن کارت

سربازی، تحصن در برابر مراکز ثبت نام برای سربازگیری و تظاهرات (مثل گردهمایی ۵۰۰ هزار نفره در واشنگتن) مخالفت خود را با جنگ نشان دادند. در راهپیمایی تاریخی اول ماه مه ۱۹۷۱ در واشنگتن ۱۱ هزار نفر بدلیل راه بندان جاده‌ها دستگیر شدند. از دهه ۱۹۷۰ جنبش‌های نافرمانی مدنی در جنبش زنان، جنبش ضد انرژی هسته‌ای، جنبش حفظ محیط زیست، جنبش ضد آپارتاید نژادی و جنبش ضد تسلیحات هسته‌ای و مسابقات نظامی افزایش چشم‌گیری پیدا کرد.

در ۱۴ ژوئن ۱۹۸۲ حدود ۱۷۵۰ نفر به خاطر ایجاد راه بندان و تحصن در محل برگزاری دومین نشست ویژه سازمان ملل در مورد برنامه خلع سلاح ۵ قدرت بزرگ هسته‌ای دستگیر شدند. در سال ۱۹۸۲ و همین طور سال ۱۹۸۳، بیش از هزار نفر از مردم به خاطر راه بندان در منطقه لیور مور (Livermor) جایی که سلاحهای اتمی طراحی می‌شدند، دستگیر شدند.

در رابطه با آلودگی محیط زیست، جنبش‌های جلوگیری از آلودگی محیط زیست، تاکتیک‌های متنوعی را به کار گرفتند. در یک نمونه در ۴ آوریل ۱۹۸۹ در میشیگان امریکا، تام (Tom) ۲۹ ساله و گروه وی که شبکه طوفان خوانده می‌شدند برای جلوگیری از حمل مواد آلوده شیمیایی که قرار بود در نزدیک دریاچه‌ای در آن منطقه دفن شوند، خود را با زنجیر و قفل‌های متعدد به واگن‌های قطار بستند. کارگران راه آهن که صبح روز بعد می‌خواستند به حمل و نقل بشکه‌های مواد شیمیایی بپردازند با تام و گروه وی روبرو شدند. مسئولین هم با اطلاع از مسئله به محل آمده و با آوردن آهنگرانی به بریدن زنجیرها و شکستن قفل‌ها پرداختند. مسئولین این بار به دادن اخطار به تام و گروه وی اکتفا کردند. تام و گروه وی بارها این کار را تکرار کردند تا اینکه تام دستگیر شده و بدلیل اختلال در حمل و نقل عمومی به ۱۱ سال زندان و ۷۷۰۰ دلار جریمه محکوم شدند. اما این افشاگری‌ها باعث شد تا بالاخره پس از آواره شدن سه هزار نفر از مردم و ترک خانه‌ایشان برنامه و فن مواد شیمیایی آلوده در محل متوقف شود.

بریان هانت (Brian Hunt) از فعالان مبارزه با آلودگی محیط زیست از فلوریدا می‌گوید: «به تاریخ امریکا نگاه کنید. هیچ امری در این کشور بدون نافرمانی مدنی به پیش نرفته است؛ پایان دادن به برده‌داری و تبعیض نژادی؛ توقف آزمایش سلاحهای هسته‌ای فضائی. مردم برای پیش رفتن و شناخت منافع عالی‌ترشان در قدم اول مجبور به شکستن قوانین هستند. اینکه بدون نافرمانی مدنی بتوان به پیروزی‌هایی دست یافت فریبی بیش نیست».

## منابع:

- 1) Civil disobedience training, (www.actupny.org)
- 2) The global spread of active nonviolence, Richard Deats, *Peace is the way*, 1996 Aug. Fellowship
- 3) Nonviolent action against authoritarian states  
(The way to peace) از اینترنت، سایت :
- 4) History of mass nonviolent action, www.activism.com
- 5) Martin Lutherking, jr, courtesy of the Ruckus Society web' Patrick Gidora
- 6) Massive civil disobedience at school of America www.proactivist.com
- 7) Mahatmd Gandhi's Nonviolent Revolution, Sanderson Beck (*The way to peace*) از اینترنت، سایت :

## درباره

# نافرمانی مدنی الکترونیک\*

استیفن ری\*\*

### برگردان: شهره مدائنی

با عنوان «مقاومت در برابر دولت مدنی» به شکل یک مقاله وزیر تیترب «نافرمانی مدنی» منتشر شد. مقاله هنری تورو محصول و چکیده تجارب شخصی او در سرپیچی از پرداخت مالیات سرانه به عنوان نمادی از مخالفت او با جنگ‌های دولت آمریکا علیه مکزیک بود. از آن زمان روش‌های گوناگون نافرمانی مدنی، چون تارهایی در بافت مبارزات اعتراضی آمریکا تنیده شده است و همواره شهروندان کوشیده‌اند به اتکاء روش‌هایی از پائین در جامعه مدنی مشارکت جویند.

حدود سی سال پیش، در سال ۱۹۶۸، نافرمانی مدنی که در این دوره بیش از همه محصول تجارب مبارزات سیاهان برای تساوی مدنی بود (Civil Rights Movement)، از سوی مخالفان یک جنگ امپریالیستی دیگر، یعنی جنگ آمریکا علیه ویتنام، وسیعاً به کار گرفته شد. همان‌طور که هووارد زین (Howard Zinn) مورخ سرشناس آمریکائی شرح می‌دهد: «در سال ۱۹۷۱ حدود بیست هزار نفر از مردم، برای شرکت در، یا به عبارتی، «برای دست زدن به» نافرمانی مدنی به شهر واشنگتن آمدند. آنها سعی کردند از طریق مسدود کردن جریان ترافیک شهری، تنفر خود را از ادامه کشتار در ویتنام ابراز کنند. چهارده هزار نفر از آنها بازداشت شدند و این بر شمارترین بازداشت جمعی در تاریخ آمریکا بود. (Zinn, ۱۹۹۵: ۴۷۷).

در طول سال‌های دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تاکتیک‌های نافرمانی مدنی و اقدامات مستقیم از سوی شماری از جنبش‌های اجتماعی به کار گرفته شد. در اواسط دهه ۱۹۷۰ جنبش مخالف سلاح‌های هسته‌ای شروع کرد به استفاده از این روش‌ها در مقیاس‌های بسیار بزرگ که نمونه برجسته آن بازداشت شمار وسیعی از فعالان این جنبش در اطراف نیروگاه هسته‌ای سی بروک در نیوهمپ شایر بود (Seabrook - New Hampshire). آنها تا سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ میلادی نیز به استفاده از این تاکتیک‌ها ادامه دادند.

در سال‌های دهه ۱۹۸۰ میلادی، بخش رادیکال جنبش محیط زیست که به وسیله گروه‌هایی مثل «اولین زمین!» (Earth First!) نمایندگی می‌شد، از روش‌های نافرمانی مدنی برای گسترش دامنه مبارزات خود به مناطق

من با تمام وجود پیرو این مرام هستم که: «حکومتی بهترین است که ابعاد حکومت‌گری آن کمترین باشد». و من واقعاً طرفدار آن هستم که یک چنین روشی با سرعت بیشتری و به شکلی نظام یافته اجرا شود. در صورت ادامه اجرا، یک چنین روشی به آن منجر خواهد شد که من عمیقاً به آن اعتقاد دارم و آن این است که: «حکومتی بهترین است که اصلاً حکومت نکند.»

نقل از مقاله «نافرمانی مدنی»  
هنری دیوید تورو (Henry David Thoreau)

نافرمانی مدنی از زمان پیدایش آمریکا، بخشی از تجربه سیاسی این کشور بوده است. ولی امروزه با فرارسیدن سده جدید، با زمینه‌ها، امکانات و واقعیات آن، با نوعی جدید و به مراتب پیشرفته‌تر از نافرمانی مدنی رو به رو هستیم که همانا نافرمانی مدنی الکترونیکی است. این آمیزه تکنولوژی کامپیوتر با اشکال به مراتب سنتی‌تر نافرمانی مدنی به سبک آمریکائی، انواع و ترکیب‌های نوینی از نافرمانی مدنی (Civil Disobedience) را خلق کرده است که بر پهنه رسانه‌های الکترونیک، شبکه‌های مجازی اینترنت و یا در فضای سایبرنتیک روی می‌دهند و یا در آستانه روی دادن‌اند.

مفهوم یا عنوان نافرمانی مدنی الکترونیک (Electronic Civil Disobedience) از کتابی با همین نام به عاریه گرفته شده است. این کتاب که در سال ۱۹۹۶ به چاپ رسید اطلاعات پایه‌ای و بسیار مفیدی برای آغاز این بحث را فراهم کرده و نگاهی است به تجارب تاریخی این شکل از حرکات سیاسی در تاریخ آمریکا و پس از آن به پیشواز آینده می‌رود و کاربرد این روش را در اشکال جدید آن پیش‌بینی می‌کند. یک چیز مسلم است و آن این‌که ما واقعاً هنوز در نقطه آغاز درک ظرفیت‌های بالقوه کامپیوتر در تأثیرگذاری بر فعالیت‌های سیاسی هستیم. نکته دیگری که باز جای تردید ندارد این است که نافرمانی مدنی الکترونیک بخشی از این حرکت و جوشش خواهد بود که فعلاً در اعماق نهفته به نظر می‌آید.

حدود صد و پنجاه سال پیش در سال ۱۸۴۸، همان سالی که در اروپا مانیفیست کمونیست منتشر شد، یکی از سخنرانی‌های هنری دیوید تورو

روستائی و دور افتاده استفاده کردند. در همین سال‌ها اندیشه‌های هنری تورو توسط افرادی نظیر ادوارد آبی (Edward Abbey) حیاتی تازه یافت. او در تکمیل ایده‌های اولیه نافرمانی مدنی، متناسب با دستاوردهای دهه‌های اخیر، کتابی را انتشار داد. به نام «کنار رودخانه باهنری تورو» (Abbey, ۱۹۸۱). اقدامات و فعالیت‌های گروه‌های رادیکال دیگری مثل «تشدید اقدام» (Act Up)، حضور نافرمانی مدنی را در عرصه زندگی شهری آمریکا تداوم داد. این گروه با استفاده از روش‌های «شوک‌آور»، در اکثر موارد توانستند انعکاس خبر موضوعات پراکنده و مجزا را به رسانه‌های گروهی تحمیل کرده و به اقدامات خود پوشش رسانه‌ای وسیعی بدهند. آنها نافرمانی مدنی را با روشهایی اجرا می‌کردند که تبدیل می‌شد به موضوع سیاسی که راه فرار ندارد و از این طریق توانستند به خوبی روی اضطراری بودن بحران ایدز تأکید و تبلیغ کنند. و بالاخره نکته جالب توجه و تا حدی مضحک اینست که در سال‌های آخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، در آمریکا گروه‌های دست راستی نیز شروع کردند به استفاده از روش‌هایی نظیر ورود غیر قانونی به اماکن و یا ایجاد راه‌بندان، یعنی همان شیوه‌های رایج در نافرمانی مدنی. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌هایش اقدام گروه موسوم به «طرفدار حق حیات» (Pro-Life) در محاصره فیزیکی درمانگاه‌های مخصوص سقط جنین بود.

در آغاز دهه ۱۹۹۰، جنگ خلیج فارس یا اگر درست‌تر بگوئیم جنگی که آمریکا علیه عراق به راه انداخت، یکی دیگر از آن مقاطعی بود که نیروهای مخالف چه به شکل انفرادی و یا گروه‌های کوچک و چه در قالب نافرمانی مدنی توده‌ای، اعتراض خود را به این وضعیت ابراز کردند. در آخرین روزهای سال ۱۹۹۰، ۱۴ دانشجوی آمریکائی یکی از مراکز ثبت نام ارتش را در شهر سانفرانسیسکو به مدت چند ساعت اشغال کردند. و یا در نمونه دیگری، یک تشکل ائتلافی شامل گروه‌های مخالف جنگ، شروع کردند به بررسی و برنامه‌ریزی برای اشغال و یا مسدود کردن دروازه‌ها و درب‌های ورودی ساختمان‌های بزرگ و ورودی بزرگ - راه‌ها. و یا زمانی که ارتش آمریکا شروع کرد به ریختن بمب‌های موسوم به بمب هوشمند بروی شهر بغداد، هزاران نفر از مردم به نشانه اعتراض به خیابان‌های شهر سانفرانسیسکو ریختند.

با این مرور خلاصه بر تاریخ تجارب سیاسی آمریکا می‌شود دید که از حدود ۱۵۰ سال پیش، یعنی زمان انتشار مقاله «نافرمانی مدنی» نوشته هنری تورو، این روش به عنوان یک شکل از اقدام و ابراز مخالفت، توسط افراد یا گروه‌های کوچک و در مواردی توسط جمعیت وسیعی از مردم به کار گرفته شده است. در نیمه دوم قرن بیستم، تقریباً در تمامی دهه‌ها ما شاهد کاربست روش‌های مختلف نافرمانی مدنی بوده‌ایم. گاهی این روش موفقیت‌آمیز بوده و در مواردی هم شکست خورده است. با در نظر گرفتن این امر که واقعیت‌های عینی در جامعه آمریکا بعید است در آینده نزدیک دستخوش تغییرات بنیانی بشود، ما تقریباً با اطمینان زیاد می‌توانیم فرض را بر این بگذاریم که جنبش‌های اجتماعی رادیکال در اشکال گوناگون،

تاکتیکها و استراتژی‌های نافرمانی مدنی را در قرن بیست و یکم نیز به کار خواهند بست. اما در قرن جدید، اکثر ما شاهد و برخی از ما احتمالاً از طریق مشارکت مستقیم، تمایزات فاحشی را در فرم و منش نافرمانی مدنی در خواهیم یافت. اکنون امکانات ارتباطی در مقایسه با صد و پنجاه سال پیش، که به زحمت می‌شد از تلگراف استفاده کرد، و یا دهه‌ی ۱۹۶۰ که انعکاس جنبش ضد جنگ ویتنام بر صفحه تلویزیونها کار دشواری بود، تفاوت اساسی دارد. اکنون ما در عصر برخورداری از کامپیوترهای شخصی زندگی می‌کنیم. عصری که بر پایه استفاده از دستاوردهای تکنولوژی کامپیوتری، عصر اطلاعات و ارتباطات است.

همزمان با سیاسی شدن رخنه‌گران (Hackers) در شبکه‌های کامپیوتر از یک طرف و مسلح شدن فعالان سیاسی به تکنولوژی کامپیوتری از طرف دیگر، ما شاهد افزایش تعداد و گسترش دامنه اقدامات مستقیم بر پهنه رسانه‌های الکترونیک خواهیم بود. طبیعت این اقدامات که از این پس آن را «نما» (یعنی نافرمانی مدنی الکترونیک) می‌خوانیم، شباهت زیادی با روشهای سنتی دارد. کماکان از تاکتیک‌هایی مثل ورود بی‌اجازه به قلمروهای بیگانه و یا مسدود کردن راهها استفاده خواهد شد اما اکثر این موارد در شکل الکترونیک به وقوع خواهند پیوست و بنابراین عرصه اصلی ظهور نافرمانی مدنی الکترونیک پهنه مجازی رسانه‌های الکترونیک خواهد بود.

در قرن بیست و یکم ما چپ‌گراها شاهد و یا حتی مشارکت جو و مبتکر تعداد رو به افزایشی از موارد بست نشینی مجازی در پهنه‌های شبکه کامپیوتری دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ خصوصی خواهیم بود که تردد اطلاعات در این پهنه‌ها برای استفاده به اصطلاح قانونی و مشروع را مختل خواهند کرد. همان‌طور که جنگ ویتنام و یا جنگ خلیج فارس باعث شد که هزاران نفر برای مختل کردن فعالیت روزمره کارکردهای جامعه به خیابانها بریزند و مانع بکارگیری ساختارهای اقتصادی و خدماتی توسط دولت شوند، در آینده نیز جنبش و حرکات مخالف با جنگ‌های مداخله‌گرانه با قطع و یا مختل کردن ارتباطات در شبکه‌های کامپیوتری مانع استفاده روتین دولت از این امکانات زیر ساختی نوین خواهند شد. همان‌طور که روش‌های مسالمت‌آمیز نافرمانی مدنی در گذشته، فعالیت نهادهای دولتی و شرکت‌های بزرگ را تعطیل و یا مختل می‌کرد، در آینده با هجوم نامه‌های الکترونیکی به سایت‌ها و شبکه‌های کامپیوتری دولت‌ها، می‌توان فعالیت آنها را مختل نمود. با توجه به رشد و توسعه پرشتاب تکنولوژی کامپیوتری، و با در نظر گرفتن رشد تجربه و دانش تکنیکی فعالان در عرصه نافرمانی مدنی الکترونیکی، پیش بینی مختصات دقیق و جلوه‌های بروز این جنبش کار ساده‌ای نیست. اما شکی نیست که (نما) به یکی از عناصر مهم در شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی رادیکال و جدید در سال‌های آینده بدل خواهد شد. کمالینکه هم اکنون نیز موارد متعددی از بکارگیری عملی این روش و یا مباحثه در مورد آن وجود دارد. در عین حال شواهد محکمی هست که نشان می‌دهد دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ نیز در مورد خطرات بالقوه این جنبش در آینده، نگران‌اند و با هوشیاری عمل می‌کنند.

شاید یکی از بهترین راه‌ها برای دریافت چگونگی شکل‌گیری و ظهور فرضیه‌های مربوط به (نما) نگاهی باشد به آثار کوتاه متعدد «مجمع هنر انتقادی» (Critical Art Ensemble)، مجمع هنر انتقادی در سال ۱۹۹۴ اثری انتشار داد تحت عنوان «ناآرامی الکترونیکی»، و در سال ۱۹۹۶ مطلبی در دنباله آن منتشر کردند به نام در نافرمانی مدنی الکترونیکی». در هر دو این مطالب اساس استدلال این است که سرمایه‌داری در سالهای اخیر بشدت سیال، متحرک، کوچ‌نشین و الکترونیکی شده و بنابراین نیروهای مخالف آن نیز باید همین مسیر را در پیش گرفته و از یک چنین مختصاتی برخوردار شوند. این دیدگاه می‌گوید، ما به جای مسدود کردن راه‌های ورودی یک ساختمان مهم، باید به فکر این باشیم که چگونه می‌توانیم همین بست‌نشینان، سد معبرها و یا اشغال‌ها را به شکل الکترونیک و دیجیتال انجام دهیم.

مجمع هنر انتقادی کار پایه‌گذاری یک زبان ویژه برای توسعه و تکمیل فرضیه‌های مربوط به (نما) را آغاز کرد ولی مهم‌تر از آن، نتیجه‌گیری و جمع‌بندی‌شان در این زمینه بود که: آشکال سنتی و قدیمی‌تر نافرمانی مدنی دیگر مثل گذشته کارایی ندارند. آنها معتقدند که خیابانهای شهرها، حتی شهرهای بزرگ دیگر به پرسه‌گاه ارواح سرمایه‌داری بدل شده‌اند و برای مقابله مؤثر با سرمایه در شکل پر تحرک و الکترونیکی آن، نیروهای مخالف و معترض باید نقاطی را مد نظر دهند که سرمایه بیش از هر جای دیگر در آنها تمرکز پیدا کرده است یعنی پهنة مجازی رسانه‌های الکترونیک و شبکه‌های کامپیوتر. البته به اعتقاد من بخش دوم از این استدلال یعنی تمرکز عمده سرمایه‌داری در شبکه‌های کامپیوتر کاملاً درست است. ولی بخش اول آن یعنی بی‌استفاده بودن ادامه مبارزه در خیابان‌ها جای بحث دارد. به عنوان مثال هرگز نمی‌توان نمونه‌های تظاهرات خیابانی را که به سقوط اتحاد شوروی و یا فروپاشی دیوار برلین منجر شد منکر شد. این موارد در واقع تاکیدهایی هستند بر این منطقی که در آینده ما فقط و فقط شاهد بروز (نما) نخواهیم بود. آن‌چه که محتمل‌تر است آمیزه‌ای از تاکتیک‌های سنتی و جدید و گاه آشکال کاملاً ناشناخته‌ای که محصول همین ترکیب خواهند بود که در آنها اقدام در خیابان‌ها با اقدام در پهنة‌های مجازی در هم می‌آمیزد.

ریشه‌ها یا پیش‌زمینه‌های کار نظری مجمع هنر انتقادی، بخصوص نظریه مربوط به سیال شدن مقاومت در برابر سرمایه را می‌توان در یکی از مقالات حکیم بی (Hakim Bey)، دید که تحت عنوان «قلمرو خود مختار موقت، آنارشسیسم (هستی‌شناسانه)، تروریسم شاعرانه» (T.A.Z. The Temporary Autonomos Zone, Ontological Anarchy, Peotic Terrorism) و در سال ۱۹۹۱ چاپ شده است. خود حکیم بی نیز ایده سیال بودن سرمایه را از کتابی با عنوان «یک هزار سرزمین» (A Thousand Plateaus) عاریه گرفته که در سال ۱۹۸۷ به قلم فلیکس گواتاری (Felix Guattari) و جیل دلوز (Gilles Deleuze) چاپ شد. تأثیرات کتاب یک هزار سرزمین و بخصوص یکی از گفتارهای آن، تحت عنوان: «رساله درباره کوچ‌شناسی و ماشین

جنگ» (Treatise on Nomadology and The War Machine) را به خوبی می‌توان روی ادبیات مجمع هنر انتقادی دید. شخصاً توصیه می‌کنم کسانی که می‌خواهند (نما) را مطالعه کرده و یا در آن فعال شوند، تمامی آثار و منابعی را که به آنها اشاره شد، مورد مطالعه قرار دهند.

گذشته از بررسی نظریه‌های مربوط به (نما)، در سال‌های اخیر ما شاهد تجربیات عملی در این زمینه نیز بوده‌ایم. یکی از عرصه‌های فعال به کارگیری «نما» جنبش جهانی طرفدار زاپاتیست‌هاست که از اول ژانویه ۱۹۹۴ میلادی و با قیام زاپاتیست‌ها در چیپاپاس (Chiapas) مکزیک آغاز شد. از همان ابتدای مطرح شدن ارتش رهایی ملی زاپاتیست‌ها (EZLN) در صحنه سیاست جهانی، ارتباطات کامپیوتری روی شبکه اینترنت، و در آغاز در همان شکل اولیه‌اش یعنی استفاده از پست الکترونیکی تبدیل شد به یکی از عناصر مهم در موجودیت و فعالیت این جنبش و مبارزه بین‌المللی حامیان آن علیه نئولیبرالیسم و برای حقوق انسانی. هر سال که از آن تاریخ می‌گذرد، کیفیت و پیچیدگی کار با کامپیوتر نیز ارتقاء پیدا کرده است. فعالیت‌هایی که در آن سال‌ها به شکل مخایره و توزیع تبلیغات و ارتباطات EZLN شروع شد و غالباً شکل ساده‌پست الکترونیکی داشت، به مرور به یک شبکه از سایت‌های متصل و پیشرفته روی شبکه اینترنت ارتقاء پیدا کرده است. با نگاهی به این مجموعه می‌توان گفت که روند ارتقاء کیفی این جنبشی، به غیر از عنصر و خصیصه کوچ‌گری (Nomadic)، مختصات دیگری نیز داشته که عبارتند از: حرکت اطلاعات از طریق این شبکه‌های سایبرنتیک متفاوت مقاومت که حرکتی است نظیر حرکت ساقه‌های رونده (Rhizomatic)، بشکل افقی، غیر خطی و زیرزمینی.

ساقه‌های رونده (Rhizome) کلمه‌ای است که از فرهنگ باغبانی عاریه گرفته شده و برای توصیف انواع خاصی از ساقه‌های زیرزمینی مورد استفاده قرار می‌گیرد که ریشه‌های آن به شکل افقی اما درست زیر سطح زمین رشد می‌کند. این کلمه در عالم سیاست به عنوان یک صفت برای توضیح روش توزیع، گستراندن و پراکندن اطلاعات در مورد زاپاتیست‌ها روی شبکه اینترنت به کار برده می‌شود. از این روش به جای عمل کردن از کانال ساختارهای تحت یک رهبری مرکزی، که در آن اطلاعات با عبور از صافی‌هایی از بالا به پائین و در مسیرهای کاملاً موازی و خطی منتقل می‌شود، که دقیقاً شیوه کار شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی است، اطلاعات مربوط به زاپاتیست‌ها روی شبکه اینترنت از یک گره یا حلقه به گرهی دیگر، به شکل افقی غیر خطی و ناموازی منتقل می‌شود.

بخش زیادی از اطلاعات، اعلامیه‌ها و اعلام موجودیت‌ها در عرصه (نما) به همین شیوه رونده (Rhizomatic) طرح شده‌اند. به عنوان مثال به نحوه کار گروهی اشاره می‌کنیم موسوم به «ائتلاف دیجیتال بی‌نام و نشان» (Anonymous Digital Coalition) که در ایتالیا پا گرفت و شروع فعالیت آن همزمان بود با گسترش فعالیت‌های اینترنتی حول جنبش زاپاتیست‌ها و بخصوص واقعه کشتار جمعی در چیپاپاس (Chiapas) مکزیک در دسامبر سال ۱۹۹۷. گروه معروف به «ائتلاف دیجیتال بی‌نام و نشان»، در آن زمان



با ارسال تعداد وسیعی پست الکترونیکی در سراسر جهان از دریافت کنندگان پیام می‌خواست که سایت‌ها و شبکه‌های کامپیوتری پنج مؤسسه مالی مستقر در شهر مکزیکوستی را مورد حمله قرار دهند. هدف آنها از این نقشه این بود که هزاران نفر همزمان و یا بطور مستمر با ارسال اطلاعات زائد به شکل پیام‌های الکترونیکی، شبکه کامپیوتر و سایت‌های این مراکز مالی را از کار بیاندازند و به این ترتیب فعالیت روزانه و به اصطلاح قانونی و مشروع این مؤسسات مختل شود. تنها سندی که من در مورد موفقیت این تاکتیک در دست دارم اینست که یک نفر به من اطلاع داده که در همان مقطع هر چقدر تلاش کرده نتوانسته از روش‌های مرسوم و از طریق آدرس‌های متعارف و اعلام شده به سایت‌های این پنج مؤسسه مالی، متصل شود. یکی دیگر از مثال‌های استفاده از این روش همین اواخر (یعنی اوایل سال ۱۹۹۸) اتفاق افتاده است. در شرایطی که به نظر می‌رسید دولت آمریکا در نظر دارد بار دیگر یک کارزار حملات هوایی علیه عراق را شروع کند، خبری در سطح رسانه‌های گروهی سراسری آمریکا انتشار یافت مبنی بر اینکه وزارت دفاع آمریکا اذعان کرده است که موارد رخنه و تلاش برای نفوذ در شبکه و سایت‌های کامپیوتر پنتاگون یک‌باره افزایش یافته است. این‌که اعلام یک چنین خبری، انعکاس واقعیت است و یا خیالات و جو سازی‌های خود پنتاگون، بحث دیگری است. موضوع این است که این فعالیت‌ها روی شبکه اینترنت که با هدف ضربه زدن به نهادهای و ادارات دولتی صورت می‌گیرد، خود یک عرصه بالقوه دیگر از فعالیت متعرضان است که ما در آینده شاهد گسترش روزافزون آن بوده و یا شخصاً در آن مشارکت خواهیم کرد. همان‌طور که قاعده‌تاً هم باید انتظار آن را داشته باشیم، دولت‌ها کار تدارکاتی و آمادگی برای مقابله با (نما) در آینده را از هم اکنون، و حتی از سال‌ها قبل، شروع کرده‌اند. از سال ۱۹۹۳، بارها از سوی «راند» (RAND - مؤسسه پژوهش و توسعه) در مورد ناگزیر بودن جنگ در شبکه اینترنت هشدار داده می‌شد. به فاصله کوتاهی پس از آن، نیروهای مسلح آمریکا نگرانی در مورد جنگ اطلاعاتی را عنوان کردند، در سال ۱۹۹۶ نشریه Nation مقاله‌ای را چاپ کرد در توضیح گزارشی که توسط «نیروهای عملیات ویژه» وزارت دفاع آمریکا تهیه شده بود و در آن توصیه‌ها و روش‌هایی برای مقابله و یا مهار جنگ اطلاعاتی مورد بحث قرار گرفته بود.

ولی همان‌طور که در گذشته تلاش‌های دولت‌ها برای پیشگیری از مشارکت مردم در نافرمانی‌های مدنی عقیم مانده و یا حداقل همواره به نتیجه نرسیده‌اند، مسلماً این بار هم هر چقدر دولت‌ها بخواهند با گستراندن تورهایی بیشتر جلوی فعالیت مخالفان در شبکه‌های کامپیوتری را بگیرند باز حفره‌ها و روزنه‌هایی برای مداخله و مقابله پیدا خواهد شد. یکی از اولیه‌ترین روش‌ها که تاکنون مورد استفاده قرار گرفته گسیل سرسام‌آور پیام‌های الکترونیکی از آدرس‌های ناشناخته به سمت سایت‌ها و شبکه‌های کامپیوتری است که می‌توانند در هر مقطعی هدف تهاجم مخالفان قرار بگیرند.

نتیجه‌گیری: با وجودی که ممکن است این حقیقتی اجتناب‌ناپذیر باشد که روش‌های نافرمانی مدنی و جنبش در خیابان‌ها دیگر تأثیر گذشته را ندارد و در آینده جنبش مقاومت و اعتراضی باید سیال باشد و الکترونیکی و

لاجرم در پهنه شبکه‌های کامپیوتری متمرکز شود، اما بعید است که اقدامات فیزیکی همراه با مشارکت واقعی مردم در خیابان‌ها، در آینده نزدیک محو شود. حالت محتمل‌تر اینست که (نما) به عنوان یکی از عناصر مهم و یا تکمیل کننده نافرمانی‌های مدنی، به شکلی وسیع یا به عرصه بگذارد. در آینده نزدیک ما شاهد بکارگیری روش‌ها و تاکتیک‌های پیوندی خواهیم بود که آمیزه‌ای است از روش‌های سنتی و الکترونیکی و در آن همان مردم عادی از پشت کامپیوترهای خود در اتاق نشیمن یا محل کارشان در نافرمانی مدنی الکترونیکی مشارکت خواهند ورزید و همزمان و پیوسته با آن به خیابان‌ها آمده و در اقدامات عملی و مستقیم نیز شرکت خواهند کرد.

در حالی که ما به بررسی جنبش مقاومت در ایالات متحده آمریکا و پیش‌بینی در مورد گسترش اقدامات اعتراضی در شبکه‌های کامپیوتر می‌پردازیم، نباید فراموش کرد که نافرمانی مدنی یک بخش مهم رشد سیاسی و تحولات در این کشور بوده است. اما اکنون ما بر سر یک دوراهی جدید قرار داریم، دوراهی‌ای که در آن اشکال قدیمی‌تر مقاومت و اعتراض در حال تغییر شکل دادن هستند. توجه به تاریخ و راه طی شده تا این مقطع ضروری است ولی در عین حال باید کاملاً هوشیار باشیم. فعالیت سیاسی ما به شکل چشمگیر و فاحشی در حال تحول است و قرن بیست و یک دوران ظهور نافرمانی مدنی الکترونیکی است.

\* این نوشته مقاله‌ای تحقیقی است که نویسنده برای ارائه به کنفرانس دانشگاهیان سوسیالیست تهیه کرده است. این کنفرانس در ماه مارس ۱۹۹۸ در شهر نیویورک برگزار شده است.

\*\* استغافری در زمان نوشتن این مقاله دانشجوی دکتری در رشته فرهنگ و علوم ارتباطات دانشگاه نیویورک بود. موضوع تزه‌های دکترای او ارتباطات اینترنتی جنبش‌های توده‌ای در سطح بین‌المللی بود. برای تماس با او می‌توانید از این نشانی استفاده کنید: (sjw210@is8.nyu.edu)

#### منابع:

- Abbey, Edward. 1991. *Down The River*. New York: Plume.
- Arquilla, John and David Ronfeldt. 1993. "Cyberwar is Comparative Strategy 12: 141-65.
- Bey, Hakim. 1991. *T.A.Z. The Temporary Autonomous Zone, Ontological Anarchy, Poetic Terrorism*. Brooklyn, NY: Autonomedia.
- Corn, David. 1996. "Pentagon Trolls the Net." *The Nation*, 4 March.
- Critical Art Ensemble. 1994 *The Electronic Disturbance*. Brooklyn, NY: Autonomedia.
- Critical Art Ensemble. 1996. *Electronic Civil Disobedience and Other Unpopular Ideas*. Brooklyn, NY: Autonomedia.
- Deleuze, Gilles and Felix Guattari. 1987. *A Thousand Plateaus. Capitalism and Schizophrenia*. Trans. by Brain Massumi. Minneapolis: The University of Minnesota Press.
- Thoreau, Henry David. 1968. *The varioroum Walden and the varioroum Civil disobedience*. New York: Washington Square Press.
- Zinn, Howard. 1995. *A People's History of the United States. 1492-Present*. New York: Harper Perennial.

# نافرمانی الکترونیکی

و

## هاکتیویزیم

یاسمین میظر

مقدمه

استفاده کردند.<sup>(۱)</sup>

برای بسیاری از مردم جهان جنگ ۱۹۹۰-۱۹۹۱ علیه عراق اولین جنگ «اطلاعاتی» بود چرا که ارتش آمریکا، انگلیس و متحدانشان بیش از هر موقع دیگری به اطلاعات رایانه‌ای و ارتباطات الکترونیک وابسته بودند. این جنگ هم چنین برای اولین بار امکان استفاده از وسایل نظامی الکترونیکی که در دوره ریگان و بوش ساخته شده بود را فراهم ساخت. به رغم تبلیغات گسترده رسانه‌های جمعی در آمریکا اعتراضات وسیعی بمدد امکانات یارانه‌ای سازمان یافت. در سانفرانسیسکو مردم سه روز اول جنگ را «سه روز هاری» نام نهادند و طی آن سه روز جمع وسیعی از شهروندان سانفرانسیسکو دست به تظاهرات و اعتراضات زدند. اعتراضات مشابهی در ساحل غربی آمریکا صورت گرفت. برای مجامع دانشگاهی این اولین فرصت برای استفاده از رایانه و ارتباطات الکترونیکی و برای بیان اعتراض به جنگ بود. البته آنهایی که دسترسی به رایانه یا حتی فاکس نداشتند نیز در اعتراضات شرکت وسیع داشتند و با استفاده از امکانات سنتی‌تر بسیج شدند و دست به حرکت زدند.

مطمناً اگر جنگ «خلیج» ده سال دیرتر اتفاق می‌افتاد، ما شاهد حرکت‌های اعتراضی بمراتب گسترده‌تری علیه سیاست نظامی آمریکا بودیم. عده‌ای از مفسران این تکنولوژی بر این عقیده هستند که در آینده مقاومت علیه جنگ از کارزارهای عمده فعالیت رایانه‌ای خواهد بود. از طرف دیگر مقاومت‌های پراکنده هنوز به همگرایی لازم دست نیافته‌اند. امکانات تازه‌ای که تکنولوژی یارانه‌ای فراهم ساخته است چشم اندازه‌های روشن‌تری به روی هم‌گرایی و هم‌آهنگی جنبش‌های اعتراضی گشوده است. گسترش استفاده از شبکه تارنمای جهانی (که تا سالهای ۹۵-۹۶ تنها در حد مراکز علمی - فنی موجود بود) و نیز امکان پخش سریع متن و تصویر بر رایانه‌های دور دست، عصر جدیدی در ارتباطات جهانی رایانه‌ای و در جنبش‌های اعتراضی و سیاسی را آغاز کرد.<sup>(۲)</sup> مفهوم «نافرمانی الکترونیکی» را اولین بار گروهی از هنرمندان و تئوریسین‌ها که تحت عنوان «مجمع منقدین هنری» خوانده می‌شدند در سال ۱۹۹۴ مورد استفاده قرار دادند. بدنبال «شورش الکترونیکی» ما شاهد «نافرمانی سیاسی الکترونیکی» بودیم<sup>(۳)</sup> در این دو کتاب شیوه‌های گوناگون انتقال اعتراض از سطح کوچک و خیابان به شبکه

مطمناً دهه ۹۰ در تاریخ بررسی توسعه رایانه به عنوان دوران گسترش استفاده از تارنما و دوران «هاکتیویزم» ثبت خواهد شد. در این میان سال ۱۹۹۸، سال گسترش نافرمانی الکترونیکی بین مدافعان جنبش «زاپاتیستا» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این سال یک شبکه رایانه‌ای جهانی تحت عنوان «تأثر شورش الکترونیکی» تجارب جدیدی از نافرمانی الکترونیکی را علیه دولت مکزیک امتحان کرد و در این رابطه به موفقیت‌هایی دست یافت. این جریان با استفاده از نرم افزار «فلادنت» از هنرمندان، نویسندگان و فعالان سیاسی خواست تا دفاعشان از جنبش زاپاتیستا را از طریق ارتباطات الکترونیکی ابراز کنند. این دفاع بعدها به حمله گسترده و برنامه‌ریزی شده‌ای علیه رایانه‌های متعلق به ارگانهای سرکوب دولتی در مکزیک تبدیل شد که به جنبه‌هایی از آن در این نوشته اشاره خواهد شد. یکی از مشخصه‌های فعالیت سیاسی رایانه‌ای از پست الکترونیکی، تا مکالمات و ارتباطات و گفتگوهای زنده تا تارنماهای جنبش‌های اعتراضی، تأکید بر حرکت از پایین و افزایش قدرت فعالین و نیروهای پایه است. این نکته خصوصاً در بررسی جنبش نافرمانی الکترونیکی و «هاکینگ» (کد شکنی سیاسی) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. علاوه بر این در سالهای اخیر جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری این وسیله را بیش از پیش از آن خود کرده و سازماندهی حرکت‌های خود را در سطح جهانی از این طریق انجام می‌دهد. این جنبش نافرمانی و کد شکنی را به مراحل جدیدتر و پراهمیتی رسانده است.

تاریخچه استفاده از شبکه تارنمای جهانی - سال‌های ۱۹۸۰ تا اواسط دهه ۱۹۹۰

اولین استفاده گسترده از شبکه رایانه‌ای در اعتراضات سیاسی به سال‌های ۱۹۸۰ برمی‌گردد. در این دوره گروه خبری رایانه‌ای «شبکه صلح» (علیه تسلیح اتمی) برای اولین بار از رایانه در پخش عمده‌ای از فعالیت سیاسی اعتراضی خود استفاده کرد. در اوایل دهه ۱۹۹۰ اهمیت ارتباطات بین‌المللی از طریق پست الکترونیکی آشکار شد و جنبش‌های ضد دیکتاتوری (خصوصاً جنبش دانشجویی) در چین و بلوک شرق از اولین نیروهایی بودند که از این امکان برای خبررسانی به خارج از مرزهای کشور خود و در هم شکستن سانسور خبری،

تارنمای جهانی مورد بررسی قرار گرفت.

### استفاده سیاسی از شبکه تارنمای جهانی - اواسط دهه ۹۰ تا به امروز

الف - وسیله تبلیغات و سازماندهی

جنگ اطلاعاتی از پایین یکی از اشکال فعالیت سیاسی رایانه‌ای است. منظور از جنگ اطلاعاتی جنگ تبلیغاتی است و اولین قدم در استفاده سیاسی از شبکه جهانی اینترنت پخش اخبار، گزارشها و مواضع سیاسی و کوششی برای تبدیل حرف به عمل است. مبلغان سیاسی که به صورت روزمره مواضع سیاسی خود را از طریق تارنمای جهانی تبلیغ می‌کنند، پیوسته متوجه هستند که فعالیتشان در سطحی جهانی عمل می‌کند و بر دی فرای تبلیغات سنتی دارد که محدود به مرزها و موقعیت جغرافیایی است. استفاده از تارنما وجهی از فوریت و همبستگی در سطح جهانی ایجاد می‌نماید. فرمها و فراخوانهای رایانه‌ای وسیله‌ای برای تبدیل اعتراض از حرف به عمل هستند و از این روست که در جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری این وسیله ارتباطی نقش تعیین کننده‌ای برای بسیج، هدایت و تعیین شیوه‌های اعتراضی ایفا می‌کند. یکی از مشخصه‌های اولیه این نوع فعالیت سیاسی درجه تأثیر آن است. در حدی که فعالین این جنبش به سرعت به مثابه نیروی تعیین کننده‌ای شناسایی می‌شوند و رسانه‌های خبری مجبورند برای این که از «خبر رسانهای فعال جنبش‌های اعتراضی» عقب نیافتند، اخبار دقیق‌تری از اعتراضات انتشار دهند. مثلاً در سال ۱۹۹۷ شبکه‌ی هنری زاپاتیست‌ها خبر قتل عام ۴۵ سرخپوست را در سطح جهان پخش کرد. در فاصله چند روز اعتراضات جهانی علیه این کشتار جلو سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های مکزیک در سراسر جهان برپا شد. امروز استفاده از تارنما جنگ اطلاعاتی علیه نظام‌های سیاسی حاکم را وادار مرحله‌ی تازه‌ای نموده است.

ب - نافرمانی مدنی الکترونیکی

نافرمانی مدنی (در سنت فعالیت مستقیم) همیشه در رأس برنامه‌های سیاسی فعالین جنبش‌های اعتراضی بوده و اکنون نیز همین شیوه‌ها در رابطه با نافرمانی مدنی الکترونیکی مورد استفاده قرار می‌گیرد. یک نمونه از نافرمانی مدنی سنتی، ایجاد زنجیره انسانی برای جلوگیری از ورود و خروج به مکان‌های معین است. مثلاً مخالفان نیروگاه‌های اتمی یا مراکز تسلیح اتمی مکرر از این وسیله و از بست نشینی برای بلوکه کردن ورود و خروج به این مراکز استفاده کرده‌اند. در ایران ما هر روز شاهد گسترش استفاده از بست نشینی به عنوان یک از وسایل اعتراضات کارگری علیه عدم پرداخت حقوق هستیم. همین شیوه‌ها اکنون در سطح الکترونیکی هم مورد استفاده قرار می‌گیرد. و ما شاهد بست نشینی‌ها و بلوکه کردن‌های الکترونیکی هستیم. در این رابطه فعال سیاسی می‌تواند با استفاده از رایانه از خانه، محل کار، دانشگاه یا حتی محل مرخصی، اعتراض سیاسی خود را ثبت کند.

تا سال ۱۹۹۸، نافرمانی الکترونیکی عموماً در سطح تنوری باقی مانده بود اما کمی پس از کشتار سرخپوستان در مکزیک در سال ۱۹۹۷، تحولی در

جنبش اعتراضی الکترونیکی پیش آمد که می‌گوشید از شبکه تارنمای جهانی به عنوان وسیله‌ای برای تماس‌گیری و عمل مستقیم استفاده کند. این تحول نشانه دوره جدیدی در اعتراضات الکترونیکی است. اگر این مرحله را بشود مرحله دوم دانست، مرحله بعدی بی‌شک استفاده از کد شکنی و دخالت در رایانه‌های دولتی - نظامی است.

در هر مرحله شبکه جهانی تارنما از لحاظ فرم و شکل «عمومی به مکان مناسب‌تری برای کارزارهای اعتراضی نوین تبدیل می‌شود. رسمیت یافتن شبکه تارنمای جهانی به عنوان محل اعتراضات سیاسی، مکان جدیدی برای بیان اعتراضات فرا پارلمانی و فرا قانونی بوجود می‌آورد. در اوایل سال ۱۹۹۸، گروه «تأثر شورش الکترونیکی» مطالعاتی پیرامون اشکال گوناگون بست نشینی الکترونیکی منتشر کرد. این گروه سپس نرم افزاری را عرضه کرد که با نام «فلادنت» مشهور شد و از آن برای بلوکه کردن ارتباطات مکزیک در اعتراض به سیاستهای این دولت مورد استفاده قرار گرفت. «فلادنت» برنامه‌ای است که در برنامه رایانه‌ای «جاوا» نوشته شده و باعث می‌شود کامپیوتر معترض بطور مکرر سوار تارنمای مخاطب شود<sup>(۹)</sup>. در تئوری اگر در یک لحظه زمانی معین تعداد کافی معترض به یک تارنما حمله کنند، مانع از دسترسی دیگران به این تارنما می‌شوند چرا که هیچ سخت‌افزاری قادر به مقابله با چنین حمله الکترونیکی نیست. با این همه باید تأکید کرد که در عمل دستیابی به چنین مرحله‌ای به ندرت میسر شده است ولی تهدید به پیاده کردن این سیاست در چندین نمونه موفقیت‌هایی در برداشته است. در سپتامبر ۱۹۹۸، «تأثر شورش الکترونیکی» به کمک پروژه‌ای به نام «سوارم» حمله همزمان و سه گانه‌ای را علیه ریاست جمهوری مکزیک، مرکز بورس فرانکفورت و «پنتاگون» مرکز دولتی آمریکا سازماندهی کرد تا حمایت جهانی از «زاپاتیست‌ها» علیه دولت مکزیک، نیروهای نظامی آمریکا و سرمایه جهانی را نشان دهد.<sup>(۱۰)</sup>

اما چندین ساعت پس از فعالیت «سوارم» برنامه‌ها و فعالیت آن مختل شد و بعداً روشن شد که وزارت دفاع آمریکا با دخالت الکترونیکی (احتمالاً غیر قانونی) جلوی فعالیت این برنامه را گرفته است. در سطح جهان در تاریخ ۹ و ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۸، ۲۰۰۰۰ نفر به این شبکه وصل شدند. و در اول ژانویه ۱۹۹۹، این گروه کد مجانی برنامه «فلادنت» را پخش کرد.

ج - کد شکنی سیاسی

در همان سال ۱۹۹۸، برای اولین بار عده‌ای از مدافعان جنبش «زاپاتیستا» موفق شدند با شکستن حرف رمز رایانه‌های دولتی مکزیک، شعارها و مقاله‌های خود را در این رایانه‌ها جا دهند. این تاکتیک (دسترسی و تغییر محتوای تارنما) با اهداف سیاسی در این سال گسترش پیدا کرد. روزنامه‌های «نیویورک تایمز» و «آتاوا سیتیزن» تعداد بیشماری از نمونه‌های این کد شکنی‌ها را در شماره‌های آن سال خود درج کردند. البته واضح است که در این مورد، بر عکس اعتراض الکترونیکی، فعالین سعی دارند هویت خود را مخفی نگه دارند و اکثر این فعالیت‌ها فردی و نه به شکل سازمان یافته‌ای صورت

می‌گیرد تا اصول مخفی کاری به خطر نیفتد، چرا که اینجا خطر احتمالی برای معترض به مراتب بالاتر است. البته هنوز موفقیت قانون در برابر کد شکنی در اکثر کشورهای جهان ناروشن است و می‌شود از این سایه روشن‌های قانونی برای وارد کردن ضربه سیاسی استفاده کرد ولی واضح است که میزان تعقیب و مجازات به درجه موفقیت کد شکن برمی‌گردد. این نوع فعالیت سیاسی نوع دیگری سازماندهی را می‌طلبد که بر گمنامی برنامه نویسی و اقدام مخفی استوار است. هر چند این شکل از اقدام دخالت جمعی و فعالیت گسترده توده‌ای نیست ولی می‌تواند تأثیر مهمی در پیشبرد اهداف سیاسی ایفا کند. واضح است که اکثر کد شکن‌ها هدف سیاسی دنبال می‌کنند و درصد کسانی که برای منافع مالی و منافع شخصی دست به چنین اقدامی می‌زنند کم است. کد شکنهای سیاسی می‌گوشیدند اطلاعات را آزادانه و بطور ریگان پخش کنند. البته این نوع اعتراض الکترونیکی در دوران ابتدایی خود است و پیش بینی آینده آن مشکل است اما «کد شکنها» در میان خود قوانین و قراردادهایی دارند که رعایت آنها برای هر کسی که قصد چنین فعالیتی را دارد واجب است<sup>(۴)</sup>

#### نقدهای موجود بر نافرمانی سیاسی الکترونیکی

در بین فعالین سیاسی توافقی در مورد نافرمانی رایانه‌ای، کد شکنی و به طور کلی فعالیتهای فرا پارلمانی سیاسی در سطح رایانه، موجود نیست و شاید هنوز وقت آن نرسیده که بشود پیرامون این تاکتیک‌های جدید موضع‌گیری‌های قاطعی را مطرح کرد، اما واضح است که همزمان با رشد این تاکتیکها، نقدهایی بر این نوع استفاده از رایانه و شبکه تارنما در سطح فعالین سیاسی چپ مطرح شده که در زیر مختصراً به آنها اشاره می‌شود. این نقدها علاوه بر این به کارایی این تاکتیکها هم توجه داشته است. در تعدادی از لیست‌های بحث کامپیوتری، سه جنبه از کارایی کد شکنی و نافرمانی الکترونیکی مورد بحث قرار گرفته است: از نظر سیاسی، تاکتیک و کارآمدی فنی، علاوه بر این مسائل اخلاقی، سیاسی و قانونی هم مورد بررسی قرار گرفته است.

برخی از نگرانی‌های قانونی سؤال‌هایی در رابطه با این که آیا چنین شکلی از نافرمانی قابل تعقیب و محاکمه هست یا نه مطرح می‌کنند. بدیهی است که کارایی سیاسی و تاکتیک در هم تافته‌اند. اما در پاسخ کارایی این تاکتیکها اول باید روشن کرد منظور ما از کارایی چیست؟ اگر هدف جلب توجه تعداد بیشتری از شهروندان و رسانه‌های خبری به یک مسئله خاص سیاسی است، این نوع فعالیت موفق و مفید است. اما اگر منظور درگیر کردن نیروهای گسترده در «فعالیت سیاسی» مشخص باشد، بدیهی است نمی‌توان انتظار زیادی از چنین تاکتیک‌هایی داشت. لازم است تأکید شود که نافرمانی الکترونیکی و کد شکنی بعید است تعداد مخالفان یک سیاست یا دولت را اضافه کند یا وسیله کاملاً مؤثری برای سازماندهی نیروهای جدید باشد. اما موفقیت این تاکتیک در سازماندهی نیروهای موجود و جلب توجه آنان به اعتراضات است.

گروه دیگری از منتقدان کارایی فنی این تاکتیکهای جدید را زیر سؤال می‌برند. این انتقادهای را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول مشکلات

طبیعی دوران آزمایش و توسعه تاکتیکهای جدید است و انتقادهای فنی در حد تکمیل این تاکتیکها است. دسته دوم انتقادهایی است که جنبه ایدئولوژیک دارد. عده‌ای معتقد هستند که در نافرمانی سیاسی الکترونیکی نباید به اقدامی دست زد که باعث تراکم و در نتیجه تضعیف ارتباطات رایانه‌ای شود. این منقدان چنین تاکتیک را غیر اخلاقی می‌دانند.

از طرف دیگر کسانی که نگران تعقیب‌های قانونی هستند، جدا از بحثهای «اخلاقی» به قابل تعقیب بودن این تاکتیکها اشاره می‌کنند. البته واضح است که حدودی از «کد شکنی» یا برهم زدن تارنما در سطح کشورهای اروپایی و امریکایی غیر قانونی است و بخشی دیگر از نظر قانونی ناروشن (خاکستری) و از این رو قابل تعقیب نیستند. نوعی از کد شکنی که نیت آن ورود به سیستم رایانه‌ای و از بین بردن داده‌هاست طبعاً غیر قانونی است ولی انواع دیگر از دخالت در سیستمهای رایانه‌ای غیر قانونی نیستند، علاوه بر این خصلت جهانی شبکه ارتباطات رایانه‌ای (فرای مرزهای کشوری) تعقیب قانونی در یک کشور را در چهارچوب قوانین بین‌المللی سنتی مشکل می‌سازد، این قوانین در حال حاضر مورد بررسی هستند و احتمالاً در چند سال آینده محکم‌تر و روشن‌تر خواهند شد.

به رغم همه این بحثها، این جنبه از فعالیت سیاسی در حال رشد است و روز به روز گسترش می‌یابد. قبل از توضیح نمونه خاصی از کد شکنی در مکزیک، لازم است چند نکته را خلاصه وار یادآوری کنیم. کد شکنی یا دخالت و نافرمانی الکترونیکی در حال گسترش است. این نوع فعالیت سیاسی ترکیبی از بیان مخالفت و اعتراض عملی است. در یک انتهای آن ابراز نظر و در انتهای دیگر آن دخالت عملی است. هر قدر فعالیت سیاسی الکترونیکی موفقیت بیشتری بدست آورد، مقاومت و انتقاد علیه آن بیشتر خواهد شد و رسانه‌های خبری توجه چندانی به این نوع فعالیت نشان نخواهند داد. اگر چه می‌توان در رابطه با موقعیت کنونی کد شکنی و اعتراض الکترونیکی بحثهایی مطرح کرد، نمی‌شود در رابطه با آینده آن پیش بینی جدی مطرح کرد. دولتها و شرکتهای چند ملیتی، نگران از نافرمانی الکترونیکی و کد شکنی، در پی چاره جویی‌های دراز مدت هستند و ممکن است با تقویت ساختار امنیتی سیستمهای رایانه‌ای از کارایی چنین مبارزاتی بکاهند.

#### «فلادنت» یا سیل اندازی تاکتیک در شبکه رایانه‌ای: تجربه‌ی زاپاتیستا

در تجربه‌ی زاپاتیستا، «فلادنت» و سیل اندازی در اشکال زیر به کار گرفته شد:

۱- مراجعه مکرر، چند بار در هر دقیقه به یک تارنما ۲- «سپام»، ایجاد ترافیک بی‌حد علیه تارنماهای مشخص. مدافعان جنبش «زاپاتیستا» تارنماهای دولت «نئو لیبرال» مکزیک را در تاریخهای مشخصی هدف قرار دادند. دسترسی به «فلادنت» در فراخوان عمومی‌ای به دیگران عرضه شد تا زمینه شرکت در یک اعتصاب تاکتیک آماده شود. مراجعان به تارنمای سازماندهی اعتراض، رشته‌ی پیوندی (لینک) را دنبال می‌کردند و می‌توانستند با باز کردن «آپلت» به طور اتوماتیک هر چند ثانیه یکبار به تار نمای مورد حمله مراجعه می‌کنند و در نتیجه دسترسی دیگران به این تارنما را

با حمله‌ای همه جانبه و همزمان غیر ممکن سازند. زاپاتیستا ۳ ژانویه ۲۰۰۰ نیروی «هوایی» زاپاتیستا مرکز نظامی ارتش مکزیک را بمباران الکترونیکی کرد و «تأثیر شورش الکترونیکی» این برنامه را تحت نام بازرسی خروجی (Part Scan) زاپاتیستا، پخش کرد.

بازرسی خروجی‌ها یکی از فعالیت‌های عادی رایانه‌ای در سطح ارتباطات جهانی است. بازرسی خروجی کامپیوترهای دیگر به خودی خود اشکالی ندارد و هر رایانه‌ایکه به شبکه اینترنت وصل باشد چنین اتصالی را به صورت مرتب برقرار می‌سازد و رایانه‌های دیگر بطور متقابل خروجی‌های این رایانه را امتحان می‌کنند. زاپاتیستاها از بازرسی خروجی وسیله‌ای ساخته‌اند برای تشدید فعالیت سیاسی خود در اشکال بسیار خلاق. آنها با اتکاء به آگاهی و اطلاعاتی که در اختیار دارند، بهره‌گیری سنجیده از این اطلاعات، ارزیابی درست از میزان ریسک پایبندی به رمز شکنی توانسته‌اند بازرسی خروجی‌ها را به صورت وسیله‌ای در خدمت ورود به سیستم‌های رایانه‌ای دولت مکزیک و حامیان جهانی آن در آورده‌اند و با این کار نبرد رایانه‌ای را وارد فاز تازه ساخته‌اند. با این که امروز بسیاری از مدیران شبکه‌های رایانه‌ای، خصوصاً شبکه‌های مورد استفاده دستگاه‌های دولتی با حساسیت و نگرانی نسبت به هر تماسی با سیستم خود واکنش نشان می‌دهند و هزینه زیادی را صرف تعقیب و شناسایی هر تماس می‌کنند، زاپاتیستاها هنوز برنده جنگ در این عرصه‌اند. آنها با انتشار برنامه‌ای که به مدد آن کدها را می‌توان شکست به این شکل از مبارزه وسعتی جهانی بخشیدند.

### دخالت در «فلادنت» (سیل اندازی)

در حالی که «فلادنت» تارنمای مورد حمله را مکرر مخاطب قرار می‌دهد، معترضین می‌توانند اعتراض سیاسی خود را از طریق فرم‌هایی که برنامه آماده کرده است در بخش «ثبت اشتباهات تارنما» (که هر تارنمایی دارد) درج کنند. علاوه بر این با یک حرکت موش پیام از پیش تعیین شده‌ای را از طریق برنامه کامپیوتری (نوعی آپلت از قبل نوشته شده) به تارنمای مخاطب انتقال می‌دهند. عده‌ای عقیده دارند که «فلادنت» سیل اندازی نوعی هنر برداشتی رایانه‌ای است که انسانها را توانمند می‌سازد. یک شیوه از این نوع فعالیت اضافه کردن واژه جدیدی به آدرس تارنمای دشمن است. مثلاً اضافه کردن واژه «حقوق بشر» به آدرس رسمی تارنمای یک دولت ارتجاعی یا یک دیکتاتور باعث می‌شود که تارنما دنبال این آدرس در شبکه مخاطب بگردد و از آنجا که آن را پیدا نمی‌کند جواب بدهد که این آدرس غلط است. از آن طریق می‌شود تارنمای مخالف را تضعیف کرد. یک نمونه موفق این نافرمانی اعتراض روز ۱۰ ژوئن ۱۹۹۸ علیه دولت مکزیک بود. در این روز با قرار قبلی تعداد بیشماری از مدافعان جنبش زاپاتیستا با وارد کردن نام کشته شدگان دهکده خود مختار «ال بوسکه» که توسط نیروهای نظامی مکزیک کشته شده بودند، نه تنها به تارنمای رسمی دولت مکزیک ضربه زدند بلکه با یادآوری و احترام به نام کشته شدگان، خلاقیت خود در این نافرمانی الکترونیکی را نشان دادند. فردریک کیتلر از فعالین این جنبش معتقد است همانگونه که در

دوران رنسانس نوابغ مشهور این دوره علاوه بر خلق نقاشیها و بناهای تاریخی، قلعه‌ها و ماشین‌های جنگی ساختند، ممکن است در عهد رشد نرم افزار نیز جنگ را از سطح جنگ مسلح به جنگ نرم افزار و رایانه تبدیل کرد، جنگی که در نهایت کد شکنهای تنها و منزوی را به قهرمانان عصر ما تبدیل خواهد کرد. اما، رشد رابطه انسان با رایانه (سیبرنتیک) و تاریخچه موفق کد شکنی در دفاع از زاپاتیستا، چهره کد شکنهای رایانه‌ای را تغییر داده است و تصویر فردگرا و ایزوله این جمع را تغییر داده است. ما کنون شاهد کار جمعی، گسترده و برنامه‌ریزی شده برای در هم شکستن ارتباطات الکترونیکی دولتهای ارتجاعی هستیم. چنین جنگی می‌تواند نقش مؤثری در تضعیف این دولتها و تبدیل رایانه از وسیله خبری - دفاعی به وسیله حمله و تهاجم ایفا کند. از این روست که اکثر مدافعان جنبش ضد سرمایه‌داری، محققان و دانشگاهیان مدافع محیط زیست یا جنبش رادیکال به پخش مجانی و گسترده نرم افزار اعتقاد دارند و در کنار آن برای توسعه و گسترش ابزار مبارزاتی برای کد شکنی دست به اقدام زده‌اند.

\*خروجی - یا پورت در ارتباطات الکترونیکی محل اتصال رایانه به شبکه ارتباطی جهانی است. هر رایانه‌ای در اینترنت ۶۵۵۲۶ خروجی دارد که از طریق این‌ها رایانه‌های دیگر می‌توانند با آن ارتباط ایجاد کنند. سرویس‌های عام نظیر تارنما و پست الکترونیکی از این طریق و از خروجی‌های ۲۰ و ۲۵، یعنی (۵. ت. پ) و (س. م. ت. پ) به رایانه‌ها وصل می‌شوند.

### پانویسها:

- 1- Harry cleaver, "The zapatistas and the International Circulation of struggle: lessons Raised," Harry Cleaver homepage 1998 (<http://www.eco.utexas.edu/faculty/cleaver>)
- 2- Linda M. Harasim, ed., Globla Networks: computers and International Communication (cam bridge MIT Press 1993)
- 3- Critical Art Ensemble, The Electronic Disturbance (Brooklyn, NY: Autonomedia 1994); Crit Electronic Civil Disobedience and other Unpopular Ideas (Brooklyn, NY: Auton omidia Ensemble homepage (<http://mailer.fsu.edu/~sbarnes/>)
- 4- Brett Stalbaum, The Zapatista Tactical Flood Net (<http://www.nyu.edu/projects/wray/zaptactFlood.html>)
- 5- Ricardo Dominguez, "SWARM: An ECD Project for Ars Electronica Festival 98," Ricardo Do minguez homepage 1998 (<http://www.thing.net/~rdom/>)
- 6- Hacktivism web page (<http://www.hacktivism.org>); Cult of the Dead cow homepage (<http://www.cultdead-cow.com/>)

# اعتصاب عمومی و کشورهای «جنوب»

## بررسی چند تجربه

### برهان

آموزش و اختصاص سهم بیشتری از بودجه عمومی برای آموزش و نیز افزایش دستمزدها دست به اعتصاب می‌زنند. آنان موفق به بسیج حمایت گسترده انجمن‌های اولیاء و دانشجویان دانشگاه‌ها، انجمن‌های شهرها و بسیاری از اتحادیه‌ها می‌شوند. اعتصاب، از شهرستان‌ها شروع می‌شود و به شهرهای بزرگ سرایت می‌کند. معلمان، کشاورزان و دانشجویان در یک راهپیمایی موسوم به «مارش خداه شرکت می‌کنند.

از سوی دیگر، به دنبال خصوصی کردن صنایع توزیع آب طبق نسخه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، در ماه آوریل تظاهراتی در اعتراض به افزایش ۳۵ درصدی آب بها، در شهر کوچاباما در می‌گیرد. تظاهرات، به سرعت به شهرهای دیگر گسترش می‌یابد و کارگران و دانشجویان نیز به این تظاهرات می‌پیوندند. اعتصاب علیه خصوصی سازی به کارکنان و کارگران شبکه مخابرات و معادن دولتی نیز گسترش می‌یابد. کنفدراسیون کارگری بولیوی به درخواست معلمان پاسخ مثبت می‌دهد و در اول آوریل دست به یک اعتصاب حمایتی از آن می‌زند.

حکومت بولیوی در همان هفته اول (۸ آوریل) برای مقابله با تظاهرات هزاران پلیس و ارتشی را در سراسر کشور مأمور یک «وضعیت فوق‌العاده ۹۰ روزه» کرد. در ۱۲ آوریل برای مقابله با حکومت نظامی که کلیه حقوق شهروندی را معلق و تجمع بیش از سه نفر را ممنوع کرده بود، فراخوان به اعتصاب عمومی داده می‌شود. کنفدراسیون کارگری بولیوی کمیته‌ای مخفی را انتخاب می‌کند که مقاومت و سازماندهی اعتصاب عمومی و تظاهرات را به عهده می‌گیرد. ده‌ها هزار روستائی و کارگر در خیابان‌ها به راهپیمایی دست زده و به نبرد خیابانی با پلیس می‌پردازند. اعتصاب عمومی که علاوه بر خصوصی‌سازی‌ها، حکومت نظامی را آماج قرار داده بود و همه اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های کشاورزان آن را شروع کرده بودند، با تظاهرات هر روزه توده‌ای گسترش یافت و حکومت نظامی را به شکست کشاند. در «تاری‌ژا» استانی از بولیوی در مرز جنوبی همسایه با آرژانتین، ناآرامی و آشوب به جایی رسید که شهروندان، از دولت پرزیدنت «گونزالو سانچز» اعلام استقلال اداری کردند.<sup>(۱)</sup>

در سال ۱۹۹۷ نیز یک اعتصاب عمومی یک روزه در اعتراض به افزایش قیمت سوخت صورت گرفت که متعاقب آن، بیست هزار نفر از مردم در «لایاز» پایتخت

در شماره ۱۶۷ نشریه راه کارگر مطلبی تئوریک در رابطه با اعتصاب عمومی سیاسی عرضه شد، تا بهانه و انگیزه‌ای باشد برای گشایش بحثی نظری و کنکاشی عملی در رابطه با اعتصابات کارگری در ایران و جوانب اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنها و فاکتورهای فراروی احتمالی‌شان به اعتصاب عمومی سیاسی.

در ادامه تلاش برای دامن زدن به چنین بحث و کنکاشی - بویژه در میان پیشروان و رهبران کارگری در داخل ایران - و به منظور مادی و ملموس کردن موضوع بررسی، در این شماره راه کارگر چند گزارش از اعتصابات عمومی در برخی از کشورهای «جنوب»، یعنی آمریکای جنوبی، آفریقای جنوبی و کره جنوبی را نقل می‌کنیم.

لازم به تذکر است که اکثر این گزارشات فقط خصلت خبری و گزارش وقایع داشته‌اند و حتی اغلب نتیجه و سرنوشت آنها به روشنی گزارش نشده است تا بتوان به یک جمع بند و تحلیل عمومی از آنها دست زد.

با این حال در حد همین تصاویر ناتمام و گسیخته نکاتی از روند عملی و تنوعات اعتصابات عمومی وجود دارند که می‌توانند مفید و آگاهی دهنده باشند.

### آمریکای جنوبی

در پنج - شش ساله پایانی قرن بیستم، آمریکای جنوبی شاهد زنجیره‌ای از اعتصابات عمومی بوده است.

بحران‌های مزمن و ساختاری سرمایه‌داری در کشورهای آمریکای جنوبی، انتقال امواج کوبنده بحران‌های مالی آسیای جنوب شرقی و روسیه و به ویژه عواقب سیاست‌های نئولیبرالی از جمله در شکل‌بیکارسازی‌ها، حذف یا کاهش تأمینات اجتماعی، گسترش فقر و غیره در آمریکای لاتین، زمینه‌های این اعتصابات را تشکیل می‌داده‌اند؛ و البته در هر کشور بر حسب شرایط، مسائل و ویژگی‌های انگیزه‌ها و آماج‌های هر اعتصاب و چند و چون انجام آن متفاوت بوده است. در زیر نگاهی اجمالی بر بعضی از این اعتصابات در چند کشور آمریکای لاتین می‌اندازیم.

### بولیوی

در اواخر فوریه - اوائل مارس ۱۹۹۵، معلمان با درخواست توقف خصوصی سازی

بلیوی راهپیمائی کردند.<sup>(۱)</sup>

همچنین اعتصاب عمومی دیگری با درخواست افزایش دستمزد در آوریل ۱۹۹۸ در بلیوی صورت گرفت که با راهبندان در جاده‌های منتهی به شهرهای بزرگ همراه بود. در گزارش خبری مربوطه آمده است که این سومین اعتصاب عمومی در عرض ۸ ماه بوده است.<sup>(۲)</sup>

### کلمبیا

کلمبیا چند اعتصاب عمومی را در فاصله سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰ از سر گذرانده است. در ۱۱ فوریه ۱۹۹۷، ۸۰۰ هزار تن از کارکنان بخش دولتی، گردش چرخ کارخانجات و مؤسسات دولتی را متوقف کردند. اعتصابیون، علاوه بر درخواست افزایش دستمزد متناسب با تورم، به سیاست خصوصی سازی دولت و ریاضت‌کشی متعاقب آن که بر توده مزد و حقوق‌بگیر تحمیل می‌شد، اعتراض داشتند.

درگیری‌های متعددی میان پلیس ضد شورش با کارگران و دانشجویانی که به حمایت از آنان وارد تظاهرات شده بودند، رخ داد. معلمان و دانشگاهیان نیز به اعتصاب پیوستند و مدارس و دانشگاه‌ها تعطیل شدند. اعتصاب وسائل حمل و نقل عمومی، ترافیک را فلج ساخت.

تأسیسات دولتی نفت، بکلی از کار افتاد؛ صدور قهوه ضربه سنگینی خورد (کلمبیا دومین صادرکننده قهوه در جهان است)؛ و سه روز قبل از روز «والنتین»<sup>۳</sup>، با توقف پروازها از فرودگاه «بوگوتا»، ضربه سختی به صنایع گل کلمبیا وارد شد، که سالی ۸ میلیارد دلار گل شاخه‌ای به ایالات متحده صادر می‌کند. کلیه پروازها از ایالات متحده به مقصد «بوگوتا» نیز ملغا گردید.

برای مقابله با این اعتصاب عمومی به ارتش آماده باش داده شد. از دو هفته پیش از اعتصاب، ارتش کلمبیا و جوخه‌های دست راستی مرگ، یک کارزار دهشت افکنی (ترور) در روستاهای متهم به هواداری از «نیروی مسلح انقلابی کلمبیا» که با حکومت متکی به ایالات متحده در حال نبرد است و برای به قدرت رساندن کارگران و دهقانان کلمبیا مبارزه می‌کند، به راه انداختند. دولت، که از جنگ چریکی در روستاها و خطر بهم پیوستن اعتصاب عمومی و پیکار روستائیان به هراس افتاده بود، با بهتان زدن به اتحادیه‌ها که گویا با قاچاقچیان مواد مخدر همدستی و همکاری دارند، و این که با چریک‌های مسلح روستاها هماهنگی کرده‌اند، سرکوب بیرحمانه اعتصاب را توجیه نمود.<sup>(۴)</sup>

در هفتم اکتبر ۱۹۹۸، دویست هزار تن از کارکنان کارخانجات و مؤسسات دولتی دست از کار کشیده و به تظاهرات در خیابان‌های پایتخت دست زدند، در حالی که پلیس ضد شورش، سواره نظام و ارتش با تانک‌های سبک، آنان را زیر مراقبت گرفته بودند.

پرزیدنت «آندرس پاسترانا» که دو ماه بود به قدرت رسیده بود، به مقابله با رهبران اتحادیه‌ها برخاست که سیاست کمربندهای سفت دولت را «غیر قابل قبول» نامیده بودند. او در یک مصاحبه تلویزیونی، اعلام کرد که ایداً خیال مذاکره با هفتصد هزار کارکن دولت، و از جمله معلمان، پزشکان، کارگران نفت و فرودگاه‌ها و تلفن را ندارد. رهبران اتحادیه‌ها او را «فانشیست» لقب دادند که قصد دارد با توسل به نیروهای امنیتی و مسلح، مطالبات کارگران و زحمتکشان را زیر پا له کند. بلافاصله

پس از منطق سرسختانه رئیس جمهور، که اعلام کرد حاضر به نشستن با یک اقلیت برای بحث درباره آینده کشور نیست، اتحادیه‌ها مذاکره با «هر ناندو به پس» وزیر کار را متوقف ساختند.

«ویلسون بورخا» رئیس اتحادیه اصلی بخش دولتی، این سخنان رئیس جمهور را با توجه به تلاش او برای مذاکره با چریک‌های مسلح، چنین تفسیر کرد: «پاستراتا دارد به ما این پیام را می‌دهد که تنها در صورتی حاضر به مذاکره با ما خواهد بود که اسلحه به دست بگیریم».

اتحادیه‌های بخش دولتی یک لیست ۱۱۰ ماده‌ای از مطالبات خود را به حکومت ارائه داده بودند، که دستمزدهای بالاتر از نرخ تورم، بودجه دولتی بیشتر برای بهداشت و آموزش و یک رشته مطالبات سیاسی را شامل می‌شد.

رئیس جمهور در توجیه عدم پذیرش مذاکره با اتحادیه‌ها، گفته بود: «این اعتصاب، از یک دعوی کارگری فراتر رفته و به یک حرکت سیاسی تبدیل شده است».

«خولیو روبرتو گومز» دبیر کل فدراسیون عمومی کارگران کلمبیا حکومت را حکومتی فاشیستی دانست که می‌کوشد ارتش را وارد یک مرافعه کارگری کند. این اعتصاب نتوانست فشار اقتصادی قابل توجهی به دولت وارد کند و بدون دستاوردی به پایان رسید.<sup>(۵)</sup>

در ۴ اوت ۲۰۰۰ نیز یک اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته فراخوانده شد، که طی آن، هفتصد هزار نفر دست از کار کشیدند و در خیابان‌های قرق شده توسط پلیس و تانک‌های ارتش، زد و خوردهای چندی رخ داد.

در کلمبیا که بالاترین نرخ بیکاری در آمریکای لاتین را دارد، به گزارش CNN، این ششمین اعتصاب علیه پرزیدنت «آندرس پاستراتا» بوده است. هدف این اعتصاب یک روزه، اعتراض به سیاست‌های اقتصادی یا ریاضت‌کشانه علیه توده مردم و بیکار سازی فرآیندها بوده است.

کارگران نفت، معلمان، کارکنان بهداشت و درمان، مخابرات و کارکنان اداری دولت جزو اعتصابیون بودند. پانزده هزار تن از کارگران به مرکز شهر «بوگوتا» سرازیر شده و در میدان «بولیوار» در مقابل کنگره تجمع کرده، با تکان دادن پرچم‌ها، به دادن شعارهای ضد حکومتی پرداختند.

«ویلسون بورخا» رهبر اتحادیه اصلی بخش عمومی اعلام کرد که رهبران اتحادیه‌ها با ارسال پیامی به رئیس جمهور، اخطار کرده‌اند که آنان اجازه نخواهند داد کارگران کلمبیا بیش از این از بحران اقتصادی این کشور رنج بکشند.<sup>(۶)</sup>

### پرو

در ۲۸ آوریل ۱۹۹۹ یک اعتصاب عمومی با فرخوان از طرف کنگفدراسیون عمومی کار پرو برای اعتراض یک روز، علیه سیاست‌های اقتصادی پرزیدنت «آلبرتو فوجی موری» انجام شد و با راهپیمائی‌های گسترده در سراسر کشور تکمیل شد.

این اعتصاب که در آن کارکنان بخش‌های آموزش و بهداشت و کارمندان اداری پایتخت به صورت تقریباً کامل شرکت کرده بودند، با حمایت اکثر احزاب سیاسی اپوزیسیون همراه شد. سازماندهی اعتصاب، توسط اتحادیه‌های چپ صورت گرفته بود، و برخلاف ادعای «خوزه ریسکو» رهبر بزرگترین اتحادیه کارگری

پرو که ۷۰٪ کارگران در سطح ملی در اعتصاب شرکت کرده‌اند، عملاً فقط بخش کمی از کارگران در این اعتصاب شرکت داشته و اکثریت فراخوان را نادیده گرفته بودند؛ از جمله، کارگران معادن کلیدی، بانک‌ها و تجارت به فعالیت عادی خود ادامه دادند. ناراضی عمومی و حتی بخشی از بورژوازی از سیاست‌های پرزیدنت «آلبرتو فوجی موری» این فراخوان به اعتصاب را به محلی برای یک ائتلاف گسترده فرا طبقاتی علیه وی - که قصد داشت برخلاف قانون اساسی، برای سومین بار نیز خود را کاندیدای ریاست جمهوری کند - تبدیل کرد. حمایت گسترده احزاب سیاسی، برخی سازمان‌های تجاری؛ سازمان زنان؛ و حتی حمایت رئیس گروه نیرومند «انجمن ملی صنایع» از این اعتصاب را در رابطه با یک ائتلاف ملی علیه «خوزه ریسکو» و ممانعت از سومین دوره ریاست جمهوری‌اش می‌شد تعبیر کرد؛ کما این که ناظران سیاسی، آن را «آزمون» اپوزیسیون برای ائتلاف نامیدند و برخی هم آن را «ائتلاف کارفرمایان و کارگران» و همسوئی‌شان علیه وضعیت اقتصادی‌ای دانستند که به نفع هیچکدامشان نیست.

این اعتصاب عمومی در فلج کردن کشور ناکام ماند، زیرا اکثریت کارگران و بخصوص کارگران بخش‌های کلیدی در آن شرکت نداشتند؛ با این حال، این اعتصاب به عنوان یک قدرت نمایی عظیم مردمی علیه دولت ارزیابی شد.<sup>(۷)</sup>

#### اکوادور

دولت پرزیدنت «جمیل ماهواد» نیز در اکوادور مثل همسایگانی که در بالا یاد شد، سیاست ریاضت‌کشی اقتصادی را به منظور پیشبرد برنامه‌ها نئولیبرالی و پیاده ردن نسخه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در پیش گرفت.

از جمله این اقدامات، حذف یارانه (سوسید) گاز خانگی، برق و گازوئیل بود. کسر بودجه ۱/۳ میلیارد دلاری و کاهش درآمد ارزی نفتی که پنجاه درصد بودجه را تشکیل می‌دهد؛ و کاهش ۱۵ درصدی ارزش پول کشور توسط «جمیل ماهواد» همگی می‌بایست با هجوم به سطح زندگی توده مردم و تنزل دادن استاندارد زندگی آنان در مان شود.

در ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۸، در انفجار بمبی در دفتر مجمع اسقف‌های اکوادور، راهبه‌ای زخمی شد. روز بعد، بمبی در مقابل حزب دموکراسی توده‌ای «ماهواد» در شهر «گویاکیل» منفجر شد. حکومت، اتحادیه‌های کارگری را متهم به اقدامات خشونت آمیز کرد. انفجار در دفتر مجمع اسقف‌ها، بعد از آن صورت گرفت که کلیسای کاتولیک تصمیم گرفت آمار تهیه کند تا معلوم شود چه کسانی مستحق دریافت صدقه ۱۶ دلاری در ماه هستند، که برای بزرگ برنامه ریاضت اقتصادی «ماهواد» در بودجه تعدیل اقتصادی منظور شده بود.

اکوادور، یکی از فقیرترین ملت‌های آمریکای لاتین است که فقرای آن، ۸۲٪ جمعیت کشور تخمین زده می‌شوند.

در اول اکتبر ۱۹۹۸ یک اعتصاب عمومی یک روزه برای اعتراض به سیاست تعدیل اقتصادی «جمیل ماهواد» فرخوانده شد. کارگران در شهرها خیابان‌ها را با آتش زدن لاستیک و با په کردن سنگر، در برابر نیروهای پلیس و ارتش بند آوردند و با مجهز شدن به سنگ و چوب، به مقابله با تهاجم آنان پرداختند. دو کارگر و یک پلیس نیز در اثر انفجار بمب دست‌ساز کشته شدند. مغازه‌ها غارت شدند و

اتوموبیل‌های لوکس به آتش کشیده شده و درهم شکستند. بمب دیگری در برابر کنسولگری ایالات متحده در شهر «گویاکیل» منفجر شد.

سرخیوستان کوه نشین، به تظاهرکنندگان پیوستند و با انداختن درختان، جاده‌ها را بند آوردند. در شهرها، با حمایت اکثریت وسائط نقلیه عمومی و تاکسی‌ها، حمل و نقل متوقف شد. مراکز حساس دولتی در پایتخت به محاصره پلیس در آمدند و حتی کلیساهای کاتولیک محاصره شوند، زیرا شایع شده بود که تظاهرکنندگان قصد اشغال آنها را دارند.

در ۱۹۹۷، موجی از اعتصابات در اعتراض به سیاست‌های اقتصادی مشابهی، باعث شد که پارلمان اکوادور، پرزیدنت «عبدالله بوکر» را از مقام خود برکنار کند.<sup>(۸)</sup> ۵ ماه بعد، در دهم مارس ۱۹۹۹، «فدراسیون کارگران متحد» که گسترده‌ترین ائتلاف اتحادیه‌های کارگری کشور است، کارگران را به دومین اعتصاب عمومی علیه سیاست اقتصادی پرزیدنت «جمیل ماهواد» فراخواند. مدت این اعتصاب، دو روز اعلام شد.

در این اعتصاب، کارگران، معلمان و کشاورزان علیه سیاست تعدیل اقتصادی؛ علیه افزایش قیمت‌ها و علیه صندوق بین‌المللی پول دست به تظاهرات زدند - که طی آن سه کارگر بدست پلیس کشت و صدها تن مجروح شدند.

تقریباً تمامی حمل و نقل و تجارت، متوقف شد. با آن که پرزیدنت «ماهواد» پیش از آغاز اعتصاب، به مدت ۶۰ روز وضعیت فوق‌العاده اعلام کرده بود، کارگران و مردم زحمتکش، بی‌اعتنا به این تصمیم، بطور چشمگیری در اعتصاب و تظاهرات شرکت کردند و شهرهای بزرگ را علی‌رغم دستگیری‌های وسیع و از جمله دستگیری رهبران اتحادیه‌ها پیش از اعتصاب، به فلج کامل کشاندند. آنان به سنگربندی، راه‌بندان و آتش زدن لاستیک در خیابان‌ها و به مقابله با پلیس ضد شورش پرداختند.

«ماهواد» به عنوان طرفدار دست راستی سیاست بازار آزاد، مؤسسات تحت اداره دولت را خصوصی کرده و بودجه خدمات اجتماعی را زده است، تا اعتماد سرمایه‌گذاران خصوصی خارجی را تقویت کند.

در این اعتصاب عمومی و تظاهرات دو روزه، کارگران و زحمتکشان اکوادور، خواهان آن شدند که «ماهواد» از اقداماتی دست بردارد که سبب حذف یارانه‌ها، انجماد دستمزدها و افزایش قیمت‌ها برای مردمی شده است که به قدر کافی در ورطه فقر و تنگدستی دست و پا می‌زنند.<sup>(۹)</sup>

سرانجام، در یک تحلیل از حوادث اکوادور در ژانویه ۲۰۰۰ چنین می‌خوانیم: «پس از گذشت یک هفته از بسیج، تظاهرات و اعتصابات توده‌ای و زدو خورد با پلیس، در ۲۱ ژانویه، صدها هزار سرخیوست، روستائی، کارگر و دانشجوی اکوادور، ساختمان‌های پارلمان، دیوان عالی کشور و کاخ ملی را یکی پس از دیگری تسخیر کرده و یک حکومت آلترناتیو را ایجاد کردند. در مقابل چنین واقعه‌ای، رسانه‌های همگانی جهانی که یک هفته تمام سکوت اختیار کرده بودند، شروع به جیغ و داد کرده‌اند که یک کودتای نظامی حکومت پرزیدنت «جمیل ماهواد» را سرنگون کرده است. از این رو لازم است قبل از هر چیز توضیح داده شود که آن چه هفته پیش در اکوادور اتفاق افتاد، یک انقلاب بود»<sup>(۱۰)</sup>

و: «پس از انقلاب ژانویه که در آن، توده‌ها قدرت را به مدت چند ساعت به



دست گرفته و تسلیم کردند، به نظر می‌رسد که اکوادور به حالت عادی برگشته است. رئیس جمهور جدید «نوبوا» راه را برای مجموعه قوانینی باز کرد که معنایشان «دلاریاسیون» اقتصاد؛ تخریب بازار کار، و خصوصی کردن‌های انبوه است. اما این تدابیر، بطور اجتناب‌ناپذیری انفجار اجتماعی تازه‌ای را تدارک خواهند دید.<sup>(۳)</sup>

### پورتوریکو

در دوم ژوئیه در حالی که حاکمان پورتوریکو صدمین سال سلطه استعماری ایالات متحده را جشن می‌گرفتند، این جزیره واقع در دریای کارائیب را امواج سهمگین مبارزات قدرتمند کارگری فراگرفته بود.

به دنبال اعلام فروش شرکت ملی تلفن پورتوریکو - که در اختیار دولت بود - به شرکت خصوصی آمریکائی GTE، دو اتحادیه کارگران تلفن، بلافاصله کارگران را برای مبارزه جهت توقف این خصوصی سازی به اعتصاب فراخواندند. اعتصاب آنان بیش از دو هفته به طول انجامید. یک هفته پس از آغاز اعتصاب، کارگران صنایع آب و برق نیز دست به اعتصاب حمایتی از اعتصاب کارگران تلفن زدند.

در واکنش به هجوم خشن پلیس به اعتصابیون، در هفتم ژوئیه یک ائتلاف از ۵۳ اتحادیه بهم پیوسته دانشجویان، چپ‌ها، زنان و گروه‌های شهری، فراخوانی برای یک اعتصاب عمومی ۴۸ ساعته صادر کرد. یک روز قبل از آن، نشست پر شور و نشاط ۱۲۰۰ نماینده سندیکاها در یک مجتمع ورزشی در شهر «کارولینا» که توسط کمیته وسیع سازمان‌های اتحادیه‌ای فراخوانده شده بود و سیصد هزار کارگر را نمایندگی می‌کرد، به اتفاق آراء تصمیم به یک اعتصاب عمومی ۲ روزه به منظور فلج کردن اقتصاد پورتوریکو گرفت. در همان اول اکتبر سال پیش از آن بود که صد هزار تن با یک اعتصاب یک روزه در خیابان‌های «سان خوان» با این شعار رژه رفتند: «پورتوریکو فروشی نیست!»

جالب توجه است که در پورتوریکو گروهی به نام «زنان ضد خصوصی سازی» ایجاد شده است، که در این مبارزه بسیار فعال بوده است.<sup>(۴)</sup>

اتحادیه کارگران برق، یک اعتصاب حمایتی ۳ روزه؛ کارکنان صنایع آب و بیمه‌های دولتی اعتصابی یک روزه را برای پشتیبانی از اعتصابیون تلفن ترتیب دادند. همچنین در ۲۴ ژوئن، یک ائتلاف کارگری از اتحادیه‌های گوناگون (تلفن، کارگران بار اندازها، منابع آب، رانندگان کامیون) مناطق اصلی بندر «سان خوان» را مسدود و فلج ساختند. در همان حال، خرابکاری‌ها و اختلالاتی در سیستم تلفن ایجاد شد، به ویژه در شبکه داخل جزیره. همه این اقدامات، بخشی از آن چیزی است که شورای عمومی کارگران (یکی از سه فدراسیون کارگری پورتوریکو، آن را "Estado Huelgar" می‌نامد؛ یعنی آن حالتی که هنوز اعتصاب نیست، اما وضعیت آماده باش اتحادیه‌ها برای دست زدن به هر اقدام لازم است. این اقدامات می‌توانند هر چیزی باشند، از تظاهرات، راهپیمائی، کاروان راه انداختن، دست از کار کشیدن‌های یک روزه و یا انتخاب شده و یا نوبتی در بخش‌های گوناگون؛ تا اعتصاب عمومی.

با وجود صدها هزار کارگر سندیکالیزه و وجود فدراسیون‌های نیرومند کارگری و حمایت‌های وسیعی که از اعتصاب کارگران تلفن صورت گرفت، آنان موفق به پیشبرد خواسته خود نشدند. از جمله دلایلی که برای ناکامی این اعتصاب عمومی بر شمرده‌اند، یکی محدود ماندن اعتصاب، فقط به بخش دولتی و آن دسته از

کارگرانی است که خصوصی شدن را تهدیدی برای خود احساس می‌کردند. دوم، وجود بخش قابل توجهی از کارگران غیر متشکل، که به جنبش کشاندن آنان به سادگی فراخوان دادن به کارگران متشکل در اتحادیه‌ها نیست؛ و بالاخره شکاف در میان اتحادیه‌ها.<sup>(۵)</sup>

### آفریقای جنوبی

در ماه مه ۱۹۶۱، کنگره ملی آفریقا (ANC) طی فراخوانی از سیاهپوستان و رنگین پوستان خواست تا در اعتراض به دولت اقلیت نژادپرست آفریقای جنوبی، سه روز ۲۹، ۳۰، ۳۱ مه را در خانه‌های خود بمانند.

این فراخوان، پاسخ نیرومند و گسترده‌ای از سراسر کشور گرفت. نلسون ماندلا در ۳ ژوئن همان سال طی بیانیه‌ای که بطور زیر زمینی توسط ANC و دفتر برون مرزی آن منتشر شد، سیاست عدم همکاری با حکومت را اعلام و فراخوان برای تشدید هر چه بیشتر بایکوت بین‌المللی و منزوی ساختن کامل آفریقای جنوبی را تجدید کرد.

طی این بیانیه، نلسون ماندلا از جمله به دلایل موفقیت درخشان فراخوان به خانه ماندن سه روزه اشاره دارد و به موانع و کارشکنی‌ها نیز می‌پردازد:

پاسخ فوق‌العاده و نیرومند به فراخوان، محصول یک تلاشی سخت و فداکارانه سازمان‌گران و فعالانی بود که غالباً با انداختن خود به آغوش خطر، موفق به غلبه بر موانع و مشکلات عظیم شده‌اند. در شرایط ممنوعیت تجمعات و میتینگ‌ها، زیر جو بی‌سابقه ارباب حکومت، در مناطقی که مملو از گشت‌های پلیس دولتی و پلیس شهرداری و جاسوسان و خبرچینان بود، و در حالی که در معرض شکار و محاکمه توسط «شاخای ویژه» قرار داشتند، آنان مثل صخره محکم ایستادند و پیام «در خانه بمان» را به میلیون‌ها نفر در سراسر کشور رساندند.

حکومت که می‌ترسید اگر به فوریت و با همه وسائل جلو پخش فراخوان را نگیرد و یک کارزار همه جانبه علیه آن به راه نیندازد، موج عظیم و نیرومند ضد حکومتی را در برابر خود خواهد یافت، به بسیج کامل تمامی امکانات و منابع دولتی پرداخت.

قانونی با شتاب از مجلس گذشت که بر حسب آن هر کس را می‌شد در ارتباط با فراخوان مربوطه و سازماندهی آن بدون حکم و محاکمه بازداشت کرد. ارتش به خیابان‌ها آورده شد. شهروندان اروپایی مسلح شدند و نیروی پلیس در شهرک‌های سیاهان و مناطق دیگر تقویت شد. اجتماعات در سراسر کشور ممنوع شد و مقامات محلی با همکاری نیروی پلیس به مراقبت پرداختند تا تبلیغ برای اعتصاب عمومی در میان توده‌ها نتواند جلو برود. بیش از ده هزار نفر دستگیر و روانه زندان شدند. کنترل هویت و وحشت‌افکنی، بر همه جا مستولی شد. تنها با بکار گرفتن این تمهیدات خشن و قهرآمیز بود که حکومت می‌توانست امیدوار بتواند با نفوذ توده‌ای عظیم آثا مقابله کند و فراخوان را درهم بشکند. دستگاه سازماندهی تبلیغاتی فراخوان در چنان سطح بالایی بود که جز با ترور عریان و بکار انداختن همه وسائل و امکانات نمی‌شد به مقابله با آن پرداخت.

یکی از این وسائل، فشار بر مطبوعاتی بود که در ابتدا اخبار مربوط به فراخوان

را با پایبندی به استانداردها و اخلاق شریف روزنامه‌نگاری، منتشر می‌کردند. زیر این فشار، آنها را از ادامه‌ی درج اخبار مربوطه منع کردند. راه‌اندازی جنگ تبلیغاتی و درج اخبار دروغ و ساختن شایعاتی از قبیل این که گویا کنگره ملی نقشه‌ای پنهانی دارد که هزاران غیر سفید پوست را وارد مراکز شهرها کند. یا ANC در یک جلسه مخفی تصمیم به طولانی کردن مدت اعتصاب گرفته است و آن را اعلام نمی‌کند تا در آخرین روز، غافلگیرانه عمل کند. مطبوعات (بجز چند روزنامه مترقی اپوزیسیون) حتی از درج تکذیب نامه‌های آثا خودداری می‌کردند. رادیو و روزنامه‌ها و کارمندان اروپایی، از نخستین روز آغاز اعتصاب، به پخش و تکرار اخبار دروغی که توسط پلیس و شبکه‌های امنیتی درباره‌ی عدم استقبال از فراخوان ساخته و در اختیارشان قرار می‌گرفت، مشغول بودند. با این حال در همان نخستین روز، روزنامه‌ی «یوهانسبورگ استار» نوشت که طبق برآورد اولیه، امتناع از خروج در یوهانسبورگ از ۴۰ درصد به ۷۵ درصد رسیده است. و این فقط بخشی از حقیقت بود. وقتی که روزها سپری شدند، اخبار واقعی آن توسط صدها هزار کارگر و دانشجویی داده شد که از فراخوان حمایت گسترده‌ای کرده بودند. روزنامه‌های اپوزیسیون آمار دادند که در برخی کارخانه‌ها صد در صد، در مناطقی ۵۰ درصد و بطور عمومی در شهرها حدود ۷۵ درصد به این فراخوان پاسخ مثبت داده بودند. بررسی‌های دقیق کنگره‌ی اتحادیه‌های آفریقای جنوبی نشان داد که در یوهانسبورگ، دوربان، پورت الیزابت، کیپ تاون و مراکز دیگر، صنایع پوشاک، پارچه، لباس‌شویی‌ها، خشک‌شویی‌ها، و صنایع غذایی و کنسروسازی و وسایل خانگی خیلی جدی فلج بوده‌اند.

با شرایطی که در آستانه و در جریان اعتصاب عمومی سه روزه حاکم بود، شکست حکومت در ناکام گذاشتن فراخوان، محصول یک ماشین عظیم سازمانگر توده‌ای بود که مدام خود را با شرایط جدید و موانع و خطرات جدید انطباق می‌داد. بدون این سازمانگری، فقط با یک «فراخوان» نمی‌شد چنین اعتصاب عمومی گسترده‌ای را با موفقیت به پایان برد.

نکته دیگری که ماندلا آن را، هم یکی از عوامل موفقیت اعتصاب، و هم یک دستاورد ثبت شده در جنبش رهایی‌بخش آفریقای جنوبی ارزیابی می‌کند، پاسخ خیره‌کننده‌ی رنگین پوستان به فراخوان است. آنان با شجاعتی کم نظیر، روحیه‌ی رزمندگی خود را به نمایش گذاشتند. این بخش از جمعیت در کشوری که با آنان همچون حاشیه‌ای از اقلیت حاکم سفیدپوست برخورد می‌شود و سیاست رسمی چنین است که رفتار با آنان از رفتار با بقیه غیر سفید پوستان متفاوت باشد، تصمیم آنان مبنی بر همراهی و هم پیمانی با سیاهان و خروج آشکار علیه رژیم آپارتاید، بسیار خیرکننده و تکان دهنده بود. در این اعتصاب عمومی، جمعیت هندی به تمامی و با همه‌ی نایب نیرومندش در پشت سر این کارزار بود. کارگران هندی به سر کار نرفتند، کسبه، مغازه‌هایشان را بستند و دانشجویان، از رفتن به سر کلاس‌های درس و از پذیرش مدال خودداری کردند.

ماندلا به مخفی بودن کمیته ویژه فراخوان اعتصاب و ناشناخته بودن اسامی اعضای آن به دلایل امنیتی اشاره دارد که همین می‌توانست در بی‌اعتمادی بخشی از مردم به این که واقعاً رهبران مقاومت در پشت فراخوان هستند مؤثر باشد. اما او به نقش «ای.جی. لوتولی» به عنوان نیرومندترین و مردمی‌ترین رهبر مردم آفریقا و نیز

رهبر کنگره ملی آفریقا در این کارزار اعتصاب عمومی تأکید می‌کند؛ که از طرفی عضو کمیته مخفی فراخوان بوده - بی‌آن که این موضوع اعلام شود - و از طرف دیگر شناخته‌شدگی و محبوبیت او در هر خانه‌ای و در سراسر آفریقا به عنوان مبارز فداکار و بی‌باک، منبع الهام همه‌ی رزمندگان راه آزادی در آفریقا بوده است.

و سرانجام، پرهیز بسیار سختگیرانه از توسل به ارباب و زور برای واداشتن مردم به اعتصاب به عنوان یک پرنسیپ در مبارزه‌ای که ارباب و زورگویی حکومت به مردم را محکوم و از رأی و آزادی اراده‌ی مردم طرفداری می‌کند، مورد تأکید قرار گرفته است.<sup>(۳)</sup>

### کره جنوبی

دولت کره جنوبی برای انطباق خود با شرایط لیبرالیسم اقتصادی و دیکتاتوری بازار آزاد، ناچار شد علاوه بر فشارهای اقتصادی مضاعف به طبقه کارگر، حقوق قانونی آن را نیز هر چه بیشتر لگدمال و محدود کند. به این منظور کمیسیون‌های طرف «کیم یونگ سام» رئیس جمهور، مأمور «اصلاح» قانون کار شد. ولی این کمیسیون به توافق نرسید و حزب «کره نوین» تحت رهبری رئیس جمهور، تصمیم گرفت تغییرات در قانون کار را تحمیل کند. در ۱۰ نوامبر ۱۹۹۶، تظاهرات عظیم با شرکت صدهزار کارگر در میدان «یونیدو پلازا» برگزار شد. رأی‌گیری برای اعتصاب سازمان داده شد و یک فراخوان برای اعتصابی چهار ساعته برای ۱۳ دسامبر صادر شد.

در ۲۶ دسامبر، چند دقیقه مانده به ساعت ۶ صبح، چهار اتوبوس مملو از نمایندگان پارلمان، آنان را در مقابل مجلس پیاده کردند. حدود ۷ دقیقه بعد از ساعت ۶، یازده ماده از لایحه «اصلاح» قانون کار کره از تصویب گذشته بود. در عرض ده دقیقه، ۱۵۴ نفر از گردانندگان «حزب کره نوین»، از تصویب لایحه «اصلاح قانون کار» فارغ شده و در تاریکی صبح سرد، به بسترهایشان برگشتند. به این ترتیب بود که قانون کار «تاریخی» حکومت پریزیدنت «کیم یونگ سام» به تصویب رسید.

کارگران برای جوابگویی، معطل نکردند. ساعت ۱۰ صبح، هفده هزار عضو «کنفدراسیون اتحادیه‌های کره» در کارخانه «کیا موتورز» واقع در «شوا-لی» در یک ساعتی مرکز شهر سئول، طی یک میتینگ توده‌ای در محوطه‌ی کارخانه، و تصمیم به راه‌پیمایی به سمت محلی در «سئول» گرفتند که رهبران کنفدراسیون اتحادیه‌ها در آن مشغول ترتیب دادن و تدارک اعتصاب بودند.

ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه، اتحادیه‌های صنایع سنگینی «هیوسونگ» ماشین‌سازی «دایه هونگ»، صنایع سنگین دیگر وابسته به فدراسیون کارگران فلز کار کره، وارد اعتصاب شدند. به دنبال آنان، اتحادیه کارکنان بیمارستان‌های کره، فدراسیون اتحادیه‌های فنی و تخصصی کره، و اتحادیه شورای کارکنان صنایع شیمیائی کره، دست به اعتصاب زدند.

ساعت یک بعد از ظهر، بزرگترین کارخانجات صنایع سنگین به اعتصاب پیوستند. ساعت ۱۰ شب ۱۴۶ هزار و ۲۳۳ کارگر متشکل در ۹۵ اتحادیه در اعتصاب بودند؛ در حالی که ۶۳ اتحادیه در همان ساعت تصمیم گرفته بودند که روز بعد وارد اعتصاب شوند. در دومین روز اعتصاب عمومی، ۲۶۰۲۲۰ کارگر از ۱۶۳ اتحادیه در اعتصاب بودند. با ورود «دائه وو موتورز» ششمین صنایع عظیم تولید اتومبیل به

اعتصاب پیوست. فدراسیون اتحادیه‌های رانندگان کامیون کره با الهام از فرانسه، با رژه‌ی ۲۰۰ کامیون و تریلر، اتوبان‌های ورودی «سنول» را مسدود کرد. سی و پنج هزار کارگر اعتصابی در میدان مرکزی سنول تظاهرات کردند.

در سومین روز، ۲۲۱۷۲۰ کارگر و از جمله ۸۰۰۰ کارگر مترو و لاستیک‌سازی در اعتصاب بودند. دوهزار اتومبیل اتوبان‌ها را مسدود کردند. بعد از میتینگ ۲۰ هزار نفره در مرکز «سنول»، پلیس ضد شورش به شلیک گاز اشک‌آور پرداخت؛ ولی اعتصابیون آماده برای خنثی کردن گاز، توان آن را داشتند که دوباره جمع شوند.

قانون کار جدید به کارفرمایان اختیار می‌دهد که کارگران را به «دلائل اقتصادی» اخراج کنند و به این ترتیب به سیستم «کار مادام‌المعمر» کره پایان دهند؛ این قانون جدید یورشی است بر حقوق ناچیز کارگران کره که اگر چه از لحاظ اقتصادی در ردیف یازدهم در جهان قرار دارد، ولی از لحاظ رفاه مردم، در ردیف صد و بیست و دوم است. این قانون دست شرکت‌ها را از جمله در بکار گرفتن «ساعات کار منعطف» و «جایگزین» کردن کارگران اعتصابی، باز می‌گذارد. این قانون شامل محدودیت‌ها و سدهای جدیدی برای اتحادیه‌ها و آزادی‌های بیشتری برای ارگان‌های پلیسی و امنیتی است تا بتواند کارگران راحتی در خانه‌هایشان زیر نظر بگیرند.

هدف مهم دیگر این قانون، از میان بردن تعدد اتحادیه‌ها بود و حمله مستقیم به «کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره». این اتحادیه در واقع به صورت غیر قانونی و غیر رسمی، عملاً در جریان مبارزات کارگری در ۱۹۸۷ شکل گرفت؛ که نزدیک به نیم میلیون کارگر، عمدتاً در مناطق صنعتی بزرگ، مترو «سنول»، مطبوعات، بیمارستان‌ها و مخابرات کره را متشکل می‌کند.

تشکل دیگر کارگری، «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره» است که توسط دولت و بخشا با یاری مالی آن تأسیس شده و ۱/۲ میلیون کارگر، عمدتاً کارگران معدن، راه‌آهن، چاپ، پست، و کارکنان بانک‌ها و بخش‌های دولتی را متشکل می‌کند. با وجود این، هر دو تشکیلات، درگیر مسأله «اصلاح قانون کار» بوده‌اند؛ و البته کارگران شاخه‌های اتومبیل، موتور و کشتی‌سازی وابسته به «کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره» در پیشاپیش اعتصاب بوده‌اند.

مصوبه جدد با لغو «تعدد اتحادیه‌ها»، آشکارا می‌خواست «کنفدراسیون» مستقل «اتحادیه‌های کارگری کره» را از میان بردارد و وحدت میان اتحادیه‌ها را ناممکن کند.

اعتصاب در شرائطی گسترش می‌یافت و تعداد ملحق شوندگان به آن افزایش می‌یافت که تحویل سال نو نزدیک‌تر می‌شد. در کره جنوبی ناقوس معروفی وجود دارد بنام «بوشین - گاک» که در لحظه عبور به سال جدید نواخته می‌شود و چشم همه مردم کره بر آن دوخته می‌شود. هزاران کارگر اعتصابی قبل از تحویل ساز خود را به ناقوس رسانده و زیر آن جمع شدند. پلیس با گاز اشک‌آور سعی رد متفرق کردن‌شان نمود، ولی آنان توانائی آن را داشتند که دوباره در زیر ناقوس جمع شوند و خواست خود مبنی بر پس گرفته شدن قانون کار ضد کارگری را اعلام کنند.

بصورت حساب شده‌ای، اتحادیه‌ها اعتصاب را در مدت تعطیلات سال نو متوقف کردند و «کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره» اعلام کرد که اعتصابات بعد از تعطیلات سال نو از سوم ژانویه ۱۹۹۷ از سر گرفته خواهند شد.

در ششم ژانویه ۱۹۹۷، ۱۹۰۸۹۳ کارگر از ۱۵۰ اتحادیه در اعتصاب بودند. «مرحله دوم» اعتصاب، با موفقیت آغاز شده بود.

اعضای احزاب اپوزیسیون در پارلمان که خیال می‌کردند برای بازی پارلمانی با حزب حاکم قرار و مداری دارند، جا خورده و نفس بریده بودند؛ زیرا وقتی که لایحه قانون کار داشت از تصویب مجلس می‌گذشت؛ آنان در رختخواب‌هایشان بودند! آن چه حکومت نمی‌توانست تحمل کند، اتحاد و همکاری «کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره» و «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره» بود.

این، اولین اعتصاب عمومی کارگری در جهان بود که بطور زنده و روزانه از طریق شبکه‌ی اینترنت با سراسر جهان رابطه برقرار کرده بود. گفته می‌شود که بخش روزنامه‌ی کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره «میلیون‌ها نسخه چاپ می‌کرده که در مراکز خرید؛ فروشگاه‌های بزرگ، متروها و ایستگاه‌های راه‌آهن، به همراه جزوات و طومار جمع کنی‌ها به عنوان بخشی از کارزار بیداری توده‌ای پخش می‌شده‌اند.

حتی کارگران اعتصابی صنایع اتومبیل، ۲۷ مرکز معاینه باز کرده بودند، تا اتومبیل‌ها را در سراسر کشور بطور مجانی چک و سرویس کنند!<sup>(۱۵)</sup>

\* روز «والنتین»، ۱۴ فوریه، روز عشاق است و هدیه گل یکی از سنت‌های این روز در اروپا و امریکاست.

#### منابع:

- 1) Nationwide strike in Bolivia [www.workersparty.org](http://www.workersparty.org) and: Bolivian General Strike [www.hatford-hwp.com](http://www.hatford-hwp.com)
- 2) BBC News Online; December 11, 1997
- 3) BBC News Online; April 5, 1998
- 4) Colombia general strike [www.workers.org](http://www.workers.org)
- 5) Reuter 14 Oct. 1998
- 6) CNN; August 3, 2000
- 7) CNN; April 28, 1999
- 8) Ecuadorian workers and police clash in national strike; 3 Oct. 1998 [www.wsws.org](http://www.wsws.org)
- 9) General strike in Ecuador opposes IMF austerity measures. 12 march 1999; [www.wsws.org](http://www.wsws.org)
- 10) "The uprising in Ecuador marks the beginning of the 21<sup>st</sup> century"; Jorge Martin, January 23<sup>rd</sup>, 2000 [www.marxist.com/Latnamerica.asp](http://www.marxist.com/Latnamerica.asp);
- 11) Ecuador, 2 months after the revolution; Jorge Martin; March 14, 2000
- 12) Puerto Rico General Strike [www.internationalist.org/prstrike](http://www.internationalist.org/prstrike)
- 13) Huelga General en PR; by Rafael Bernabe; Aug. 1998 [www.labournet.org.uk](http://www.labournet.org.uk)
- 14) "General Strike"; Statement by Nelson Mandela on behalf of the National Acton Council following the stay-at-home in May, 1961. 3 June 1961 [www.anc.za](http://www.anc.za)
- 15) "Korea erupts in general Strke"; Alastair Wilson; January 10, 1997. [www.marxist.com/Asia/korea](http://www.marxist.com/Asia/korea)

## اعتصاب عمومی سال ۱۹۲۶ در بریتانیا

### زمینه‌ها، چگونگی شکل‌گیری و پیامدها

سرنوشت دچار خواهند شد. چشم‌انداز روشن بود. اعتلاء جنبش کارگری در سالهای جنگ و بعد از آن باعث شده بود که تعداد کارگرانی که در اتحادیه‌ها متشکل شده بودند به بیش از ۶ میلیون برسد. یعنی نیمی از حدود ۱۲ میلیون کارگران صنعتی. بنابراین کنگره اتحادیه‌های کارگری (تی.یو.سی) و سایر اتحادیه‌های بزرگ درک کردند که اگر در رابطه با معدن چیان به پیروزی دست نیابند بقیه بخش‌های طبقه کارگر حسابشان معلوم است. پیشینه این اعتصاب یک سلسله مبارزات کارگری شامل مبارزات معدن چیان، کارگران صنایع ماشین‌سازی، کارگران کشتی‌ساز و غیره بود که طبقه کارگر بطور تدافعی علیه تهاجمات سرمایه‌جنگیده بود و موفقیت‌هایی هم کسب کرده بود.

آنچه در سال ۱۹۲۶ اتفاق افتاد دنباله حرکتی بود که در سال قبل به نام «جمعه سرخ» صورت گرفته بود و دولت را به عقب‌نشینی مجبور کرد بود. در آن زمان فدراسیون معدنچیان با پشتیبانی تی.یو.سی (کنگره اتحادیه‌های کارگری) تعرض کارفرمایان برای کاهش دستمزد و اضافه کردن ساعات کار را عقب می‌زنند. تهدید به اعتصاب عمومی دولت را که هنوز آمادگی رویارویی با کارگران را نداشت وادار به تسلیم کرد. دولت به ناچار پذیرفت بطور موقت به صنایع معدنی سوسید بدهد. در طی آن سال دولت خود را آماده کرد تا این سوسید را پس بگیرد. بنابراین سال ۱۹۲۶ نقطه اوج یک دوره مبارزه و در عین حال حاصل آن چیزی بود که دولت یک سال برایش طرح ریزی کرده بود.

م.ک. یعنی این دولت بود که تعرض کرد.

ج.ک. درست است. سال قبل موفق نشدند ولی یک سال بعد، بعد از این که دولت آمادگی برای رویارویی پیدا کرد تعرض را تجدید کرد. دولت خواست سوسیدها را بردارد که با مخالفت تی.یو.سی مواجه شد.

م.ک. نقش تی.یو.سی در بره انداختن اعتصاب چه بود؟

ج.ک. اول معدن چیان دست به اعتصاب زدند و بعد سراغ تی.یو.سی رفتند که خوب ما اکنون در اعتصاب هستیم بقیه‌اش با شما است. از دیدگاه تی.یو.سی اعتصاب عمومی قرار بود در دو موج اتفاق افتد. موج اول بخشی از صنایع را به اعتصاب دعوت کردند و وقتی اعتصاب قوام یافت موج دوم به اعتصاب فراخوانده شدند. ولی جالب اینکه تعداد زیادی از کارگران صنایع دیگر بدون این که منتظر فراخوان رسمی برای موج دوم شوند بطور خودبخودی به اعتصاب پیوستند.

مهدی کیا - بعد از گذشت سه چهارم قرن شاید به نظر برسد که اعتصاب عمومی کارگران بریتانیا در سال ۱۹۲۶ بیشتر به بایگانی تاریخ تعلق دارد تا به تجربیاتی برای امروزمان. اما مانند هر رویداد بزرگ تاریخی تجربیات این اعتصاب برای یک دور تاریخی قابل بررسی و درس‌گیری است و ما هنوز آن دور تاریخی را پشت سر نگذاشته‌ایم. لطفاً شرایط اقتصادی - اجتماعی بستر این اعتصاب را به طور خلاصه شرح می‌دهد.

جک گنراد - اعتصاب ۱۹۲۶ بر بستر دو فرایند شکل گرفت. اول زوال تاریخی دراز مدت امپریالیسم انگلیس بود. در اواخر قرن ۱۹ این کشور دیگر قادر نبود کارگاه جهان باشد چرا که رقیبانی در آلمان و امریکا سربرآورده بودند. دوم فرآیند این بود که با پایان جنگ اول جهانی اعتلای اقتصادی تقاضا برای ذغال سنگ بالا رفته بود و این امر برای دولت انگلیس شرایطی بوجود آورد تا استثمار نیروی کار را تشدید کند و یا حداقل در این جهت کوششی کند. این دو فرآیند زمینه‌های پایه‌ای این اعتصاب را بوجود آوردند. یک سال قبل صاحبان معادن - و لازم است توجه کنیم که آن زمان معادن ذغال سنگ خصوصی بودند - خواهان لغو دستمزد و لغو محدودیت ساعات کار به هفت ساعت در روز شدند که با تهدید به اعتصاب عمومی عقب نشستند. در مقابل دولت معافانه کار تعهد کرد تا کمیسیون تحقیق به صاحبان معادن سوسید دهد.

یک سال بعد کمیسیون تحقیق گزارش خود را ارائه کرده در این گزارش گفته می‌شد که برای سودآور کردن معادن ذغال سنگ تنها راه کاهش شدید دستمزدها و اضافه کردن ساعات کار است. برای این که جایگاه معادن را در ساختار اقتصاد بریتانیا درک کنیم لازم است توجه کنیم که از ۱۲ میلیون کارگر شاغل یک میلیون در معادن کار می‌کردند. بنابراین ما از یک صنعت کوچک فرعی صحبت نمی‌کنیم صنایع ذغال سنگ در قلب اقتصاد و در قلب جنبش کارگری بود.

م.ک. پس آن چه به طور مشخص این اعتصاب را دامن زد همان کاهش دستمزد بود.

ج.ک. بله. معروفترین شعار معدن چیان «نه یک پنس از دستمزد کم، نه یک دقیقه به کار روز اضافه!» معدن چیان با کاهش دستمزد مواجه بودند و این چیزی نبود که حاضر به قبولش باشند.

م.ک. چگونه این مسئله تبدیل به یک اعتصاب عمومی شد؟

ج.ک. اولاً همان‌طور که گفتم جایگاه معدن چیان در بطن و مرکز طبقه کارگر بود. ثانیاً کارگران توجه داشتند که اگر دولت بتواند معدن چیان را به زانو در آورد بقیه هم به همان

## شوراهای اقدام

م. ک. خواست‌های اعتصابیون چه بود؟

ج. ک. همان‌طور که گفتیم ده یک پنس از دستمزد کم، نه یک دقیقه به کار روز اضافه، بقیه کارگران در حمایت از کارگران معدن دست از کار کشیدند.

م. ک. سازمان‌دهی اعتصاب چگونه بود؟ تصمیمات کجا گرفته میشد، مکانیسم‌ها چه بودند و کارگران چگونه بسیج می‌شدند؟ رهبری دست کی بود؟

ج. ک. سؤال مهمی است، واضح است که در آغاز کارگران معدن معدن‌چیان را سازمان می‌دادند. در مذاکرات با دولت این خود مسئله شد. چرا که تی. یوسی رهبری را به عهده گرفت و بدون اطلاع کوک (A.J. Cook) و دیگر رهبران کارگران معدن با دولت به مذاکره پرداخت. در رابطه با سازمان‌دهی قرار بود طبق ساختار غیر منطف تی. یوسی از بالا به پائین سازمان‌دهی شود. ولی جالب این بود که با داشتن تجربه سال ۱۹۲۰، سالی که تی. یوسی تهدید به اعتصاب عمومی کرده بود، با سازمان‌دهی افقی بوروکراسی اتحادیه‌ها را قطع کردند و با برپا کردن «شوراهای اقدام» در سطح واحدهای تولید ابتکار عمل را بدست گرفتند. ناگفته نماند که این شکل از حرکت عمدتاً از جانب کارگرانی صورت گرفت که زیر نفوذ حزب کمونیست و یا جناح چپ حزب کارگر بودند. بطور مثال در شمال شرقی انگلیس تقریباً قدرت دوگانه عمل می‌کرد. در برخی از مناطق اسکاتلند گاردهای دفاعی که عملاً پلیس را به چالش می‌طلبید سازمان داده و آنها را شکست دادند. در برخی از مناطق کنترل هر نوع توزیع در دست کارگران اعتصابی بود. ذغال برای بازنشستگان و بیمارستانها، موادغذایی، دارو، هر چه حرکت می‌کرد و حمل میشد بدون داشتن پروانه عبور از سوی «شورای اتحادیه‌ای»، تی. یوسی یا «شوراهای اقدام» امکان‌ناپذیر بود.

م. ک. گفتید که بخشی از کارگران بدون اجازه تی. یوسی به اعتصاب پیوستند. آیا کارگرانی و یا بخش‌هایی که عضو تی. یوسی نبودند هم دست از کار کشیدند؟

ج. ک. در مجموع آنها نمی‌توانستند اعتصاب کردند عضو تی. یوسی وزیر رهبری آن بودند. ولی جالب این که بخشی از کارگران که اصلاً اتحادیه‌ای نشده بودند و به آن‌ها «تازه وارد» می‌گفتند به رفقای شان که عضو اتحادیه‌های وابسته به تی. یوسی بودند پیوستند.

م. ک. آیا کارگران بخش خدمات هم به این اعتصاب پیوستند؟

ج. ک. باید توجه کنید که آن زمان انگلستان صنعتی‌ترین کشور روی زمین بود. صنایع آن با توجه به یک امپراتوری جهانی شکل گرفته بود. بنابراین بخش‌های خدمات اقتصاد در مقایسه با این بخش بی‌اندازه کوچک بودند. حتی بخش‌های صنایع سبک در مقایسه با صنایع سنگین کم‌وزنه بودند.

م. ک. معلمان، کارمندان، رانندگان کامیون و سایر وسایل نقلیه چطور؟

ج. ک. معلمان در آن سال‌ها همانند وکلا خود را جزئی از طبقه متوسط می‌شناختند و با استثنائات اندکی قطعاً به اعتصاب نمی‌پیوستند. این امر البته امروز متفاوت است. اما کامیون‌رانان و رانندگان اتوبوس، قطار به اعتصاب پیوستند چرا که عضو اتحادیه‌های وابسته به تی. یوسی بودند. بنابراین طبیعی است که بخش‌هایی از اقتصاد خدمات به اعتصاب

پیوستند. منتها می‌خواستیم نمای کلی این اعتصاب را ترسیم کنیم که عمدتاً به صنایع سنگین متکی بود. یک میلیون معدن‌چی و تقریباً همان تعداد کارگران صنایع ماشین‌سازی.

م. ک. در بالا به دو موج اعتصاب اشاره داشتید. می‌خواستیم یک مقدار نحوه گسترش اعتصاب را بشکافی چگونه بخش‌های مختلف کارگران به آن پیوستند؟

ج. ک. اعتصاب به شکلی بوروکراتیک سازمان یافته بود و این به آن مفهوم است که در واقع خوب سازمان یافته بود. هر موج به دنبال دیگری طبق رهنمود از بالا. ولی این اتفاق نمی‌افتاد اگر همبستگی عمیق طبقاتی وجود نمی‌داشت. شاید بهترین شاهد پیوستن کارگران غیر اتحادیه‌ای بطور خود بخودی به اعتصاب باشند. فراموش نکنیم که کارگرانی که طبق رهنمود تی. یوسی دست از کار کشیده بودند دستمزد اعتصابی دریافت می‌کردند. از آنها خواسته نمی‌شد گرسنگی بکشند. اینها کارگرانی بودند که خود قدرت تی. یوسی را ساخته و اکنون از آن قدرت بهره برداری کرده به آن تکیه می‌کردند. ولی دیگر کارگران غیر اتحادیه‌ای از این امکانات محروم بودند و علی‌رغم این به اعتصاب پیوستند.

م. ک. آیا بخش‌هایی بودند که اعتصاب نکردند.

ج. ک. خیر هیچ بخشی نبود که به اعتصاب فراخوانده شود و سر باز زند.

م. ک. پس بطور واقعی یک اعتصاب عمومی بود؟

ج. ک. یک حرکت طبقاتی بود. می‌توان یک پارچه بودن معدن‌چیان را نمونه آورد. البته بعدها تی. یوسی به معدن‌چیان خیانت کرد. بعد از ۹ روز آنها پشت سر کارگران معدنی با دولت به توافق رسیدند. معدن‌چیان حاضر به قبول این قرار داد که به بدتر شدن شرایط کار و دستمزد منتهی می‌شد نشدند. آنها اعتصاب را ادامه دادند و حزب کمونیست هم سعی کرد که بخش‌های دیگر کارگران را بیرون نگذارد. جالب است اگر توجه کنیم که در دهمین روز اعتصاب یعنی یک روز بعد از پایان رسمی اعتصاب تعداد کارگرانی که در اعتصاب بودند از همیشه بیشتر بود. و این درست است که بعد از این که صاحب‌کاران اصلی تسلیم تی. یوسی را مشاهده کردند از هر امکانی برای سرکوب فعالین کارگری سود جستند. آنها عملاً از ورود کارگران به کارخانه ممانعت می‌کردند. بنابراین شما با یک تصویر پیچیده مواجه هستید.

اعتصاب معدن‌چیان شش ماه دیگر دوام یافت. در این میان انشعابی در فدراسیون اتحادیه‌های معدن‌چی شکل گرفت و بخش ناتینگ‌هام Nottingham که به شکل فدرایتو به بقیه متصل بود جدا شده و به سر کار بازگشتند (کاری که در اعتصاب ۱۹۸۷ نیز تکرار شد). ولی مثلاً در ویلز جنوبی (South Wales) که منزلگاه نیمی از کارگران معادن بریتانیا است حتی تا امروز (که دیگر چیزی به نام معدن‌چی وجود جدی ندارد) مردم اسم خانواده‌هایی که در سال ۱۹۲۶ به سر کار برگشتند را می‌دانند. در سال ۱۹۸۷ همان سنت ادامه داشت. یعنی در چنین محیطی اعتصاب شکنی مساویست با خودکشی اجتماعی - همبستگی طبقاتی آنقدر محکم و عمیق بود که تقریباً حالت مذهبی به خود می‌گیرد.

م. ک. آیا میدانیم در اوج اعتصاب چند درصد از کارگران دست از کار کشیدند؟

ج. ک. فکر کنیم حدود سه میلیون. شاید یک کمی بیشتر یعنی نیمی از تی. یوسی. ارقام را دقیق به خاطر ندارم.

م.ک. دلیل شرکت نکردن بقیه چیست؟

ج.ک. به آنها گفته شده بود دست نگهدارند.

م.ک. آیا در طی اعتصاب خواسته‌ها تغییر کردند؟

ج.ک. از زاویه تی.یو.سی واضحاً خیر. اما از دیدگاه حزب کمونیست چرا. این حزب در عمل خواسته‌های متناقض پیش کشید. نه تنها در سال ۱۹۲۶ بلکه یک سال قبل همه می‌دانستند که اعتصاب عمومی در پیش است برای اغلب مارکسیست‌ها، وقتی شرایط اعتصاب عمومی فراهم است، مسئله قدرت مطرح است. البته می‌دانیم که اعتصاب عمومی اعتراضی هم وجود دارد ولی این یکی یک رو در روئی استراتژیک نه تنها میان معدن‌چیان و دولت بلکه طبقه در مقابل طبقه بود. آنها یعنی حزب کمونیست، به دو شعار اصلی رسیدند. اولی «قدرت بیشتر به تی.یو.سی» که این جنبه‌های سالمی داشت چرا که میگفت سکتاریسم اتحادیه‌ای باید کنار گذاشته شود و اگر طبقه کارگر در حمایت از معدن‌چیان دست به اعتصاب زد تی.یو.سی می‌بایست در رأس رهبری باشد و باید رهبری اعتصاب را در دست داشته باشد.

شعار دوم آنها به نظر من اشتباه بود. این شعار «قدرت تمام به تی.یو.سی» بود و انعکاسی بود از شعار معروف لنینی «همه قدرت به شوراهای». به نظر من وقتی در سر تاسر کشور شرایطی داریم که شوراهای اقدام شکل گرفتند شعار مناسب‌تر «همه قدرت به شوراهای اقدام» باید می‌بود. البته لازم نبود این شعار از همان اول بیان می‌شد ولی چشم‌انداز حرکت با این نوع درک دنیامیسم بیشتری پیدا می‌کرد. حزب کمونیست شعارهای دیگر مانند «گردانهای دفاعی کارگری بسازید» مطرح کرد که اثراتی داشتند. این چیزی بود که تی.یو.سی خواهانش نبود چرا که اعتصابی صد در صد صلح‌آمیز می‌خواستند. رهنمود آنها بطور مثال این بود که با پلیس محلی فوتبال بازی کنند و نمونه‌هایی از این که چنین فوتبالی شکل گرفت وجود دارد. ولی همین‌طور نمونه‌های معروفی است که گردانهای دفاعی کارگری با پلیس درگیر شدند.

م.ک. آیا انواع دیگری از اعتراض مانند راه‌پیمایی و تحصن و امثال آن در کنار اعتصاب عمومی شکل گرفت؟

ج.ک. تی.یو.سی در رهنمودی که به اعتصابیون داد گفت از کار دست بکشید بروید خانه‌هایتان به باغچه‌هایتان برسید. این بود مثالی از جوانب متناقض قدرت اتحادیه‌ای. و در عمل همین امر در خیلی جاها اتفاق افتاد. به نظر من حزب کمونیست به اندازه کافی برای درهم شکستن این انفعال فعال نبود. بنابراین اعتصاب در خیلی جاها نمود خیابانی نداشت. حداکثر آن چه می‌دیدید خطوط اعتصابیون در بیرون کارخانه و یا معدن بود که این نیز زائد بود چرا که اعتصاب چنان یک پارچه شده بود که کمتر کسی اعتصاب شکنی می‌کرد.

بنابراین جدا از حرکت کالا که دولت عمداً انجام می‌داد تا در برخی نواحی نشان دهد خیابان در دست کیست، در رابطه با همبستگی کارگری لزومی نداشت آن را تحمیل کنیم. این همبستگی بطور گسترده‌ای وجود زنده داشت. تی.یو.سی بطور جدی خواهان یک اعتصاب محترمانه و بدور از رو در روئی بود و این دولت بود که زیر نفوذ چرچیل وزیر کشور وقت اعلان جنگ طبقاتی داد. او بود که می‌گفت این انقلاب است و این تی.یو.سی بود که می‌گفت خیر این‌طور نیست و این اعتصابی است اقتصادی. در کنار این حزب کمونیست با

شعارها، نوشته‌ها و موضع‌گیری‌های کاملاً متناقضی فعالیت می‌کرد. برایشان مشخص نبود که این آیا مبارزه برای قدرت است و یا یک مبارزه صرفاً اقتصادی و هم‌زمان هر دو سیاست را دنبال می‌کردند.

### نقش دولت

م.ک. دولت در این میان چه عکس‌العملی نشان داد.

ج.ک. در مقابل بی‌عملی تی.یو.سی آنها محکم ایستادند. آنها از همان اول پیروزی کامل را هدف قرار داده بودند. می‌گفتند مسئله مسئله قدرت است یا دولت و حاکمیت قانون اساسی و یا تی.یو.سی و بلشویکها. آنها کشور را به مناطق نظامی تقسیم کردند و نیروی دریایی که آن زمان نیروی عظیمی بود بسیج شد. تانک‌ها و زره‌پوش‌ها به خیابان سرازیر شدند. دانشجویان اکسفورد و کمبریج بکار گرفته شدند تا اتوبوس و قطار برانند که این تدبیر اخیر ناموفق بود. دولت هر چه داشت به میدان آورد. روزنامه خودشان را در آوردند. بی.بی.سی را تحت کنترل مستقیم در آوردند و در خدمت پخش تبلیغات دولتی در آوردند. حتی از پخش سخنرانی اسقف اعظم کنتربری (Archbishop of Canterbury) جلوگیری کردند تا مبادا سمپاتی‌هایی با اعتصاب کنندگان از خود نشان دهد. به زبانی دیگر دولت به خاطر این که تی.یو.سی تصمیم گرفته بود «محترم» بماند قدرت بیشتری پیدا کرده بود و میرفت تا قدرت کارگران سازمان‌یافته را درهم شکنند و این چیزی بود که تی.یو.سی با تأکید بر اعتصاب صلح‌آمیز تشویق کرد.

م.ک. آیا برای ایجاد شکاف در میان اعتصابیون هم دولت وارد عمل شد؟

ج.ک. این بعداً پیش آمد، بیاد داشته باشیم که با کثرت کارفرمایان رو به رو هستیم. تحت چنین شرایطی می‌شود جدائی انداخت و حکومت کرد. مثلاً در ناتینگهام Nottingham که از لحاظ معادن ذغال سنگ منطقه نسبتاً جدیدتری بود آنها موفق شدند اتحادیه انشعابی تحت رهبری نربرت اسپنسر (Nerbert Spencer) که بعدها نماینده مجلس از حزب کارگر شد سازمان دهند.

م.ک. نقش احزاب و سازمان‌های دیگر چگونه بود.

ج.ک. تنها حزب دیگری که اهمیت داشت (بجز حزب محافظه کار که در دولت بود) حزب کارگر بود. به عنوان یک حزب هیچ حرکتی از خود نشان نداد. در طول اعتصاب هیچ قدمی برنداشت.

م.ک. اشاره کردید به سمپاتی کلیسا با اعتصابیون. نقش مطبوعات چه بود؟

ج.ک. اعتصاب عمومی شامل حال چاپ‌چی‌ها نیز می‌شد. دولت و تی.یو.سی برای خود چاپخانه مستقل سازمان دادند. حزب کمونیست منتهی کار عجیبی کرد. روزنامه خودش از طرف کارگران چاپ به تعطیل کشیده شد. برنامه‌ای داشتند برای چاپ «کارگر روزانه» ولی کارگران چاپ این برنامه را متوقف کردند. این امر نشانه‌ی عدم آمادگی حزب است. آنها که از یک سال پیش این اعتصاب را در چشم انداز می‌دیدند، چاپخانه‌ای برای خودشان دست و پا نکردند، نهایتاً حزب کمونیست به چاپ روزنامه پلی کپی شده اکتفا کرد که غیر قانونی بود و اگر در دست و جیب کسی پیدا می‌شد طرف بازداشت می‌شد.

حزب کمونیست هم از لحاظ تئوریک و هم از لحاظ عملی آمادگی لازم را نداشت.

م. ک. آیا پیشه‌وران و مغازه‌دارها هم از اعتصاب حمایت کردند؟

ج. ک. دقیقاً نمی‌دانم. دقت کنید که در مناطق معدنی صاحبان کسب و کار چنان به معدن‌چی‌ها و خانواده آنها وابستگی عملی داشتند که اگر آنها حقوق نمی‌گرفتند اینها هم چیزی گیرشان نمی‌آمد. بنابراین تا آنجا که ممکن بود همکاری می‌کردند و نسیه می‌دادند. در اینجا مرز میان عاطفه و عقلانیت کسب و کار مخدوش می‌شود. این اعتصاب شش ماه طول کشید و طبیعتاً محدودیت‌هایی هم وجود داشت ولی شک ندارم خیلی از کسبه از اعتصابیون به شدت حمایت کرده و از خود سخاوت نشان دادند. و در کنار خونین بودن میزان بود قلبشان هم خونین بود. در جاهای دیگر اعتصاب با چنان سرعت تمام شد که مجالی و لزومی برای این نوع ابراز همبستگی بوجود نیامد. اعتصاب چنان خوب سازمان یافته بود و چنان یکپارچه و در عین حال چنان منفعل بود که به آن حدت و شدت تا طبقات متوسط ناگزیر شوند بطور آشکار طرف بگیرند. آن‌چه که فکر می‌کردند فرصت بیان نیافت. البته به غیر از دانشجویان و فاشیست‌ها و افرادی مانند آنها اعتصاب بازتاب قابل مشاهده‌ای در سایر اقشار جامعه نداشت.

#### پیامدهای اعتصاب

م. ک. اثرات کوتاه مدت این اعتصاب چه بودند آیا دهائی داشت؟ آیا تغییری در قوانین بوجود آورد؟ آیا در نتیجه آن فعالین کارگری زیر فشار قرار گرفتند؟

ج. ک. فاجعه بود. تی. یوسی به کارگران معدن خیانت کرد. معدن‌چیان به اعتصاب خود ادامه دادند. حزب کمونیست دل‌ورانه و جدی کمر به حمایت آنها بست. عضویت در این حزب در این دوره دو برابر شد تقریباً تماماً از طریق جذب کارگران معدن. اتحادیه معدن‌چیان دو شقه شد. و معدن‌چیان ناگزیر شدند نهایتاً تحت شرایط بدتری به سر کار برگردند.

هم دولت و هم کارفرمایان دقیقاً می‌دانستند که این اعتصاب یک رویارویی طبقاتی استرتریک است یک طبقه در مقابل طبقه دیگری. این رو در روئی به هر کارفرما در کشور این امکان را داد تا با فعالین کارگری تسویه حساب کند. آنها از تمام بخش‌های صنعت پاکسازی شدند. وقتی معادن شروع به کار کردند آن‌جا هم فعالین پاکسازی شدند. کارگران دسته، دسته اخراج شدند. اتحادیه‌ها از رسمیت افتادند. عضویت اتحادیه‌ای بشدت افت کرد. تی. یوسی با شدت به راست چرخید.

کسانی که قبلاً حرف‌هایی در حمایت از شوروی می‌زدند ادعاهای انقلابی خودشان را بایگانی کردند. ستیزه جوئی طبقه کارگر افت کرد. مبارزه جوئی سازمانی قدرت چالش طبیعی‌اش را تا دهه ۱۹۶۰ بطور کامل باز نیافت. البته این فاصله تاریخی سی - چهل سال پیچیده است و دلایل مهم دیگری برای این روند وجود دارد اما واقعیت این است که مبارزه جوئی که شاخص جنبش کارگری بریتانیا از ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۶ بود از آن سال بی‌فروغ شد. کارگران سازمان یافته در اتحادیه‌ها بطور چشمگیری به راست گرائیدند؛ از رویا روئی طبقاتی به همکاری طبقاتی. پدیده‌هایی به نام موندسیم Mondism و اتحادیه گرابی تجاری Business Unionism جایگزین مبارزه شد. برای مبارزه طبقه کارگر پیامد این اعتصاب بطور کامل فاجعه بود.

م. ک. پس رابطه کار و سرمایه بهم خورد.

ج. ک. در رابطه کار و سرمایه دگرگونی اساس پدید آمد. از ۱۹۱۰ تا اعتصاب عمومی جنبش

طبقه کارگر برغم پیش‌روی‌ها و عقب‌نشینی‌ها در مجموع در شرایط تهاجمی بود؛ در اشکال اقدامات مستقیم، اعتصاب‌های تعرضی. در این ۱۶ سال طبقه بیشتر به عملکرد مستقیم خودش متکی بود تا به سیاست. طبقه کارگر بیشتر به سلاح اعتصاب روی می‌آورد تا شرکت در انتخابات برای فرستادن حزب کارگر به مجلس عوام.

م. ک. در دراز مدت آیا این اعتصاب تأثیری در رویکرد سرمایه به سمت دولت رفاه داشت؟

ج. ک. نه این جنگ و کار همگانی بود. یادمان باشد که سه سال بعد از این اعتصاب جهان ما شاهد بحران اقتصادی جهانی بود. درست است که انگلیس در نوک پیکان این سقوط جهانی نبود ولی باز هم ما صحبت از میلیونها کارگر که به خیابان رانده شدند می‌کنیم. اتحادیه‌گری بیش از پیش سقوط کرد و تنها در سال‌های میانه دهه ۳۰ بود که با صنایعی مانند الکترونیک و صنایع معدنی و مهمتر از همه صنایع نظامی و مسلح شدن مجدد، امپریالیسم انگلیس دوباره نفس کشید. این که آنها توانستند مردم را به جنگی دیگر راضی کنند و شعار بعد از جنگ اول «دیگر به هیچ‌وجه» را کنار بگذارند بودن بهبود شرایط مسکن و اشتغال کامل و خدمات بهداشتی قابل تصور نبود. اغراق نیست اگر بگوئیم بدون دولت رفاه و اشتغال کامل جنگ جهانی دوم بریتانیا را به کام انقلاب فرو می‌برد.

م. ک. شما از رویارویی قدرت صحبت کرده و شعار تمام قدرت به شوراها اقدام را مناسب‌تر می‌دانستید. یک اعتصاب عمومی البته اهداف و پیامدهای بی‌شماری می‌تواند داشته باشد و بطور مثال الزاماً به یک دولت کارگری منتهی نمی‌شود و هدفش هم الزاماً این نباید باشد. فکر می‌کنید چه چیزی باعث شکست این اعتصاب شد که دولت کارگری که به دست نیامد که هیچ حتی به اهداف اقتصادی خود نیز دست نیافت؟

ج. ک. همان‌طور که قبلاً گفتم اعتصاب عمومی، با این ویژگی‌هایی که در این اعتصاب بود، باید مسئله قدرت را طرح می‌کرد. این البته بدان معنی نیست که پیروز می‌شد. ولی لازم نیست که در موقعیتی باشی که یا همه چیز را ببازی یا همه چیز را ببری. اعتصاب رابطه طبقات را می‌تواند تغییر دهد. یک رویارویی استرتریک روی میز بود و رهبری اتحادیه‌ای در بریتانیا برای برد بازی نمی‌کرد. تاکتیک‌های جنگ طبقاتی را بطور مؤثر استفاده نمی‌کرد. سعی نمی‌کرد مردم را با یک چشم‌انداز و دورنما مجهز کند. دولت محافظه کار اما برنامه داشت. آن چیزی که تی. یوسی نداشت.

البته درست می‌گوئی اعتصاب عمومی می‌تواند پیروز شده و عقب‌نشینی‌های محدودی را تحمیل کند. در سال ۱۹۲۵ تهدید به اعتصاب عمومی زمانی که دولت آمادگی مقابله نداشت آن را به عقب نشینی وا داشت. همین‌طور در سال ۱۹۲۰ تهدید به اعتصاب عمومی در اعتراض به حمایت دولت انگلیس از حمله لهستان به جمهوری جوان شوروی جا به جایی عظیمی در رابطه با قدرت طبقات بدون دست بدست شدن دولت را باعث شد. البته نهایتاً مسئله مسئله قدرت است و اگر ما پیروزی‌هایمان را حفظ نکنیم و بورژوازی را تضعیف نکنیم نهایتاً آنها ناگزیرند به ما حمله کرده و قدرتمان را درهم شکنند.

\* جک کنراد (Jack Conrad) از کادرهای مرکزی حزب کمونیست بریتانیا و از اعضای هیئت ویراستاری نشریه‌ی ویکی‌ورکز است.

# جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری پس از جنوا

## آردشیر مهرداد

کمتر جنبش اجتماعی را می‌توان یافت که تاریخ پر فراز و نشیبی نداشته باشد و در مسیر تکوین و رشد خود از مراحل گوناگونی عبور نکرده باشد. جنبش نوینی که دو سال پیش در مقابله با سرمایه‌داری جهانی در سیاتل ظهور کرد نیز، با همی عمر کوتاه خود از این قاعده مستثنی نبوده است.

این جنبش در راه پیمائی از سیاتل تا واشنگتن، ملبورن، پراگ، سئول، بارسلونا، نیس، کبک و گوتنبرگ همواره از جانب دولت‌های مختلف زیر فشار بوده و در هر گام تازه با موانع بیشتری رو به رو شده است. در جنوا، اما این موانع و فشارها ابعاد کاملاً متفاوتی یافتند و همراه با آن بستر حرکت و فضای تنفسی این جنبش دست‌خوش دگرگونی‌های اساسی شد. تا جایی که می‌توان مدعی شد جنبش ضد سرمایه‌داری از جنوا به بعد وارد دوره‌ی تازه‌ای از تحول خود شده است و از این رو نیازمند بازنگری و بررسی دوباره.

### در جنوا چه گذشت؟

گردهمایی جنوا، در اساس رویدادی متفاوت از نشست‌های متداولی نبود که نهادهای سیاسی و اقتصادی جهانی بطور ادواری برگزار می‌کنند و در آن‌ها برای تجدید ساختار نظم جهانی و مناسبات قدرت حاکم بر آن در جهت منافع سرمایه‌ی فراملی تصمیم می‌گیرند. نشست جنوا، اما، از دو جنبه با نشست‌های پیشین متفاوت بود. اول - تدابیری بود که پیش از اجلاس برای تأمین امنیت آن اختیار شده بود. دوم - نحوه‌ی برخوردی بود که در جریان برگزاری آن با تظاهرات اعتراضی مخالف صورت گرفت.

نشست سران گروه هشت در روزهای ۱۹ تا ۲۱ ماه جولای سال جاری برگزار شد. محلی که برای برگزاری این نشست انتخاب شده بود میدان مشهور دو کال در مرکز جنوا بود. با این تفاوت که با حصار بلند آهنینی که گرداگرد آن ساخته بودند دیگر به یک قلعه‌ی نظامی قرون وسطی‌ای بیشتر شباهت داشت تا یک میدان عمومی در یک شهر مدرن. حفاظت این قلعه نیز بر عهده‌ی نیرویی گذاشته شده بود بیش از هفت برابر آن‌چه همان زمان برای خلق سلاح «شورشیان آلبانی تبار» عازم مقدونیه بود. یعنی، بیست هزار ژاندارم که با چند هزار پلیس ضد شورش و نیروی امنیتی تقویت می‌شد. صدها دستگاه نفر بر زرهی، هلی‌کوپتر نظامی، ناو جنگی، بولدوزر و تانکر آب پاش نیز امکانات پشتیبانی از این مجموعه را فراهم می‌ساختند.<sup>۱</sup>

برخوردی که در جنوا با تظاهر کنندگان مخالف اجلاس صورت گرفت نشان داد که تدارکات امنیتی صرفاً جنبه‌ی باز دارنده نداشته و مثل موارد قبلی محدود نبوده است به

این‌که شکاف میان نخبگان سیاسی و مردم جهان را پر کند و یا راه را بر تعرض دومی‌ها به اولی‌ها به بندد. در صحنه‌ای که در جنوا آراسته شده بود نمایشی متفاوت به صحنه آمد. در جنوا، هدف پلیس و نیروی امنیتی باز پس گرفتن خیابان‌ها از تظاهر کنندگان و ناممکن ساختن اقدام مستقیم اعتراض بود به هر بهایی. نخبگان کارگزار سرمایه‌ی جهانی نشان دادند که برای خاموش ساختن صدای اعتراض آماده‌اند خشونت را در مفهوم «جهانی شده»‌ی آن دوباره تعریف کنند. و نه تنها حقوق اساس و قواعد بازی سیاسی در دموکراسی‌های سرمایه‌داری را زیر پا نهند بلکه استراتژی کلاسیک ضد شورش را علیه تظاهرات مجاز و رسمی بکار گیرند.

آنان در قلب ایتالیای متمدن و در گاهواره‌ی رنسانس دستکش‌های سفیدشان را در آوردند و پیشاپیش جوخه‌های ترور موسولینی و گروه‌های ضربت «رُبوکاپ» نه تنها به تظاهراتی که اجازه آن را خود صادر کرده بودند، بلکه به خوابگاه‌ها و بیمارستان‌هایی که گمان می‌رفت ردی از اعتراض کنندگان را در آن جاها بیابند حمله کردند. بی‌کمترین پروا و یا وسواسی با توم‌ها را بیرون کشیدند و دست و پا و سر و داندان هر که را دم دست خود یافتند شکستند. با بی‌پروایی کم سابقه شهر را در گاز اشک‌آور فرو بردند. هر چه را در دسترس یافتند غارت کردند و هر که را به چنگ آوردند روانه سلول‌هایی کردند که زینت بخش دیوارهای آن تصاویر موسولینی و سربازان ایتالیای زیر سلطه‌ی فاشیسم بود. این هم را هم جلوی چشم رسانه‌های عمومی انجام دادند تا مبدا در تشخیص اراده‌ی جهانی‌ای که پشت سر این اقدامات است کسانی دچار اشتباه شوند. پیگرد قضایی فعالان و آزار و اذیت قانونی سازمان‌گران این جنبش که در روزهای بعد از فیلیپین تا ایالات متحده گسترش یافت مسلم ساخت آنچه در جنوا به اجرا گذاشته شد بخشی از یک سرکوب فاشیستی جهان گستر است که مورد توافق بوش - برلسکونی و شرکاء آنان است.<sup>۲</sup>

### چرا خشونت پلیسی؟

جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری از همان ابتدای شکل‌گیری نگرانی کارگزاران نهادهای سرمایه‌داری جهانی را برانگیخت و برای آنان به صورت یک موضوع مقابله و چالش درآمد. هر چند در ارزیابی اولیه‌ی نظریه پردازانی چون توماس فرید من، سیاتل یک رویداد منفرد توصیف می‌شد و برای تداوم و رشد آن زمینه‌ای تصور نمی‌شد، اما واقعیت جز این بود و زنجیره‌ی حرکت‌های بعدی خلاف آن را ثابت کرد. آن‌چه در پی سیاتل در



واشنگتن و پراگ... روی داد زنگ‌ها را برای دستگاه‌های امنیتی و پلیسی و نیز برای مراکز پژوهشی و تحقیقی به صدا در آورد و در برابر آنها یک پرسش مهم قرار داد: چگونه می‌توان جنبش جهانی نوبنی که در حال شکل‌گیری است را بی‌اعتبار، منزوی و نهایتاً نابود ساخت؟<sup>(۲)</sup>

پاسخ‌های اولیه در چهار چوب روش‌های متداول در دموکراسی‌های سرمایه‌داری بود. نخست جنگ ایدئولوژیک به راه افتاد و رسانه‌هایی چون نیویورک تایمز و اکونومیست و طیفی زیر سؤال بودن مشروعیت و اعتبار آن را عهده‌دار شدند. در پی آن، بازی‌های سیاسی آغاز شد که هدفشان فعال ساختن اختلافات درونی این جنبش و شکستن ائتلاف پایه‌ای آن بود. بطور همزمان، جنبش موضوع تحریم خبری و تحریف اطلاعاتی قرار گرفت. هزینه‌ی شرکت در آن بطور پیوسته‌ای بالا رفت. اذیت و آزارهای قانونی فعالان و زیر فشار گذاشتن منابع مالی گروه‌ها و سازمان‌های تشکیل دهنده‌ی آن شدت بیشتری گرفت. اما هیچ یک از این تمهیدات مؤثر نیافتاد. حرکت‌های اعتراضی علیه سرمایه‌داری جهانی با شتابی غیر قابل پیش‌بینی رو به رشد گذاشتند، تا جایی که، در طول دو سال گذشته، شمار شرکت‌کنندگان در این حرکات‌ها از ۵۰ هزار نفر در سیاتل به ۳۰۰ هزار نفر در جنوا رسید<sup>(۳)</sup>.

تلاش برای منزوی ساختن جغرافیایی جنبش ضد سرمایه‌داری نیز اثری نه بخشید و کوشش برای دامن زدن به شکاف در صفوف آن هم بی‌نتیجه بود. در طول دو سال گذشته، خصلت بین‌المللی و جهانی این جنبش رو به گسترش نهاد. فعالان و مبارزان بسیاری از چهار گوشه‌ی جهان به آن پیوستند و آن را از یک جنبش محدود به لایه‌های میانی اروپایی و آمریکایی به جنبشی فرا بردند که از دهقانان برزیل و مکزیک و تایلند و هند تا کارگران کره جنوبی و آرژانتین و نیجریه در آن جایی دارند.

آن چه به ویژه به ظرفیت این جنبش برای تبدیل شدن به یک جنبش انترناسیونالیستی نوین افزود این واقعیت بود که جنبش ضد سرمایه‌داری دیگر به همبستگی با مردم در حال مبارزه در این یا آن گوشه‌ی جهان خلاصه نمی‌شد. این جنبش یک بازیگر جدید بود با یک نقش مستقل و ساختاری متکی بر ائتلاف‌های رو به رشد و شبکه‌های در حال گسترش که توانسته بود صدها سازمان و جنبش و کارزار تک‌مضمونی بین‌المللی را در خود جای دهد. در صفوف این جنبش بود که بطور فزاینده‌ای کمونیست‌ها، سندیالیست‌ها و آتاریست‌ها و فمینیست‌ها و کشیش‌ها و طرفداران محیط زیست بطور روز افزون در کنار یکدیگر قرار گرفتند و در رویارویی با سیاست‌های نئولیبرال و تصمیمات نهادهای جهانی دست به اقدام جمعی و حرکت مشترک زدند<sup>(۴)</sup>.

کوشش برای به حاشیه راندن نیز راه به جایی نبرد. در طول دو سال گذشته قلمرو حرکت‌های ضدسرمایه‌داری در سطح جهانی بسط یافت و علاوه بر گردهم‌آیی‌ها و راه‌پیمایی‌های اعتراضی علیه نهادهای جهانی، رویارویی و اقدام مستقیم علیه بنگاه‌های فراملی نیز رو به گسترش گذاشت. به گونه‌ای که، در کنار اقدام‌های اعتراضی علیه صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، گروه هشت، فوروم اقتصاد جهانی و... زنجیره‌ای از کارزارهای جهانی علیه مونسنتو، نایک، شورون، سیتی گروپ، شل، مک دونالد و... نیز به راه افتاد. و به این طریق، مبارزه با سیاست‌ها، برنامه‌ها و موافقت‌نامه‌های موجود و آتی که نهادهای جهانی در جهت منافع سرمایه‌ی فراملی تحمیل کرده‌اند با اقدام مستقیم علیه عملکرد خود این سرمایه‌ها تکمیل شد. استثمار بی‌رحمانه‌ی کار کودکان و زنان و سالمندان و شرایط غیر انسانی کار در کارگاه‌های کار اجباری (Sweet shops) به محور

مبارزات جاری گروه‌های متعددی در سراسر جهان تبدیل شد. بهره‌گیری ویران‌گرانه از منابع طبیعی و آلوده ساختن محیط زیست با سرسختی بی‌سابقه‌ای به چالش گرفته شد و صدها هزار نفر را به صفوف مبارزه با سرمایه‌داری جهانی وارد ساخت. شدت فشاری که کارزارهای اخیر توانست بر شرکت‌هایی چون نایک، شورون، استار باکس، رُباک وارد سازد به اندازه‌ای غیر قابل تحمل بود که در مواردی آنها رسماً دست به عقب نشینی زدند<sup>(۵)</sup>.

اتهام «ضد - جهانی» بودن نیز مؤثر نیافتاد. بعکس گفتمان جهانی‌گرایی خود عرصه‌ی دیگری بود که بعد از سیاتل تحت تأثیر حرکت‌های جهانی ضد سرمایه‌داری قرار گرفت و بسیاری از پیش‌فرض‌ها و مفاهیم آن دگرگون شد. حامیان و مبلغان این گفتمان در نهادهای کلیدی حاکم بر اقتصاد جهانی، خصوصاً بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به مواضع دفاعی افتادند و از اصول مقدس نئولیبرالی فاصله گرفتند. در حالی که به قول والدین بلو (Walden Bello)<sup>(۶)</sup> این نهادها دچار بحران کلاسیک مشروعیت شده‌اند و همراه با آن شالوده‌ی ساختارهای قدرت سیاسی در جهان زیر سؤال رفته، کارشناسان و نظریه‌سازان وابسته به آن‌ها ناچار شدند موضوعاتی نظیر «حقوق کار»، «محیط زیست»، «شفافیت» و سازمان‌های غیر حکومتی را از بایگانی خارج سازند و به دستور کار خود اضافه کنند. بانک جهانی با یک چرخش صد و هشتاد درجه‌ای «دابتکار ضد فقر»<sup>(۷)</sup> را جایگزین «توانمند سازی بازار برای کار کردن (Enabling Market to Work) ساخت و عناصری چون رفرفر ارضی، برابری جنسی و توزیع مجدد درآمدها را به راه کارهای مورد تأکید خود افزود. حتی کسانی چون بیل کلینتون و بیل گیت هم به صف آنانی پیوستند که از شکست بازار آزاد در پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی مردم جهان سخن می‌گفتند<sup>(۸)</sup>.

در جنگ کلمات، جنبش ضدسرمایه‌داری از اعتراض فراتر رفت و در برابر جهان‌گرایی سرمایه - محور، جهان‌گرایی انسان - محور را قرار داد که در آن مفهوم پایه‌ای نه «بنگاه فراملی» بلکه «شهروند جهانی» است. در این جهانی‌گرایی، مرزهای ملی و جغرافیایی نه برای کوچ سرمایه و کالا بلکه برای حرکت آزاد نیروی کار و انسان است که باید برداشته شوند. نهادهایی که عرصه‌ی خود کامگی نخبگان‌اند باید با آنتهایی جایگزین شوند که منتخب مردم سراسر جهان‌اند. هر قدرتی که پاسخگو نیست باید بر افتد و جای‌اش را آن‌هایی بگیرند که مظهر خود حکومتی مردم‌اند؛ در همه‌ی سطح‌های محلی، ملی و جهانی<sup>(۹)</sup>. جامعه مدنی جهانی فضای تنفسی باید باشد که در آن حقوق کار حرف آخر را می‌زند و نه حقوق مالکیت. در این جامعه برای حداقل در آمد ضمانت جهانی وجود دارد. دسترسی رایگان و عمومی به فن‌آوری جدید فرض است و انحصار اطلاعات و رانت‌خواری علمی جایی ندارد<sup>(۱۰)</sup>.

جنبشی که از سیاتل آغاز شد نه تنها قدرت تأثیرگذاری خود را بر جامعه سیاسی جهانی از دست نداد، بلکه توانست بر مبارزه‌ی روزمره‌ی مردم جهان نیز اثر گذارد. پیام‌های این جنبش از مرزهای بسیاری گذشت و به گروه‌های بزرگی از مردم امکان دارد تا با عدسی‌هایی دیگری به تحولات اقتصادی جهان نگاه کنند و دریابند کدام تصمیمات از جانب کدام نهادها موجب گسترش بیکاری، فقر و نابرابری شده است. جنبش ضد سرمایه‌داری در تداوم خود توانست آن‌چه مدیران کوپوراسیون‌ها را مضطرب می‌ساخت بیار آورد و روح خیابان را با سرعتی غیر قابل پیش‌بینی به درون محیط‌های کار نفوذ دهد. در چهار گوشه‌ی عالم، جنبش‌های کارگری توده‌ای بطور فزاینده‌ای در برابر فرآیند جهان‌گستری سرمایه به مخالفت برخاستند و علیه سیاست‌های خصوصی‌سازی، آزادسازی و تجدید ساختار خدمات عمومی دست به مقابله زدند.

تنها در ماه‌های مه و جون سال دو هزار ۶ اعتصاب عمومی در اعتراض به سیاست‌های نئولیبرالی در کشورهای مختلف جهان رخ داد. در هند بیست میلیون کارگر و دهقان با اعتصاب خود بخش بزرگی از کشور را فلج کردند. هدف اعتصاب رسماً مخالفت با تسلیم استقلال کشور به سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول اعلام شد. ۱۲ میلیون کارگر آرژانتینی علیه سیاست‌های ریاضت‌گشانه‌ای که به توصیه‌ی صندوق بین‌المللی پول به اجرا گذاشته شده بود دست از کار کشیدند. در نیجریه، اعتصاب عمومی در اعتراض به افزایش قیمت سوخت که به توصیه‌ی صندوق بین‌المللی پول صورت گرفته بود کشور را به تعطیل کشاند. در کره جنوبی، کارگران کشور، با تقاضای کاهش روزهای کار هفتگی و حمایت قانونی از نیروی کار موقت و نیز در اعتراض به تأثیرات ناشی از اجرای طرح‌های صندوق بین‌المللی پول دست به یک اعتصاب عمومی محدود زدند. در آفریقای جنوبی از اعتصاب عمومی علیه سیاست‌های ریاضت‌گشانه‌ی نئولیبرالی و در اعتراض به خطر بیکار شدن ۵۰۰ هزار نفر، ۴ میلیون کارگر حمایت کردند. در اعتصاب عمومی اروگوئه نیز سیاست‌های دیکته شده از سوی صندوق بین‌المللی پول از سوی کارگران مورد اعتراض بود، در موج اعتراضات، اعتصابات، اشغال‌ها و شورش‌هایی که در مکزیک، اکوادور، کولومبیا، ونزوئلا، ترکیه، هائیتی، پاراگوئه و برزیل که در طول دو سال گذشته به راه افتاده و صدها میلیون دهقان بی‌زمین، کارگر و مردم بومی در آنها شرکت جستند نیز یک روح مشترک موج می‌زد؛ روح مبارزه علیه جهان‌گستری سرمایه. تأثیر پیام‌های جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری بر هیچ یک از این حرکات و نیز بر مبارزات بی‌شمار دیگری که در این دوره در سطح جهان رخ داده‌اند قابل انکار نیست<sup>(۳)</sup>.

ظرفیتی که جنبش ضد سرمایه‌داری برای تأثیرگذاری بر سیر تحولات جهانی و تبدیل شدن به یک فاعل اجتماعی جهانی از خود نشان داد جایی تردیدی باقی نگذاشت که این جنبش خطری جدی برای سیستم موجود است و باید به هر قیمت سرکوب شود، بازگشت به استراتژی کلاسیک ضد شورش و روی آوری به سرکوب مستقیم پلیسی تاکتیکی بود در جهت مقابله با این خطر که با اقدامات دیگری از جمله مانور روی محدودیت‌های ساختاری جنبش ضد سرمایه‌داری و تغییر محل برگزاری اجلاس‌های جهانی تکمیل می‌شد.

### جنبش ضد سرمایه‌داری چگونه خواهد توانست پویایی خود را حفظ کند؟

از جنوا به بعد، بستر حرکت جنبش ضد سرمایه‌داری در حال دگرگون شدن است و پویایی آن به خطر افتاده است. چه باید کرد؟ چگونه می‌توان با سلاح خشونت پلیسی و هراس افکنی مقابله کرد و مانع از آن شد که این سلاح قدرت بسیج جنبش ضد سرمایه‌داری را کاهش دهد؟ چگونه می‌توان بر محدودیت‌های ساختاری این جنبش و ضعف‌ها و تناقضات درونی آن غلبه کرد؟ و چگونه می‌توان از بسته شدن افق‌های جنبش و نابود شدن ظرفیت‌های آن جلوگیری کرد؟

در یک قوس زمانی کوتاه، موقعیت در رویارویی علیه سرکوب فوری اصلی است. سرکوب زودرس با این وسعت و خشونت می‌تواند فضای تنفس هر جنبش اجتماعی نو پا را مسدود کند و یا آن را از مسیر خود خارج سازد. اما، مقابله با سرکوب زمانی موثر است که بتواند آن را به ضد مادی خودش تبدیل کند. یعنی، اولاً هزینه‌ی سرکوب را برای سرکوب‌گر بالا برد. و در این مورد مشخص نگذارد در متن بی‌تفاوتی عمومی و یا اعتراضات کم دامنه خشونت پلیس در جنوا فراموش شود. به این منظور باید مدافعان آزادی‌های سیاسی در

همه کشورهای جهان به اعتراض علیه رفتار پلیس ایتالیا فراخوانده شوند. باید برای تحت تعقیب قرار دادن پلیس ایتالیا همه‌ی نهادهای حقوقی جهانی زیر فشار قرار گیرند. پرونده‌ی برلسکونی باید به همان دادگاهی فرستاده شود که قبلاً پرونده کسانی چون میلو سوچی فرستاده شده بود. عفو بین‌الملل باید وادار شود تا در مقام شاکی به صحنه بیاید و نگذارد ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های فردی، آن هم در دموکراسی‌های سرمایه‌داری، با چنین گستاخی زیر پا گذاشته شود.

ثانیاً، هم‌دلی و حمایت از جنبش ضد سرمایه‌داری را در میان مردم سراسر جهان گسترش دهد. و به این منظور، لازم است در سطوحی هر چه وسیع‌تر کار فشرده و گسترده‌ی توضیحی انجام شود. در جلب حمایت و همبستگی توده‌ی مردم اهمیت پیروزی در جنگ کلمات و تصاویر فراموش نشود. و ثالثاً، در گزینش شیوه‌های اقدام، به دور از جزم‌اندیشی و اصول‌گرایی و یا برخورد عکس‌العملی و عاطفی، باید به گونه‌ای عمل شود که نه جنبش از ظرفیت‌های موجود خود فراتر رود، و نه دچار انفعال شود و نه قدرت بسیج خود را از دست دهد. تجربه‌ی موجود نشان می‌دهد به کارگیری نافرمانی مدنی و اجتناب از دست زدن به خشونت متقابل تاکتیک مناسبی است برای مقابله با سرکوب پلیسی خصوصاً در کشورهایی که سنت‌های دموکراتیک در آنها قوی است و نظام‌های سیاسی در تعرض به آزادی‌های فردی و سیاسی با دست باز نمی‌توانند عمل کنند. تاکتیک مناسب با گسترش آگاهی، امید و اعتماد به نفس بر دامنه‌ی نفوذ و اعتبار جنبش ضد سرمایه‌داری در میان مردم و جلب حمایت آنان نسبت به این جنبش خواهد افزود. در فضایی که خشونت آن را تاریک کرده باشد رسیدن به چنین هدف‌هایی بسیار دشوار خواهد شد<sup>(۴)</sup>.

در بلند مدت جنبش سرمایه‌داری باید در مسیری متعادل شود که از محدودیت‌های درونی خود بکاهد. ستون فقرات این جنبش را تاکنون سلسله حرکات‌هایی تشکیل می‌داده که در عرض نشست‌های نخبگان سیاسی و اقتصادی جهان انجام می‌شده و مشروط بدانها بوده‌اند. بدین معنی که، زمان و مکان هر حرکت اعتراضی را برگزینندگان اجلاس‌های جهانی تعیین می‌کرده‌اند. این محدودیت کمتر اجازه داده است که ظرفیت بسیج جنبش کامل شود و همه‌ی آن‌هایی که از هدف‌ها و شعارهای آن حمایت می‌کنند در صفوف آن جای گیرند. از این رو، بدنه‌ی اصلی شرکت‌کنندگان در این قبیل تظاهرات را تاکنون فعالین سیاسی، سازمان‌گران جنبش‌های تک‌مضمونی، و یا گروه‌های اجتماعی معینی مثل جوانان تشکیل می‌داده‌اند. مسلم است که با به اجرا در آمدن سیاستی که مایل است محل برگزاری اجلاس‌های جهانی را به مکان‌های پرت و مهجور بیرون شهرها و یا به کشورهای به لحاظ سیاسی نامساعد انتقال دهد، ادامه‌ی حرکات‌های اعتراضی حتی در سطح کنونی آن هم زیر سؤال است. بنابراین، باید به این محدودیت غلبه کرد. افزایش شمار روزهای اقدام و اعتراض جهانی با هدف بالا بردن انعطاف زمانی و مکانی حرکات یکی از راه‌های مقابله است. تجربه‌ی اول ماه مه سال گذشته، به عنوان نمونه‌ای از روز اقدام علیه سرمایه‌داری جهانی، می‌تواند در ابعادی فراگیرتر تکرار شود و به روزهایی بسط پیدا کند که لزوماً جنبه‌ی آئینی ندارند.

محدودیت دیگر از طبیعت اعتراض خیابانی ناشی می‌شود. اعتراض خیابانی برای بیان مخالفت و ناراضی مناسب است، اما لزوماً صاحبان قدرت را سر عقل نمی‌آورد و آن‌ها را وادار به تغییر سیاست‌ها و عملکردهایشان نخواهد ساخت. آن‌ها اگر وادار نشوند فقر را سرکوب کنند، ترجیح خواهند داد که اعتراض به فقر را سرکوب کنند. اما، اعتراض در خیابان زمانی خواهد توانست گوش شنوایی پیدا کند که با اعتراض در پشت خیابان

<http://italia.indymedia.org>

- Genoa 20th ... personal report, anti - capitalist, July 20, 2001

[www.Genoa20thpersonalreport.htm](http://www.Genoa20thpersonalreport.htm)

(۲) انگیزه‌ها و هدف‌های خشونت پلیسی در جنوا در نوشته‌های مختلفی به بررسی گذاشته شده است. از جمله می‌توان نگاه کرد به:

- Ater Genoa, How Do We Protest, Michael Albert,

[www.zmag.org/ZNetgenoa.htm](http://www.zmag.org/ZNetgenoa.htm)

- Ater Genoa, Boris Kagarlisky, TNI Fellow, August 2001

[www.zmag.org/ZNetgenoa.htm](http://www.zmag.org/ZNetgenoa.htm)

(۳) برای آگاهی از ابعاد خشونت پلیسی در جنوا نگاه کنید به:

- State terrorism in Genoa, Menschen Stall, July 22, 2001

[www.canadiandimension.mb.ca/extra.htm](http://www.canadiandimension.mb.ca/extra.htm);

- The Battle of Genoa, Walden Bello, The Nation, July 20, 2001;

- The Battle of Genoa, Walden Bello, The Nation, July 23, 2001;

- Police Raid in Genoa, Yaroslav Trofimov & Janson, Wall Street Journal,

6 Aug 01;

- Fascism in Genoa, Starhawk,

[www.Zmag.org/starthree.htm](http://www.Zmag.org/starthree.htm);

- Democracy at the Barricades, Le Monde diplomatique, August, 2001

(۴) نگاه کنید به:

- Democracy at the Baricads (ردیف ۱ بالا)

(۵) برای آگاهی از وسعت ائتلاف و ترکیب سیاسی و اجتماعی نیروهای شرکت کننده در حرکت‌های جهانی ضد سرمایه‌داری از جمله نگاه کنید به:

- Genoa: first report, Ali, July 19, 2001,

[www.Genoafirstreport.htm](http://www.Genoafirstreport.htm)

- Among the Thugs, Genoa and the New Language of Protest, David Graber,

[www.igc.org.htm](http://www.igc.org.htm)

(۶) برای آگاهی بیشتر از این مبارزات نگاه کنید به:

- The Road From Seattle, Jeremy Brecher, etal.

[www.igc.org/villageorpillager/Articles.htm](http://www.igc.org/villageorpillager/Articles.htm)

- From Protest to Program, Michael Massing, American Prospect,

July 2, 2000

- Marxist and New Anti-Capitalist Movements, Salvator Cannavo,

Socialist Outlook, July 11.2001

(۷) نگاه کنید به:

- 2000, The Year of Global Protest Against Globalization, Walden Bellom,

[www.indymedia.org:8081](http://www.indymedia.org:8081)

From Protest to Program (ردیف ۶ بالا)

(۸) نگاه کنید به:

(۹) همان.

(۱۰) نگاه کنید به:

Let the People Rule the World, The rich nations must surrender their

to a power World parliament, George Monbiot, Guardian, July 17, 2001

(۱۱) نگاه کنید به: Among the Thugs, (ردیف ۵ بالا)

(۱۲) برای آگاهی از این مبارزات از جمله مراجعه کنید به:

Marxist and New Anti - Capitalist Movement (ردیف ۶ بالا)

ICFTU Calls "Global Unions' Day of Action", Andrew Pollack.

[WWW.redflag.org.uk](http://WWW.redflag.org.uk)

(۱۳) پیرامون راه‌های مقابله با خشونت پلیسی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که برای آگاهی از آن‌ها از جمله نگاه کنید به:

- After Geboa, How We Protest, Michael Albert, (ردیف ۲ بالا)

- After Genoa, Boris kagarlisky, (ردیف ۲ بالا)

- Time to take off the gloves, Why real change will never happen as long

as our disobedience is submissively civil, si Mitchell, August 25, 2001

- Letter from Inside the Black Bloc, Mary Black, AlterNet, July 25, 2001

توأم شود. هر گاه حرکت اعتراضی در خیابان‌های جنوا با اقدامات اعتراضی متفاوت در محیط‌های کار، در مدارس و دانشگاه‌ها، میدان‌های ورزشی، مراکز فرهنگی و هنری، عرصه‌ی مطبوعات و رسانه‌های همگانی و یا محل‌های سکونت همراه می‌بود، آن‌هم نه فقط در ایتالیا، بلکه در هر گوشه و کناری در جهان، در آن صورت هشت رهبر جهان سرمایه‌داری نه با سیصد هزار نفر، بلکه با چند صد میلیون نفر خود را رو به روی دیدند و بعید بود به آقای برلسکونی اجازه دهند تا در برخورد به تظاهرکنندگان از موسولینی سرمشق بگیرد. جنبش ضد سرمایه‌داری ظرفیت آن را دارد که روح خیابان را در پشت خیابان به گستراند و همراه با آن بر قدرت تاثیر گذاری خود ده چندان بیافزاید. به کارگیری هیچ ابتکاری در این زمینه کاری زائد نیست و نباید از آن فروگذار کرد.

سومین محدودیت درونی جنبش ضد سرمایه‌داری را باید در ترکیب اجتماعی و طبقاتی آن جستجو کرد. ائتلافی که پایه‌ی این جنبش بر آن استوار است در اساس بخش‌های رسمی و متشکل طبقات و گروه‌های اجتماعی را در برمی‌گیرد. میلیون‌ها شهروند جهانی و در میان آن‌ها اردوی عظیمی از نیروی کار، که غیر رسمی و غیر متشکل است در این ائتلاف جایی ندارند. این در حالی است که، نبود امنیت شغلی امروز یک خطر عمومی و جهانی است و محرومیت نیروی کار موقت و غیر رسمی از هر گونه حمایت قانونی مغفلی است جهان‌گستر؛ و این هر دو محرک‌ی نیرومند برای اقدام و اعتراض علیه سرمایه. جنبش ضد سرمایه‌داری باید بر محدودیت پایه‌ی ائتلافی‌اش غلبه کند و راه‌هایی برای به میدان آوردن میلیون‌ها انسان غیر رسمی و بی‌شناسنامه‌ای بیابد که چهره واقعی جهان گستر می‌مطلوب سرمایه‌ی فرامی‌اند. علاوه بر اردوی کار غیر رسمی و غیر متشکل، جنبش ضد سرمایه‌داری ظرفیت آن را دارد که دو نیروی عظیم دیگر را در صفوف خود جای دهد: زنان و سالمندان. سیاست‌های تعدیل ساختاری و ریاضت اقتصادی در کشورهای در حال توسعه و تجدید ساختار دولت رفاه در کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری بیش از همه زنان و سالمندان را در برابر تنگدستی و محرومیت بی‌دفاع ساخته است. نباید اجازه داد تا اشکال حرکت و شیوه‌های اقدام مانع شوند ظرفیت این نیروها در مقابله با سرمایه‌ی جهانی نتواند در یک کارزار بین‌المللی تحقق یابد.

بدون غلبه جنبش ضد سرمایه‌داری بر محدودیت‌هایی که به آن‌ها اشاره رفت و برخی از ضعف‌های دیگر، که مجال پرداختن به آن‌ها نبود، شرایط لازم برای عبور این جنبش از موج سرکوب پلیسی که در حال بالا گرفتن است و حفظ پویایی آن به وجود نخواهد آمد. به عکس، جنبش نوپای جهانی نه تنها می‌تواند پویایی خود را حفظ کند بلکه قادر است به یک نیروی کارگزار تغییر و تحول بنیادی تبدیل شود، هرگاه توانسته باشد تمامی ظرفیت‌های مقابله با سرمایه در پهنه‌ی جهانی را زیر چتر خود گرد آورد. در این راه نیروهای چپ در ایران از هیچ تلاشی نباید فرود گذارند. نباید تردید داشت که بدون حضور مؤثر و فعال در جنبش ضد سرمایه‌داری جهانی چپ شانس کمتری خواهد داشت که به عنوان یک نیروی راه‌گشا، توده مردم ایران را در خروج از بن‌بست سیاسی و اقتصادی کنونی یاری دهد و افق‌های مبارزات طبقه کارگر را به گشاید.

## پانویس‌ها:

(۱) تدابیر و اقداماتی که برای برگزاری نشست گروه هشت در جنوا صورت گرفت در گزارش‌های متعددی منعکس است. از جمله به نگاه کنید به:

- Genoa? She's like a sister to me, El Flaco, Genoa report from the streets July 19, 2001, Urban 75;

# جنبش‌های اجتماعی، ارتباطات رایانه‌ای

و

## خطر جهانی برای سرمایه‌داری\*

نوشته: هری کلیور\*\*

برگردان: شهره مدائن

این مقاله در ماه ژوئیه سال ۱۹۹۹ نوشته شده است. یعنی به فاصله کوتاهی پس از پا به عرصه گذاشتن یک حرکت جهانی در دفاع از جنبش زاپاتیست‌ها در مکزیک که از طریق ابتکارهای رایانه‌ای توانست نقش مؤثری در عقب نشینی دولت مکزیک و شکست تلاش آن برای ریشه کن کردن زاپاتیست‌ها ایفا کند. نویسنده، سه فصل آغازین مقاله را به بررسی این وقایع و دقت در نقش رسانه‌های رایانه‌ای در جهانی کردن یک جنبش محلی اختصاص داده است و در بررسی خود پایه‌های تحلیلی برای تشریح نظرات اثباتی خود در فصل‌های بعدی مقاله را به خواننده ارائه کرده است. از آنجائی که در مقالات دیگر همین نشریه، تا حدودی به مختصات بهره‌گیری از رسانه‌های رایانه‌ای در سازماندهی جنبش‌های اعتراضی جهانی پرداخته شده و باز از آن جائی که امید این هست که در آینده با جزئیات و دقت در خور به نمونه مشخص جنبش زاپاتیست‌ها پردازیم، در ترجمه این مقاله، از فصل‌های آغازین صرف‌نظر شده است تا توجه خوانندگان را روی نظرات هری کلیور در مورد مسائل عمومی مربوط به جنبش‌های اجتماعی با ارتباطات رایانه‌ای متمرکز کنیم، که عبارتند از گفتمان و قدرت، آناتومی و کارکرد جنبش مدنی و نقش رایانه در مبارزات سیاسی - اجتماعی معاصر و قطب‌بندی ناشی از آن. با وجودی که دو سال از نگارش آن گذشته، اما این مقاله در بردارنده نکات بسیاری است که از زاویه متد بررسی جنبش جهانی ضد سرمایه می‌تواند بسیار مفید باشد (مترجم).

### مقدمه:

از میان تمامی نقش‌های در حال ظهور ارتباطات رایانه‌ای در درگیری‌های اجتماعی، جدی‌ترین چالش با ساختارهای نهادی اصلی در جامعه مدرن از پیدایش جنبش‌های اجتماعی جهانی‌ای ناشی می‌شود که دارای ارتباطات رایانه‌ای هستند. جنبش‌هایی که به شکل فزاینده‌ای نهادهای سیاست‌گذار تصمیم‌گیر را چه در سطح ملی و چه در سطح فراملی به مبارزه می‌طلبند. نتیجه‌گیری‌های این مقاله در این راستا خواهد بود که در حال حاضر ما شاهد گسترش و چرخه شتابناک درگیری‌های اجتماعی‌ای هستیم که مشارکت جوانان در آنها، همه سرمایه‌داری معاصر را دشمن اصلی و مشترک خود می‌دانند. آنها در این روند رو به گسترش و رشد نقد و رد منافع و الویت‌های مالی و تجاری راه دیگری ندارند جز رجوع به درک مارکسیستی از مفهوم «مبارزه طبقاتی». ولی در عین حال این مخالفت عمومی آنها با سرمایه‌داری، ضرورتاً طبق الگوهای قدیمی و با یک برداشت همسان از پروژه سوسیالیسم همراه نیست، در واقع کاملاً برعکس است و جای الگوی قدیمی متکی بر یک برداشت واحد را، تعددگرایی و تنوع برداشت از سوسیالیسم گرفته است. باور عمومی در جنبش‌های اجتماعی جدید مخالف سرمایه‌داری، اینست که اصلاً احتیاجی به یکسری قوانین و معیارهای جهانشمول نیست. از سوی دیگر نهادهای و مراکز قدرتی که توسط این جنبش‌ها مورد تهدید قرار گرفته‌اند به اشکال مختلف واکنش نشان می‌دهند. گاه واکنش آنها نظامی یا شبه نظامی است و گاه شکل یارگیری و ساختن ائتلاف‌های جدید را پیدا می‌کند که هدفش در کنار هم

قرار دادن بخشی از نیروهای متخاصم است. مسئله‌ای که ما در پیش رو داریم یافتن راه‌های جدیدتری برای عقیم ساختن این قبیل سیاست‌ها و ادامه مبارزه برای بنای دنیای نوین است.

### گفتمان و قدرت

قدرتی که دعوت به گفتمان از سوی مؤسسات فراملی سرمایه‌داری را به این نهادها تحمیل کرده است عنصر جدیدی است. پیش از این، جنبش‌های اجتماعی توان خود برای سازمان‌دهی یک فشار مؤثر از سوی افکار عمومی را به نمایش گذاشته بودند ولی همیشه این فشارها نادیده گرفته می‌شد. برای افزایش فشار تا حد تحمیل کردن گفتمان، جنبش‌های مخالف خود را در سطح بین‌المللی یا به عبارتی به شکلی جهانی شده سازمان‌دهی کردند طوری که تأیید آن توانست از لایه‌های عایق و میانجی که همیشه از نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری محافظت می‌کردند، عبور کند. در این حالت، جنبش‌ها توانستند در زمین بازی خود این نهادها، یعنی عرصه‌ای جهانی شده، به مصادف آنها بروند<sup>۱</sup>. در برخی از موارد که موضوعات مورد بحث یا خواسته‌های معترضان جنبه شاخص جهانی دارد، خصوصیت جهانی سازمان‌دهی و حرکت کاملاً آشکار است. اما حتی در مواردی که موضوع جنبه محلی - ملی دارد (به عنوان مثال مذاکرات بین صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی) باز می‌توان بخوبی دید که نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری تحت تأثیر فشارها و مبارزات بین‌المللی به این گفتمان‌ها تن داده‌اند. جنبش کارگری کره جنوبی با شروع یک اعتصاب عمومی در ماه دسامبر

سال ۱۹۹۶، از راه‌های مختلف، بخصوص استفاده از اینترنت، مسائل خود را در سطح جهان مطرح کرد و توانست مثل نمونه جنبش زاپاتیست‌ها در مکزیک، حمایت چشمگیری را برای حرکت خود جلب کند.

آنچه که در مرکز این تلاش قرار داشت بسیج یک نیرو برای مقابله با نیروی دیگر بود. بدین معنی که، الگوی بخوبی طراحی شده برای تماس‌ها و ارتباطات در میان جنبش‌های اجتماعی، همیشه تعداد فراوانی از افراد خلاق را به میدان یک اقدام جمعی جلب می‌کند و مجموع تمام این خلاقیت‌ها و ابتکارها، عملاً می‌تواند توانایی یک نهاد رسمی را که غالباً به شکلی غیر منطقی سازمان‌دهی شده است به جنگ طلبیده و آن را شکست دهد.<sup>۱۱</sup> در برابر نیرویی که نهاد می‌سازد و آن را تحمیل می‌کند، جنبش توده‌ای برخاسته از اعماق قدرتی متکی بر ریشه‌های رونده را بنا می‌نهد، با توانی بیشتر برای ابداع و ارتقاء روش‌های جدید مبارزه، در یک چنین حالتی، نهاد مورد سؤال، قادر نخواهد بود که جنبش مخالفین را مهار کند چون برای آن منظور باید نیروی خود را برای نبرد در جبهه‌های مختلف تقسیم کند و یک چنین کاری همیشه امکان‌پذیر و موفقیت‌آمیز نیست.<sup>۱۲</sup> انسجام یک مجموعه وسیع از مراکز اعتراض و مقاومت که در عین حال در قالب یک نوع خودجوش از سازمان‌دهی با یکدیگر مرتبط هستند کار تقسیم نیرو و مقابله در جبهه‌های متعدد را برای آن مرکز قدرت دشوارتر می‌سازد.

اگر چه مبارزه از پائین با توسل به شکل‌های مشابهی از سازمان‌دهی توانسته است روابط واسطه‌ای را حذف کند، اما تغییرات سیاسی و تاریخی است که دیکته می‌کند در برابر این یا آن نهاد مشخص کدام شیوه رویارویی اختیار شود. به عنوان مثال بانک جهانی از سال‌های دهه ۱۹۶۰ میلادی همیشه از سوی ملی‌گرایان و چپ‌گراها به خاطر نقش آن در توسعه سلطه امپریالیسم آمریکا و یا کمک به غارت جهان سوم، مورد حمله قرار گرفته است. اما هیچیک از این حملات انتقادی نتوانست یک جنبش وسیع علیه این نهاد بین‌المللی را به راه بیندازد.<sup>۱۳</sup> تنها زمانی که فعالان محیط زیست و مدافعان حقوق بومیان، با تبلیغات وسیع در مورد پروژه‌های بسیار مخرب چه به لحاظ محیط زیست و چه به لحاظ نابود کردن گروه‌های قومی و فرهنگ آنها، بسیاری از جهانیان را با نتایج زیان‌بار سیاست‌های بانک جهانی آشنا کردند، آن وقت بود که این نهاد واقعاً مورد حمله قرار گرفت. قدرت این اعتراضات در سال‌های دهه ۱۹۸۰ هم‌چنین با حملات شدید به نقش مؤثر بانک جهانی در تحمیل رویکرد تعدیل ساختاری و بوجود آوردن بحران بین‌المللی بدهی‌ها افزایش یافت.

صندوق جهانی پول نیز به خاطر تحمیل سیاست‌های باصلاح تورم‌زدایی یا ریاضت اقتصادی به کشورهای عضو آن نهاد، سالها مورد انتقاد بوده است. دست‌راستی‌ها یا ملی‌گرایان این نهاد را به خاطر نقض موازین حاکمیت ملی کشور خود مورد انتقاد قرار می‌دادند و چپ‌گراها نیز از زاویه گسترش بیکاری و فقر و سقوط دستمزد حقوق‌بگیران و کارگران. اما در دهه ۱۹۸۰ میلادی بود که با افشای نقش این نهاد در بحران بدهی‌های خارجی کشورهای فقیر، صندوق بین‌المللی پول به یکی از نهادهای رسوا و منفور بدل شد.<sup>۱۴</sup> صندوق با پیروی بی‌قید و شرط از منافع بانک‌های بین‌المللی در مطالبه خودبرای بازپرداخت تمامی بدهی‌ها، خواستار اجرای سیاست تعدیل ساختاری نئولیبرالی در مقابل خودداری از اعمال تحریم علیه کشورهای بدهکار شد. ریاضت و فلاکت به مردمی تحمیل شد که نه مسئولیت اخذ وام‌ها را داشتند و نه متعهد به پرداخت آن‌ها.<sup>۱۵</sup> صندوق بین‌المللی پول به عنوان یکی از کارگزاران اصلی توسعه نئولیبرالیسم در جهان مسئول مستقیم بسیاری از بیکارسازی‌ها، کاهش دستمزد و فقر و مصیبتی است که میلیونها نفر در سراسر جهان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. و درست در پی چنین روندی، یک شبکه وسیع و رو به گسترش از جنبش‌ها و مجامع مخالف با این سیاستها، در سراسر جهان پدید آمده است.

و اما در مورد سازمان تجارت جهانی، تاریخچه مخالفت با این نهاد به این برداشت بسیاری از مجامع و جنبش‌های توده‌ای بازمی‌گردد که هدف از تشکیل این نهاد بین‌المللی در هم کوبیدن مقاومت‌های ملی و محلی برای پیشروی بیشتر سرمایه‌داری جهانی شده است. اقدامات سازمان تجارت جهانی در روند فعالیت‌اش باعث شده است که مقاومت‌های محلی به سطح یک مبارزه جهانی شده با این سازمان توسعه پیدا کند. برای فعالان محیط زیست که توانسته بودند در دو دهه گذشته با جلب حمایت مردم بنگاه‌های سرمایه‌داری محلی را ملزم به رعایت برخی مقررات بکنند، اکنون سازمان تجارت جهانی و تهاجم‌اش به حوزه‌های تجاری و تولیدی محلی و ملی و نادیده گرفتن منافع اهالی محل، به یک خطر جدی بدل شده است.

فعالان حقوق بشر و حقوق مدنی نیز اکنون شاهد این هستند که سازمان تجارت جهانی بدون توجه به موازین حقوق بشر در چهارچوب استراتژی‌های جهانی خود به ابزار اصلی برای بستن قراردادهای تجاری با دولت‌های غیر دمکراتیک و سرکوبگر بدل شده است. به موازات همین تغییرات، برای کارگران که در سال‌های اخیر شاهد فروریز مرزهای تجارت و تقسیم بندی بین‌المللی تولید بوده‌اند، اکنون عاجل‌ترین مسئله دیگر نه فقط مبارزه برای امنیت کار و دستمزد بلکه تلاش برای ایجاد سازمان‌دهی جهانی و ارتباط فعال بین‌المللی است.<sup>۱۶</sup> سازمان تجارت جهانی نه تنها بر تمرکز سیاست‌گذاری برای اقتصاد جهانی شده افزوده بلکه در عین حال یک هدف جدید برای مبارزات جنبش‌های اعتراضی نیز فراهم کرده است.

کلام آخر، سازمان توسعه اقتصادی و فرهنگی (Economic and Cultural Development) از دیر باز صرفاً یک نهاد شبه حکومتی بود که کارش به انتشار گزارشات موضوعی و یا کشوری محدود می‌شد. برای بانک جهانی این سازمان همان گلوب کشورهای ثروتمند بود، راست‌ها آن را جزئی از یک توپنه برای شکل دادن به حکومت جهانی می‌دانستند و چپ‌ها آن را محل دیگری برای گردهمایی سیاست‌سازان سرمایه‌داری توصیف می‌کردند. اما آگاهی نسبت به مذاکرات پوشیده‌ای که برای عقد یک موافقت‌نامه چند جانبه در باره سرمایه‌گذاری (MAI) که مشابه برخی موافقت‌نامه‌های تجاری، دست‌آوردهای ملی و محلی جنبش‌های خودجوش را از بین می‌برد، یا توجه و خشم هزاران فعال سیاسی را در سراسر جهان به خود جلب کرد. افراد و گروه‌های بی‌شماری با مختصری توجه قبلی نسبت به سازمان توسعه اقتصادی و فرهنگی (OECD) برای شکل دادن به یک کارزار در سطح جهانی دست به جمع‌آوری اطلاعات زدند و روش‌ها و نظرات خود را با هم در میان گذاشتند.

البته این روند انتقالی (تبدیل شدن موضوعات و جنبش‌های اجتماعی از سطح محلی به مقیاس جهانی) همیشه مسیر مستقیم و بلاواسطه‌ای را طی نکرده است و گاهی از یک مرحله بنیادینی «منطقه‌ای» گذشته و سپس بعد جهانی پیدا کرده است. ذکر دو مثال در این مورد به توضیح این نکته کمک خواهد کرد. در آمریکای شمالی یک مقطع مهم از این روند انتقالی از سازمان‌های محلی به سازمان‌های جهانی را می‌توان در مبارزاتی دید که پیرامون گفتگوهای مربوط به نفتا (NAFTA) «معاهده تجارت آزاد در آمریکای شمالی»، آغاز شد. این گفتگوها در پشت درهای بسته جریان پیدا کرد. اما برملا شدن این توافق مخفیانه به شکل‌گیری یک همکاری نزدیک بین شبکه‌های نیروهای مخالف آن در هر سه کشور آمریکا، کانادا و مکزیک منجر شد. این جنبش مخالف با نفتا که هم از طریق جلسات حضوری و هم از طریق شبکه اینترنت فعالیت خود را سازمان می‌داد، سیاستمداران را مجبور کرد که گفتگوهای پشت پرده را علنی کرده و تقریباً باعث شکست این معاهده شد. پس از آن تشکیل سازمان تجارت جهانی توجه شکل‌های توده‌ای و اتحادیه‌ای را به خود جلب کرد و باعث شد که آنها این نکته را دریابند که یک برخورد صرفاً منطقه‌ای برای مقابله با یک چنین نهاد جهانشمولی کافی نیست. بسیاری از همان فعالان و تشکل‌های دوره مبارزه با نفتا اکنون

فعالیت خود را گسترش داده و به رکن اصلی جنبش مبارزه با سازمان تجارت جهانی در آمریکای شمالی بدل شده‌اند.

در اروپای غربی ما شاهد یک مسیر دیگر از رشد این جنبش‌ها از سطح محلی به منطقه‌ای و بعد ارتقاء آنها به مقیاس جهانی هستیم. در سال‌های اخیر تحت تأثیر ایجاد مناسبات نزدیک‌تر بین کشورهای عضو اتحادیه اروپا (از پیمان مستریخت و شینگن گرفته تا معاهده مربوط به پول واحد اروپایی) جنبش‌های توده‌ای اعتراضی در این موارد، رشد چشمگیری داشته‌اند. تمامی آنها یکی پس از دیگری دریافته‌اند که این معاهدات منطقه‌ای همگی هدفشان تقویت سلطه و دفاع از منافع سرمایه و صاحبان تجارت است و به موازات آن نتیجه‌اش تضعیف موقعیت اقتصادی و اجتماعی کارگران و حقوق‌بگیران و کشاورزان خورده پا است و اعمال محدودیت بیشتر بر مهاجران، مدافعان محیط زیست و سایر مجامع و تشکل‌های خود سازمانگر توده‌ای است. اما به حرکت در آمدن این تشکل‌ها در مبارزه علیه معاهدات منطقه‌ای درست همزمان شده است با فعالیت تشکل‌های دیگری که قبل از این مبارزات خود علیه نهادهای حکومتی فراملی را آغاز کرده بودند. بنابراین فعالان اروپایی نیز با سرعت به صف جنبش بین‌المللی در مخالفت با گلوبالیزاسیون پیوستند. به عنوان مثال واکنش تشکل‌ها و فعالین اروپایی در قبال دعوت بین‌المللی برای همبستگی و دفاع از جنبش زاپاتیست‌ها بسیار فعال بود.

در این مبارزات جهانی شده ما شاهد رشد و نمو ارتباطات وسیع‌تری هستیم که در جریان آن نیروی فعال شده توسط تشکل‌های توده‌ای محلی با انواع مشابه و همگون خود در کشورهای دیگر در هم می‌آمیزد و چه از نظر میزان تأثیرگذاری و چه نوع فعالیت ابعاد جدیدی به خود می‌گیرد. بطور کلی می‌شود گفت که مبارزات گروه‌های متشکل از شهروندان با دولت‌های خود، در پاسخ یا واکنش به دو مسئله ابعاد جهانی به خود می‌گیرند؛ موضوع اول ضرورت مواجهه این تشکل‌ها با معاهدات و طرح‌های یکپارچه‌ای است که اکنون دولت‌ها در مقیاس جهانی به اجرا می‌گذارند و موضوع دوم این که آنها به این نتیجه رسیده‌اند که نه فقط در مقابل موضوعات جهانی، بلکه برای پیشبرد اقدامات خود در مبارزات محلی نیز باید سیاست‌های فراملی یا فراملی را نیز به مبارزه بطلبند. گسترش سیاست‌های یکسان اقتصادی و اجتماعی، طی دود دهه گذشته توسط حکومت‌ها و نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری، به شیوه دیکته کردن از بالا و در راستای تثبیت نئولیبرالیسم جریان داشته است. این یکسانی روز افزون سیاست‌ها در تمام جهان شرایطی را فراهم کرده که مردم در نقاط مختلف کره زمین، با وجود همه تمایزات فرهنگی، زبانی و مرزهای جغرافیایی، هر روز بیشتر به این واقعیت پی می‌برند که باید برای مقابله با این سیاست‌ها یک نوع مبارزه مشترک را در پیش گرفته و ارتباطات خود برای سازمان‌دهی و هماهنگی حرکات مشترک را توسعه دهند.

در سال‌های قبل از این دوره، معمولاً فرضیه‌های مجرد و انتزاعی به جنگ سیستم‌های انتزاعی می‌رفت. گاهی اوقات تشخیص خود یک «سیستم» به سبب نمودهای متفاوت و سیاست‌های گوناگون آن دشوار بود. اما امروزه تقلیل این تنوع به یک راستای کاملاً مشخص و یکسان از سیاست‌گذاری و روش‌های اجرایی در سطح جهان، به آن فرضیه‌های قدیمی جان تازه‌ای بخشیده است و در نتیجه به ظهور یک جنبش مشترک و همگانی برای مقاومت در برابر این سیاست‌ها کمک می‌رساند. همزمان با صراحت پیدا کردن نقش نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری در تنظیم و کار بست این سیاست (IMF, WTO, World Bank)، آنها در عین حال به اهداف کاملاً روشنی برای جهت دادن جنبش‌های اعتراضی تبدیل شده‌اند. تحت تأثیر شکل‌گیری این جنبش وسیع و هماهنگ، نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری نیز در سال‌های اخیر مجبور شده‌اند که درهای مذاکره و گفت‌وگو با نهادهای «جنبش مدنی» را بگشایند.

## جامعه مدنی: شبکه‌ها، ساقه‌های رونده و موج‌ها

رشد و دامنه این جنبش و تأثیرات عملی آن توجه دستگاه‌های امنیتی و متخصصان آن را جلب کرده و خود شرکت‌کنندگان و فعالان در این عرصه نیز به خوبی دریافته‌اند که در حال خلق و توسعه چه ابزار نیرومندی هستند. البته در میان شمار زیادی از افراد فعال در هر یک از طرفین، گرایشی دیده می‌شود که سعی دارد «جامعه مدنی» را تا سطح سازمان‌های غیر حکومتی (NGOs) رسمی تنزل دهد<sup>(۱)</sup>. شدت و ضعف یک چنین گرایشی معمولاً به منافع افرادی باز می‌گردد که به آن تمایل دارند. به عنوان مثال از دید WTO (سازمان تجارت جهانی)، مفهوم سازمان‌های غیر حکومتی (NGOs) چنان کلی است که حتی شرکت‌های تجاری خصوصی را نیز در بر می‌گیرد. در حالی که برای بسیاری از جنبش‌های توده‌ای این مفهوم فقط و فقط شامل سازمان‌های غیر دولتی و غیر انتفاعی می‌شود. البته یک چنین عدم دقت یا تنزل در مفهوم «جامعه مدنی» در وضعیتی که تمامی قدرت سیاسی معمولاً در کنترل مؤسسات رسمی و دولتی است، جای تعجب چندانی ندارد.

در عرصه توسعه و رشد جنبش‌های توده‌ای که در قسمت‌های قبلی مقاله شرح داده شد، سازمان‌های غیر حکومتی باید به عنوان یک نوع خاص از تبلور سازمانی مفهوم کلی‌تر و سیال‌تر «جامعه مدنی» نگریسته شوند. در حقیقت، بخشاً در واکنش به نوع رشد و عملکرد برخی از سازمان‌های غیر حکومتی، فراملی، گروهی از منتقدین آنها، کار جستجوی آگاهانه برای اشکال جایگزین از سازمان‌دهی‌های اجتماعی را آغاز کردند. یکی از انتقادهای این است که سازمان‌های غیر حکومتی تمایل و ظرفیت زیادی برای تبدیل شدن به نهادهای بوروکراتیک دارند که مضمون فعالیت آنها به حفظ موجودیت خود تنزل می‌یابد و فعالیت خود را بر فراز و یا بدون ارتباط با بدنه و نیروی حامی‌شان هدایت می‌کنند. انتقاد دوم اینست که برخی از سازمان‌های غیر حکومتی با دولت‌ها و یا شرکت‌های خصوصی وارد معادلات و قراردادهایی شده‌اند که عملاً ناقص نفس وجودی و نحوه فعالیت مستقل آنهاست. این انتقادهای به شکل مؤثری مفهوم کلی «جامعه مدنی» را زیر سؤال برده و آن را به شکل وسیع‌تر و نوینی باز تعریف می‌کنند. «جامعه مدنی» بنابراین به تمامی آن مقاطع و جنبش‌ها در جامعه اطلاق می‌شود که بطور ارادی و یا غیر ارادی در مقابل سلطه‌گری نهادهای سرمایه‌داری مقاومت می‌کنند و در بسیاری موارد برای کاربست و تحقق روش‌های جایگزین از سازمان‌دهی اجتماعی مبارزه می‌کنند.

گزینه‌های مفهوم شبکه سازی (Networking) که توسط نظریه پردازان «جنگ شبکه» (Netwar) به کار برده می‌شود، دقیقاً متعکس کننده واقعیت نحوه ارتباطات و سازمان‌دهی در «جامعه مدنی» به مفهوم گسترده آن نیست. «شبکه» در شکل مادی آن بافتی است از گروه‌هایی که به شکل منظم به یکدیگر متصل‌اند و در شکل اجتماعی آن به معنی گروه‌ها یا واحدهایی است که از طریق ارتباط نسبتاً منظم با یکدیگر متصل‌اند و مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند. یک چنان نظامی از ارتباط و تشکل در مورد گروه‌های جا افتاده و یا جوامع و تعاونی‌های نسبتاً پایدار از جمله سازمان‌های غیر حکومتی، صادق است. آن چه را که مفهوم شبکه سازی (Networking) کاملاً توضیح نمی‌دهد، جریان سیال و بدون وقفه حرکات اجتماعی در چهارچوب «جامعه مدنی» است که در آن شکل سازمان‌دهی لزوماً حالت «سازمانی» پیدا نمی‌کند بلکه جزر و مدی است از تماس و ارتباط بین نقاط بی‌شماری که هر یک در گوشه‌ای از جامعه قرار دادند و در مقاطع معین بدون آن که نظم خاصی داشته باشد در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.

همین انتقاد را می‌شود در مورد مفهوم (Rhizome) ساقه‌های رونده صادق دانست. این مفهوم با وجود قدرت برانگیزاننده و به رغم اشاره به گسترش افقی در جهت‌های مختلف، شکل ثابتی از رشد را تداعی می‌کند.

ساقه‌های گیاهانی که در زیر سطح خاک به شکل افقی می‌رویند، از گره‌های جوان یا پیر در خود، جوانه می‌دهند. این جوانه‌ها از سطح خاک عبور کرده و در جهات مختلف رشد می‌کنند و با برگ‌های دراز و تیزشان که همه پر از پرچم‌های معلو از گرده تازه گیاه هستند، هر سال به همین شکل و بدون هیچ تغییری می‌رویند. بنابراین در این جا نیز ما با یک ارتباط سامان یافته روبه رویم که عنصر سرکشی در آن بسیار حاشیه‌ای است.

در انتخاب استعاره یا مفهوم مجازی، برای فکر کردن در مورد جنبش بدون وقفه‌ای که حیات سیاسی و مسیر تاریخی نیروها و تشکیلات معترض به نهادهای سرمایه‌داری را شکل می‌دهد، من ترجیح می‌دهم که از مختصات طبیعی آب و نیروی آن و بخصوص از اقیانوسها کمک بگیرم. یعنی پدیده‌ای با امواج همیشه نا آرام که گاه با سرعت حرکت می‌کنند و گاه آرام؛ گاه گرم‌اند و گاه سرد؛ و گاه در عمق‌اند و گاه در سطح می‌مانند. گاه همین آب یخ می‌زند و به شکلی خشک یا بدون حرکت و انعطاف متبلور می‌شود. اما معمولاً دوباره ذوب می‌شود و به همان حالت جنبش مولکولی باز می‌گردد که طبیعت‌اش سربیزی از سکون و خشکی است. در تمامی این حالات، همه حرکات، جهات و نیروی این توده عظیم قابل تعقیب و شناسایی است. «جامعه مدنی» نیز درست همین خصوصیات را دارد؛ سیال است، در حال تحول مداوم است و فقط به شکل مقطعی، آن اشکال همبستگی لحظه‌ای را به خود می‌گیرد که ما به آن‌ها می‌گوئیم سازمان، و یک چنین مقاطعی نیز تحت تأثیر امواج عظیمی که در گرداگرد آنها در حرکت‌اند، بطور مداوم شکل همبسته خود را از دست داده و دوباره در درون جریان سیال امواج ذوب شده و روان می‌گردند.

یک چنین پدیده‌ای که برجسته‌ترین خصوصیت در بررسی تاریخ جنبش‌های اجتماعی است، همیشه منشأ اصلی در ماندگی نیروهائی بوده که خواسته‌اند قدرت و جریان سیال این جنبش‌ها را عقیم کنند. حال چه نهادهای وابسته به سرمایه‌داری و چه احزاب و سازمانهای لنینی، این طبیعت قدرت است که همیشه می‌خواهد یک قدرت دیگر را به زانو در آورد. اما قدرت اصلی در جریان سیال نهفته است، در همان امواج عمیق و پرمایه‌ای که به جامعه جهت می‌دهد و آرایش نیروها و تناسب‌ها را دگرگون می‌سازد.

در واقع، خود سرمایه‌داری نیز گاه در مقطعی که دچار خوش مشربی می‌شود، این پدیده را دریافت و کوشیده که جریان امواج (مبارزه طبقاتی) را بدون آن که سعی در منجمد کردن آنها داشته باشد، مهار و بی‌اثر سازد!<sup>۱</sup>

مارکس از چنین شکل سیال بودن و تحول دائمی به عنوان استعاره‌ای برای توصیف درک خود از گردش سرمایه و آن‌چه «مدارهای سرمایه» می‌خواند استفاده می‌کند. این استعاره اشاره دارد به توصیف اقتصاد کلان رایج از خصوصیت دورانی روابط اقتصادی و تمایز مشخصی که میان جریان‌ها و رسوب‌ها قائل می‌شود. اما در هر دو مورد، «جریان»‌های مورد بحث جریان‌هایی مهار شده هستند مثل امواج رودخانه یا آب‌های اقیانوسی که جهت آنها به شکل مصنوعی تغییر داده شده است تا به یک سد برسند و توربین هیدرولیک را به گردش در آورند. و این مهار کردن‌ها، این کنترل مصنوعی همیشه با مقاومت بی‌پایان بشریت نا آرام روبرو شده است که شیوه‌ها و ایده‌های بی‌شماری در مورد اشکال جالب خودسازمانگری را در آستین دارد. این عنصر مقاومت در برابر کنترل و این تکتور و رشد تنوع در خود سازمان‌گری دقیقاً بیانگر خصوصیات ذاتی جنبش‌های اجتماعی است که تاکنون تشریح کرده‌ام.

در راستای همین استعاره و مفهوم مجازی، ما می‌توانیم در مورد چالش‌ها و مبارزاتی که تاکنون به آن اشاره کرده‌ام بهتر ببینیم. البته نه به عنوان نبردهای نقشه‌مند بین اردوهای منظم، (مثلاً آن‌طوری که در بازی شطرنج یا رو در رونی‌های کلاسیک نظامی دیده می‌شود) و یا جنگ طبقاتی برای قدرت، (مثل الگوی انقلاب‌های لنینی علیه دولت

سرمایه‌داری)، بلکه بیشتر به معنی خلاقیت و توانایی بسیار وسیع برای خود سازمان‌گری جامعه بر علیه سلطه و حکومت سرمایه‌داری است. سلطه‌ای که این توانایی و خلاقیت‌ها را ملزم، مشروط، محدود و مختل می‌سازد<sup>۲</sup>. در این حالت ما شاهد یک نوع جنگ طبقاتی هستیم که به شکل فزاینده‌ای در مقابل اتحاد جهانی سرمایه‌داری مقاومت می‌کند. اما جریان مقاومت نه از ناحیه یک طبقه متحد و متشکل که خواهان نوعی هژمونی یک‌پارچه نوین است، بلکه از طرف موج‌هایی بی‌شمار است که در پی آزادی در دریاهای بی حد و مرزاند، جایی که می‌توانند در آن جنبش و فعالیت هماهنگ خود را فارغ از وجود هر گونه محدودیت‌های سرمایه‌دارانه بازآفرینی و متحول کنند.

### تکنولوژی، نبرد و سیاست

جنبش‌های اجتماعی خود سازمان‌یافته‌ای که در مبارزه با نئولیبرالیسم پای به میدان گذاشته‌اند، برای پیوند بخش‌های گوناگون خود از ترکیبی از اشکال سنتی و اشکال بسیار پیشرفته ارتباطات استفاده کرده‌اند. اشکال سنتی شامل جلسات حضوری و تماس رو در رو چه از معجم روستائی و چه در کنفرانسهای فراملی بوده است. در زمره اشکال پیشرفته ارتباطات کامپیوتری تاکنون بیش از هر شکل دیگری مورد استفاده قرار گرفته است. در بسیاری از چالش‌های اجتماعی، استفاده از کامپیوتر در هر دو سوی جبهه، نقش بسیار کلیدی داشته است. اما این نقش دقیقاً چیست و دقت در آن چه عناصری از طبیعت این چالش‌ها را برای ما روشن می‌سازد؟ با وجودی که نقش استفاده از ابزارهای کامپیوتری متنوع بوده‌اند، ولی به اعتقاد من مهمترین آن‌ها یکی تبادل و شراکت در اطلاعاتی است که در غیر این حالت، بدست آوردن آنها کار دشواری می‌بود و دیگری امکان خود سازمان‌دهی و ابداع روشهای جدید برای یکبار، که باز همان مشارکت و تبادل اطلاعات زمینه آن را فراهم می‌سازد.

۱- با توجه به وجود تمامی محدودیت‌ها در چرخه اطلاعات که هدف از آن نگاه داشتن توده‌های مردم در تاریکی و حفظ برتری سیاست‌گذاری در دست عده‌ای محدود از افراد و نهادهای صاحب امتیاز است، به‌طور واقعی اولین عرصه فعالیت این جنبش‌های اعتراضی، بدست آوردن اطلاعات دقیق و واقعی در هر مورد و بعد نشر و گردش آن در مقیاس وسیع بوده است. انجام یک چنین کاری مستلزم عبور از مرزهایی است که رسانه‌های تحت کنترل همان اقلیت صاحب امتیاز ایجاد کرده‌اند. چه از نظر دستیابی به اطلاعات و منابع آن و چه از نظر نشر و به گردش در آوردن آن. و بهترین بستر برای پیشبرد یک چنین کاری همان ابزارهای کامپیوتری مثل پست الکترونیکی و پهنه‌های رایانه‌ای بوده است.

۲- اما اطلاعات به خودی خود و به صورت خام و تا زمانی که در یک زمینه مناسب قرار داده نشود، ارزش محدودی دارد. بنابراین چرخه اطلاعات همیشه به نوعی به برداشت‌ها و ارزش‌گذاری‌های ناشی از بکارگیری آن اطلاعات، مربوط می‌شود. همین موضوع باعث پدید آمدن بحث‌های پرمایه‌ای در میان کسانی شده که برداشت‌های گوناگونی از این مسئله دارند. شکل ارائه این اطلاعات در صفحات اطلاع‌رسانی اینترنتی، نحوه تفسیر و ارائه برداشت از اطلاعات می‌تواند کاملاً یک جانبه شود و هر موضعی برای خود صفحات خاص خود را سازمان می‌دهد. اما در شکل پست الکترونیکی بخصوص وقتی که از روش‌هایی مثل ارسال به نشانی‌های فهرست شده و یا از کنفرانس‌ها استفاده می‌شود، دسترسی برای همگان آزاد است و تمامی افراد یا طرف‌های درگیر این امکان را خواهند یافت که دیدگاه‌های خود را تشریح و ارائه کنند. برخلاف رسانه‌هایی مثل روزنامه، رادیو و یا تلویزیون که در آن انعکاس واکنش‌های مخاطبان یا بسیار کند است و یا اصلاً صورت نمی‌گیرد، در رسانه‌های رایانه‌ای زمینه تبادل نظر و تداخل افکار با هر برداشت و یا تفسیری، فراهم و تضمین شده است.

بنابراین مبادله اطلاعات و بحث‌های فعال که در این رسانه‌ها جاری است نوعی از جوامع بحث و جدل بدیل را بوجود می‌آوردند بیرون از نهادهای سیاست‌سازی سنتی و به مراتب دموکراتیک‌تر از آن‌ها<sup>(۳)</sup>.

۳- آن‌چه که از درون این جوامع و ارتباطاتشان رشد و نمو می‌کند انواع گوناگون فعالیت‌های خارج از چهارچوب‌های متعارف است؛ گاهی اعتراض و انتقاد و گاه سازمان‌دهی بدیل‌های عملی، این رشد و نمو بر بستر تکامل مباحث در مورد «چه خبر» به بحث‌های فعال در مورد «چه باید کرد»، صورت می‌گیرد. به عنوان مثال گسترش آگاهی و نشر اطلاعات در مورد خیزش زاپاتیست‌ها و این‌که آنها کی هستند و چه می‌خواهند، در ادامه خود به حرکتی برای جلوگیری از تلاش‌های دشمن برای نابودی آنها بدل شد. اما در عین حال خود این ابزار (رسانه‌های رایانه‌ای) یک پدیده یا موضوع مورد بحث نیز هستند. در تمامی ارتباطات روی پهنه رسانه‌های جدید همیشه یکی از مضامین تبادل نظر و تبادل اطلاعات در مورد ظرفیت‌ها، کارایی‌ها و نحوه مؤثرتر استفاده از این ابزار است. این از یک سو محصول مستقیم افزایش همراهی مداخله‌گرانه مرتبطین است و از سوی دیگر واکنش به نیروهائی است که هدفشان محدود کردن دامنه و یا مسدود کردن کانالهای استفاده از این ابزار است. خود بحث در مورد «استفاده صحیح» از رسانه‌های جدید، به غیر از دولت‌ها و ابزارهای کنترل‌گر از میان استفاده‌کنندگان نیز بالا گرفته است. بخصوص وقتی که جنبش‌های جدید در مقابل اشکال سنتی‌تر مبارزاتی قرار می‌گیرند.

همزمان با انتقال بخش زیادی از چالش‌ها و مبارزات اجتماعی به پهنه رسانه‌های رایانه‌ای، جای تعجب ندارد که بسیاری از تاکتیک‌ها و روش‌های اقدام که در عرصه‌های دیگر به کار برده می‌شد، برای استفاده در رسانه‌های جدید انطباق داده می‌شوند. به عنوان مثال نوشتن و تنظیم طومارهای اعتراضی به نهادها و مقامات، اکنون به شکل ارسال پست‌های الکترونیکی درآمده که در مواردی توانسته به عنوان یک تاکتیک مؤثر با هجوم یک‌باره و سنگین به صفحات رایانه‌ای یک شرکت یا نهاد معین، عملاً فعالیت آن را مختل کند. یک روش دیگر رخنه به درون سایت‌های موسسات حساس و شعارنویسی یا نصب پلاکاردهای اعتراضی به شکل دیجیتال در آن صفحات است، که در سال ۱۹۹۸ نمونه‌ای از آن برای سایت سازمان CIA روی داد که شرمساری فراوانی را برای آن سازمان به همراه داشت<sup>(۴)</sup>. هر چند برای بسیاری از کسانی که شاهد این موارد هستند، این اقدامات بی‌ضرر و حتی خنده‌دار به نظر می‌رسد ولی از نظر دولت‌ها یک چنین اعمالی، حمله مستقیمی است به امنیت و کارآمدی دستگاه‌های اجرایی آنان؛ صرف‌نظر از این‌که هدف از اقدام نفوذی و کدشکنی چه باشد<sup>(۵)</sup> در نمونه‌های دیگری، شاهد این هستیم که افراد یا گروه‌های معترض، خیلی آگاهانه از روش تحصن‌های وسیع، مربوط به دوره جنبش حقوق مدنی سالهای دهه ۱۹۵۰ و یا روش ایجاد راه‌بندان‌های متعدد که مربوط به همین حرکت در دهه ۱۹۶۰ میلادی در آمریکا بود و یا از روش ساکنان بومی مناطق جنگلی آمریکای جنوبی در اشغال سرزمین‌های تصرف شده آنها که در دهه ۱۹۹۰ مرسوم شد، استفاده کرده و عین همین روش‌ها را در پهنه رسانه‌های رایانه‌ای به کار می‌بندند.

البته به کارگیری برخی از این روش‌ها از سوی خود جنبش‌های اعتراضی نیز با انتقاد رو به رو شده است. یکی از انتقادهائی که به طور وسیع مطرح شده اینست که معمولاً افرادی که کار رخنه در سایت‌های رایانه‌ای را انجام می‌دهند (Hacktivists) در موارد متعددی هدف‌های نامناسبی را نشانه گرفته‌اند و دلیل آن این بوده که یا با آن اقدام و جنبش اعتراضی که در حمایت از آن دست به رخنه زده‌اند ارتباط مستقیم نداشته‌اند و یا برای طرح رخنه خود با آن جنبش مشخص مشورت و هماهنگی نکرده‌اند. انتقاد دوم اینست که استفاده از روش‌هایی مثل رخنه و یا از کار انداختن سایت‌ها در نفس خود نقض اصول اولیه آزادی بیان است و در عین

حال راه را باز می‌کند که نیروی مقابل نیز برای تضعیف ما از همین روش‌های مختل کننده استفاده کرده و آن را در قالب مقابله به مثل توجیه کند<sup>(۶)</sup>. و بالاخره انتقاد سوم این است که معمولاً با دشواری می‌توان این را برای افکار عمومی ثابت و توجیه کرد که یک چنین روش‌هایی، صرفاً کار یک عده عناصر سرکش و ماجراجو نیست و واقعاً روش اقدام یک جمعیت وسیع است. بنابراین گاه اثبات اهمیت و جایگاه سیاسی نیروئی که دست به اقدام می‌زند کار دشواری است و در نتیجه مشروعیت آن برای بسیاری ممکن است قابل قبول یا باور کردنی نباشد. در نهایت باید اضافه کنم که تا جایی که من اطلاع دارم، هیچ جنبشی یا حرکت اعتراضی تاکنون استفاده از چنین روش‌هایی را به عنوان تاکتیک عمومی خود اعلام نکرده است.

یک چنین مباحثی در مورد اصول کلی ناظر بر کار و تاکتیک‌های مورد استفاده و همین‌طور تأثیرات و عواقب هر روش یا تاکتیک معین، عنصر بسیار مهمی از سازمان‌دهی و سازمان‌یابی دموکراتیک و شفاف در پهنه رسانه‌های رایانه‌ای است. معمولاً هر اقدامی حتی اگر یک نامه اعتراضی ساده باشد قبل از انتشار، در روابط می‌چرخد و می‌تواند مورد انتقاد و یا حک و اصلاح قرار بگیرد<sup>(۷)</sup>. علاوه بر این، چون موضوعات مورد بحث در این شکل‌ها و ارتباطات، مسائل اجتماعی است و همه موضوعات، حرکات و جنبش‌ها نسبتاً مستمر هستند و نه لحظه‌ای، در مسیر حرکت خود متحول شده و تجارب جدیدی پیدا می‌کنند که باز زمینه‌ساز ادامه بحث و گفتگوها می‌شود. شبکه جهانی اینترنت در عمل ثابت شده که یک ابزار سریع و کارآمد برای تبادل و شراکت این تجارب و همچنین جمع‌بندی از بررسی‌های متفاوت از یک اقدام و یا یک تاکتیک مشخص است. به نظر می‌رسد که یک چنین مباحث و جمع‌بندی‌هایی، به این نتیجه رسیده‌اند که میزان به کارگیری روش‌هایی که تحت عنوان «نافرمانی مدنی الکترونیکی» می‌شناسیم باید محدود باشد.

آن‌چه که ما در این بررسی کلی و کوتاه می‌بینیم، ظهور جوامع و گروه‌هایی است که اشکال جدیدی از فعالیت و سازمان‌دهی را تجربه و بنابراین بررسی می‌کنند. همزمان با جهانی‌تر شدن مضمون این مبارزات، جوامع فعال و سیاست آنها نیز جهانی‌تر می‌شوند. این جوامع و فعالیت آنها تا حدودی یک همتای جدید برای ساختار نهادی سرمایه‌داری معاصر ایجاد کرده‌اند. ولی آنها در عین حال و به وضوح نه فقط در مخالفت با این ساختار عمل می‌کنند بلکه هدفشان فراتر رفتن از آن و ایجاد اشکال جایگزین و دموکراتیک‌تر از سازمان‌های اجتماعی است. به نظر می‌رسد که خصوصیت بنیادی این جنبش‌های اجتماعی و مبارزه آنها راه دیگری ندارد جز رجوع به دسته‌بندی ایدئولوژیک دوران جنگ سرد. هر چند بسیاری می‌گویند، یا مدعی‌اند، که تضاد بین دو قطب (اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا) تضاد در شکل بود و نه در مضمون، ولی در آن دوران چه به درست و چه به غلط یک فضا یا حس ناشی از تقابل دو طرح و دو راه متفاوت برای سازمان‌دهی اجتماعی فراگیر بود<sup>(۸)</sup>. به این اعتبار، در غرب معنای دوران جنگ سرد تلاش برای حفظ سرمایه‌داری بود، و این رقابت نه فقط با سلاح موشک و گلوله بلکه با اسلحه تبلیغاتی نیز پیش می‌رفت. جنگی متکی هم به اسلحه و هم به ایده. در پایان نیز، این کلام و تبلیغات و ایده‌ها بود که بسیار مؤثرتر از قدرت تسلیحاتی، رقابت را به نفع غرب پایان داد.

امروزه دیگر خبری از جهان دو قطبی نیست. دیگر خبری از آن جنبش کمونیستی بین‌المللی نیست و بنابراین دیگر یک هدف واحد برای نشان رفتن سلاح‌ها و شلیک به سوی آن وجود ندارد. ولی مسلماً بین نظم موجود سرمایه‌داری سلطه‌گر و منتقدان آن و آلترناتیوهای آنها یک اختلاف عمیق وجود دارد. در دنیای امروزی به جای رویارویی و شاخ و شانه کشیدن بین عقاب و خرس (سمبل‌هایی دولت آمریکا و اتحاد شوروی)، کشمکش اصلی بین کوسه درنده‌ای است با هزاران ماهی کوچکی که این کوسه را احاطه کرده‌اند و هر روز بر توان و میزان



همکاری و اتحاد آنها افزوده می‌شود. ممکن است این کوسه با هر مانور خود و متکی به آرواره‌ها و دندانهایش تعدادی از ماهیهای کوچک را نابود کند اما با افزایش شمار ماهیها و تقویت یکپارچگی و قدرت آنها در فلج کردن حریف، بی‌اثر بودن دست و پا زدنهای کوسه برای نجات خود عریان‌تر می‌شود.<sup>۸۳</sup>

بنابراین امروز نبرد واقعی برای آینده، مبارزه «کلام و اینترنت» است، نبردی بین دیدگاه‌های متضاد (یا دو دیدگاه عموماً متضاد) در مورد سازمان‌دهی اجتماعی. مدافعان سرمایه‌داری ممکن است با خشونت به مخالفان خود حمله کنند ولی در نهایت (همان‌طور که زیرک‌ترین آنها دریافته‌اند) تنها وسیله‌ی دفاع آنها این است که اردوی مخالفین را از درون تضعیف کرده و بر آن افسار ببندند. این روش، یعنی فرسوده کردن انرژی و قدرت خلاقه بشر، همیشه نقطه‌ی قوت سرمایه‌داری بوده است. اما آیا می‌تواند دوباره این کار را بکند؟ تجدید سازمان فعلی سرمایه‌داری با چرخش بیش از پیش به سمت تکنولوژی و عرصه‌ی اطلاعات و ارتباطات که مستلزم انتقال و تبدیل ایده‌ها و خلاقیت‌ها به کالاهای مصرفی است، یکی از روش‌های سرمایه‌داری برای ادامه بقا است. روش دیگری که در حاشیه آن به کار بسته می‌شود (بخصوص در سال‌های اخیر از سوی نهادهای مالی بین‌المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی شاهد آن بوده‌ایم) توجه به شعارهای اصلی منتقدان و تلاش برای خلع سلاح مخالفان از طریق در نظر گرفتن برخی از این انتقادهاست.

سؤال نهائی اینست که آیا سرمایه‌داری با تلاش برای یارگیری‌های جدید و تبدیل کردن برخی از منتقدان به ابزارهای خود، می‌تواند اردوی مخالفین را از پا در آورده و جذب کند و یا این که مخالفان با ارائه بدیل‌های خلاق، پویا و جذاب می‌توانند سرمایه‌داری را به لحاظ نظری و رهبری از دور رقابت خارج کنند. بقا و یا تجدید حیات سرمایه‌داری را روند یک چنین چالش‌هایی و پاسخ به آنها تعیین خواهد کرد.

\* این نوشته نخستین بار در جولای سال ۱۹۹۹ با عنوان زیر و در صفحه تارنمای نویسنده انتشار یافت:

Computer \_ Linked Social Movements and the Global Threat to Capitalism  
<http://www.eco.utexas.edu/Hompages/Faculty/Cleaver>

\*\* هری کلیور (Harry Cleaver) استاد رشته اقتصاد در دانشگاه تگزاس است. او از جمله هواداران مارکسیسم اتونومیست و از سازمان‌گران شبکه‌ی همبستگی با جنبش زاپاتیست‌ها در ایالات متحده است. از او نوشته‌های متعددی به چاپ رسیده است که از جمله‌اند:

Virtual & Real Chiapas Solidarity Networks, July 2000  
Nature, Neoliberalism and Sustainable Development/ April 1997.  
<http://www.eco.utexas.edu/Hompages/Faculty/Cleaver>.

#### پانویس‌ها:

۱- زمانی که فعالان محلی قادرند علیه سیاست‌های یک دولت ملی واحد دست به بسیج جنبش‌های فراملی بزنند، مثل نمونه‌ی زاپاتیست‌ها، آنها درگیری را به عرصه بین‌المللی می‌کشاند و کوشش‌های حکومت‌های محلی را برای پنهان ساختن طبیعت درگیری‌ها ناکام می‌سازند.  
۲- تمایز قائل شدن متافیزیکی میان power به معنی قدرت و Power به معنی توانایی متعلق به اسپینوزا است. اخیراً اتونومیونگری به این گونه تمایز گذاشتن تفسیری طبقاتی داده است. نگاه شود به:

The Savage Anomaly: The Power of Spinoza's Metaphysics and Politics, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1991.

۳- کارل مارکس برای توصیف سرمایه و تسلط آن بر جامعه بطور مکرر استعاره «روح خون آشام» (Vampire) را بکار گرفته است.

۴- نگاه کنید به دو کتاب که بیان‌کننده آن دوره‌اند:

Teresa Hayter, Aid as Imperialism, Harmonswork; Penguin, 1971.

Cheryl Payer, The World Baknk: A Critical Analysis, New York: Monthly Review Press, 1982.

۵- نگاه کنید به:

Harry Cleaver, "Close the IMF, abolish debt and end development: a class analysis of the international debt crises, "Capital & Calss, NO. 39 Winter 1989.

انباشت عظیم بدهی‌ها در آمریکای لاتین را عموماً حکومت‌های غیر دموکراتیک و بنگاه‌های خصوصی و یا دولتی که برای مقاصد سرکوب‌گرانه و یا استثمارگرانه وام می‌گرفتند باعث شده‌اند. دشواری بازپرداخت ناشی از سیاست‌های سخت‌گیرانه پولی بود که برای نخستین بار در اوایل دهه (گذشته) در ایالات متحده به اجرا گذاشته شدند. این سیاست‌ها با افزایش نرخ بهره اقتصاد جهانی را به درون چنان رکوردی پرتاب کردند که امکانات صادراتی برای کشورهای وام‌گیرنده شدت پائین آمد و همراه با آن توانایی تحویل ارز خارجی که برای بازپرداخت بدهی‌ها بدان نیاز بود.

۶- نگاه کنید به:

Ronalde Munch & Peter Waterman, Globalization, Socail Movements & New Internationalism, Washington: Cassel, 1998.

۸- بطور نمونه نگاه کنید به:

Howard Fredrick, "Computer Networks and the Emergence of Global Civil Society," in Linda M. Haransim (ed.) Global Networks: Computer and International Communication, Cambridge: MIT Press, 1993.

۹- مفهوم «طبقه کارگر» در برخی از نظریه‌های مارکسیستی آن‌گونه تعریف می‌شود که همه‌ی آنها‌یی که فعالیت آن‌ها سهمی در باز تولید انکشاف‌یابنده سرمایه‌داری داشته باشد و (در عین حال) مبارزاتشان این بازتولید را نفی می‌کند، خواه مزد بگیر باشند و خواه غیر مزد بگیر.

۱۰- یک نمونه از چنین مهار کردنی را می‌توان در دوران کینزی یافت، یعنی زمانی که مبارزات کارگران برای افزایش دستمزد در خدمت تشویق سرمایه‌گذاری و رشد بارآوری سرمایه‌دارانه بکار گرفته شدند.

۱۱- برای نمونه نگاه کنید به:

Paolo Vierno, "Notes on the General Intellect," in S.Makbisi, C. Casarino and R.E., Kanl, Marxism Beyond Marxism, New York: Routledge, 1996.

۱۲- یکی از مشخصه‌های مهم این فهرست‌ها راهی است که شبکه‌های وسیعی از مردم می‌توانند به سرعت گزارشات را کنترل و میزان درستی آن را دریابند. امکان چنین کاری خصوصاً در لحظات بحرانی اهمیتی بسیار دارد. در یک مورد جدید، در جریان یک حمله نظامی دولت مکزیک به زاپاتیست‌ها گزارشی در تارنما (اینترنت) انتشار یافت مبنی بر این که بسیاری از مردم کشته شده‌اند و بیمارستان‌ها مملو است از زخمی‌ها. این داستان به فوریت مورد رسیدگی قرار گرفت، تشخیص داده شد که نادرست است و با استفاده از فهرست‌های پستی چپ‌پایان تکذیب شد. کسانی که استفاده از تارنما توسط جنبش‌های زاپاتین جوشیده را مورد انتقاد قرار می‌دهند اغلب به چنین نمونه‌ای استناد می‌کنند و مدعی می‌شوند اطلاعاتی که جنبش‌ها از طریق لیست‌های پستی خود ارسال می‌کنند می‌توانند همان اندازه نادرست باشند که اطلاعات انتشار یافته از جانب حکومت‌ها. این انتقادات نمی‌خواهند بپذیرند که این گزارش با سرعتی به مراتب بیشتر از حکومت‌ها و وسایل ارتباط جمعی رسمی در مواردی که اخبار نادرست انتشار می‌دهند تصحیح شد.

۱۳- این رویداد در هیجدهم سپتامبر ۱۹۹۶ اتفاق افتاد و روی بسیاری از صفحات تارنما حفظ شد. از جمله نگاه کنید به: <http://www.2600.com/cia/>

۱۴- پیشینه ذهنی این تاکتیک را می‌توان در دو کتاب زیر یافت:

Critical Art Ensemble: Electronic Disturbance, Brooklyn, New York: Autonomedia, 1994.

Critical Art Ensemble: Electronic Civil Disobedience and Other Unpopular Ideas. Brooklyn, New York: Autonomedia, 1996.

۱۵- ضد حمله‌ی آژانس سیستم‌های اطلاعاتی دفاعی پنتاگون در سپتامبر ۱۹۹۸، واهمای که نسبت به این گونه خطرات وجود داشت را بطور مشخص نشان داد. نگاه کنید به گزارش زیر:

Winn Schwartau, "Cyber-Civil disobedience", Network World, January 11, 1999.

۱۶- صحت این امر را نامه‌ی سوزان جورج Susan George به سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه OECD تأیید می‌کند، که در آن مشارکت در مباحثات مربوط به «موافقت‌نامه‌ی چند جانبه سرمایه‌گذاری» پات پذیرفته نشده است.

۱۷- البته تمایز این دوره در شکل آن‌ها بود تا در مضمون‌شان.

۱۸- این استعاره را که زمانی برتولت برشت آن را بکار گرفته، اخیراً زاپاتیست‌ها مناسب دیده‌اند و سرزبان‌ها انداخته‌اند. برشت در قصه «وگر کوسه‌ها مردم بودند» این استعاره را آورده بود که در «قصه‌هایی از تقویم» در سال ۱۹۴۷ به چاپ رسید. در مورد زاپاتیست‌ها نگاه کنید به: Culture and Media in the Transition to Democracy., La Jamada, July 5, 1996.

# زاپاتیست‌ها و مفهوم قدرت

جان هالووی

برگردان: مریم آزاد

جنبشی که اول ژانویه سال ۱۹۹۴ در جیپاس، منطقه‌ای جنگلی در جنوب مکزیک، متولد شد امروز دیگر جنبش محلی دهقانان بومی‌ای نیست که برای زمین و خود مختاری اسلحه برداشته‌اند. جنبش زاپاتیستا یک تفکر و بینش رادیکال و یک تجربه‌ی انقلابی است که از مرزهای یک کشور معین فرارفته است و بازتاب‌های جهانی پیدا کرده است. برخی آن را نمونه‌ی جنبش‌های اجتماعی عصر جهان‌گستری سرمایه و نمادی از مقاومت جهانی در برابر سلطه‌ی نئولیبرالیسم می‌دانند. گروهی آن را تجسم یک استراتژی نوین برای جنبش کارگری بین‌المللی توصیف می‌کنند و شماری نیز از آن به عنوان رادیکالیزم سیاسی دوران پسا مدرن یاد می‌کنند. هر اندازه با این برداشت‌ها یا برداشت‌های مشابه دیگر موافق نباشیم یک چیز را شاید نتوان انکار کرد و آن این که جنبش زاپاتیستی پرسش‌های نظری و عملی بسیاری را به میان آورده که چپ انقلابی نمی‌تواند نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت بماند، زاپاتیستا درک‌های کلاسیک از مفاهیمی چون قدرت، انقلاب، طبقه، زبان، فرهنگ را به چالش خوانده‌اند و برداشت‌های تازه‌ای را در هر رابطه معرفی کرده‌اند. به گمان ما، این پرسش‌ها و برداشت‌ها باید از جانب چپ ایران نیز مورد تأمل قرار گیرند. به همین منظور راه کارگر در این شماره و شماره‌های آینده مطالبی را در این رابطه انتشار خواهد داد، و صفحات خود را برای انعکاس نظرات خوانندگان خود در رابطه جنبش زاپاتیستی و نقد و بررسی‌های آنان گشوده خواهد داشت (سردبیر).

زاپاتیست‌ها و حکومت چینین ابراز می‌دارد: از نظر ما، این گفتگو اساساً غیر منصفانه است زیرا میان برابرها نیست. با این همه، درین گفتگو ارتش‌هایی بخش زاپاتیست‌ها نه فقط طرف ضعیف مذاکره نیست بلکه قوی‌تر نیز هست چون آگاهست که سران حکومت تنها به زور نظامی و دروغ‌پردازی رسانه‌های خودی متکی هستند بدون این که بدانند زور و دروغ سرانجام محکوم خرد و برهان انسانی است. از نظر ما، این دسیسه‌ها چند صباحی بیش نخواهند توانست خود را تحمیل کنند، و دیر یا زود، تاریخ همه چیز را بر سر جای خود خواهد نشانده (مارکوس، ۵/۵/۹۵، لاجورنادا، ۱۱/۵/۹۵).

سخنانی بسیار زیبا، اما ساده لوحانه! براستی آیا بیانی‌ی مارکوس را می‌توان جدی گرفت؟ استناد او به تاریخ هیچ مشکلی را نمی‌گشاید. چرا که تاریخ چیزی بیش از بازتاب مجموعه‌ی مبارزات بر سر قدرت نیست. بنابراین، چطور می‌توان پذیرفت که زاپاتیست‌ها از دولت مکزیک نیرومندتراند و یا زور و فریب سرانجام مغلوب خرد انسان می‌شود؟ دفاع از چنین ادعایی که ظاهراً بوج به نظر می‌رسد مستلزم ارائه تیوری جدیدی از قدرت است.

می‌توان گفت که این بی‌تردید همان است که چالش بزرگ زاپاتیست‌ها و شورش ساده‌دلانه‌شان به ارمغان آورده است - باور کردنی

۱- مارکوس، فرمانده دوم جنبش زاپاتیست‌ها در فراخوان خود برای برپایی یک همایش میان قاره‌ای علیه نئولیبرالیسم چنین می‌نویسد: «باز هم دروغی دیگر به جای واقعیت به ما تحویل داده می‌شود، دروغی که باور به آن باور به شکست امید و سربلندی انسان و فروپاشی مفهوم انسانیت است» (لاجورنادا، ۳۰/۱/۹۶)

این دروغ پردازی‌ها در باره قدرت و ضرورت‌های انسانی است. اما پس از بیست سال سلطه نئولیبرالیسم باید گفت که این گونه تلاش‌ها بی‌ثمرند و کمتر خریدار دارند. امروز، آن نگرش خوش‌بینانه به بازار که در سال‌های دهه ۸۰ رواج داشت، به طور گسترده‌ای جای خود را به نوعی واقع‌نگری داده است - با این حال هنوز هم عده‌ای عقیده دارند که: «تحت سیستم بازار اگر چه همه چیز مطلوب و بی‌نقص نیست، اما در بر این پاشنه می‌چرخد و باید هم به چرخد، چرا که در دنیای واقعی جایگزینی برای آن وجود ندارد. به نظر آن‌ها: «یک جامعه متفاوت شاید برای بعضی‌ها مطلوب باشد اما ممکن نیست». ما در پاسخ به آن‌ها می‌گوئیم دروغ درباره شکست امید یعنی انکار امکان‌پذیری تحول، و این دروغی است که اصل توان دگرگون‌سازی را در انسان نفی می‌کند.

درک و برداشت زاپاتیست‌ها از مفهوم امکان‌پذیری کاملاً متفاوت است. درین باره مارکوس در متنی پیرامون یک مذاکره میان

نیست که در دنیای امروز، یعنی درست پس از فروپاشی دیوار برلین، شکست‌سازان نیست‌ها، شکست انقلابات در السالوادور و گواتمالا و هر چه بیشتر جذب شدن این کشورها به دنیای سرمایه‌داری، یعنی زمانی که انقلاب کوبا برای حفظ تمامیت خود در سرگشتگی محض دست و پا می‌زند، و همه جنبش‌های انقلابی بزرگ در آمریکای لاتین و دیگر نقاط جهان از خروش ایستاده‌اند، و در روزگاری که دولت مکزیکی پیوستن به NAFTA را نشانه نوگرایی می‌داند و به آن افتخار می‌کند، یعنی در چنین دنیای وانفسایی، یک گروه از دهقانان بومی که غالباً مسلح به تفنگ‌های چوبی هستند، به پا خیزند و کنترل سن کریستوبال (San Cristobal) و دیگر شهرهای چیاپاز (Chiapas) را به دست بگیرند. جالب‌تر این که همه جا سرزبان‌ها بیاندازند که به عنوان گروهی متشکل از چند هزار بومی از ساکنان جنگل‌های جنوب شرقی مکزیکی، به قصد تغییر جهان دست به شورش زده‌اند. آن چه بیش از همه در پروژه زاپاتیست‌ها مرکزی و مهم است، و به همین نسبت در ظاهر ساده لوحانه، این است که آنها می‌خواهند جهان را تغییر دهند اما بدون کسب قدرت، و علاوه بر همه این‌ها، گفتمان آنها سرشار است از بذله‌گویی، حکایت‌پردازی، از حضور کودکان و ازرقص و پایکوبی، حال، با چنین ویژه‌گی‌هایی آیا ممکن است بتوانیم این شورش را جدی تلقی کنیم؟ در واقع برای افرادی مثل ما که این سوی جهان در اروپا زندگی می‌کنیم چنین گفته‌ها و ادعاهایی دور از ذهن، بیشتر به ادبیات جادوی و حکایات گابریل گارسیا مارکز می‌ماند تا به واقعیت‌های ملموس.

با این همه من بر آنم که زاپاتیست‌ها را جدی بگیرم، دلم می‌خواهد مارکوس را در ادعایش که گروه خود را از دولت مکزیکی هم تواناتر می‌داند باور کنم. می‌خواهم خواسته این گروه را جدی بگیرم که هدفشان تغییر جهان است اما بدون کسب قدرت. می‌خواهم این چنین باور کنم چون، فکر نمی‌کنم راه دیگری برای رهایی از تراژدی کنونی جهان وجود داشته باشد، جهانی که در آن هر روزه ۵۰۰۰۰ تن از گرسنگی جان می‌سپارند، جهانی که در آن بیش از یک میلیارد نفر در فقر مطلق روزگار خود را سپری می‌کنند. من خوب می‌دانم که به رغم نیاز حیاتی جهان کنونی به تحول، تا چه اندازه راه‌های رسیدن در آن مسدود است، برای همین قصد دارم نظریه‌ای نه شاعرانه و رمانتیک بلکه اصولی و عملی از تفکری که در پس بیانیه مارکوس درک می‌کنم ارائه دهم. می‌دانم خواستن و باور داشتن با همه اهمیت‌شان به تنهایی کفایت نمی‌کنند و تردیدی نیست که برای رسیدن به آرمان‌ها می‌بایست با استفاده از اصول تئوریک و شیوه‌های عملی در خور آن‌ها مسایل را درک و همواره مورد نقد و بررسی قرار داد.

زاپاتیست‌ها خود عملاً عامل چنین چالشی بودند؛ آنها با شیوه‌ها و تئوری‌های موجود، به ویژه نظریه‌های چپ انقلابی سنتی، در افتادند و در واقع «طرحی نو در انداختند. مارکوس، در بزرگداشت اولین سال قیام زاپاتیست‌ها، نگرش خود را درین باره چنین بیان کرد:

«در سال گذشته شاهد درهم شکستن چیزی بودیم. آن چه شکست فقط یک تصویر دورغین از مدرنیته نبود که نئولیبرالیسم می‌کوشد آن را به ما قالب کند، و یا پروژه‌های غیر واقعی دولت و ارتش آن که خود را نهادین می‌داند، آن چه شکست تنها رفتار ناعادلانه یک کشور علیه ساکنان بومی خود نبود، بلکه بالاتر از همه، بروز این شکست را می‌شد در تداوم خشکی و نرمش‌ناپذیری چپ جستجو کرد. این بدین معنا بود که مبارزه سیاسی در میانه سفری از تجربه درد و یأس به امید، خود را در برابر زنگار کهنه دیرین تنها، برهنه و بی‌پناه یافت. وجود امید اما باعث شد به شیوه‌های تازه‌ای از نبرد توجه شود، به راه‌های تازه‌ای از سیاسی بودن و به سیاست پرداختن، یعنی روی کردن به یک علم سیاست جدید، یک اخلاق سیاسی نوین، اخلاقی که به یک آرزو خلاصه نشود بلکه جستن به فراسوی دیگر باشد.» مارکوس، فرمانده دوم سیاسی، لاجورنادا، ۲/۵/۹۲، Citado Por Rosario Ibarra, Lajornada. مارکوس حتی می‌توانست بی‌افزاید که: در پس این حرکت تئوری تازه‌ای بود با درکی تازه از مفهوم سیاست و قدرت.»

۲- قدرت غالباً با کنترل از طریق پول و یا حکومت همراه است. کسب کنترل حاکمیت آن هم به عنوان شرطی برای ایجاد تحول اجتماعی، بیشتر مواقع بخشی از استراتژی‌های چپ، به ویژه جریان غالب آن بوده است. برای چپ اصلاح طلب پیروزی در انتخابات به گونه‌ای شرایط کنترل حکومتی را به وجود می‌آورد، در حالی که برای چپ انقلابی (یعنی لنینیست‌ها و پیروان مبارزات چریکی) شرط اساسی بدست آوردن حاکمیت است. این اختلاف نظر و روش در واقع انگیزه بحثی تاریخی میان این دو جبهه چپ یعنی اصلاح‌طلبان و انقلابیون بوده و کماکان نیز وجود دارد. با این همه هدف دستیابی به قدرت حکومتی، به عنوان شرطی اساسی برای تغییر جامعه، هدف مشترکی برای هر دو گروه می‌باشد.

کوشش اصلاح طلبان و انقلابیون در راستای متحول ساختن جامعه از طریق کنترل حکومت، تاکنون موفقیتی نداشته است. از سوی دیگر، همه شکست‌های تاریخی در این گذرا را نباید به پای «خیانت به انقلاب» و یا توده مردم نوشت. این شکست‌ها گویای این نکته‌اند که جایگاه اصلی قدرت دولت نیست. دولت‌ها خود در پوشش جهانی روابط اجتماعی سرمایه‌داری تعریف می‌شوند بدین ترتیب نمی‌توانند عامل یک تحول بنیادین در جامعه گردند، چرا که خطر فرار سرمایه راه را بروی چنین تحولی می‌بندد و هر تلاشی در این جهت موجودیت خود دولت را تهدید خواهد کرد. پس می‌توان نتیجه گرفت که مفهوم قدرت دولت یک مفهوم خیالی است، زیرا تصرف دولت الزاماً تصرف قدرت نیست.

تلاش برای تغییر جامعه از طریق به دست آوردن دولت، نه تنها با بن بست رو به رو شده بلکه پافشاری بر چنین باوری عملاً باعث نابود شدن جنبش‌هایی گردیده که هدفشان ایجاد تحولات ریشه‌ای بوده است. صرف قرار داشتن دولت‌ها در درون یک شبکه جهانی سرمایه‌داری

آن‌ها را ناگزیر می‌کند تا در ادامه راهی که برای عملکرد خود در اختیار دارند به دستگاه‌های باز تولید روابط اجتماعی سرمایه‌داری تبدیل شوند. در چنین شرایطی دولت‌ها به گونه‌ای عمل می‌کنند که سرمایه‌داری پا بر جا به ماند و در ضمن عوامل بازدارنده و یا ناسازگار با باز تولید روابط اجتماعی سرمایه‌داری از سر راه برداشته شوند. این از سر راه برداشتن‌ها می‌توانند خشونت‌آمیز باشند، آن‌گونه که در سرکوبی فعالیت‌های انقلاب و اعتراضی به کار گرفته می‌شوند. اما شیوه‌های کمتر محسوس هم وجود دارد، مثل انکار فرهنگ مردمی، مثل زیر پا گذاشتن و یا سرکوب هیجانانگیز، عشق‌ها، نفرت و خشم، خنده و رقص و پایکوبی ساکنان یک سرزمین. بدین ترتیب است که دولت با جداسازی حوزه‌های عمومی و خصوصی از هم، باعث یک دوگانگی میان بخش جدی‌ما و بخش شخصی و کم‌اهمیت‌تر ما می‌شود. یعنی با پاره پاره کردن ما، ما را با خویشستن خویشمان بیگانه می‌کند.

مشکل هر فعالیت چپی که هدفش قبضه دولت است متمایل بودن به باز تولید همین فروپاشی و تجزیه فرد است. به کلام دیگر باید گفت که اگر قدرت و دولت یکی دانسته شوند دستیابی به قدرت مترادف خواهد شد به سرکوب بخشی از ما، مثلاً سرکوب اراده، تعهد و از خود گذشتگی ما در راه مبارزه علیه بی‌بندوباری‌ها و وظیفه‌ناشناسی‌ها. در مورد احزاب سیاسی اصلاح طلب که خواهان کسب قدرت از طریق کسب آراء عمومی هستند باید گفت که آن‌ها تحت نفوذ و فشار حاکمیت که تلاش در تثبیت روابط اجتماعی سرمایه‌داری دارد ناگزیراند از اصل و قاعده مالکیت پیروی کنند و همواره مخالفین و مهاجمین به این قاعده را در مهار داشته باشد. انقلابی‌ها تصویری دیگر از دولت ارائه می‌دهند زیرا شرایط ایجاد می‌کند که این سازمان‌ها مخفیانه عمل کنند یعنی برای کسب قدرت پذیرای هر گونه خطرات جانی نیز بشوند. هدف آن‌ها هر چند ممکن است بوجود آوردن جامعه‌ای باشد که در آن یکپارچگی شخص حفظ شود و از خود بیگانگی از میان برود. اما، از دید زاپاتیست‌ها فرایند کسب قدرت خود الزاماً باعث از هم پاشیدگی فرد می‌شود و بر طبق این نظریه، در جامعه دور از انسانیت و از خود بیگانه، تنها راه غلبه بر دشمن برگزیدن گفتمان و شیوه سازمان‌دهی خود اوست.

چنین برداشتی از مفهوم قدرت نهایتاً قدرت و زور نظامی را برابر قرار می‌دهد. ارتش (خواه دولتی و خواه انقلابی) تنها یک مدل برای سازمان‌دهی کارخانه نیست بلکه نهایتاً نموداری است اغراق‌آمیز از سازمان‌دهی، تشدید از خود بیگانگی تا بالاترین حد ممکن، و فرمانبرداری افراطی در زندگی روزمره و عادی. در تقکری که در آن قدرت با زور نظامی یکسان فرض می‌شود (و اعتقاد بر این است که قدرت باید با بکارگیری نیروی نظامی بدست آورده شود)، عملاً قدرت و انسان زدایی (از خود و یا از دیگران) به یک معنی هستند.

در سیستم سازماندهی که به طور سنتی از دولت پیروی می‌کند همواره مردان (به ویژه مردان جوان) اولویت دارند. این بیش از آن که

یک تبعیض مستقیم علیه زنان باشد نشانگر زمینه‌های ارزشی است که بر اساس تجربه‌های مختلف اجتماعی به وجود می‌آیند. احساس تعهد وفادارانه به انقلاب مشوق به وجود آمدن فرهنگی می‌شود که اساس آن را سلسله مراتبی از رفتار، فعالیت و آزمون‌های اجتماعی تشکیل می‌دهد. برای پیروان چنین دیدگاهی هر فعالیتی که ضد حکومتی باشد برتر است تجربه‌های دیگر چون ارتباطات مؤثر روزمره، بازی کردن با کودکان و لذت‌جویی‌های فردی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند. دقیقاً همان جدایی انداختن میان عمومی و خصوصی، میان مسایلی که فرمانروایان جدی و پر اهمیت و یا کم اهمیت تعریف می‌کنند یعنی آن‌چه در اساس، موجودیت حکومت را تشکیل می‌دهد، بازسازی می‌شود. در دنیای سرمایه‌داری، سیاست، نه خسته‌کننده بلکه جدی و مهم تلقی می‌شود، یعنی موضوعی فقط برای افراد جدی و با اهمیت، دور از دیگر جنبه‌های زندگی مانند کودکان، سرگرمی‌ها و لذت‌های عادی، دنیای چپ سنتی نیز تصویری چندان متفاوت از این نداشته و ندارد.

۳- اگر باز گردیم به دیدگاه سنتی چپ که برطبق آن تسخیر انقلابی دولت تنها از عهده جوانان مجرد برمی‌آید و فقط مناسب زندگی آنهاست آنوقت می‌توانیم دریابیم چرا زاپاتیست‌ها باورهای سنتی خود از انقلاب را رها کردند و از یک گروه انقلابی تبدیل به ملت و جماعتی مسلح شدند. آن‌ها به تکرار گفته‌اند که هدفشان تسخیر قدرت حکومتی نیست. آن‌ها بارها و بارها حین فعالیت‌های خود و در متن بیانیه‌هایشان نشان داده‌اند که مخالف حکومت کردن به عنوان شکلی از فعالیت هستند.

بهترین نمونه برای تأیید نظریه ذکر شده پافشاری زاپاتیست‌ها بر شعار 'Mander Obedeciendo' یعنی «رهبری توأم با پیروی» است، عقیده‌ای که رهبران جنبش را وادار به اطاعت از خواست‌های اعضا می‌کند و باعث می‌شود که همه تصمیم‌گیری‌ها در یک فرایند گروهی انجام گیرند. ایستادگی بر سر این عقیده تاکنون تنش‌های بسیاری را در مذاکرات با دولت ایجاد کرده است که نمونه بارز آن برخورد با پیچیدگی درک شرایطی است که مفهوم «زمان» به وجود می‌آورد. با در نظر گرفتن نارسا بودن شرایط ارتباطی در جنگل لاکاندونا (Lacandona) و همچنین نیاز دائمی و سریع به مذاکره و نتیجه‌گیری برای مسائل پیروی از «رهبری توأم با پیروی»، که طبیعتاً وقت‌گیر است ایجاد تنش و تضاد می‌کند. با آگاهی از این ناهمخوانی سرانجام زاپاتیست‌ها در پاسخ به فشار دولت برای عکس‌العمل و جواب فوری گفتند متأسفانه مشکل شما این است که اساساً مفهوم ساعت بومیان را درک نمی‌کنید. درین رابطه فرمانده دیوید نیز چندی بعد به نمایندگی زاپاتیست‌ها گفت: «ما سرخپوست‌ها، برای ادراک و استنباط، تصمیم‌گیری و توافق عمل ضرب آهنگ ویژه خودمان را داریم. اما وقتی این را با نمایندگان دولت در میان گذاشتیم آن‌ها فقط به ما خندیدند و گفتند اگر راست می‌گوئید چرا ساعت‌های ژاپونی به دست دارید، این ساعت‌ها که بومی نیستند ساخت ژاپون هستند.»

(Lajornada ۱۷/۵/۹۵). فرمانده تاجو (Tacho) نیز در پاسخ به این گونه برخوردها نوشت: «چنین استدلال‌هایی را نباید برای این‌ها به کار برد، بی‌فایده است، چون نمی‌فهمند. اصلاً درکشان از ما معکوس است. این‌ها نمی‌فهمند که ما «زمان» مصرف می‌کنیم و نه «ساعت» را!» (Lajornada, ۱۸/۵/۹۵).

برخورد زاپاتیست‌ها با مفهوم «جامعه مدنی» نیز شباهت به برخورد آن‌ها با مفهوم مقوله دولت دارد. این نکته را می‌توان از استراتژی‌های آنان برای رسیدن به یک وحدت عمل با مبارزان دیگر دریافت. برای نمونه همین چندی پیش، زاپاتیست‌ها در بیانیه چهارم جنگل لاکاندونا، که در اوایل امسال انتشار یافت و حاوی طرح پیشنهادی برای تشکیل یک جبهه ملی‌رهایی بخش بود، بار دیگر بر این نکته تأکید ورزیدند که از جمله شرایط عضویت در جبهه آنان همانا چشم‌پوشی کامل افراد از آرمان تسخیر قدرت حکومت است، نکته‌ای که از دید هواداران اصلاح طلب و چپ تروتسکیت دست کم اهانت آمیز تلقی می‌شود.

۴- پس چه باید کرد؟ زاپاتیست‌ها می‌گویند که هدفشان تصرف جهان نیست فقط می‌خواهند جهانی تازه بنا کنند. اما آیا رسیدن به چنین هدفی بدون قدرت و توانایی امکان پذیر است؟ اگر قدرت به معنای حکومت و یا نیروی نظامی تعریف نشود پس در چه باید آن را جستجو کرد؟ به راستی آیا می‌توانیم به وجود توان در انسان‌های بی‌قدرت، به تصویر انسان‌های بی‌چهره و به فریاد در انسان‌های خاموش باور داشته باشیم؟

زاپاتیست‌ها می‌گویند «جنگ افزارشان ترکیبی است از صداقت و سلاح آتشین» (Laplabra de Los armados de verdady fuego) با این حال برای آن‌ها صداقت الویت دارد. به عقیده آن‌ها راستین بودن، نه به خاطر مظاهر اخلاقی آن، بلکه به عنوان یک سلاح ارزنده است. زاپاتیست‌ها به سلاح حقیقت مجهزند، سلاحی پر اهمیت‌تر و کوبنده‌تر از جنگ‌افزار آتشین. آن‌ها اگر چه از نظر نظامی سازمان یافته‌اند اما هدفشان پیروز شدن به مدد حقیقت است و نه آتش اسلحه.

انسان‌های بی‌صدا و بی‌چهره از حقیقت نیرو می‌گیرند و بدان نیز مجهزند، راستین بودن زاپاتیست‌ها تنها در برخورد و شناخت آن‌ها از شرایط سرزمینشان متجلی نمی‌شود بلکه تداوم چنین شناختی را می‌توان درباره خودشان نیز ملاحظه کرد. برای آن‌ها با خویشتن خویش راستین بودن نشانه قدرت و سربلندی است و تنها با اتکا، بر چنین نیرویی است که سرانجام توانسته‌اند بگویند «بس است» و بدین وسیله برای مرگ جان باخته‌گان خود معنایی دست و پا کنند. آن‌ها می‌گویند بزرگی و سربلندی چیزی نیست جز دفاع از انسان بودنمان در جامعه‌ای که انسانیت ما را از زیر پا می‌گذارد. حفظ والامنشی برای ما در واقع تأکید است بر یکپارچگی خود در جامعه‌ای که همواره در فروپاشی ما کوشیده است. سربلندی برای ما اینست که مختار زندگی خود باشیم. برای ما بزرگی یعنی تجربه زیستن با آن چه «هنوز نیست»، یعنی همان

که برای بدست آوردنش همواره در مبارزه‌ایم. ما می‌دانیم که تنها با ایمان به حقیقت و سربلندی خود خواهیم توانست به تجربه‌ای این گونه از زندگی تداوم بخشیم.

در راستای چنین دیدگاهی است که مفهوم قراردادی قدرت در هم می‌شکند. درین جا قدرت دیگر آن چه وجود دارد نیست بلکه آن چیزی است که نیست، و یا به گفته بلوخ «آن چه هنوز نیست» است. در جامعه‌ای که در آن داده‌ها حاکمند و هویت تعیین شده خداوندگار، با خود راستین ماندن همانا تحکیم توانمندی انسان در نفی هویتی از پیش تعیین شده است. زاپاتیست‌ها دقیقاً در جامعه‌ای که بر پایه از خود بیگانگی مردمانش استوار است پرچم‌دار بی‌هویتی شده‌اند، یعنی پرچم‌دار شیوه‌ها و مظاهر زیستن خود، خنده و شادی و رقص و آوازهایشان و همه آن ویژه‌گی‌هایی که جامعه حاکم نفی می‌کند، و شگفت‌انگیز نیست اگر نتوان این ارزش‌ها را در چهارچوب مفاهیم قراردادی علوم اجتماعی که بر اساس «هست‌ها» و «هویت داده شده جهان» بنا شده است نمی‌گنجاند.

اما آیا این تفکر، پوچ و انتزاعی نیست؟ آیا می‌توان از قدرت «آن چه هنوز نیست» سخن گفت، یا از نفی از خود بیگانگی، نفس هویت و اتکاء بر حقیقت و والامنشی، آنهم زمانی که در پشت سر تاریخی داریم مفروش با خاک انسان‌هایی اگر چه شریف و راستین اما نهایتاً بی‌قدرت؟ درست است، توسل به آن چه هنوز نیست، زمانی که هیچ نمودی از آن موجود نباشد می‌تواند توسل به مفهومی انتزاعی باشد. بی‌تردید پناه بردن به تاریخی که از پیش نوشته شده و به والامنشی انسان مفهومی افلاطونی بخشیدن و آن را ماهیتی ازلی دانستن گره‌ای را نمی‌گشاید. ما تنها زمانی می‌توانیم در صداقت و سربلندی انسان ماهیت قدرت را شناسایی کنیم که به معنای حقیقت و سربلندی، و مفاهیمی چون بی‌هویتی (identity-non) و «آنچه هنوز نیست» باور داشته باشیم. این مفاهیم غیر تجربی و متعالی نیستند به این دلیل که ما می‌توانیم نمود آن‌ها را در تجربه‌هایی چون سرپیچی از شرایط موجود، یا در مبارزه و عصیان علیه دروغ و فریب جامعه سرمایه‌داری جستجو کنیم. می‌توانیم به بینیم که درین جا موجودیت حقیقت را مبارزه علیه نفی حقیقت تعریف می‌کند و بلند پایگی انسان را عصیان علیه خواری، و همین‌طور، نفی از خود بیگانگی را مبارزه علیه از خود بیگانگی، بی‌هویتی را سرکشی علیه هویت تعیین شده و وجود «آن چه هنوز نیست» را مبارزه علیه هم اینک. در یک کلام، قدرت ما زمانی واقعیت ملموس خواهد داشت که بتوانیم بگوئیم «بس است» (Ya Basta). برای روشن‌تر ساختن این نظریه، آنتونیو گارسیا دولیون، Antonio Garcia De Leon در سرآغاز یکی از بیانیه‌های زاپاتیست‌ها می‌افزاید: «ما در فرایند انتشار هر چه بیشتر بیانیه‌های اعتراضی بیشتر و بیشتر دریافتیم که باید ریشه عصیان خود را در ژرف وجود خود جستجو کنیم». قدرت زاپاتیست‌ها در واقع اینست که توانسته‌اند بگویند «بس است» یعنی همان قدرت نفی بیداد و ستم. این

قدرت نهایتاً در همه ما وجود دارد.

همه ما می‌دانیم که «بس است» به عنوان یک مفهوم واقعیت دارد، زیرا توان ابراز آن، حتی اگر در شکل سرکوب شده و به گونه‌ای متناقض، همیشه در همه ما هست. این یعنی قدرتی که لزوماً از تجربه بیرون نمی‌آید اما وجود دارد زیرا بخشی جدا نشدنی از زندگی هر انسانی در جامعه نابرابر و ستمگر است. ما مظاهر چنین قدرتی را می‌توانیم در میلیون‌ها شکل مبارزاتی که زندگی در جامعه سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند ملاحظه کنیم؛ از اعتصاب‌هایی که اواخر سال پیش فرانسه را لرزاند، تا دشنامی که هر صبح به ساعت شماطه‌داران می‌دهیم چون به ما می‌گوید وقت بیدار شدن و رفتن به سر کاری است که تو را از خودت بیگانه می‌سازد، همه و همه نمودارهای قدرت ما هستند. با این وصف ابرازی وجود ندارد که با آن چنین قدرتی را اندازه بگیریم، راهی وجود ندارد که ما بتوانیم یک تعریف علمی از آن داشته باشیم. صرف این که چنین قدرتی غالباً در شکلی نا متعین متجلی می‌شود نشان می‌دهد که در هر تحول اجتماعی یک پیش‌بینی ناپذیری غیر قابل اجتناب نیز وجود دارد.

حال می‌توان موضوع قدرت زاپاتیست‌ها را با طرح یک پرسش بار دیگر فورموله کرد. چگونه ما «بس است» را بیان می‌کنیم نه «بس است» آن‌ها را، بلکه «بس است» خودمان را. درک قدرت زاپاتیست‌ها در چهارچوب چنین معنایی به ما کمک خواهد کرد که دریابیم چرا آن‌ها سرکوب نظامی نشده‌اند، یا لاقلاً تاکنون نشده‌اند؛ مقاومت آن‌ها در وهله اول ناشی از توانایی نظامی‌اشان نیست. این قدرت را باید در بازتاب فریاد رسای «بس است» آن‌ها جستجو کرد که نه تنها بر مکزیک بلکه بر سراسر جهان تأثیر گذاشته است.<sup>(۱)</sup>

چنین برداشتی از مقوله قدرت ما را در شناخت جنبه‌های مختلف سیاست زاپاتیست‌ها یاری می‌دهد. شناختن مردمی که سر بلندی خود را حتی در جامعه‌ای که آنان را خرد و خفیف کرده است حفظ کرده‌اند، در دنیایی جدا از حقیقت همواره با راستی زیسته‌اند (درین جا حقیقت و سربلندی نه به معنای کیفیت‌های ذاتی بلکه به معنای نفی تحقیر و نادرستی آمده‌اند) و از این راه به تعریفی معین از انقلاب رسیده‌اند، نیاز به نوعی تفکر سیاسی دارد که دارای توان شنوایی و استوار بر احترام متقابل باشد. این الزام، اولین گروه‌های انقلابیون را وادار کرد تا برای ادغام در کمون‌های جنگل لاکاندونا به حرف‌های زاپاتیست‌ها توجه کنید و سنت سخنانی کردن و دستورالعمل صادر کردن‌های انقلابی را زیر پا نهند. از آن پس، سیاست انقلابی به جای تحمیل آگاهی طبقاتی از بیرون به تجلی شکوه مبارزاتی تبدیل گشت و در پی آن دو شعار کلیدی بر محور گفت‌وگو زاپاتیست‌ها جان گرفت: «رهبری همراه با پیروی» و «پُرسان پُرسان پیش می‌رویم» (Asking we walk). می‌بینیم که در چنین تفکری، واژه انقلاب، نه به عنوان پاسخ بلکه به عنوان پرسش باز تعریف شده و بار «واژه خاص» بودن را از دست داده است، انقلاب درین جا دیگر بیان

خلاق و آفریننده جایگاه انسان و یا حادثه‌ای در آینده دور نیست. درین جا انقلاب به معنای رسیدن به سر منزل موعود است.

با توجه به مسایلی چون حس والامنشی و گفتمان ویژه مبارزاتی زاپاتیست‌ها می‌توان دریافت چرا، آن‌ها هرگز از هواداران خود نخواستند که در جنگل به آن‌ها به پیوندند و در عوض تأکید دارند که مردم در هر کجا که هستند و به همان شکلی که می‌توانند مبارزه کنند. حرف آن‌ها این است که «ما نمی‌گوئیم هر چه ما می‌کنیم درست است پس بیائید و عضو ما شوید بلکه می‌گوئیم هر یک از ما باید برای بیان و ابراز بس است خود مبارزه کنیم!» هدف زاپاتیست‌ها در سراسر مبارزات و ابتکارات سیاسی خود از قبیل برپایی مجمع دموکراتیک ملی در آگواسکالی آنتس (Aguascalientes) مشاوره‌های ملی و بین‌المللی در رابطه با اهداف و آینده زاپاتیست‌ها، جنبش ملی و بین‌المللی در رابطه با اهداف و آینده زاپاتیست‌ها، جنبش ملی آزادی بخش، انجمن‌های بومی، و در حال حاضر همایش بین‌المللی علیه نئولیبرالیسم هرگز افزودن به شمارش اعضای خود و یا برپایی یک جنبش همبستگی نبوده بلکه می‌خواستند انگیزه‌ای باشند برای دیگران در پیشبرد و تحکیم مبارزاتشان برای کسب دموکراسی، آزادی و عدالت.

انتظارات زاپاتیست‌ها از آنچه خود جامعه مدنی می‌خوانند انتظاراتی کلی هستند. روی سخن آن‌ها موضوعاتی چون مبارزه طبقاتی و پرولتاریا نیست و همین باعث شده که عده‌ای از مارکسیست‌ها آن‌ها را به جرم رفرمیست بودن مورد انتقاد قرار دهند. برداشت زاپاتیست‌ها از جامعه مدنی شاید قانع کننده نباشد اما حداقل قابل درک است که چرا آن‌ها از به کار بردن بعضی از واژه‌های سنتی در مکتب مارکسیسم که در صد سال گذشته دائماً متأثر از تعریف‌های پارتیویستی بوده‌اند دوری جسته‌اند. پرولتاریا یکی از این واژه‌های پیچیده و مسئله آفرین در مارکسیسم است که طبق تعریف معمول خود گروه خاصی از مردم را که تحت رابطه ویژه‌ای با سرمایه قرار دارند در برمی‌گیرد. این تعریف در ضمن برای مقاومت و شیوه مبارزاتی یک گروه علیه گروه‌های دیگر در جامعه اولویت قابل می‌شود. از نظر من مفهوم «بس است» 'Ya basta' در مکتب زاپاتیست‌ها نه تنها با گفته‌های مارکس تناقضی ندارد بلکه ریشه در همان تضاد طبقاتی دارد که در همه ما، اگر چه به گونه‌های مختلف، درونی شده است و از آن‌جا که این برخورد همه ابعاد زندگی انسانی را در برمی‌گیرد بیانگر مفهوم ارزنده‌تری از مبارزه است.

این جریان شورشی که در سال ۱۹۹۰ از دل جنگل‌های جنوب شرقی مکزیک سر برافراشته یعنی جریانی که از مجموعه تأثیرات متقابل افرادی انقلابی، سنت‌های مبارزاتی بومیان چیپاز و واکنش به نفوذ مرگبار نئولیبرالیسم جهانی بر زندگی مردم شکل گرفته است، در طول دو سال گذشته با شعار «بس است» مفهومی تازه برای تفکر و عملکرد در اپوزیسیون آفریده است. این شیوه نوین که با مسائلی چون جنسیت، سن، کودکی، مرگ و مردگان نیز برخورد می‌کند در طی این مدت در سر تا

سر جهان مورد بحث قرار گرفته است. عامل پیروزی زاپاتیست‌ها را باید اساساً در برداشت ویژه آن‌ها از سیاست جستجو کرد، سیاستی که در چهارچوب باور به بلند پایگی شکل گرفته، سیاستی که با عمق ستم مردم آشناست و اهمیت مبارزات زنان، خردسالان و سالمندان را در کنار هم درک می‌کند. توجه و احترام به مبارزه سالمندان یکی از زمینه‌های تکراری در حکایات مارکوس است که به خصوص در ایماژ آنتونیوی پیر نمود پیدا می‌کند و با ظهور فرمانده ترینیداد Trinidad به عنوان یکی از رهبران شناخته شده در مذاکرات سن آندرس (San Andres) بیش از پیش تثبیت گردید. شیوه‌هایی که زنان برای کسب حرمت و تأیید مردان زاپاتیست در جریان مبارزات خود به کار برده‌اند بسیار قابل توجه بوده است و تأثیرات آن را می‌توان در قانون انقلاب مشاهده کرد که در نخستین مراحل خیزش برای زنان وضع گردید و در واقع توسط زنی به نام آنا ماریا (Ana Maria) که رهبری مهم‌ترین عملیات نظامی زاپاتیست‌ها یعنی تسخیر سن کریستوبل (San Cristobel) را در اوّل ژانویه ۱۹۹۴ به عهده داشت، به انجام رسید. موضوع کودکان و اهمیت آزاد گذاشتن آنان در بازی و تفریح از مسایل دیگری است که مارکوس به تکرار در نامه‌های خود به آن اشاره کرده است. در مصاحبه‌ای که اخیراً با او انجام گرفت او در رابطه با پر اهمیت بودن این موضوع چنین ابراز گفت: «کودکان در آرزوهای ما برای کودکان جایگاه ویژه‌ای دارند، جایگاهی که در آن بتوانند کودکی کنند... من خواب روزی را نمی‌بینم که تقسیم اراضی شود، یا با یک بسیج بزرگ دولت سرنگون گردد و یک حزب چپی روی کار بیاید... و یا اتفاق دیگری افتد... من خواب کودکانی را می‌بینم که خواهند توانست کودکی کنند...»

من از زبان بچه‌های زاپاتیست می‌گویم کار ما یادگیری در فرایند طبیعی بازی و تفریح است.» (مصاحبه‌گر کریستیان کلونیکو لوجیو - Cristian Calónico Lvcio - در ۱۱/۱۱/۱۹۹۵، این مصاحبه در زمان نگاشتن این مقاله هنوز انتشار نیافته بود).

باید توجه داشت که مبارزات زاپاتیست‌ها یعنی مقابله نظامی و درگیری طولانی آن‌ها با دولت وسیله‌ای برای طرح این نکات مهم نبوده است. این نکات در حقیقت محور اصلی مبارزات بوده‌اند. برای زاپاتیست‌ها مبارزه تنها برای کسب پیشرفت‌های مادی، مسکن بهتر، مدرسه، بیمارستان و چیزهایی ازین قبیل نیست. مبارزه آن‌ها برای برپایی جهانی است که در آن انسان‌ها با سربلندی زندگی کنند، جهانی که در آن احترام و شناخت متقابل وجود داشته باشد و افراد بدون پنهان شدن در پس ماسک‌ها با هم ارتباط برقرار کنند. تنها با درکی این چنین می‌توان دریافت که چرا نامه‌های مارکوس، ترانه‌سرایی‌ها، و نمایشات آگواسکالی‌انیتس (Agua Calientes) و رقص‌هایی که ضرب آهنگ تمامی جنبش زاپاتیست‌هاست، همگی انگیزه‌های حرکت و جوشش هستند و نه تراوش یک فرایند انقلابی. درین جا پرسشی که برای ما باقی می‌ماند

این نیست که چگونه کمیته‌های همبستگی برپا کنیم بلکه چطور می‌توانیم در جریانی که زاپاتیست‌ها آغاز کرده‌اند حرکت کنیم؟ چگونه می‌توانیم مفهوم «بس است» خودمان را در چهارچوب یک نظریه بیان کنیم؟ چطور می‌توانیم میان مبارزات ویژه خود و مبارزات زاپاتیست‌های جنوب شرقی مکزیک همبستگی برقرار کنیم؟ چگونه می‌توانیم در مبارزات خود برای ایجاد جامعه‌ای که در آن ارجمندی انسان در نبرد با خواری تعریف نشود به چنان یگانگی دست یابیم؟ شاید برای طرح چنین پرسش‌هایی است که زاپاتیست‌ها پیشنهادی برای برپایی یک «همایش میان قاره‌ای برای انسانیت و برعلیه نیولیبرالیسم» داده‌اند که قرار است بین ماه‌های آوریل و آگوست در پنج قاره جهان برگزار گردد<sup>(۳)</sup>.

زاپاتیست‌ها تنها یک گروه شورشی دیگر در سرزمینی دور افتاده نیستند، آن‌ها از نقطه نظر تئوری و عمل ما را به چالش می‌گیرند، به ما هشدار می‌دهند که به جریان مبارزه برای کسب ارجمندی انسان به پیوندیم، یعنی به آن‌چه در فراخوان مارکوس برای برگزاری همایش میان قاره‌ای آن چنان پر شور بیان شده است: «ارجمندی یعنی باور داشتن به ملّتی بدون ملّیت، یعنی باور به آن رنگین‌کمانی که پُل نیز هست، باور به زمزمه قلب‌ها به رغم هر خونی که در آن جاری باشد، ارجمندی یعنی باور به مقاومت در برابر آنان که گستاخانه مرزها، رسومات و جنگ‌های ما را به ریشخند می‌گیرند. «پُرسان پُرسان، پیش می‌رویم».

مارچ ۱۹۹۶

#### پانویست‌های برگرداننده:

(۱) جان هالووی، استاد علوم اجتماعی در دانشگاه Autonomia de Puebla (Mexico) و نیز استاد افتخاری در دانشگاه ادینبورگ در بریتانیا است. از او نوشته‌ها و بررسی‌های متعددی پیرامون مکتب مارکسیسم باز، دولت و سرمایه، جنبش حاشیه نشینان در آمریکای لاتین و در جهان و نیز جنبش زاپاتیست‌ها انتشار یافته است که از آن جمله‌اند:

- Holloway, John, & Sol Picciotto (eds), *Capital and the State*, London, Edward Arnald, 1978
- Holloway, John, Werner Bonefeld (eds), *Global Capital, National State and the Politics of Money*, London, Macmillan, 1995.
- Holloway, John, 1997, "Dignity's Revolt" in, J. Holloway, E. Pelaez (eds), *Dignity's Revolt: Reflections on the Zapatista Uprising*, London; Pluto Press.
- (۲) در سال‌های اخیر گروه‌های متعددی در کشورهای مختلف جهان با شعار Ya Basta «بس است» شکل گرفته‌اند که عمدتاً از پر تحرک‌ترین شرکت کنندگان در حرکت‌های اعتراضی جنبش ضد سرمایه‌داری‌اند. گروهی که در ایتالیا حول این شعار شکل گرفته یکی از نیروهای اصلی سازمان دهنده اعتراضات ماه جولای در جنوا بود که قریب ده هزار نفر را توانسته بود بسیج کند و به صحنه آورد.
- (۳) این همایش در ماه بهار سال ۱۹۹۶ در جی‌پاس - مکزیک برگزار گردید.

# مصاحبه گابریل گارسیا مارکز

با

## فرمانده دوم مارکوس

### برگردان: یاسمین میظر

گارسیا مارکز: آیا نمی‌شود تصور کرد که قضیه عکس این است. آیا نمی‌شود تصور کرد که این کنترل بر زبان است که به دوران جدید اجازه حیات می‌دهد؟

مارکوس: ترکیبی از این‌هاست. نمی‌شود گفت کدامیک بر دیگری تقدم دارد. انسان با ترکیبی از این دو مواجه است.

گارسیا مارکز: می‌شود راجع به خانواده‌ات صحبت کنیم؟

مارکوس: یک خانواده طبقه متوسط بود. پدرم، رأس خانواده، معلم بخش روستایی در منطقه کاردناس در دوران لازارو بود. به گفته او (در آن دوران) گوش معلمان را به جرم کمونیست بودن می‌بریدند. مادرم هم معلم روستایی بود و بالاخره او هم به ما پیوست و خانواده متوسطی شدیم. منظورم خانواده‌ای بدون هیچ مشکل واقعی. تمام این‌ها در شهرستان، جایی که افق فرهنگی صفحه‌های فرهنگی روزنامه‌های محلی است. دنیای خارج از شهرهای بزرگ چون مکزیکو سیتی به علت کتابفروشی‌هایش برای ما کشش خاصی داشت. و بالاخره نمایشگاه‌های کتاب در استان‌ها بود و این جا بود که می‌توانستیم به کتاب دست پیدا کنیم.

گارسیا مارکز، فوتتس، وارگاس لوسا - مستقل از فکری که آنها در سر داشتند - برخی از نام‌هایی بودند که پدر و مادرم ما را با آنها آشنا کردند. آنها ما را تشویق کردند همه این کتب را بخوانیم. «صد سال تنهایی» باید به ما نشان می‌داد که شهرستان و استان‌ها در آن مقطع چه مفهومی داشتند کتاب «مرگ» ارتیمو کروز بنا بود به ما نشان دهد چه به سر انقلاب آمده است.

گارسیا مارکز: آیا در میان این هیاهو اصلاً وقتی برای مطالعه دارید؟

مارکوس: بله، اگر مطالعه نبود، چه می‌کردیم؟ در ارتش‌هایی که پیش از ما فعال بودند، سربازان وقت که پیدا می‌کردند اسلحه‌شان را پاک می‌کردند و خود را آماده نبرد بعدی می‌کردند. برای ما، اسلحه‌مان حرفه‌ایمان است. پس باید پیوسته بر این اسلحه اتکا کنیم.

گارسیا مارکز: آنچه شما بیان می‌کنید در شکل و محتوا نشانه‌ای است از یک پشتوانه ادبی بالا. این پشتوانه از کجا آمده و چگونه آن را به دست آوردید؟

مارکوس: برمی‌گردد به دوران کودکی من، در خانواده ما، ادبیات ارزش خاصی داشت. ما با بیانمان در جهان درگیر می‌شویم. من خواندن را نه در مدرسه که با مطالعه روزنامه‌ها یاد گرفتم، پدر و مادرم ما را وادار می‌کردند کتاب بخوانیم و از این طریق ما را با مسایل جدید آشنا می‌کردند.

بهررو، به نظر می‌رسید این بیشتر یک لذت و تفریح باشد تا یک وظیفه یا تکلیف. وقتی دوران دخمه‌ها برسد دنیا ارزش زیادی برای روشنفکران بورژوا قائل نخواهد شد. در چنین جوامعی، روشنفکری سطح پایینی پیدا می‌کند. تنها در جوامع بومی است که زبان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. اینجا است که متوجه می‌شویم واژه‌ها قادر به بیان برخی مقوله‌ها نیستند و این باعث می‌شود بر روی تواناییهای بیان کار شود. تا با استفاده مکرر از واژه‌ها، بیان لازم را پیدا کنیم و به جنگ افزای تبدیل کرده یا از واژه‌ها خلع سلاح کنیم.



بود که مثل تریچه هستم. سرخ در بیرون و سفید در درون.

**گارسیا مارکز: اکنون چه کتابی را مطالعه می کنید؟**

مارکوس: کنار رختخواب کتاب «دونکیشت» را دارم و اکثر به کتاب «رومانسرو جیتانو» نوشته گارسیا لورکا برمی گردم که بهترین کتاب تئوری سیاسی است. بدنال هاملت و مکبث. کتبی بهتر از هاملت. مکبث و دون کیشیت برای درک نظام سیاسی مکزیک وجود ندارد. اینها از هر ستون تحلیل سیاسی بهتر هستند.

**گارسیا مارکز: با دست می نویسید یا با کامپیوتر؟**

مارکوس: کامپیوتر. تنها دوران پیاده روی مجبور بودم با دست بنویسم چرا که وقت کار نداشتم. چرکنویسی مینوشتم. بعد چرکنویسی دیگر و یکی دیگر. فکر می کنید شوخی میکنم. نه واقعاً، اکثر نسخه ای که تمام میشد نسخه هفتم بود.

**گارسیا مارکز: بر روی چه کتابی کار می کنید؟**

مارکوس: کتابی که سعی می کردم بنویسم بی فایده بود. کوششی بود برای این که خودمان را برای خودمان توضیح دهیم. کاری غیر ممکن. باید بپذیریم که ما پارادوکس (ناسازه ای) هستیم. چرا که یک ارتش انقلابی هستیم، اما، در پی دستیابی به قدرت نیستیم. همه ناسازه هایی که با آنها مواجه شده ایم؛ ما رشد کرده ایم و قوی شده ایم در بخشی که از همه کانالهای فرهنگی دور است.

**گارسیا مارکز: اگر همه می دانند چه کسی هستید چرا از نقاب اسکی استفاده می کنید؟**

مارکوس: تا حدی آرایشی است که باقی مانده، آن ها نمی دانند من کی هستم و برایشان اهمیتی ندارد، آن چه اینجا مهم است این است که نایب فرمانده مارکوس چه کسی است نه آن که چه کسی بوده است.

\* این مطلب برگرفته از مصاحبه نویسنده مشهور و برنده جایزه نوبل گابریل گارسیا مارکز با رهبر جنبش زاپاتیستا فرمانده دوم مارکوس است که اولین بار در نشریه ملت (The Nation) چاپ شد.

کتاب دیاس دو گواردار از کارلوس مونسیوایس بنا بود به ما نشان دهد چه به سر طبقات متوسط آمده است. این کتابها، همه، دم دست بودند. قرار بود ما همان گونه که ادبیات را می فهمیدیم وارد جهان شویم. کتاب «شهر و سگها» تا حدی تصویری از ما بود. ما دنیا را نه از طریق رسانه ها بلکه از راه ادبیات، شعر و انشاء آموختیم. همه اینها ما را از دیگران جدا می کرد. این شیشه شفاف بود که پدر و مادرمان به ما دادند. همانگونه که دیگران ممکن است رسانه های خبری را چون شیشه شفاف یا ماتی مورد استفاده قرار داده باشند.

**گارسیا مارکز: در میان این خواندنی ها، دون کیشیت در کجا قرار داشت؟**

مارکوس: وقتی من ۱۲ ساله بودم کتاب زیبایی به من دادند که جلدش محکم بود. کتاب «دونکیشوت دولا مانشا» بود، قبلاً این کتاب را در انتشارات جوانان خوانده بودم؛ کتاب گرانی بود و هدیه با ارزشی که انتظارش را داشتم. پس از آن شکسپیر رسید. من تنها می توانم ترتیب زمانی دریافت این کتابها را بیان کنم. اول شکوفایی کتابهای ادبی امریکای لاتین بود. بعد سروانتس و گارسیا لورکا و بعد از آن هم نوبت همه اشعار بود. در نتیجه شما (با اشاره به گارسیا مارکز) بخشاً در این رابطه مقصر هستید.

**گارسیا مارکز: آیا اگزیتانسیالیست ها و سارتر وارد این معادلات شدند؟**

مارکوس: نه ما دیرتر به آنها رسیدیم، نوشته های آشکارا اگزیتانسیالیست ها و قبل از آن ادبیات انقلاب (وقتی ما به آنها رسیدیم) تا حدی ارتدکس و قالب گرفته بودند. تا حدی که وقتی به مارکس و انگلس رسیدیم به ریشخند و شوخ طبعی ادبیات آلوده شده بودیم.

**گارسیا مارکز: کتب تئوری سیاسی را مطالعه نمی کردید؟**

مارکوس: نه در مرحله اول، از الفبا رفتیم به ادبیات و بعد از آن به متون تئوریک و سیاسی که تقریباً همزمان با ورود به دبیرستان بود.

**گارسیا مارکز: آیا همکلاسان شما فکر می کردند شما ممکن است کمونیست باشید یا کمونیست بشوید؟**  
مارکوس: نه فکر نمی کنم، بالاترین چیزی که به من گفتند این

# زاپاتیستها، آنارشیسیم و دموکراسی مستقیم\*

آندرو

برگردان: نوید پایدار

برابر خشونت سازمان یافته دولت مکزیک اختیار کرده اند. از سال ۱۹۹۴ آن چه که جنبش زاپاتیستی در پی آن بوده است، ساختمان سیستمی بر مبنای دموکراسی مستقیم است. این ساختار مبنایی است که آنارشیسیتها می‌توانند چگونگی ارتباط خود با زاپاتیستها را بر آن استوار کنند. آنها یک شبکه سازمان گرو تصمیم گیر بوجود آورده اند که صدها هزار نفر در آن دخالت دارند. در این شبکه ۳۲ شهرداری شورشی وجود دارد که هر یک بین پنجاه تا صد اجتماع محلی (Community) را در برمی گیرد. در مجموع بیش از پانصد هزار نفر زیر پوشش این شبکه‌ی تصمیم‌گیری زندگی می‌کنند. در منطقه‌ی شورشی علاوه بر کوهستان‌های بلند، جنگل‌ها و جاده‌های ارتباطی بد، وجود پنج گروه زبانی مختلف موانعی هستند بنا نهادن هر نوع جامعه‌ای آزادی را به شدت دشوار می‌سازد. با این وجود، آن‌چه به نظر می‌رسد زاپاتیستها بنا نهاده‌اند یک چنین جامعه‌ای است.

## مجامع عمومی روستا

مناطق که در آنجا زاپاتیستها بطور علنی سازمان یافته‌اند، روستایی و بسیار فقیراند، جوامعی کوچک با جمعیت‌هایی بین ۱۲ و اندکی بیش ۱۰۰ خانوار که ناگزیرند روی زمین کار کنند بی‌آن که از ماشین آلات مدرن کشاورزی بتوانند استفاده کنند. تعدادی از مردها خارج از روستاها، در شهرهای اطراف و یا حتی دورتر در ایالات متحده کار می‌کنند، اما در خود روستاها تنها کلیساهای کاتولیک محلی، انواع الهیات رهایی بخش و بالاخره ارتش رهایی‌مندی زاپاتیستها (EZLN) حضور سیاسی دارند.

قبل از شورش، بسیاری از این جوامع به اندازه‌ی کافی زمین حاصلخیز در اختیار نداشتند. بنابراین اغلب مردم ناچار بودند تحت شرایط ظالمانه‌ای برای مالکان محلی کار کنند. با شروع خیزش زاپاتیستی مالکان گریختند و در بسیاری موارد زمین‌های متعلق به آنان مصادره شدند و در اختیار جوامع موجود قرار گرفتند. در مواردی هم این مصادره‌ها به شکل‌گیری جوامع تازه‌ای منجر گردید. برای تشریح ساختار تصمیم‌گیری در سطح این جوامع، من تجربه شخصی خودم در یکی از این جوامع جدید و گفتگوهایم با تعدادی از افراد شرکت‌کننده در «ارودی صلح ایرلند»<sup>(۱)</sup> در طول سال‌های ۹۶ تا ۹۹ را باز خواهیم گفت<sup>(۲)</sup>.

نوشته‌ی زیر گزارشی است که آندرو، یکی از اعضای فعال جنبش آنارشیسیتی ایرلند، در پایان اقامت سه‌ساله خود در چیپاس انتشار داده است. مشاهدات آندرو از آن جهت اهمیت دارد که وی در دوره‌ای نسبتاً طولانی در کنار زاپاتیستها زندگی، کار و مبارزه کرده است و از نزدیک شاهد چگونگی ساختمان نوع متفاوتی از دولت بوده است که از پائین و بر مبنای دموکراسی مستقیم در حال بنا شدن بوده است. به همین سبب ما انتشار این نوشته را، به رغم کاستی‌های آن، مفید دانسته‌ایم.

شورش زاپاتیستی در سال ۱۹۹۴ همسان انقلابات کوبا و نیکاراگوا شده است. این شورش تخلیات لایه‌ای از جوانان فعال را تحریک کرده است. ماسک و پیپ‌مارکوس به همان نماد قابل دیدنی تبدیل شده است که سی سال پیش ریش و جلیقه‌ی نظامی چه گوارا، شاید همین مشابهات است که جنبش متشکل آنارشیسیتی را دچار هراس ساخته و مانع از آن شده که نسبت به شورش چیپاس واکنش نشان دهد. امروز در چیپاس ما شاهد جریان یک نبرد خزانده شدید هستیم. در یک طرف، ما دولت مکزیک را داریم، ۶۰ تا ۷۰ هزار سرباز اشغالگر و حضور سایه‌وار مشاورین آمریکایی. در طرف دیگر صدها جامعه شورشی و ارتشی است که خود را ارتش رهایی‌مندی EZLN می‌خواند. این می‌تواند یک عکس فوری باشد که در آن مشخصات اصلی همه مبارزات مشابه با جنبش زاپاتیستها را می‌توان در آن یافت. چرا می‌بایستی آنارشیسیتها، از میان همه آن‌ها زاپاتیستها را برای همبستگی انتخاب کنند؟ زاپاتیستها نه آنارشیسیت هستند و نه ادعای آن را دارند. گذشته‌ی سیاسی رهبری تحصیل کرده‌ی آنان ریشه در مارکسیسم دارد. به نظر می‌رسد که تحصیلات سیاسی رهبران محلی‌اشان بیشتر از الهیات رهایی‌بخش و از تجربه‌ی عملی دهقانان و سازمان‌های بومی باشد. سازمان نظامی زاپاتیستها نیز آن سازمانی نیست که آنارشیسیتها ترجیح می‌دهند. ارتش ساختمان سلسله‌مراتبی دارد. هر چند، نظیر بسیاری از سازمان‌های پیشاهنگ، ارتش سلسله‌مراتبی دارد، مرکز تصمیم‌گیری برای جنبش نیست.

نیروی مسلح زاپاتیستی از شورش سال ۱۹۹۴ تاکنون از اسلحه‌هایشان استفاده نکرده‌اند. بخشی از مدافعان آن در جاهای دیگر ممکن است سلاح را ستایش کنند، اما در زمین واقعی چیپاس، به سلاح چون ابزاری نگاه می‌شود که مردم برای دفاع از خود در

«دهم آوریل» اجتماع محلی جدیدی است که در سال ۱۹۹۵ بر روی یک قطعه زمین مصادره شده بوجود آمد. کسانی که به این زمین منتقل شدند. قبل از شورش روی آن کار کرده بودند. آنها قبل از دست زدن به مصادره در یک مجمع عمومی گرد آمدند و در مورد چگونگی تقسیم زمین و نام جامعه جدیدی که قرار بود روی آن بنا شود تصمیم گرفتند. آنها نام «دهم آوریل» (Diez de Abril) را از تاریخ به قتل رسیدن زاپاتا برگرفتند. مجمع عمومی عادی هفتگی گاهی به صورت بخشی از اجتماع یکشنبه‌ها و گاهی پس از آن برگزار می‌گردد. شرکت همگان در این مجمع آزاد است و همه کسانی که بیش از ۱۲ سال دارند دارای حق صحبت و حق رای می‌باشند. هر چند که انجام عمل رای گیری به ندرت صورت می‌گیرد. این جلسات ممکن است ساعت‌ها به درازا بکشد تا برای موضوعات و سؤالات که عمدتاً جنبه‌ی عملی دارند و یا به چگونگی اختصاص بودجه برای مصارف مختلف مربوط می‌شوند پاسخ‌هایی بیابند. از جمله مسائلی که، بطور مثال، مباحثات طولانی را سبب شد، تصمیم‌گیری در مورد خرید یک دستگاه تراکتور و یا ماشین باری بود. البته برگزاری جلسات مجامع عمومی به روزهای یکشنبه منحصر نمی‌شود، بلکه چنانچه نیاز باشد ممکن است در طول هفته نیز گردهم‌آیی‌های دیگری برپا گردد.

مجمع عمومی نمایندگان که مسئولین خوانده می‌شوند را برمی‌گزیند. آنها وظیفه دارند در حوزه‌های معینی اقدامات عمومی را هماهنگ سازند. مدت زمان خدمت این مسئولین محدود است به یک یا دو سال. البته این دوره نیز مشروط است. چرا که هر گاه مجمع عمومی احساس کند مسئولین به شعار معروف زاپاتیست‌ها یعنی «رهبری کردن همراه با پیروی کردن» پایبند نیستند، می‌توانند به خدمت‌شان خاتمه دهند.

در این جوامع گروه‌های کار اشتراکی (کلکتیوها) هم وجود دارند که عهده‌دار انجام وظایف معینی هستند. این کلکتیوها از سوی مجمع عمومی شکل می‌گیرند و به آن هم پاسخگو هستند. البته در عمل این گروه‌ها قدرت تصمیم‌گیری دارند و از خود مختاری برخوردارند. در جامعه‌ی «دهم آوریل» کلکتیوهایی برای تولید قهوه، عسل، سبزیجات، نان، مرغ و پوشاک به راه افتاده است. بخشی از محصول تولید شده در هر گروه به اعضای آن گروه تعلق می‌گیرد و مازاد تولید به کمیته‌ای تحویل می‌شود که آن نیز از جانب مجمع عمومی انتخاب و کنترل می‌شود.

تجربه‌ی مستقیم ما از جامعه‌ی «دهم آوریل» با این ادعا که بازدید از منطقه‌ی شورش به نحوی کنترل می‌شود که بازدیدکننده‌ها تنها آن چیزهایی را ببینند و بشنوند که رهبران بخواهند، در تناقض است<sup>(۱)</sup>. موضوعات امنیتی، البته در جلساتی مورد مطالعه قرار می‌گیرند که ما در آن شرکت نداریم. اما حضور ما در طول بیش از سه سال، به این معنی است که وقایع کمی رخ داده است که ما در مورد آنها بی‌اطلاع مانده باشیم.

مادامی که از سازمان‌های محلی به سازمان‌های ملی عزیمت می‌کنیم، من به مشاهدات شخصی و یا مردمی که می‌شناسم و مورد اعتماد هستند نمی‌توانم تکیه کنم. من به مقدار کافی با ناظران و روزنامه‌نگاران رادیکال صحبت کرده‌ام. اما بایستی دانست در حالی که جامعه‌ی دهم آوریل یکی از اجتماعات سیاسی شده پیشرو است، با این وجود ساخت‌های آن بطور گسترده‌ای مشابه (ساختارهای) سایر جوامع می‌باشد، علی‌رغم این، برای آن که، (وضعیت) سازمان‌های محلی بطور دقیق‌تر روشن شود من بر گزارشات روزنامه‌نگاران و سازمان‌های غیر حکومتی (NGOs) و مصاحبه انفرادی با

زاپاتیست‌ها استناد می‌کنم.

### کمیته انقلاب مخفی بومی (CCRI)

کمیته انقلابی مخفی بومی اندامی است که در واقع بخش نظامی را رهبری می‌کند، این قسمت (یا درست‌تر گفته باشیم قسمت‌ها، بخاطر آن که اینجا کمیته‌های محلی انقلابی مخفی هم هستند) ترکیبی از نمایندگان جماعات مختلف است. این اندام، بخودی خود، یک ساختار نظامی نیست.

کمیته انقلابی مخفی بومی در سطح منطقه‌ای قادر به اتخاذ تصمیماتی است که گروه‌های مجزا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مثال، هنگامی که یکی از گروه‌ها در منطقه مورلیا (Morelia) می‌خواست بلافاصله پس از شورش، یک قطعه زمین را به تصرف در آورد، کمیته یاد شده دستور داد که مردم دست نگه دارند، چرا که در انتظار آن بودند که ترتیباتی در سطح ناحیه‌ای برای حل و فصل مسئله زمین پس از مذاکرات ۱۹۹۴ اتخاذ شود.

اگر این کمیته‌ها یک اندام انتخابی واقعی باشند ضرورتاً اشکالی در آن نیست. در بسیاری از وضعیت‌های انقلابی برای جلوگیری از سرکوب زود هنگام جنبش در نتیجه اقدامات نابهنگام، عقب‌نگه داشتن بخش‌های نظامی قابل فهم است. در این مورد معین، من احتمالاً با تصمیم اتخاذ شده موافق نخواهم بود. اما سؤال آنست که چه کسی و چگونه این تصمیم را گرفته است؟ توسط مردم در مناطق مختلف؟ یا گروه‌هایی به نام مردم و بدون پاسخگویی بدانها چنین کرده‌اند؟

یک ماه پس از شورش، La Jornada که یکی از روزنامه‌های لیبرال مکزیک است، بطور وسیعی مصاحبه‌هایی با تعدادی از زاپاتیست‌های عضو کمیته‌های فوق به عمل آورد. یکی از آنها که ایساک (Isaac) نام داشت در نحوه پاسخگویی CCRI (به مردم) این‌طور توضیح داد:

«اگر مردم بگویند کامپانیرو، یکی از اعضای CCRI، کاری انجام نمی‌دهد و این که به مردم احترام نمی‌گذارد و یا این که آن چیزیزی که مردم می‌خواهند انجام نمی‌دهد و سپس بگویند که خواستار تغییر او هستند، خوب، تکلیف روشن است. ... در آن صورت، اگر اعضای از این کمیته‌ها، وظایف خود را انجام ندهند، اگر نسبت به مردم احساس مسئولیت نکنند، خوب رفیق جان، این جایی نیست که تو در آن باشی، خوب، عذر تو را می‌خواهیم، ما می‌بایستی کس دیگری را به جای تو برگماریم.»<sup>(۲)</sup>

### مشاوره

کمیته‌های انقلابی مخفی بومی هنوز نمی‌توانند در موارد مهمی چون جنگ و صلح تصمیم بگیرند. در این موارد تصمیم‌گیری باید به شیوه مشاوره گسترده باشد. شیوه‌ای که به زبان ساده یک فرآیند است، البته در این سازمان‌دهی مباحثات جدی در سطح جوامع پایه، به همان اندازه اهمیت دارد که گرفتن و جمع‌آوری رای. از همین‌رو پروسه تصمیم‌گیری در این موارد بسیار طول می‌کشد و برای دولت مکزیک که همیشه خواهان گرفتن پاسخ سریع و یا چند روزه به درخواست‌هایش است، مایه ناخرسندی بسیار است. یکی از اعضای EZLN (ارتش انقلابی) پروسه مشاوره (Consulta) را چنین تشریح کرد:

«جلسات مشورتی در و گروهی هر جایی که اعضای ارتش انقلابی وجود دارند

برگزار شد. توافقات صلح در یک مجمع عمومی دمکراتیک، مورد بحث، تجزیه و تحلیل و مطالعه قرار گرفت. رأی‌گیری دمکراتیک، آزاد و بطور مستقیم بود.

بعد از رأی‌گیری گزارشات رسمی از نتایج آن آماده شدند. این گزارشات زمان و مکان مجمع عمومی و تعداد کسانی که در آن شرکت داشتند (مردان، زنان و بچه‌های بالاتر از ۱۲ سال)، اصول و نظراتی که بحث شدند و تعداد آن‌هایی که رأی دادند را مشخص می‌کند.<sup>(۲)</sup>

این ارتباط وسیعی با آن‌چه که شاهدان برگزاری شورا بمن می‌گویند دارد. چنین شورایی بود که در مورد ادامه و پیشروی قیام ۱۹۹۰ تصمیم گرفت، مارکوس و فرماندهی نظامی آمادگی خود را یک سال قبل از آن خاطر نشان کرده بودند. شورا از آن زمان در مواردی چون اجازه مذاکرات با حکومت، قبول قرار سان آندرس و بعداً قطع مذاکرات تا پیگیری حکومت در مورد توافقات بدست آمده تصمیم گرفته است.

### شوراها

این ساختارهای منطقه‌ای برای اتخاذ تصمیمات بزرگ همچون موارد جنگ و صلح و یا غیره طراحی گشته‌اند. با این وجود آشکارا طرح موضوعات کوچک در نشستهای سراسری در سطح ملی بعید به نظر می‌رسد. قیام قطع همه روابط جوامع زاپاتیستی با دولت مکزیک - حتی تا سطح خودداری از ثبت زاد و ولد و مرگ و میر را مد نظر داشته است.

مشکلات عملی برخاسته از هماهنگی احتیاجات در بین جوامع به شکل‌گیری شوراها منطقه‌ای انجامید، این‌ها به عنوان شهرداری‌ها خودمختار شناخته می‌شوند. برای نمونه صد گروه شهرداری خودمختاری را تشکیل داده‌اند که نامش را از ریکارود فلورس ماگون آثار شیشست مکزیک گرفته است. Tierra Y Libertad در مرز گواتمالا قرار دارد و شامل ۱۲۰ گروه است.<sup>(۳)</sup>

«با ایجاد ساختارهای شهرداری‌های جدید، جوامع به انتصاب مسئولین، آموزش‌دهنده‌های اجتماعی، معرفی و مجلسین بومی اقدام می‌کنند و قوانین مشروح محلی مبتنی بر برابری جنسی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را با توجه به تنوع گروهی و قومی به تصویب می‌رسانند»<sup>(۴)</sup>

یک سازمان غیر دولتی مکزیک چگونگی تلاش حکومت برای ضربه زدن به این جماعات را با جزئیات چنین تشریح می‌کند:

«این جوامع بومی هر یک در یک حوزه یا ناحیه هستند. مجمع عمومی آن‌ها که متشکل از تمامی اعضاء است تصمیم می‌گیرند که به یک شهرداری خودمختار ملحق شوند یا نه. این جوامع نمایندگان خود را برای شورای شهرک‌های خودمختار که متصدی امر شهرداری‌ها هستند، انتخاب می‌کنند. هر نماینده برای مدیریت یک قسمت از شهرک‌های خودمختار انتخاب می‌شود و در صورت عدم تبعیت کامل از خواست رأی دهندگان عزل خواهد شد. صاحب منصبان شورای شهرک‌ها حقوقی بابت مقام خود دریافت نمی‌کنند، اما مخارج آنها، برای همسان‌سازی در میان اعضاء، توسط اهالی همان بخشی از شهرک‌ها بایستی پرداخت گردد، که آن‌ها را درخواست کرده و بکار گرفته است. در برخی موارد اعضاء شورا در زمینه کار مزرعه‌هایشان کمک‌هایی دریافت می‌کنند تا این افراد بتوانند خود را وقف انجام امورات شورا نموده و نیاز نداشته باشند به مزارع خود بروند»<sup>(۵)</sup>

این ساختارها، آشکارا با آنارشیسم و سندیکالیسم انقلابی هم‌خوانی دارند. واقعیت این است که این ساختارها بطور آگاهانه آنارشی نیستند و از مخلوطی از تجارب عملی بومی، مارکسیسم و الهیات رهائی‌بخش نشأت گرفته‌اند، با این وصف، نبایستی مانع همبستگی ما با آنها شود.

از این مهمتر منشاء هر چه باشد، مدل جاری ارائه شده توسط زاپاتیست‌ها بخشی از آن چیزی است که ما عملاً در باره آن صحبت می‌کنیم. چیاپای منزوی گشته و بشدت فقیر است. واقعیت شکوفا شدن یک ساختار آزاد، در شرایط سخت یک جنگ خشن و خزانده، تنها می‌تواند بیانگر ارزش آن باشد.

بدبختانه فرصت کافی برای بحث جزئیات سیاست‌های EZLN (ارتش رهایی ملی) وجود ندارد. اما از جهات بسیاری، این یک موضوع ثانوی است، برای آن که مجامع عمومی گروه‌ها و شوراهای زنده بمانند به کمک و همبستگی مدام ما نیاز دارند. با این وجود، سؤال مرکزی هم چنان بدون جواب مانده است: ما چگونه کارگران را در این بخش از جهان متقاعد کنیم که چنین ساختارهایی، بجای احزابی که از بالا فرماندهی می‌شوند (جایگزین‌های قابل اتکایی هستند).

\* این نوشته از شماره ۲۲ نشریه Anarcho Syndicalist Review که در زمستان ۱۹۹۹ انتشار یافته بر گرفته شده است.

### پانویس‌ها:

- ۱- برای نامه‌ها، تصاویر و اطلاعات دیگر درباره «دهم آوریل» نگاه کنید به: <http://flag.blackened.net/revolt/mexico/diez.html>
- ۲- این بخش فشرده یادداشت‌های من است. برای نوشته‌های دیگر که بر مبنای این یادداشت‌ها تهیه شده نگاه کنید به: <http://flag.blackened.net/revolt/andrew.html>
- ۳- نگاه کنید به: Behind the Balaclavas of South - East Mexico, Sylvie Denevve, Charles Reaves, Paris, August 1995, <http://flag.blackened.net/revolt/mexico/comment.html>
- ۴- نگاه کنید به: Making Zapatismo irrevocable, Michael Mc Caughan; <http://flag.blackened.net/revolt/mexico/reports.html>
- ۵- نشریه La Jornada، شماره‌های ۴/۲ و ۹۴/۵/۲. مصاحبه با EZLN
- ۶- نشریه La Jornada، شماره ۹۴/۶/۳.
- ۷- نگاه کنید به: Tierra Y Libertad, One Year Later by Luis Fernando <http://flag.blackened.net/revolt/mexico/ezln/1999.html>
- ۸- نگاه کنید به: The EZLN and Indigenous Autonomous Municipalities, by Mariana Mora-Apr 1998 <http://flag.blackened.net/revolt/mexico/ezln/1999.html>
- ۹- نگاه کنید به: Enlace Civil, A.C. Autonomous Municipalities: The resistance of the indigenous Communities in response to the war in Chiapas, Nov. 1988, <http://flag.blackened.net/revolt/mexico/ezln/1999.html>

# نقش جنبش زنان در جریان قیام انتفاضه\*

یوت هیلمنمان\*\*

## برگردان کوتاه شده: مهدی گیا

دهد، و با فراتر رفتن از یک شبکه بسیجی خود را به نهادی مشخص در حکومت آینده فلسطین تبدیل کند. در پاسخ به این سؤال به بررسی سه جنبه از مشارکت زنان در قیام می‌پردازیم: فعالیت زنان، سازمان‌های زنان و گفتمان زنان.

### فعالیت زنان

در خیزش‌های مستقیم علیه سربازان اشغالگر، دانشجویان و فعالین کهنه‌کار تنها مهره‌های مقابله نبودند بلکه زنان نیز از همه سنین و اقشار جامعه، به ویژه از روستاها و اردوگاه‌های پناهندگی به آنان پیوستند. اینها در واقع زنانی بودند که کمیته‌های زنان سال‌ها از طریق کلاس‌های سوادآموزی و آموزش حرفه‌ای با رنگ و بوی ملی در فعال ساختن‌شان کوشیده بود اما آنان به رغم ابراز همدردی هرگز به هیچ‌گونه چهارچوب فرمان در حرکت‌های دسته جمعی نیبوسته بودند. شرایط اضطراری قیام که به نیروی همگان نیاز داشت این زنان را از خانه بیرون کشید تا در حل مسئله ملی نقش فعال داشته باشند. از آن‌جا که برنامه ما ز قبل از قیام به طور روشن سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بود، زنان از مشارکت اجتماعی پرهیز داشتند، اما قیام زنان را به واقعیت خواسته‌هایشان نزدیک‌تر کرد و آنان به امید مخاطب قرار دادن مسائل مستقیم خود رغبت بیشتری برای مشارکت نشان دادند.<sup>(۱)</sup>

فعالیت زنان از همان نخست به گونه‌ای سازمان یافته بود که بخش‌های خود جوش و همین‌طور کمیته‌های زنان که در عضوگیری و آگاه و فعال کردن اعضای خود سهم مستقیم داشتند، با یکدیگر همکاری می‌کردند. کمیته‌ها چهارچوبی بودند برای جذب بسیاری زنان جوان. آنها نهایت امکانات خود راه به کار گرفتند؛ با بسط ساعات کار مهدکودک‌ها پستوانه‌ای برای زنان علاقمند به شرکت مستقیم در مبارزات فراهم آوردند. کلاس‌های بهداشت را به درمانگاه تبدیل کردند. از نمایش فیلم و سخنرانی، نه به عنوان شیوه‌ای برای عضوگیری که تا قبل از قیام مرسوم بود، بلکه برای درگیر کردن مستقیم زنان سازمان نیافته در فعالیت‌های کمیته‌ها استفاده نمودند. کمیته‌های زنان تجربیات و رهبری خود را در اختیار ساختارهای جدیدی که در هفته‌های اول قیام شکل می‌گرفت (به ویژه کمیته‌های توده‌ای روستا و اردوگاه‌های پناهندگی) قرار دادند. در ابتدا تمایزی بین کمیته‌های زنان و کمیته‌های توده‌ای وجود نداشت. اعضای کمیته‌های زنان پس از هر حمله نظامی در سرتاسر محلات پخش می‌شدند تا هدایت سرویس‌های اضطراری خدمات مالی و انسانی را برآورده کنند. سرزدن به خانواده‌های شهدا و زندانیان به منظور اعلام همدردی و همبستگی و رسیدگی به نیازهای مالی آنان بخشی از برنامه کار آنان بود. در روستاها و اردوگاه‌های پناهندگی کمیته‌های توده‌ای

روزهای نخستین، قیام انتفاضه همراه بود با تصاویر چشمگیری از راه‌پیمایی زنان، سنگ‌پرانی دختران دانش‌آموز به سربازان، کمک‌رسانی زنان مسن‌تر به تظاهرکنندگان جوان از طریق حمل سبدهای پر از سنگ بر روی سرهاشان، بحث و کشمکش زنان با سربازان اسرائیلی برای رها کردن پرسی که دستگیر شده بود و صحنه‌های دیگری از این‌گونه. این تصاویر بر چهره‌ای کاملاً نوین از زنان تأکید داشت، چهره‌ای که از مقاومت علیه اشغال فراتر می‌رفت. دیری نیامید که ناظران، قیام انتفاضه را نه تنها مبارزه‌ای برای پایان بخشیدن به سلطه نظامی بلکه یک انقلاب اجتماعی خواندند، انقلابی که سرکشی نسل جوان علیه نسل‌های پیشین، خیزش‌های خیابانی در چالش با مقامات بی‌بال‌او (PLO) و حرکت زنان علیه ریشه‌های ستم جنسی را در برمی‌گرفت.

در پایان سه ساله اول قیام انتفاضه، خام بودن تعابیر ذکر شده از نقش زنان در مبارزات هر چه بیشتر نمودار گردید، زیرا به رغم فعالیت زنان، چندان تغییری در موقعیت سیاسی و اجتماعی آنان در جامعه فلسطین انجام نگرفت. با این حال اشتباه خواهد بود اگر نقش انتفاضه در استحقاق حقوق زنان کاملاً بی‌تأثیر تلقی شود. زیرا در طول این زمان، زنان در گسترش آگاهی از حقوق اجتماعی خودگام‌های ارزنده‌ای برداشتند و بیشتر از همیشه نیروی خود را، فراتر از تظاهرات خیابانی، در سازماندهی ساختارهایی که نیازهای یک جامعه معاصر شده را برآورده می‌کرد بسیج کردند. شاید مهم‌ترین دستاوردشان تأکیدی جدی بود بر موضوع حقوق و نقش زنان در بستر مبارزه برای رهایی ملی، موضوعی که تا پیش از قیام فقط توسط تعداد انگشت شماری از فعالین متعهد مورد بحث قرار گرفته بود.

طراحان این مبحث غالباً زنان جوان وابسته به کمیته‌های زنان بودند که از نخستین روزهای قیام در دسامبر ۱۹۸۷، یعنی زمانی که غزه در آتش جنگ می‌سوخت اما در کناره غربی - به جز چند اردوگاه دور افتاده پناهندگان مانند بلاتا (Balata) هنوز آرامش برقرار بود، به این موضوع پرداختند. به ادعای این زنان آنان اولین کسانی بودند که به خیابان‌های راملا (Ramalla)، نابلس (Nabulus) و دیگر نقاط ریختند و نه تنها ارتش اشغالگر بلکه مردان را نیز به چالش خواندند. به گفته یکی از فعالین «در روز ۱۱ دسامبر ما در خیابان‌های راملا شعار می‌دادیم: کجائید ای مردان راملا؟»<sup>(۲)</sup> این شعاری خیره‌سارانه و حرکتی جسورانه بود. بی‌آمد این حرکت این بود که روابط زنان و مردان هرگز به روال پیشین خود باز نگشت.

در این‌جا، همان‌طور که قبلاً در مورد جنبش کارگری مطرح شد، این پرسش به جا به نظر می‌رسد که آیا جنبش زنان که در دهه ۱۹۷۰ در بطن فعالیت جوانان در مدارس و دانشگاه‌ها شکل گرفته بود، آمادگی آن را داشت تا در دسامبر ۱۹۸۷، بسیج را به یک حرکت جمعی ارتقاء

همین نقش را ایفا می‌کردند، اگر چه زنان در این کمیته‌ها نقش کوچک‌تری داشتند. با این حال قیام به این زنان اجازه داده بود تا در روستاها با دهقانانی که هنوز قانع نشده بودند به طور علنی به بحث و گفتگو بپردازند.

در طول قیام، کمیته‌های زنان راهپیمایی‌ها را سازمان می‌دادند همزمان، فعالین زن و تعداد زیادی از دختران دانشجو در تظاهرات و مقابله با ارتش شرکت داشتند، گرچه میزان این شرکت در مناطق مختلف متفاوت بود. برای نمونه، ابعاد راهپیمایی زنان در سالگرد روز جهانی زن در سال ۱۹۸۸ در شهر راملا، سابقه بود، در حالی که تشویق زنان به تظاهرات خیابانی در شهر هبرون که شهری مذهبی است بسیار مشکل بود. جالب اینست که به رغم حضور گسترده زنان در فعالیت‌های علنی خیابانی تعداد زخمی و کشته‌شدگان زن نسبتاً پائین بود.

در جریان متحول شدن قیام، شرایط جدید نیازهای جدیدی نیز ایجاد می‌کرد که به دنبال بررسی آنها توسط جنتحه تبدیل به رهنمود. برای فعالیت‌های مشخص از سوی کمیته زنان می‌شد. در سالگرد روز جهانی زن، در یک برنامه مشترک چهار کمیته زنان فلسطینی<sup>(۴)</sup> از زنان خواستند تا با شرکت در کمیته‌های توده‌ای و اتحادیه‌ها، در روزهای اعتصاب عمومی کار را بایکوت کنند، به کودکان به رغم بسته شدن مدارس درس دهند، با سربازان و مهاجرین اسرائیلی مقابله کرده و اقتصاد «داخلی» و تولید محلی اغذیه و البسه را حمایت کنند. این مبارزات جمعی در واقع نقطه عطفی بود در مبارزات زنان.

کمیته‌های محلی مأمور شدند تا در مقابله با بازرگانانی که از طریق گران فروشی کالاهاشان سعی در جبران خسارت اعتصابات داشتند، قیمت‌ها را کنترل کنند و در صورت تخلف بازرگانان از رهنمودهای UNLU، اورا بایکوت کنند. نقش زنان در این زمینه و هم‌چنین در اجرای رهنمود بایکوت کالاها اسرائیلی (در اوائل ۱۹۸۶) بسیار چشمگیر بود. زمانی که در سال ۱۹۸۸ ارتش مدارس را تعطیل کرد، کمیته‌های توده‌ای کلاس‌های جایگزین در خانه‌ها، مساجد و کلیساها سازمان دادند و کمیته‌های زنان با ایجاد تعاونی‌های تولیدی و ارائه مواد غذایی اولیه و ساده در بازارهای محلی به مقابله با کمبود اغذیه، که حکومت نظامی و تحریم تولیدات اسرائیلی تحمیل می‌کرد پرداختند.

با این همه به نظر می‌رسد که فعالیت زنان در کمیته‌های محلی دستاوردی در رابطه با مسائل حقوقی آنان نداشته است. البته نمی‌توان انکار کرد که صرف حضور گسترده زنان از قشرهای مختلف اجتماعی در فعالیت‌های جمعی سیاسی در خیابان، یعنی فضایی که تا آن زمان از آن مردان بود، خود دستاورد قابل ملاحظه‌ای است. سیاسی شدن زنان نمی‌تواند در نقش اجتماعی آنان بی‌تأثیر باشد. اما همانطور که دیگران استدلال کرده‌اند<sup>(۵)</sup> نقش محوری کمیته‌های توده‌ای تنها «یافتن عضو جدید برای سازمان‌های توده‌ای فراکسیون‌های مختلف زجنیش فلسطین» بود، و نقش زنان در این کمیته‌ها تنها ادامه نقش سنتی آنان در جامعه، یعنی تعلیم و رساندن خدمات، و هیچگاه از این فراتر نرفت.

تنها فعالیت‌هایی که بطور مشخص کوشید تا از محدودیت‌های نقش زنان در جامعه فلسطین بکاهد تأسیس تعاونی‌های تولیدی زنان توسط کمیته‌های زنان بود. این تعاونی‌ها اگر چه نتوانستند به تمامی اهداف تعیین شده خود دست یابند اما بی‌تردید یکی از بهترین دستاوردهای قیام به شمار می‌آیند. در عین حال این اهداف نیز چندان روشن نبوده‌اند. برای مثال در اعلامیه‌ای که یکی از کمیته‌های زنان به همین مناسبت منتشر کرد<sup>(۶)</sup> اهداف به این صورت فورموله شدند «پایه‌های رهائی زنان را از طریق ایجاد طرح‌های اقتصادی بریزیم». دو تا از پنج هدف این پروژه مربوط به زنان می‌شود: «اول، تبدیل نقش سنتی زنان در اقتصاد خانگی به نقش مثبت آنان در اقتصاد ملی، و دوم، ایجاد امکانات برای شرکت زنان در مؤسسات اقتصادی به عنوان پایه‌ای برای استقلال اقتصادی و رهائی اجتماعی زنان. اما این کمیته زنان

روشن نکرد چگونه نقش مثبت زنان در اقتصاد ملی، جایگاه سیاسی اجتماعی زنان در جامعه را تقویت کرده و باعث رهایی اجتماعی آنان می‌شود، و چگونه تعاونی‌ها می‌توانند به این دگرگونی کمک کنند. پس از چند ماه فعالیت تعاونی‌ها UNLU گزارش کرد که: کیفیت مشارکت فزاینده زنان در روند اجتماعی اقتصادی آنان را به بخش جدا نشدنی در رشد اقتصادی اجتماعی ملی تبدیل کرده است».

یکی دیگر از کمیته‌های زنان که تعاونی تولید برپا کرده بود گزارش داد: «زنان متوجه شدند که همان توانایی مردها را دارند، و این به آنان کمک کرد تا در شرایط اقتصادی که مردان بیکار یا زندانی هستند از محدوده خانه به در آمده و به فعالیت و همکاری بپردازند. در این تعاونی‌ها زنان تمام مراحل تولید را در دست داشتند از جمله توزیع و فروش. سود را هم میان خودشان تقسیم می‌کردند. در نقاطی که توزیع و فروش مشکل بود زنان مسئول یافتن محل مناسب برای فروش بودند. تعداد این تعاونی‌ها محدود و تولیداتشان معمولاً غذائی (میوه، ترشی، مربا)، البسه، سوزن‌دوزی و قاب عکس بود. اغلب زنان که به کمیته‌ها وابسته بودند تولیدات را در منزل انجام داده و کمیته‌ها از طریق ارتباطات خود در مراکز شهری آن را به فروش می‌رسانند. بی‌تردید، این گونه فعالیت‌ها میزانی از استقلال اقتصادی برای زنان به همراه داشت اما انگیزه‌ای نبود که بتواند آنان را وادارند تا فعالیت بیرون از خانه و زندگی اجتماعی را بر زندگی خانگی ترجیح دهند. به قول اصلاح جاد (زیرنویس ۹) «وجود این تعاونی‌های تولیدی زنان در محیط‌های غیر شهری به طور اتوماتیک تقسیم کار بر اساس جنسیت را تغییر نداده و باعث ارزیابی مجدد بهتری از کار زنان نخواهد شد».

در ماه‌های اول قیام، کمیته‌های زنان به عنوان مکانیسم اصلی در پی فعالیت زنان در کمیته‌های توده‌ای و سازمان‌های دیگر موفقیت‌های زیادی بدست آوردند. آنها با استفاده از نفوذ پایه‌ای خود و مصونیت نسبی از سرکوب نظامی، حتی زیر فشار حکومت نظامی خدمات مهمی برای جامعه خود انجام دادند. در سال اول قیام به علت نیازهای جدید، تمرکز سنتی کمیته‌های زنان روی تعلیم و آموزش تا حدودی معلق ماند. اعلام دولت فلسطین به دنبال کنگره ۱۹ شورای ملی فلسطین در نوامبر ۱۹۸۸ باعث شد که کمیته‌های زنان، مانند بقیه سازمان‌های توده‌ای به ارزیابی انتقادی از خود بپردازند. در نتیجه کمیته‌های زنان تصمیم گرفتند تا فعالیت‌های خود را به طور کلی از کمیته‌های توده‌ای جدا کنند و برنامه‌های اولیه خود باز گردند. تحلیلی که پشت این تصمیم داشتند این بود که کمیته‌های زنان تنها یک ابزار برای حرکت توده‌ای نیستند (نقشی که به هر حال کمیته‌های توده‌ای انجام می‌دهند) بلکه به خاطر شبکه گسترده خود توان آن را دارند تا در زیر ساخت دولت مستقل آینده نقشی داشته باشند. بدین ترتیب سازماندهی در متن دستور قرار گرفت.

### سازمان زنان

مبارزات روزمره خیابانی فراکسیون‌های مختلف جنبش ملی را به هم نزدیک‌تر کرده بود. این نزدیکی در جنبش زنان باعث همکاری رسمی بیشتری را که نهایتاً به تأسیس شورای عالی‌تر زنان (HWC) در دسامبر ۱۹۸۸ انجامید. این شورا چهار کمیته زنان را متحد کرد. ریشه‌های این همکاری سه سال قبل از قیام یعنی در سال ۱۹۸۴ ریخته شده و با نزدیکی فراکسیون‌های مختلف بی‌ال او در کنگره ۱۸ شورای ملی فلسطین، چند ماه قبل از قیام تقویت شد. در اوایل قیام کمیته‌های چهارگانه اعلامیه مشترک می‌دادند (مانند آن چه در بالا آمد) و پس از ایجاد HWC اولین اعلامیه مشترک این شورا به مناسبت ۸ مارس ۱۹۸۹ منتشر گردید. کمیته‌ها هر کدام یک نماینده در HWC داشتند. هدف از HWC متحد کردن جنبش زنان پیرامون دو تم

مبارزه اجتماعی زنان و جنبش ملی مردم فلسطین و ایجاد هماهنگی میان آنها بود تا بدین وسیله از بازگشت زنان پس از پیروزی به نقش سنتی پیشینشان جلوگیری شود. فعالین زن با یادآوری مکرر آن چه در انقلاب الجزایر اتفاق افتاد و زنان را به همان نقش سنتی بازگردانده بود، تاکید داشتند که تنها از طریق فعالیت مشترک است که می‌توان به مسائل اساسی مانند آموزش و مشکلات قانون خانواده که ریشه مذهبی دارند رسیدگی کرد.

HWC که بعدها شورای متحد زنان نامگذاری شد بهتر از کمیته‌های جدا از هم می‌توانست رهنمودهای UNLU را پیاده کند. HWC زنان را به برپایی «کمیته‌های متحد زنان» در سرتاسر سرزمین‌های اشغالی دعوت کرد و از این طریق تمرکز را کاهش داد. این کمیته‌های محلی می‌توانستند بطور مستقل اعلامیه منتشر کنند و رهنمودهای UNLU را به اجرا به گذارند و در رابطه با محیط فعالیت خود موضع‌گیری کنند.

بعدها HWC تبدیل به بخشی از اتحادیه ملی زنان فلسطین که سازمان رسمی بی‌ال‌او در مناطق اشغالی بود گردید. این ادغام باعث شد که اختلافات در سطح ملی در آن نیز انعکاس یابد و فعالیت آن را دچار اختلال کند. نکته این که هماهنگی جنبش زنان اتحاد رسمی چهار کمیته زنان را مد نظر نداشت. کمیته‌ها در کنار هم برنامه‌های مشخص خود را براساس آئین نامه‌های درونی خود به پیش می‌بردند. در برخی از آنها انتخابات درونی انجام گرفت و برخی دیگر به بهانه این که به خاطر حمله نیروهای نظامی به دفاترشان لیست عضویت نگه نمی‌دارند به انتخابات تن در ندادند.

جنبش زنان، به احتمال زیاد بخاطر نظرات سنتی مأمورین به زنان، بطور نسبی از سرکوب نظامی مصون بود. با این حال تعدادی از فعالین زن به زندان افتادند و یا فعالیتشان محدود شد. ارتش چندین بار دفاتر یا محل فعالیت کمیته‌ها را در هم شکست و در مجموع زنان از آگرا ارتش در بازداشت زنان و ایجاد مزاحمت برایشان استفاده کرده و فعالیت‌های فردی، خیابانی و سازمانی خود را گسترش دادند.

اما باید توجه داشت که گسترش فعالیت کمیته زنان در قیام و هم در تثبیت جنبش زنان به شرکت بیشتر زنان در رهبری جنبش ملی نیانجامید. رهبری UNLU را، تا آن جا که اطلاع داریم، و از اطلاعیه‌هایش و همین‌طور دستگیری و تبعیدهایی که اعمال شد می‌توان استنباط کرد، عمدتاً مردان تشکیل می‌دادند. روشن نیست که زنان تا چه اندازه در رهبری بی‌ال‌او وارد شدند زیرا که این رهبری مخفی است. اما در رهبری علنی تنها در یک مورد، و آن هم نماینده چهار جریان سیاسی و سازمان‌های غیر دولتی در سازمان ملل، زن بود.

### گفتن زنان

زمانی که زنان گستاخانه مردان را به شرکت در تظاهرات خیابانی فراخواندند و شعار به حق رهایی زن و تأسیس دولت مستقل را در راهپیمایی ۸ مارس ۱۹۸۸ به کار بردند، در واقع مسئله زنان را به طور جدی وارد برنامه جدید فلسطین نمودند. پس از قیام حضور اجتماعی غیرقابل انکار گردید. آنان به سبب فشارهای اقتصادی (نان‌آور شدن در غیاب مردن زندانی) و یا مسایل سیاسی (در دفاع از خانواده و سرزمین) از خانه‌ها بیرون ریختند و بدین طریق توانستند از اهرم فشارهای جمعی خود برای حل مشکلات مشترکشان استفاده کنند. با این حال سه سال پس از قیام هنوز این اهرم‌ها و گام‌های پیشرو به پیشرفت‌های عینی تبدیل نشده بودند.

آنان که به کل مسئله خوش‌بین‌تر هستند افرادی مانند ریتا جیاگامان (Rita Gia Caman) و پنی جانسون (Peany Johnson) چنین استدلال می‌کنند که «زنان به رغم تداوم و گسترش نقش سنتی خود به ملحق شدن به نیروی مقاومت در جریان قیام در واقع پای از چهارچوب‌ها

و مسئولیت‌های قراردادی خانواده و جامعه بیرون نهادند.»<sup>(۳)</sup> طبق گزارش یکی از فعالین از دهکده کوفنامه KufNa'meh در رام‌الله (Ramallah) زنان با شرکت در راهپیمایی‌ها، تظاهرات و برخورد با نظامیان کشته و زخمی داده‌اند، آنان محصولاتی برای فروش به بازار می‌برند، به ملاقات اقوام زندانی خود می‌روند، به رویدادهای سیاسی در رام‌الله و اورشلیم می‌پیوندند، آنان با مستحکم‌تر کردن نقش خود در خانواده توانسته‌اند تا حدودی در کنترل مالی سهم شوند. بدین ترتیب زیر بار بعضی زورگویی‌ها نمی‌روند و حداقل می‌توانند تصمیم بگیرند فرزندان خود را به کدام مدرسه بفرستند. به گفته این فعال، تحول زنان پس از قیام به نسبت سال‌های پیش از آن کاملاً «چشمگیر» بوده است.

از دید یکی دیگر از فعالین، علی‌رغم این که مشارکت بیشتر زنان در شورش مسئله زنان را در دستور کار قرار داد و زنان برای اولین بار در مورد موقعیتشان در جامعه علناً صحبت می‌کردند این تغییر با مخالفت‌های جدی مواجه شده است: «موقعیت سیاسی ما در جنبش تغییر کرد ولی در زندگی اجتماعی تغییر نکرده. دیگری می‌گفت: «تصمیمات را هنوز مردان می‌گیرند. اگر زنی فعال باشد همسایه‌ها حرف در می‌آورند... حقوقمان را بطور خود به خودی با گرفتن دولتماند بدست نمی‌آوریم.»

در سطح سیاسی هم پیشرفت‌ها محدود بودند. اعلامیه‌های UNLU نشان می‌دهند تا چه اندازه نه تنها نسبت به مسائل زنان و نقش زنان در جنبش بی‌تفاوت بوده بلکه دیدگاهشان نسبت به زنان بشدت سنتی پدرسالانه و از بالا است. مثلاً UNLU همواره شرکت کنندگان قیام را «پسرانمان» «برادران دکترو» «برادران کارگر» «برادران بازرگان و بقال» می‌نامید. زنان تنها در سیمای مادران و یا در رابطه با شخصی سوئی (پسران) و یا کودکان و پیران به عنوان کسانی که «رنج کشیدند» ترسیم می‌شوند. آنها را بخاطر «بردباریشان» برای «محکم ایستادن» برای «حمايت از قیام» (و نه شرکت در آن» تحسین می‌کنند. «دانشجویان، کارگران، بازرگانان، دهقانان و نیروهای ضربت» به نافرمانی مدنی دعوت می‌شوند ولی زنان که در شکل دادن به کمیته‌های زنان این همه فعالیت دارند در این لیست وجود ندارند. نقش زنان به حاشیه رانده می‌شود. زنان حامیان قیام‌اند. کسانی که قرار است قیام را پیش ببرند، قوم و خویش‌های مردشان، حتی در این که از نقش زنان در کنار مردان نام برده می‌شود از این پدیده به عنوان یک استثناء و نه قاعده‌ای که بهر حال در زندگی روزمره جاری است. یاد می‌کنند. سالگرد جهانی زن تنها زمانستی که UNLU چشم به مشارکت زنان در قیام می‌دوزد و در این جا هم کارنامه‌اش آشفته است. در سال ۱۹۸۸ در لابلای اطلاعیه هفتگی‌اش خواهان تظاهرات زنان در ۸ مارس شد. تنها در سال ۱۹۹۰ است که UNLU بالاخره نام اطلاعیه هفتگی خود را «ندای زن» می‌گذارد و بخش ویژه‌ای از آن را به زنان اختصاص می‌دهد. ولی حتی اینجا هم می‌کوشد آن‌ها را در رابطه «صحیح» با مردان ترسیم کند: مادر، خواهر یا زن یک مبارز.

رهبری فلسطین در خارج از کشور هم خیلی از این هوشمندتر نبود. در اعلام استقلال فلسطین بعد از قول‌های بزرگوارانه حکومت براساس پرنسپ‌های «عدالت اجتماعی، برابری و عدم تبعیض در حقوق اجتماعی براساس نژاد، مذهب، رنگ یا جنسیت» موقعیت زنان در جامعه فلسطینی را به این صورت توصیف می‌کند «ما درود ویژه خود را به زنان شجاع فلسطینی، پاسدار معاش و زندگی و محافظ مشعل همیشگی مردم اعلام می‌داریم. به وضوح تنها نقش زنان در دولت جدید دفاع، نگهداری و زایمان است.

زنان فعال فلسطینی به نظر نمی‌رسد رسماً رهبری را در رابطه با مسئله زنان مورد اعتراض قرار داده باشند. به عکس، گاهی شاهد توجیه بر خود رهبری نیز هستم.

ولی جنبش زنان در عین حال کوشید تا اعلان استقلال را بهانه کرده و یادآور شود که

زنان «حق دارند که از تمامی دستاوردهای تاکنونی در سطح ملی دفاع کنند» ولی باید «کماکان برای راهی و حل رادیکال مسائل اقتصادی، اجتماعی و جنسی بچنگد» شاید مهمتر از این که به زنان توصیه شد که در ایجاد قوانین قانون اساسی که به زنان حقوق مساوی با مردان بدهد حتماً شرکت کنند. گرچه واژه «حق دارند» تا حدودی موضعی دفاعی دارد ولی در مجموع سخن اعلامیه<sup>(۳)</sup> تعرضی است و می‌خواهد دستاوردهای سیاسی را تبدیل به قدم‌های کنکرت کند. UPWWC یکی دیگر از کمیته‌های زنان سوالات زیر را در سال دوم و قیام به اعضایش ارائه داد «آیا بینش موجود انتفاضه در رابطه با نقش زنان در جامعه فلسطینی تحولی ایجاد کرده است؛ و آیا دیدگاه زنان نسبت به نقششان در جامعه تغییر کرده است؟ انتفاضه جنبش زنان را با مشکلات چندی مواجه کرده است. چگونه دستاوردهای زنان فلسطینی و برجستگی موفقیت سیاسی که در طول قیام توده‌ای بخاطر شرکت فعالشان در مبارزه و مقابله با ارتش کسب کرده‌اند حفاظت کنیم؟ چه تضمینی برای بازنگشتن به شرایط گذشته بعد از پایان قیام وجود دارد؟ چه التزامی وجود دارد که زنان به نقشی سنتی خود در منزل اگر زمانی استقلال ملی بدست آمد بازگشت داده نخواهند شد؟»<sup>(۴)</sup>. کمیته گزارش می‌کند که در خیلی از جلسات پایه‌ای کمیته زنان می‌پرسند «کی ما دسترسی به تنظیم امور خانواده خواهیم داشت» و نتیجه‌گیری می‌کنند که جنبش زنان فلسطین اگر بخواهد رشد کند و تکامل یابد باید به مسائل ویژه زنان بپردازد. دو کمیته پیشرو دیگر هم نظرات مشابه اعلام کردند. یکی از فعالین UPWWC گفت: «ما برنامه فمینیستی نداشتیم... آنقدر به مسائل سیاسی مشغول بودیم که اغلب در برخوردمان خیلی سنتی بودیم چون می‌خواستیم از جامعه‌مان بیگانه نشویم. ما الزاماً متوجه نبودیم که در راه درست حرکت نمی‌کنیم بنابراین اما متوجه شدیم که این برخورد کار نبود، متوجه شدیم که اگر مسائل زنان را اکنون پیش نکشیم بعدها قادر نخواهیم بود آنها را پیش ببریم و از سوی جنبش ملی مورد سوء استفاده قرار خواهیم گرفت... این مسئله بئازگی پیش آمده چون از طریق فعالیت‌های خود در قیام متوجه شدیم نقش ما چقدر مهم است و این به ما اعتماد به نفس داده است»<sup>(۵)</sup>

بعد از این UPWWC در سخنرانی مسائل از دواج زودرس، طلاق، قانون شخصی، تقسیم کار در خانه و مسائل مشابه مربوط به زندگی زنان را مطرح کرد. کمیته زنان FPWAC نیز مواضع مشابهی گرفت و به علاوه نیروی خود را در متحد کردن جنبش زنان متمرکز کرده است. عضوگیری را گسترش داده و زنان را به شرکت در تعاونی‌های تولید، دادن آموزش بهداشتی عملی، مبارزه برای تغییر قانون شخصی موجود، سوادآموزی و تعلیمات متوسطه و شرکت در کمیته‌های حمایت از جنبش ملی تشویق می‌کند.

بیشتر و بیشتر کمیته‌ها چه به عنوان کمیته زنان و چه به صورت فردی، در دفاع از زنان در مسائل خانه مداخله می‌کنند. یکی از فعالین تعریف می‌کند چگونه اعضای کمیته‌اش به یاری زنان می‌روند که مورد خشونت خانواده قرار گرفته‌اند، هر چند نه زیر نام کمیته. تا بدین وسیله از انحلال کمیته در روستا جلوگیری کنند. اما کمیته بطور مستقیم هم مداخله می‌کند، بخصوص در رابطه با زنانی که کتک می‌خورند و یا در خانه محبوس می‌شوند. ولی نقش کمیته‌ها بیشتر انتقال تجربه است تا زنان نظرانشان نسبت به خودشان متحول شود. مصاحبه در منزل اغلب گامی است برای بیرون آوردن زن از منزل و در صورت امکان نهایتاً پیوستن او به کمیته زنان. آموزش مردان و تشویق آنها به تقلید از مردان مترقی جزئی از این فعالیت است. مداخله بیش از این که رویارویی باشد، آگاه کننده و روشنگر است.

در سال‌های ۹-۱۹۸۸ زنان در مناطق اشغالی زیر فشار روز افزون جنبش اسلامی قرار گرفتند تا حجاب را رعایت کنند. علی‌رغم مقاومت تعداد زیادی از زنان سکولار نهایتاً در اواخر ۱۹۸۹ در نوار غزه زنان دیگر نمی‌توانستند بدون حجاب در ملاعام ظاهر شوند و در ساحل غربی

هم این فشارها موفقیت زیادی کسب کرده بود. نه UNLU و نه کمیته‌های زنان مقاومت چندانی در مقابله با این فشار حماسی نشان ندادند و این خود بی‌شک در شکست مقاومت ضد حجاب در غزه بی‌تأثیر نبود. برخی زنان این سهل‌انگاری را با نامناسب بودن زمان و این که نمی‌خواهند اختلافات درونی را در اوج انتفاضه دامن زدن توجیه می‌کنند. زمانی که قیام پایه‌های اجتماعی خود را مستحکم کرد دیگر چنین مقاومتی دیر شده بود گرچه هنوز هم مجال هست»<sup>(۶)</sup>

این نوع عقب‌نشینی‌ها نشانه‌های خوبی برای پیشرفت‌های بیشتری برای زنان نمی‌باشد و به اعتبار جنبش زنان لطمه می‌زند. جایگاه زنان در قیام و در جامعه فلسطینی بنابراین تا حدود زیادی منوط می‌شود به این که آیا زنان و بخصوص کمیته‌های زنان که از پیشگامان این جنبش بودند می‌توانند اهداف پر اهمیتی را که طی بیانیه استقلال در نوامبر ۱۹۸۸ با چنان قاطعیت و بویایی بیان کردند به اعمال کنکرت تبدیل کنند.

بنابه گفته FPWAC قیام «فرستی بود تاریخی» که نه تنها عامل عینی چهل سال تجربه اشغالی، در بدری و اختناق را بلکه عامل ذهنی آگاهی سیاسی، بسیج مردمی و مقاومت اثر بخش را شامل می‌شد:

#### ارزیابی مقدماتی

FPWAC: «ده سال تجربه مبارزه سازمانی در سطح توده‌ای به آن نقش کارآمدی در قیام داده است. بی‌شک کمیته‌های زنان در کنار اتحادیه‌ها و سایر تشکلهای توده‌ای اگر چه شرکت وسیع توده‌ها در قیام را سازمان ندادند ولی در شکل دادن و تداوم آن نقش مهمی را ایفا کردند»<sup>(۷)</sup> اما عملکرد تک تک این تشکلهای در طول قیام بسیار متفاوت بود. وجه اشتراک میان کمیته‌های زنان و اتحادیه‌های کارگری در اولین سال قیام کنار گذاشتن فعالیت‌های عادی خود در ازای فعالیت مستقیم سیاسی بود. هر دوی آنها زیر ساخت، تجربیات و رهبری، خود را در اختیار جنبش ملی گذاشتند تا خیابانها را در کنترل خود در آورده و حرکات توده‌ای را در جهت رهنمودهای UNLU-PLO هدایت کنند.

بعد از پایان سال زمانی که کمیته‌های توده‌ای ثابت کردند قادرند توده‌ها را بسیج کرده و قیام را تداوم بخشند و به دنبال اعلام دولت مستقل از سوی PLO و فراخوان برای نهادی شدن بیشتر قیام اتحادیه‌ها و کمیته‌های زنان به فعالیت‌های قبلی خود بازگشتند. آنها توانستند در سایه پیروزی‌های رهبری ملی در سطح سیاسی برنامه‌های خود را گسترش داده و با ایده‌های جدید نیروی جدیدی به آن بدمند.

اتحادیه‌ها قدم‌های نیمه جدی برای اتحاد برداشتند و با توجه به شرایط بوجود آمده از قیام در عقد قرار دادهای جدیدی با کارفرمایان به توافق رساندند. آنها در ضمن به امکان انعقاد قانون کار جدید چشم دوخته و کوشیدند برای دفاع از کارگران فلسطینی از فدراسیون اتحادیه‌ای اسرائیل Histadrut و فدراسیونهای کارگری بین‌المللی تضمین مالی بگیرند و کمیته‌های زنان فعالیت آموزش خود را گسترش داده، تعاونی‌های تولیدی زنان را تأسیس نموده و مبحث موفقیت زنان در جامعه فلسطین قبل و بعد از استقلال را در جامعه مطرح کردند. در عین حال ارتباط با خارج را شروع کرده و همانند اتحادیه‌ها سعی کردند ببینند چگونه می‌توان موفقیت قانونی فردی را که یکی از بزرگترین موانع در راه حقوق زنان است تغییر دهند. تفاوت‌های مهمی اما میان کمیته‌های زنان و اتحادیه‌های کارگری وجود دارند که نشان می‌دهند آمادگی آنها زمانی که قیام در دسامبر ۱۹۸۷ رخ داد یکسان نبوده است. از همان آغاز مشخص بود که جنبش زنان خیلی تنگاتنگتر با مسائل روزمره قیام درگیر بود تا جنبش کارگری. دلایل این امر اولاً طبقه کارگر فلسطینی نمی‌توانست تمام انرژی خود را در تظاهرات



و نافرمانی‌های مدنی به کار اندازد چرا که می‌بایستی شکم خانواده‌هایش را سیر می‌کرد. نقش کارگران بنابراین اطاعت از رهنمودهای UNLU بود یعنی استفاده از کار و درآمد برای حفظ خانواده‌هایشان که طبیعتاً کل قیام را تغذیه می‌کرد. UNLU هم مواظب بود (بعد از اینکه سه چهار ماه اول قیام سپری شد) تا با اتخاذ یک موضع واقع‌بینانه از کارگران چیزی بخواهد که قادر به انجامش باشند.

ثانیاً ارتش از همان اول قیام تعدادی از دفاتر اتحادیه‌ها را بست و همزمان رهبران اتحادیه‌ها نقش هدایت‌کنندگان قیام در کمیته‌های توده‌ای را بردوش گرفتند و موقتاً سازماندهی کارگران را کنار گذاشتند. ثالثاً زمانی که این فعالین کارگری به فعالیت‌های اتحادیه‌ای خود بازگشتند با رقابت‌های فراکسیونی مواجه شدند که جلوی فعالیت آنها و منجمله مذاکرات جمعی را گرفت. کارفرمایان اغلب موفق شدند یک بلوک را علیه بلوک دیگر به بازی بگیرند. جمع‌بندی این که علی‌رغم چهار چوبی محکم، پایه‌های توده‌ای و تجربه اندوخته رهبری و رهبری پذیرفته شده، اتحادیه‌ها نقشی نسبتاً محدود در قیام داشتند.

در مقابل اما جنبش زنان عملکرد بسیار خوبی از خود نشان داد و در آن جاهایی که جنبش کارگری ضعیف بود فعال بر خورد کرد و از آنجا که شرکت زنان در نیروی کار پائین است فعالیت آنها در قیام پیامدهای مادی به دنبال نداشت. ارتش نیز کمتر به فعالیت زنان توجه داشت و فشار ویژه‌ای به آنها وارد نیاورد. علی‌رغم افزایش زندانیان زن به نسبت قبل از قیام، اما هنوز تعداد زندانیان محدود بود. بنابراین دفاتر کمیته‌های زنان کماکان به عنوان مراکز بسیج توده‌ای باقی‌ماندند. و بالاخره جنبش زنان قادر شد دیالوگ و همکاری میان چهار کمیته عمده زنان در شکل یک کمیته هماهنگی عالی‌تر سازمان دهد. اختلاف نظر در مسائل مختلف مانع همکاری جدی میان آنها آن‌طور که در جنبش کارگری شاهدیم نشد. تعجب‌انگیز است که علی‌رغم روشن بودن شکل موفقیت‌آمیز همکاری غیررسمی که جنبش زنان به آنان دست یافت جنبش کارگری هنوز بر اتحاد GFTU (فدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری) که نیاز به ساختار و انتخابات واحد دارد اصرار می‌ورزد. فعالیت بهتر و هموارتر شاید از طریق شوراهای عالیتر کارگری غیررسمی که بجای یگانگی ساختاری بر هماهنگی حرکت تکیه داشت بدست می‌آمد.

کوتاه سخن، در سومین سال قیام، جنبش زنان و جنبش کارگری ارزش خود را نشان دادند. آنها نه تنها توانستند تغییراتی که قیام متحمل شده را بپذیرا باشند بلکه امکانات گسترده خود را برای تداوم قیام بکار گرفته و حتی تا حدودی توانستند از موفقیت‌های سیاسی قیام بهره‌برداری کنند. کمیته‌های زنان بیشتر از اتحادیه‌ها، ولی از یک نظر جنبش زنان هنوز از کارگران عقب‌تر است و آن نمایندگی سیاسی است. تعدادی از مسئولین اتحادیه‌ها خود رهبران فراکسیونهای سیاسی بوده و از این طریق این فراکسیونها، در رهبری قیام (UNLU) نمایندگی می‌کردند در حالی که علی‌رغم فعالیت و دستاوردهای گسترده جنبش زنان فقدان حضور آنها در رهبری چشمگیر است. یکی از دلایل این مسئله موج روحیه محافظه کارانه بود که در سرزمین‌های اشغالی از اوائل ۱۹۸۹ جریان پیدا کرد که در جنبش حماسی تابستان ۱۹۹۰ متبلور شد. در آن زمان ناسیونالیست‌ها قادر نشده بودند استراتژی درستی در مقابله با این پدیده اتخاذ کنند و بر عکس به نظر میرسد ترجیح می‌دهند حتی آنجا که بازی را می‌بازند از جنگ با اسلام‌گست‌ها پرهیز کنند. دلیل دیگر برای فقدان نمایندگی زنان چیره بودن نیروهایی که نسبت به مسائل اجتماعی و منجمله مسائل زنان بی‌توجه هستند در رهبری ملی است. آنها تنها به اهداف استقلال ملی توجه دارند و این که زنان بعد از استقلال (و انگار بطور خودبخودی) به این حقوق دست خواهند یافت.

به طور خلاصه رهبران قیام باید در آخرین روزهای سومین سال آن با مسائلی از این

گونه دست و پنجه نرم کند: بر فراکسیون‌سبم پیروز شوند، با تاریک اندیشی سازمان یافته مقابله کنند، استراتژی‌های جدیدی برای مقابله با اشغال اتخاذ کنند و نهادهایی که قادر باشند قیام را به استقلال برسانند و برای حقوق زنان و کارگران، اکنون و بعد از استقلال، بجنگند، بسازند.

بخش نخست این مقاله تحت عنوان «سازمان‌های توده‌ای و انتفاضه» در شماره‌ی گذشته‌ی راه کار گر به چاپ رسیده است.

## هیلترمن هماهنگ کننده سابق امور پژوهشی در ال - حق و نیز مسئول سازمان حقوق بشری فلسطین در ساحل غربی است. او سال‌ها به کار بررسی جامعه فلسطین مشغول بوده است و عضو هیئت سردبیری نشریه میدل ایست ریپورت مشیجبت و از نویسندگان ثابت نشریه پژوهش‌های فلسطینی است. وی نویسنده فصولی از کتاب‌های است که با نام‌های «کار و اقدام» - نقش طبقه کارگر در قیام. و «بسیج توده‌ای و قیام» انتشار یافته‌اند.

### پانویسها :

- ۱- David McDowell مک داول، فلسطین، اسرائیل، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا لوس آنجلس ۱۹۸۹.
- ۲- مانند جمال ضاقوط که در ایجاد UNLU غزه نقش مهمی داشت و رابطه UNLU غزه با ساحل غربی بود و Zaqout محمود العبادی که اسرائیلی‌ها به جرم برپائی UNLU نواحی اشغالی و شرکت در تدوین اولین مانیفست UNLU با تعدادی دیگر به لبنان تبعید کردند.
- ۳- تنها ۱۵ نفر از ۶۰ الی ۷۰ کارگر Wadi Fukin بکار خود در اسرائیل ادامه دادند و بقیه کار در زمین بازگشتند.
- ۴- روزی ۸ ساعت کار و حقوق کامل در روزهای اعتصاب.
- ۵- چهار بلوک اتحادیه‌ای در فلسطین فعالیت می‌کردند، هر کدام وابسته به یکی از فراکسیونهای PWB, PUAFA, WUB, WRM, PLO.
- ۶- WUB با این استدلال از شرکت در فدراسیون سرپاز زد و خود فدراسیون جداگانه‌ای پایه گذارد.
- ۷- خبر نامه یکی از سازمان‌های زنان FPWWC ۸ مارس ۱۹۸۸.
- ۸- همانند اتحادیه‌های کارگری چهار کمیته مجزای زنان از سالهای قبل از قیام بوجود آمده بود UPWC, UPWWC, WCSW, FPWC.
- ۹- اصلاح حد Islah Jad «از سالن‌ها به کمیته‌های توده‌ای» زنان فلسطین ۱۹۸۹-۱۹۱۹، در Intifada: Paalshine the crossroads (انتفاضه: فلسطین در چهار راه»، ویراستار جمال نصار و راجر هیگاک Jamal Nassar + Roger Heacock نیویورک: انتشارات Praeger 1990.
- ۱۰- زیر نام «تولید ما مایه مباحث ما است».
- ۱۱- Penny Johnson, Rita Giacaman, زنان فلسطین برپائی و درهم شکستن سنگرها. در Intifada: The palestinau uprising against Israeli occuppntion (انتفاضه: قیام فلسطینی‌ها علیه اشغال اسرائیلی) ۱۵۵-۶۶ Boston. انتشارات South 1989.
- ۱۲- سه مقاله روزنامه یکی از کمیته‌های زنان FPWC در مارس ۱۹۸۹. این نظر هر سه سازمانهای مترقی زنان را منعکس می‌کند. فدراسیون کمیته‌های عمل زنان فلسطین در سال ۱۹۷۸ در مناطق اشغالی تأسیس شد و بلوک اتحاد را نمایندگی می‌کند.
- ۱۳- از خبر نامه UPWWC اتحادیه کمیته‌های زنان فلسطینی - سازمان زنان جبهه عمل Action Front سپتامبر ۱۹۸۹.
- ۱۴- مصاحبه با فعال UNWWC در اورشلیم اکتبر ۱۹۸۹.
- ۱۵- مصاحبه با فعال UPWC در Ramallah ژوئن ۱۹۹۰.
- ۱۶- منبع فوق در زیرنوس ۱۱ ص ۱۵۹.

# نگاهی به عوامل نامساعد سازمان‌یابی سراسری کارگران\*

## حشمت محسنی

آن، و نسبت زیر کارگران، به کارگران است؟ و سؤالات دیگر که این مقاله قصد دارد روی آن متمرکز شود تا بتواند آن‌ها را توضیح دهد و از دل آن‌ها طرح‌هایی برای سازمان‌یابی کارگران استنتاج کند. در این مقاله ابتدا عوامل نامساعدی که تاکنون کار سازمان‌یابی کارگران را دشوار می‌ساخته‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم، سپس در فرصت‌های دیگر به عوامل مساعد و استراتژی پیشنهادی ما برای سازمان‌یابی سراسری کارگری اشاره خواهیم کرد.

به نظر من مهمترین عوامل نامساعد برای تشکیل مستقل کارگری را می‌توان در ۳ عامل اصلی طبقه‌بندی کرد. این ۳ عامل بازدارنده عبارتند از مختصات دولت در ایران، ویژگی ساختار اقتصاد کشور، و خصوصیات و ترکیب اردوی کار. هر یک از این عوامل از اجزایی تشکیل شده که در طول هم قرار دارند و عوامل متداخل هستند و به مسأله روشنائی بیشتری می‌دهند. اما این عوامل متداخل را نباید عوامل مترادف دانست. عوامل متداخل هم فصل مشترک یا یکدیگر دارند و هم اختلاف. به علاوه از طریق بررسی همه آن‌ها می‌شود تجربی‌تر به مسأله نزدیک شد و همه چیز را به صورت مشخص مورد بررسی قرار داد.

### مختصات دولت به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران

در اینجا من به سه خصلت رژیم سیاسی در ایران اشاره می‌کنیم: الف - خصلت استبدادی رژیم سیاسی ایران، ب - دولت رانت خور نفتی، ج - خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم.

### الف) خصلت استبدادی رژیم سیاسی

این خصلت بی‌تردید، مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای سازمان‌یابی کارگران است. استبداد البته به جنبه سیاسی محدود نمی‌شود و عوارض، جنبه‌ها و نتایج بسیار متنوع و گوناگون دارد. ما در این بحث رابطه استبداد و سازمان‌یابی کارگری را از دو جنبه اجتماعی و سیاسی مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. از نقطه نظر اجتماعی نظام‌های استبدادی، استقلال طبقات را مختل می‌کنند، روال طبیعی فعالیت اقتصادی را مخدوش می‌سازند و روابط بین افراد را جایگزین ضوابط اجتماعی می‌کنند. در نظام‌های استبدادی فاعل صحنه دولت است، مردم در این نظام‌ها توده بی‌شکلی بیش نیستند. در نظام‌های استبدادی دولت محقق است و مردم مکلف، این مناسبات از هر وسیله‌ای سود می‌جوید تا باز تولید شود و چرخه استبداد و توده بی‌حق مداوم تکرار شود.<sup>(۱)</sup> از نقطه نظر سیاسی رژیم‌های استبدادی تلاش می‌کنند مخالفان

### طرح مسأله

فقدان شکل کارگری مستقل و مؤثر در ایران امروز را چگونه باید توضیح داد؟ ما باید این سؤال را جدی بگیریم و برای یافتن پاسخی روشن، قانع کننده و راه‌گشا تلاش کنیم. این سؤال مخصوصاً برای ما که بر این باوریم در شرایط دیکتاتوری تشکیل کارگری مستقل می‌تواند یا بگیرد چالش بزرگی در بردارد. تقریباً بعد از آتش بس و شروع دوره تعدیل اقتصادی ما و کم‌کم غالب چپ‌ها به طور ثابت و مداوم بر روی ضرورت سازمان‌یابی سراسری تأکید کرده‌ایم. اکنون ضرورت دارد یک ارزیابی از راه طی شده ارائه کنیم. در ۷۰ سال گذشته جنبش کارگری به جز دوره‌های خاصی تا این حد وسیع، گسترده و پایدار دست به حرکات اعتراضی نزده بود. هم اکنون در هر ۳ روز یک حرکت کارگری رخ می‌دهد، اعتراض کارگری در رادیکال‌ترین اشکال خود صورت می‌گیرد، مطالبات کارگری هم که به وفور وجود دارد. اما در سازمان‌یابی کارگری در سطح فراتر از کارخانه‌های گشایشی دیده نمی‌شود. چرا؟ آیا تأکیدات ما یک امر ذهنی و فراتر از ظرفیت‌ها و توانایی‌های جنبش کارگری است؟ آیا علت عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری را باید در سرکوب رژیم اسلامی جستجو کرد؟ واقعیت‌ها اما این است که در شرایط کنونی، جنبش کارگری با سرکوب ویژه‌ای روبرو نیست. کفایت حد سرکوب جنبش کارگری را با جنبش دانشجویی مقایسه کنیم. آیا عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری به خاطر قلع و قمع شدن رهبران عملی آن بعد از سال ۶۰ است؟ یا این امر در اخراج‌های دوره تعدیل اقتصادی ریشه دارد که عناصر به تجربه را از محیط مستقیم کار کردند؟ هم اکنون اما یک نسل جدید از رهبران عملی جنبش شکل گرفته که اولاً وابسته به گروه‌های سیاسی نیستند و ثانیاً ضد اتوریتر هستند. وگرنه سازمان‌دهی این همه حرکات کارگری بدون این قشر از رهبران عملی کارگری چگونه امکان پذیر است؟ آیا عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری به خاطر ویژگی ساختار طبقه است؟ آیا چون در کشور ما تعداد کارگاه‌های کوچک زیاد و تعداد کارگاه‌های بزرگ کم است، سازمان‌یابی در سطح سراسری با مشکل مواجه است؟ پس تجارب سازمان‌دهی صنوف در دوره شاه را چگونه باید توضیح داد؟ آیا عدم سازمان‌یابی کارگران در سطح سراسری به خاطر سرکوبی سازمان‌های سیاسی است؟ واقعیت این است که سازمان‌های سیاسی نه تنها بار شاطر نبودند، بلکه بار خاطر جنبش کارگری بودند، بنابراین در نبود سازمان‌های سیاسی، جنبش کارگری اولاً بهانه سرکوب را تا حدی خنثی می‌کند و ثانیاً اتکا به نفس و اعتماد به خود در آن رشد می‌یابد و این امر نمی‌تواند منفی باشد. آیا عدم سازمان‌یابی در سطح سراسری به خاطر برخورد فعال‌خانه کارگر است؟ آیا چون خانه کارگر یک جریان دولتی و برآمده از انقلاب است نمی‌گذارد تشکیل‌های مستقل شکل بگیرد؟ آیا عدم سازمان‌یابی کارگران به خاطر به هم خوردن نسبت کارگران بی‌کار به کارگران شاغل، نسبت کارگران بیرون از شمول قانون کار به کارگران مشمول

سیاسی خود را شناسایی کنند، فعالین کارگری را به زندان و شکنجه حتی مرگ محکوم کنند و مانع شکل‌گیری نهادها و تشکلهای کارگری شوند. در پاره‌ای از نظام‌های استبدادی این هدف از راه‌ها و شیوه‌های دیگری نیز مثل استفاده از ایدئولوژی‌های کورپراتیستی دنبال می‌شود. از خصلت استبدادی رژیم سیاسی و از این حقایق عده‌ای نتیجه می‌گیرند که در شرایط استبدادی سازمان‌یابی کارگران ناممکن است. ما همیشه مخالف این نظریه بوده‌ایم و با توضیح دلایل و تجارب عدیده این نظریه را بسط می‌دهیم. نکته اصلی مورد تاکید ما همیشه این بوده و حالا هم این است که خصلت استبدادی رژیم سیاسی نمی‌تواند سازمان‌یابی کارگری را ناممکن سازد. تاکید بر این نکته به معنای انکار نقش منفی خصلت استبدادی رژیم‌های سیاسی در سازمان‌یابی نیست. «ناممکن» بودن سازمان‌یابی با «دشوار شدن» آن یک سان نیست. در رژیم‌های استبدادی هر نوع سازمان‌یابی و از جمله سازمان‌یابی کارگری دشوار است. اما حتی دشوارترین شرایط را نیز نمی‌توان و نباید شرایط ناممکن برای سازمان‌یابی تلقی کرد. به نظر ما، بهترین دلیل در این رابطه، مراجعه به تجارب عملی است و می‌دانیم که تحت شرایط سرکوب و استبداد حتی ممکن است کارگران با روحیه رزمنده‌تری به سازمان‌یابی روی آورند. البته در این رابطه باید در فرموله کردن این معضل به افراط و تفریط در نغلتیم. یعنی دشواری سازمان‌یابی در شرایط استبداد را نه انکار کنیم و نه مورد کم توجهی قرار بدهیم. به نظر ما استبداد سیاسی بود و نبود تشکل را تعیین نمی‌کند شکل و ابعاد آن را تعیین می‌کند، قانونی یا غیرقانونی، نهادی یا جنبشی بودن آن را تعیین می‌کند. آصف بیات نظر کاملاً درستی را بیان می‌کند آن جا که می‌گوید: «بین شرایط سیاسی (آزاد یا تحت کنترل) و حرکات کارگری (سازمان‌یابی یا عدم سازمان‌یابی) نه یک رابطه الزامی بلاواسطه بلکه یک پیوند مشروط (contingent) وجود دارد. از این بحث می‌توان چند نتیجه گرفت، اول این که، نمی‌توان به سادگی حکم داد که شرایط سیاسی آزاد ضرورتاً منجر به ظهور جنبش کارگری مستقل می‌گردد. مثل زمانی که ایدئولوژی کورپراتیستی در میان طبقه کارگر تسلط دارد. دیگر این که، از لحاظ نظری می‌توان امکان فعالیت جنبش مستقل کارگری در شرایط خفتان سیاسی را تصور نمود. در واقعیت تاریخی ما شاهد چنین امکانی بوده‌ایم: در رودزای سال‌های ۱۹۲۰، در بولیوی تحت حکومت نظامی (Vanonelen) ۱۹۶۲، و در شیلی در شرایط دیکتاتوری پینوشه ۱۹۸۴، کارگران در سازمان‌های مستقل و البته مخفی خود، فعال بوده‌اند.»<sup>(۳)</sup> از این نکته که بگذریم، باید توجه داشته باشیم که استبدادی سیاسی عنوانی برای نوعی رژیم سیاسی معین نیست در واقع رژیم‌های استبدادی تفاوت‌های بسیار زیادی با هم دارند، و بنابراین اکتفاء به مفهوم کلی «استبداد سیاسی» و نپرداختن به ویژگی‌های هر یک از آن‌ها، می‌تواند بحث را به بیراهه بکشاند. مثلاً استبدادهای توتالیتر و استبدادهای اتوریتر با تشکلهای کارگری برخورد یکسانی ندارند. در استبدادهای توتالیتر معمولاً هر نوع تشکل مستقل (و از جمله تشکل مستقل کارگری) حتی در سطوح پائین، یک تهدید سیاسی مستقیم علیه دولت تلقی می‌شود و بنابراین معمولاً تحمل نمی‌گردد. در حالی که استبدادهای اتوریتر برخورد مصلحت‌جویانه با تشکلهای مختلف دارند و اگر تهدیدی از طرف آنها احساس نکنند، ممکن است تا حدودی آنها را تحمل کنند. مثل «کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کره جنوبی (KCTU) که غیرقانونی بوده اما از طرف دولت تحمل می‌شود.»<sup>(۴)</sup> هم چنین دولت‌های توتالیتر نیز انواع مختلف دارند و مفهوم توتالیترسیم را هم نباید جای‌گزین تحلیل مشخص از ویژگی‌های استبداد مشخص کرد. مثلاً دولت «کمونیستی» لهستان در دهه ۱۹۸۰ یک استبداد توتالیتر بود ولی وقتی در نتیجه یک اعتصاب کارگری در یک کارخانه بزرگ، یک تشکل کارگری مستقل از دولت «همبستگی» - شکل گرفت، دولت با یک بحران جدی روبرو شد. زیرا در عین حال که نمی‌توانست آن را تحمل کند، نمی‌توانست هم

کاملاً سرکوب‌اش کند. بنابراین «همبستگی»، لاقبل به صورت سمبولیک، موجودیت‌اش را عملاً به دولت تحمیل کرد. و چون تهدید سیاسی مستقیمی علیه بنیاد وجودی دولت تلقی می‌شد، هم مانند یک اتحادیه کارگری عمل می‌کرد، و هم به صورت یک حزب سیاسی مخالف رژیم. به رسمیت شناختن آن برای رژیم سیاسی آسان نبود. در حقیقت تجربه «همبستگی» نشان داد که در یک رژیم توتالیتر، اگر تشکلی بتواند خود را عملاً تحمیل کند، موجودیت‌اش حتی به صورت سمبولیک می‌تواند هم چون یک عامل مختل‌کننده سیاسی در مقابل دولت عمل کند، یعنی پیش از یک اتحادیه صرفاً منفی. در این جا با نوعی پارادوکس روبرو می‌شویم: یعنی دولت توتالیتر تشکل مستقل کارگری را تحمل نمی‌کند، ولی اگر موجودیت آن به رژیم تحمیل شود، به چیزی بیش از یک اتحادیه یا حتی حزب سیاسی محدود در چارچوب قانونیت رژیم تبدیل می‌شود و به صورت نوعی تشکل براندازی درمی‌آید. مثال «همبستگی» را از آن جهت می‌آوریم تا نشان دهیم که اولاً حتی در استبداد توتالیتر هم، شکل‌گیری تشکل کارگری مستقل از دولت ناممکن نیست؛ ثانیاً رژیم استبدادی هر قدر ضدیت با تشکل مستقل را (به لحاظ نظری و اصولی) تحمل ناپذیر اعلام کند، در صورت تحمل عملی آن، نقش و معنای سیاسی آن را، ناخواسته، تقویت می‌کند (در حال حاضر در ایران تحمل «کانون نویسندگان» از طرف رژیم می‌تواند چنین کارکردی پیدا کند، زیرا پرنسپ بنیادی رژیم را به چالش می‌طلبد). ثالثاً و مهم‌تر از همه، آن چه در بررسی شرایط سیاسی مهم است، توجه به موقعیت‌های مشخص، مخصوصاً توازن قوای سیاسی مشخص است و گرنه اشاره صرف به استبداد سیاسی در سطح کلی، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. رابعاً هر قدر مخالفت رژیم استبدادی (به لحاظ نظری و پرنسپیی) با تشکل مستقل قوی‌تر باشد، احتمال سراسری شدن آن تشکل و آهنگ سراسری شدن آن را شتاب می‌بخشد. زیرا تشکل مزبور به نقطه تجمع اکثر مخالفان رژیم در سراسر کشور یا به سببلی برای هم بستگی آن‌ها در سطح سراسری تبدیل می‌شود و آن هم دقیقاً از طریق خود رژیم، یعنی از طریق اصل نفی.

با توجه به این ملاحظات، اگر شرایط مشخص ایران را بررسی کنیم، درمی‌یابیم که اولاً جمهوری اسلامی، لاقال از پایان جنگ به این سو، در وضعیتی نبوده که بتواند قاطعانه جلو هر نوع تشکل کارگری مستقل را بگیرد و مخصوصاً در سال‌های اخیر توازن قوا به نحوی تغییر یافته است که اگر تلاش‌های سنجیده و مؤثری برای شکل دادن به تشکل صورت بگیرد می‌تواند به پیشروهای آشکاری دست یابد. البته منظور تشکیلات قانونی نیست، با دفتر و دستک رسمی، بلکه شکل‌گیری عملی است. ما در این رابطه بیش از هر چیز مدل اتحادیه‌های ثبت نشده آفریقای جنوبی در دوره آخر رژیم آپارتاید را در نظر داریم. در واقع اتحادیه‌های کارگری نیرومندی شکل گرفته بودند و در سطح سراسری هم خود را به صورت یک تشکل واحد («ساکتوه» که بعد به «کوساتوه» تغییر نام داد و گسترده‌تر گردید) در آورده بودند بی آن که قانونی باشند. ثانیاً درمی‌یابیم که حالا در ایران سطوحی از تشکل مستقل کارگری سال‌هاست که وجود دارد و حتی گاهی از سطح بنگاه واحد فراتر رفته است. مثلاً کارگران صنعت نفت نوعی ارتباطات سراسری را به وجود آورده‌اند و حتی به یک سلسله اقدامات اعتراضی هم آهنگ دست زده‌اند، یا کارگران کارخانه‌های کفش ملی از واحدهای مختلف نوعی ارتباط با هم برقرار کرده‌اند. پس مسأله، حالا فراتر رفتن از این سطح و نه بحث صرف درباره ممکن یا ممکن نبودن تشکل مستقل است. ثالثاً جمهوری اسلامی که یک رژیم توتالیترسیم فرهنگی است و قاعدتاً تشکلهای سیاسی و فرهنگی مخالف با بنیادهای ایدئولوژیک را تهدیدی مستقیم علیه موجودیت خودش تلقی می‌کند، در سال‌های اخیر ناگزیر شده است موجودیت عملی بعضی از این تشکل‌ها را تحمل کند و در واقع از سرکوب کامل آن‌ها ناتوان شده است. مثلاً کانون نویسندگان که منشور خود را بر «آزادی بی‌حصر و استثنای بیان» گذاشته است و بنابراین

آشکارا با قانون اساسی رژیم ناخواناست، موجودیت عملی یافته و بعد از بحران «قتل‌های زنجیره‌ای» عملاً تثبیت شده است. یا حزب ملت ایران عملاً موجودیت دارد. یا تشکل‌های زنان که به صورت تجمع‌های وسیع هم عمل می‌کنند، به نحوی خود را بر رژیم تحمیل کرده‌اند. در جایی که این‌ها می‌توانند خود را تحمیل کنند، دلیلی ندارد تشکل‌های مستقل کارگری نتوانند، حتی در سطح سراسری، ناممکن باشند. باز تکرار می‌کنم بعید است موجودیت این تشکل‌ها به صورت قانونی پذیرفته شود. اما آیا ما به اعتراف رسمی جمهوری اسلامی نیازی داریم؟ تشکل مستقل در ایران، اگر بخواهد وارد کارزارهای جدی شود، ضرورتاً و خواه ناخواه از چهار چوب قانونی باید فراتر برود، پس چه احتیاجی است که در پی پذیرش قانونی باشیم؟ در تجربه آفریقای جنوبی، از نیمه دهه ۱۹۸۰ رژیم آپارتاید سعی می‌کرد اتحادیه‌های ثبت نشده را به ثبت شدن قانع و وارد سازد یعنی حاضر شده بود آن‌ها را رسماً بپذیرد. اما آن‌ها حاضر نبودند ثبت شوند، زیرا این کار دست و پای‌شان را در زنجیر قانون آپارتاید می‌بست، و حتی از لحاظ روان شناختی نیز تشکل ثبت نشده، یک ارزش شده بود. در ایران هم می‌شود از همان مدل استفاده کرد.

#### ۴) دولت رانت خور نفتی

لااقل در سی-چهل سال اخیر تاریخ ایران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد برای تکوین تشکل مستقل کارگری بوده است. دولت رانت خور (Rentier) دولتی است که بخش اعظم یا بخش مهمی از درآمدش را نه از طریق مالیات، بلکه از منابعی کم و بیش مستقل از فعالیت‌های اقتصادی جمعیت کشور به دست می‌آورد. و بنابراین به لحاظ منابع مالی، به نوعی استقلال در مقابل اقتصاد کشور دست می‌یابد. هر قدر نسبت این درآمد رانتی به بودجه عمومی دولت و تولید خالص ملی بالا باشد، استقلال مالی دولت نسبت به فعالیت‌های اقتصادی جامعه بیشتر، و بنابراین خصلت انگلی آن قوی‌تر می‌گردد. کاتوزیان در رابطه با آن امکانات مالی که تولید و صدور و درآمد نفت برای استقلال دولت را تأثیر از مردم فراهم می‌کند چنین می‌گوید: «ویژگی تولید، صدور و درآمد نفت این است که - جز در مراحل اولیه - تقریباً هیچ احتیاجی به ابزار تولید بومی ندارد. به ویژه مشارکت نیروی کار بومی در تولید نفت ناچیز است. این مهمترین فرق میان تولید نفت و تولید سایر کانی‌ها نظیر ذغال سنگ، مس، الماس و حتی پلاستیک...»

عوااید نفت به صوت منبع درآمدی سرشار و مستقل برای دولت در می‌آید. برای تحصیل این درآمد، دولت حتی احتیاجی به اتکاء بر ابزار تولید بومی ندارد، و مجبور نیست درصد زیادی از آن چیزی را هم چون دیگر کارهای تولید تحت مالکیت دولت به عنوان مزد و هزینه‌های دیگر بازگرداند.<sup>(۱۳)</sup> کشورهای را که در آمد نفتی بالایی دارند، معمولاً به سه گروه تقسیم می‌کنند: اول - کشورهای که بخش اعظم بودجه دولت از درآمد نفتی تأمین می‌گردد. کشورهای نفتی حاشیه خلیج فارس از این دسته‌اند. دوم - کشورهای که درآمد نفتی وزن سنگینی در بودجه عمومی دولت دارد. ایران از جمله این کشورهاست. سوم - کشورهای که درآمد نفتی‌شان نسبت به بودجه عمومی چندان مهم نیست. مثلاً درآمد انگلیس از نفت دریای شمال در زمان تاجر، هر چند قابل توجه بود ولی در بودجه عمومی دولت انگلیس وزن سنگینی نداشت. یا همین الان درآمد نروژ از نفت قابل توجه است ولی نه آن چنان که نوسانات آن بتواند مالیة عمومی را به لرزه در آورد. در هر حال، در ایران اثرات نامساعد دولت نفتی بر سازمان‌یابی کارگران از دو لحاظ برجستگی خاصی داشته و دارد. اولاً از طریق دامن زدن به اقتصاد انگلی که امکانات اشتغال مولد را پائینی می‌آورد و در نتیجه موقعیت عمومی مزد و حقوق بگیران را تضعیف می‌کند. برای این که تصور روشنی از مسأله در دست داده باشیم توزیع تولید ناخالص روشن‌تر است، آمارها نشان می‌دهند که حدود ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی در اقتصاد ایران صرف مصرف شده و تنها ۱۵ درصد آن سرمایه‌گذاری می‌گردد. این در حالی است که نرخ سرمایه‌گذاری در کشورهای

شرق آسیا در حدود ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی است. یکی از دلایل بالا بودن نرخ مصرف در اقتصاد ایران به وجود آمدن عادات مصرفی غیر متناسب با سطح جامعه در اثر وجود درآمدهای سرشار گذشته و نیز ارائه یارانه‌های مصرفی که از محل آن درآمدها تأمین می‌شده بوده است.<sup>(۱۴)</sup> ثانیاً از طریق به وجود آوردن گروه نسبتاً بزرگی از مزد و حقوق بگیران که گمان می‌کنند از حق کار برخوردارند و شغل‌های‌شان را نوعی حق مکتسب تلقی می‌کنند. این نکته را امیر محمد حاجی یوسفی در مقاله خود چنین بیان کرده است: «تأثیر عمده کسب مقادیر عظیم رانت بر دولت زمانی قابل رؤیت است که دولت، دریافت‌کننده مستقیم و تنها دریافت‌کننده رانت باشد. الگوی رانتی‌رسم زمانی تحقق کامل دارد که رانت صرفاً تحت کنترل نخبگان حاکم باشد؛ نخبگانی که بر اریکه قدرت تکیه زده و از قدرت انحصاری در تصمیم‌گیری برای هزینه کردن برخوردار باشند. این قدرت انحصاری به دو علت به وجود می‌آید. نخست اینکه دسترسی دولت به مقادیر عظیم رانت موجب تقویت استقلال آن از جامعه می‌شود. این استقلال به نوبه خود باعث می‌شود دولت، قدرت انحصاری به دست آورد و در اتخاذ و اجرای سیاست‌های خود مجبور به در نظر گرفتن منافع جامعه نباشد. دوم این که نخبگانی که رانت را در اختیار دارند می‌توانند از آن برای جلب همکاری دیگر گروه‌ها و نخبگان در جامعه استفاده کنند و معمولاً چنین می‌کنند.»<sup>(۱۵)</sup> این پدیده مخصوصاً بعد از رونق نفتی و افزایش قیمت آن در اوایل سال‌های پنجاه تأثیرات معینی بر لایه‌هایی از اقشار جامعه ما بر جای گذاشته است. «بی‌قواره» کردن بافت طبقه، ارتقاء موقعیت اجتماعی لایه‌های مهاجر از روستا به شهر، ناموزونی در میان اقشار کارگران... از جمله عوارض منفی بر کل موقعیت کارگران بوده است. به عبارت دیگر، دولت نفتی باعث شده است که وزن طبقه کارگر مدرن در کل نیروی کار فعال ایران پائین باشد و هم بخشی از کارگران گمان بکنند که سرنوشتی متفاوت و موقعیتی نسبتاً قابل تحمل در مقایسه با کل محرومان و تهیدستان جامعه دارند. عبدالقیوم شکاری در رساله خود می‌گوید: «دولت رانتی درآمدهای رانتی را صرف موارد متعددی می‌کند. این دولت با اعطای امتیازات و اعتبارات گوناگون به گروه‌ها و طبقات مختلف، غالب طبقات موجود در جامعه را به خود وابسته می‌نماید. این گروه‌ها به دلیل وابستگی نمی‌توانند با دولت به چالش بپردازند. همان گونه که لوسینانی خاطر نشان می‌کند، در این شرایط وفاداری به دولت، منطقی‌ترین کار برای شهروندان است.»<sup>(۱۶)</sup>

#### ۳) خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم‌های حاکم

این خصلت نیز یکی از موانع مهم سازمان‌یابی مستقل کارگری در ایران بوده است. خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری البته به دوره رژیم جمهوری اسلامی محدود نمی‌شود. در کشور ما قبل از به قدرت رسیدن رژیم ولایت فقیه نیز ما با یک اقتصاد نفتی، با نقش فائده دولت در اقتصاد مواجه بوده‌ایم که از یک طرف استقلال و ابتکار طبقه بورژوازی را محدود می‌کرد و از طرف دیگر با ارائه بخشی از خدمات به کارگران آن‌ها را به عنصری از بیکر کارخانه تبدیل می‌کرد. این عوامل باعث می‌گشت نهادهای کارگری بی‌شکل بگیرند که خصلت سازش طبقاتی داشته باشند. در خصلت‌بندی این نهادها باید گفت آن‌ها دقیقاً ویژگی کورپراتیستی دارند و نقش مؤثری در منحرف کردن جدال بین طبقات ایفا می‌کنند. کورپراتیسم به نظریه‌ای اطلاق می‌شود که کارکرد جامعه را به بیکر و اندام بدن تشبیه می‌کند. کورپراتها معتقدند اندام‌های بدن در ارتباط و هم‌آهنگی با هم به دوام و بقای خود ادامه می‌دهند، پس جامعه نیز برای تداوم حیات به سازش و همکاری طبقات نیاز دارد. در مبنای همین نظریه بود که در دوره شاه شوراایی به نام «شورای سهیم کردن» در کارخانه‌ها شکل می‌گیرد که به قول شاه وظیفه «علاقه‌مند کردن کارگران به محیط کار» را به عهده دارد.

در دوره بعد از سقوط شاه نیز خصلت بناپارتیستی - مذهبی رژیم اسلامی گرایش کورپراتیستی در جامعه ما را تقویت کرده است. مبنای اعتقادی جمهوری اسلامی مرزبندی بین

مسلمان و غیرمسلمان است که مرزهای طبقاتی را به هم می‌ریزد و این تمایز را تحت شعار «وحدت امت اسلامی» معی می‌سازد. در هم آمیزی مرز طبقه کارگر با سرمایه‌دار کمک می‌کند تا زمینه‌سازش و هم‌سازی طبقاتی تقویت شده و هویت مستقل کارگران در سایه قرار گیرد. به علاوه رژیم اسلامی با استفاده فعال از مفهوم «امت اسلامی» سعی کرده است تجمعی از طرفداران خود سازمان دهد تا تشکل غیر «امتی‌ها» را درهم شکنند. مفهوم «امت» برای رژیم اسلامی کارکردی شبیه «ملت» در رژیم‌های فاشیستی یا شبه فاشیستی دربر دارد. رژیم از این طریق توانست با تعبیه نهادهای کارگری خاص خود نظیر خانه کارگر و شوراهای و انجمن‌های اسلامی در اوائل انقلاب، شوراهای اتحادیه‌های کارگری را درهم شکنند و بعدها نیز از شکل‌گیری مجدد آن‌ها جلوگیری به عمل آورد.

### ویژگی ساختار اقتصاد به عنوان عامل نامساعد سازمان‌یابی کارگران

در این محور بحث، من به وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران، به وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور، به نقش دولت به عنوان بزرگترین کارفرما، و بالاخره به نقش بورژوازی ممتاز در جمهوری اسلامی اشاره می‌کنم.

### الف) وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران

از لحاظ این عامل را باید یکی از نتایج دولت نفتی تلقی کرد. اما به لحاظ دیگری می‌توان آن را عامل مستقل به حساب آورد. حقیقت این است که هر دولت نفتی ضرورتاً به گسترش سوداگری دامن نمی‌زند. سوداگری محصول شرایط خاصی است. در ایران، قبل از انقلاب نیز سوداگری وزن سنگینی در اقتصاد داشت. بعد از افزایش جهش آسای درآمد نفت در سال ۱۳۵۲، سوداگری به صورتی جهش آسا گسترش یافت. زیرا بستر مناسبی برای توزیع درآمد نفت در میان تمام عناصر انگلی رژیم شاهنشاهی فراهم می‌آورد. اما بعد از انقلاب گسترش سوداگری به دو دلیل دامنه‌ای پیدا کرد که قبلاً هرگز سابقه نداشت. اولاً محاصره اقتصادی کشور (به دنبال گروگان‌گیری) و بلافاصله به دنبال آن، شروع جنگ ایران، عراق (یعنی طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم) یک دهه تمام، در ایران اختلالات اقتصادی عظیمی به وجود آورد که در طول آن نه تنها سوداگری به نحوی جهش آسا گسترش یافت، بلکه بخش اعظم بورژوازی ایران را به سوداگری کشاند و در حفظ و گسترش آن ذی‌نفع ساخت. ثانیاً در نتیجه همین اختلالات، کاهش ارزش پول ملی (بیش از صد برابر در طول دو دهه) همراه با کنترل نرخ ارز توسط دولت (و مخصوصاً تعیین نرخ‌های مختلف برای معاملات مختلف) به اضافه درآمد نفت، بستر مناسبی برای رشد سرطانی سوداگری به وجود آورد و بورژوازی ممتاز (یعنی سرمایه‌داران پیوند خورده با قدرت‌مندان سیاسی) را به نیرومندترین عامل و حامل سوداگری تبدیل کرد. اکنون در ایران، بورژوازی ممتاز می‌تواند (با استفاده از نرخ دلار = ۱۷۵ تومن به جای دلار = ۸۰۰ تومن) از طریق واردات و سایر هزینه‌های ارزی درآمدی کسب کند که از طریق فعالیت تولیدی و احتمالاً حتی از طریق سازمان دادن کارپردگی، نمی‌تواند به آن دست یابد. این سوداگری گسترده از چند جهت اثرات نامساعد روی سازمان‌یابی کارگری دارد: اولاً از طریق مسدود کردن فرصت‌های اشتغال و در نتیجه افزایش عرضه نیروی کار در مقایسه با تقاضای آن، که قدرت چانه‌زنی کارگران شاغل را در مقابل سرمایه کاهش می‌دهد. ثانیاً از طریق درهم شکستن کشاورزی در داخل ایران و بنابراین، بالا بردن بهای کالاهای دستمزدی در طول زمان، ثالثاً از طریق گسترش فاصله طبقاتی و...

### ب) وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور

اقتصاد سیاه (یا سایه، یا غیررسمی) معمولاً به درجات مختلف در تمام کشورهای سرمایه‌داری

(و حتی سرمایه‌داری‌های پیشرفته) وجود دارد. اما هر قدر وزن اقتصاد سیاه در کل اقتصاد یک کشور سنگین‌تر باشد، شرایط برای هم‌بستگی طبقاتی و سازمان‌یابی کارگران نامساعدتر می‌گردد. در ایران به دلیل وجود دولت نفتی، بورژوازی ممتاز نیرومند، و سوداگری گسترده، وزن اقتصاد سیاه بسیار سنگین است. تا حدی که اکنون در کشور ما آمار رسمی در غالب حوزه‌های زندگی اجتماعی کاملاً غیرقابل اعتماد و بی‌ارزش است. اقتصاد سیاه است که کارگران را وادار می‌کند و هم به آن‌ها امکان می‌دهد که در آن واحد چند جا کار کنند. این که بخش مهمی از مزد و حقوق بگیران کشور در آن واحد چند کار دارند بدین معناست که اولاً مرز میان کارگر رسمی و غیررسمی و مرز میان کارگر و مثلاً فروشنده دوره گرد به هم بریزد و مثلاً کارگر کارگاه صنعتی بزرگ در عین حال کارگر یک کارگاه کوچک غیرمشمول قانون کار باشد، ثانیاً هم‌بستگی میان کارگران ضعیف‌تر گردد و هر یک از آن‌ها برای شکار شغل دیگری به رقابت با او برخیزد، ثالثاً قدرت چانه‌زنی همه کارگران در مقابل سرمایه سقوط کند، رابعاً وضع کارگران غیر ماهر و غیر منعیف بدتر و بدتر شود و...

### ج) نقش دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرمای کشور

این نقش یکی از عواملی است که در مجموع، بر سازمان‌یابی کارگران اثرات نامساعدی می‌گذرد. دولت در ایران مالکیت غالب بخش‌های کلیدی اقتصاد را به عهده دارد. این پدیده امر تازه‌ای نیست و در دوره شاه نیز ما با دولت به مثابه بزرگ‌ترین کارفرمای کشور روبرو بوده‌ایم. به علاوه بعد از انقلاب مالکیت دولت گسترش نیز پیدا کرده است. سعید رهنما در این باره می‌گوید: «ویژگی دیگر صنایع ایران این بود که اکثر کارخانجات بزرگ متعلق به دولت یا تحت کنترل آن بود. پس از انقلاب دولت ۹۸۶ واحد صنعتی بزرگ را در مالکیت و کنترل داشت. با آن که این رقم درصد کوچکی از کل تعداد صنایع کشور را تشکیل می‌داد اما در واقع تمام صنایع مهم کشور را در برمی‌گرفت. پس از انقلاب، صنایع تحت مالکیت و کنترل دولت ۷۹ درصد کل ارزش افزوده، ۷۴ درصد کل ارزش تولیدات و ۷۲ درصد کل اشتغال صنایع با ۱۰ نفر کارگر و کارمند را به خود اختصاص می‌دادند.»<sup>۱۴</sup> استفاده دولتی (یعنی در واحدهای زیر اداره دولت) در مجموع وضع شغلی با ثباتی به وجود می‌آورد که در استخدام‌های خصوصی قاعدتاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. در تاریخ اخیر کشور ما، کارکنان «بخش عمومی» در مجموع مواضع محافظه‌کارانه‌ای داشته‌اند و هر نوع خطری برای دولت را به نوعی تهدید علیه خودشان تلقی می‌کردند. به علاوه در شرایطی که فقر در میان مزد و حقوق‌بگیران بیداد می‌کند و بیکاری گسترده و عدم ثبات شغلی هم چون شمشیری آخته بر بالای سر همه زحمت‌کشان آویزان است، کارکنان «بخش عمومی» از نوعی موقعیت ممتاز برخوردارند. این به معنای رفاه آن‌ها نیست، اما در دریای فقر و بی‌حقی عمومی، آن‌ها به جایی آویزان اند که در هر حال سرشان را بالای آب‌نگه می‌دارند و از غرق شدن نجات می‌یابند. و بالاخره کارکنان «بخش عمومی» با دولت روبرو هستند و هر نوع حرکت جدی آن‌ها به سرعت رنگ سیاسی می‌تواند پیدا کند و مجموعه این‌ها سازمان‌یابی آن‌ها را تا حد زیادی، در یک دولت استبدادی و فضای بی‌حقی شهروندان در مقابل دولت، تضعیف می‌کند.

### د) بورژوازی ممتاز

در هر حکومت استبدادی سرمایه‌داری به نحوی وجود دارد. اما در ایران دو عامل دیگر به استبداد سرمایه‌داری افزوده شده است. دولت نفتی و دولت مذهبی. و مجموعه این سه یک بورژوازی ممتاز نیرومند و بسیار مهاجم به وجود آورده است که تمام شریان‌های اصلی اقتصاد کشور را در دست دارد و شیره حیاتی آن را می‌مکد. علی‌ریبعی مشاور رئیس جمهور شرایط پیدایش، ویژگی، آثار و کارکرد این بورژوازی ممتاز را (که در دوره رفسنجانی با عنوان

«ثروت‌های بادآورده» و این اواخر نام جالب و گویای «آغازده‌ها» را درباره آن به کار می‌برند) در شرایط مشخص پس از انقلاب چنین بیان کرده است: «بعد از انقلاب‌ها و به بار نشستن نهضت‌ها، کم کم عده‌ای از درون افراد وابسته به انقلاب به افرادی که در دولت یا نظام‌های انقلابی و در ارکان مختلف دارای مسئولیت هستند، اختیاراتی به دست آورده و از آن در جهت منافع خود استفاده می‌کنند... این پدیده در زمان موسوم به «دوران سازندگی» که اعتبارات و وام‌های خارجی برای گردش اقتصادی به کشور تزریق شد، یا به عرصه وجود گذاشت. از سوی دیگر نیز هر چه از اصل انقلاب دور شدیم، نسل دوم نیروهای انقلابی یا به عرصه اقتصاد گذاشتند و این پدیده از آن جایی واضح‌تر شد که فرزندان یا بسیاری از افراد نزدیک به کسانی که اختیارات را در دست داشتند، به تدریج به سوی فعالیت‌های اقتصادی کشیده شدند... اگر بی‌طرفانه و با همه جنبه نگرانی با پدیده آغازدگی برخورد کنیم باعث ایجاد امنیت در سرمایه‌گذاران خصوصی و کارآفرینان اصلی در داخل و خارج از کشور خواهد شد.<sup>(۹)</sup> وجود این بورژوازی ممتاز و پدیده آغازدگی نیروی بسیار نامساعدی در مقابل سازمان‌یابی کارگران ایران به وجود آورده، اولاً از طریق دامن زدن به سوداگری و خفه کردن اقتصاد مولد و ناامن کردن سرمایه‌گذاری، به قول گزارش‌گر واحد اطلاعات اکونومیست در ایران وضعیت ریسک در رتبه بالا قرار دارد. در این گزارش آمده است به قول دکتر سعید شریکوند: «آغازده‌ها از دو منظر اقتصاد کشور را فلج کرده‌اند، یکی حضور خود «آغازده‌ها»، یعنی مشاهده می‌شود که آن‌ها در نظام مدیریتی، فعالیت‌های تجاری خارجی و یا داخلی به دلیل «آغازده» بودنشان حضور پیدا کرده‌اند و دیگر این که خطر احساس حضور «آغازده‌ها» است یعنی در جامعه یک جو روانی ایجاد شده که هر جا فعلیتی انجام می‌شود توده‌های مردم می‌گویند که پشت این مسأله یک «آغازده» وجود دارد بنابراین برخی تولیدکنندگان و افراد فعال اقتصادی چون وابستگی به «آغازده‌ها» ندارند، انگیزه خود را برای حرکت از دست می‌دهند... محیطی که آغازده‌ها در آن، مشغول فعالیتند، به لجنزاری می‌ماند که از یک طرف کرم‌ها را از آن، جدا می‌کنند و از سوی دیگر کرم‌های بیشتری در این محیط آلوده به وجود می‌آیند... ثروت‌های بادآورده طبقه «آغازده‌ها» و مافیای تجارت معلول شرایط همین لجنزار است.<sup>(۱۰)</sup> ثانیاً از طریق برخورداری از اقتدارات یک دولت استبدادی که همه قوانین و ساختارهای مربوطه را در جهت حفظ وضع موجود و مقابله با شکل‌گیری یک جنبش طبقاتی نیرومند به کار می‌گیرند، این نکته را استاد دانشگاه تهران سعید شیرکوند خیلی خوب بیان کرده است: «آغازده‌ها اعضای مافیای تجارت هستند... که با استفاده از قدرتی که در اختیارشان بود اهداف شخصی و منافع‌های جمعی خود را دنبال می‌کردند.»<sup>(۱۱)</sup>

### موانع ساختاری طبقه کارگر برای سازمان‌یابی

در این محور از بحث به شرایط، ویژگی و موقعیتی که کارگران در آن به سر می‌برند اشاره می‌کنیم، در این محور به وزن بالای تهیدستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت ایران، به نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق بگیران کشور، به گسترش فزاینده بیکاری، به گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان یافته و بالاخره به ضعف جنبش چپ کاری اشاره خواهیم کرد.

### ۱) وزن بالای تهیدستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت کشور

ارزیابی‌های اقتصادی متعدد نشان می‌دهند که در حال حاضر حدود نیمی از جمعیت کشور زیر خط فقر (و به نظر بعضی‌ها، حتی فقر مطلق) قرار دارند و شکاف میان فقر و ثروت در ایران امروز یکی از بالاترین‌ها در تمام دنیاست. آمارهای رژیم البته ابعاد این تهیدستی را کم نشان می‌دهد مثلاً معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور اعلام کرد: «هم اینک یک سوم جمعیت

کشور تحت فشار اقتصادی قرار دارند». او می‌گوید: «هم اینک حدود ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار بیکار در کشور وجود دارد که ۳۰ درصد آنان متاهل هستند، ضمن آن که سه چهارم این جمعیت جزو خانواده‌های کاملاً فقیر می‌باشند»<sup>(۱۲)</sup> رئیس همین سازمان نیز گفته است براساس نظر صاحب‌نظران ۶ میلیون نفر از افراد جامعه زیر خط فقر قرار دارند.<sup>(۱۳)</sup> تردیدی نمی‌توان داشت که این وضع مشکلات بسیار زیادی برای سازمان‌یابی کارگران به وجود می‌آورد و مخصوصاً وضع کارگران غیر ماهر و کمتر ماهر را بسیار شکننده می‌کند. در واقع، «ارتش ذخیره‌ای که مارکس از آن سخن می‌گفت و آن را عصای دست سرمایه‌تلقی می‌کرد، در ایران دارد بی‌داد می‌کند بخش بزرگی از نیروی کار ایران را به بردگی واقعی می‌کشاند و در وضعی قرار می‌دهد که فقط برای بقا بجنگند و به هر قیمت.

### ۲) نسبت پائین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق‌بگیران

یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد در سازمان‌یابی کارگری است. سازمان‌یابی کارگری در همه جا، لااقل تاکنون، با شکل‌گیری هم‌بستگی میان کارگران واحدهای صنعتی بزرگ آغاز شده و معمولاً با تکیه به پشتیبانی آن‌ها گسترش یافته است. دلیل چنین گرایشی روشن است: تاکنون کارگران شاغل در صنعت معمولاً در مقایسه با کارگران «دیقه سفید» در رده اجتماعی پائین‌تری قرار داشته‌اند و به علاوه در صنعت تمرکز نیروی کار معمولاً بالاتر از جاهای دیگر بوده است. در نتیجه کارگران صنعتی واحدهای بزرگ هم تعلق به توده پایین و محروم را روشن‌تر لمس می‌کرده‌اند و هم راحت‌تر می‌توانستند گرد هم بیایند و خود را سازمان بدهند و در واحدهای بزرگ معمولاً شرایط کار استانداردیزه و تنوع شرایط کار و درآمد کارگران کاهش می‌یافت و این گرایش به تجمع و تشکل را در میان آن‌ها شتاب می‌داد. در ایران ضعف وزن نسبی کارگران کارگاه‌های صنعتی بزرگ، در سی-چهل اخیر، طبقه کارگر ایران را از یک گروه رهبری‌کننده نیرومند در سازمان‌یابی محروم کرده است. در عوض در ساختار نیروی کار عوامل منفی نظیر کار کودکان، وزن سنگین کارگاه‌های کوچک، کارگران ایران را از ستون تهاجمی مؤثر محروم کرده است. به عنوان نمونه «یک میلیون و هشت صد هزار کودک و نوجوان در عین محرومیت از تحصیل به کار اشتغال دارند»، یا «۳ میلیون و ۸۰۰ هزار کارگر در کارگاه‌های کمتر از پنج نفر به کار اشتغال دارند».<sup>(۱۴)</sup> باید توجه داشته باشیم که در ارائه آمار از وضعیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر یک روده راست در دل جمهوری اسلامی وجود ندارد و آمارها نادقیق و متناقض هستند. با این وجود همین آمارهای ارائه شده توسط نهادهای حکومتی مشخصات ساختار نیروی کار را در ایران تا حدود زیادی روشن می‌کنند. «طبق پژوهش‌های دفتر جمعیت و نیروی انسانی سازمان برنامه و بودجه، اکثر بنگاه‌های اقتصادی ایران از نوع کوچک است. در سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۲ حدود ۹۰ درصد کارگاه‌ها دارای ۱ تا ۴ کارگر بوده‌اند؛ این رقم در سال ۱۳۶۴ به ۹۴ درصد در نقاط شهری رسیده است که تعدادی از آن‌ها فعالیت‌های ناشناخته و نامشخص داشته و در ردیف مشاغل ناقص و غیر قابل طبقه‌بندی یا نامشخص ذکر شده‌اند. آمار کارگاه‌های صنعتی ایران در سال ۶۷ نشان می‌دهد که ۹۶/۶ درصد این کارگاه‌ها بین ۱ تا ۹ شاغل داشته‌اند.»<sup>(۱۵)</sup> به علاوه مقایسه تعداد شاغلان کارگاه‌های بزرگ صنعتی در سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۷۰ نشان می‌دهد که تعداد شاغلان طی این مدت از ۷۰۰۲۱۱ به ۶۳۰۷۶۰ نفر رسیده و به طور متوسط سالانه ۲ درصد کاهش داشته است.

### ۳) گسترش فزاینده بی‌کاری

ایران کشوری است که در دهه گذشته، یک از بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت را داشته و در این مدت جمعیت‌اش دو برابر شده است و مشکل بی‌کاری جوانان اکنون یکی از انفجاری‌ترین مسایل آن محسوب می‌شود. به علاوه مهاجرت داخلی (از روستا به شهر) به دلیل درهم شکستن

کشاورزی، هنوز آهنگ بسیار بالایی دارد، بنابراین، بی‌کاری نه تنها در کشور ما بسیار بالاست، بلکه با آهنگ فزاینده‌ای هم در حال گسترش است. دکتر رحیمی بروجردی رئیس مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی بانک مرکزی ایران تعداد بیکاران را ۳ میلیون و ۹۷۰ هزار نفر اعلام کرده است.<sup>(۹)</sup> سازمان برنامه و بودجه تعداد بیکاران را حداقل ۲ میلیون و ۷۱۳ هزار نفر و حداکثر ۲ میلیون ۸۷۴ هزار نفر اعلام کرده است.<sup>(۱۰)</sup> قهرمان بهرامی حسن آبادی عضو کمیسیون مجلس گفته است: «آمار بی‌کاران کشور به جز افراد مشغول به تحصیل ۸ میلیون تخمین زده شده، این در صورتی است که در حال حاضر ۳۵ میلیون نفر جمعیت زیر ۲۰ سال داریم. مشکل بی‌کاری ما بسیار جدی است به علت این که هر سال یک میلیون نفر از این جمعیت مشغول به تحصیل وارد بازار کار می‌شوند و خواهان کار هستند و این در صورتی است که ما هنوز راهکار جدی برای اشتغال بیکاران قبلی در نظر نگرفته‌ایم»<sup>(۱۱)</sup> مشکل اما «در نظر نگرفتن راه کار برای اشتغال بیکاران قبلی» نیست، مشکل فراتر از آن، از دست دادن شغل و بیکار شدن کارگران شاغل نیز هست که ابعاد مسأله را چند برابر می‌کند. مثلاً بین سال‌های ۲۳ تا ۷۷ تعداد ۳۵۰ هزار کارگر بیکار شده که ۱۲۵ هزار تن آنان به دلیل اجرای بخشنامه مابه‌التفاوت نرخ ارز از کار بی‌کار شده‌اند و این در صورتی است که اگر نرخ سرمایه‌گذاری‌ها هم مانند سال‌های ۷۰ تا ۷۳ ادامه پیدا می‌کرد در حال حاضر نزدیک به ۴۰۰ هزار شغل جدید در بخش صنعت ایجاد شده بود. لازم به ذکر است که در مدت اجرای بخشنامه مابه‌التفاوت نرخ ارز حدود ۲۰۰۷ شرکت تعطیل شده‌اند، براساس آمار صندوق بین‌المللی پول در ۱۰ سال گذشته ایران سالانه دو و نیم میلیارد دلار فرار سرمایه داشته است که از این نظر در بین کشورهای در حال توسعه مقام اول را کسب کرده‌ایم... در سال اول برنامه جمع کل تعداد فرصت‌های شغلی ایجاد شده ۸۹ هزار مورد بوده که با ۷۲۰ هزار شغل مورد نظر رئیس جمهور ۶۳۱ هزار شغل فاصله است که این نشان بارزی است از عدم استقبال بخش خصوصی از سرمایه‌گذاری‌های تولیدی.<sup>(۱۲)</sup> اثرات منفی از دست دادن شغل و تعطیلی ۲۰۷۷ شرکت تنها به کارگران بی‌کار شده محدود و منحصر نمی‌ماند بلکه فشار مضاعفی را بر کل طبقه و مخصوصاً بر شاخه‌های شکننده آن بر جای می‌گذارد. قانون حاکم بر موقعیت کارگران شبیه قانون ظروف مرتبطه است. یعنی سقوط و صعود بخشی از طبقه به ناکثیر تأثیر خود را بر روی بخش‌ها و شاخه‌های دیگر طبقه بر جای می‌گذارد. مثلاً اگر شاخه‌ای از طبقه کارگر در یک مدت معین، بتواند کارفرما را به عقب بنشاند و امتیازاتی کسب کند، این پدیده به ناچار تأثیر خود را بر روی بخش‌های دیگر بر جای می‌نهد و باعث افزایش امتیازات آن‌ها خواهد شد. بر عکس شرایط ناهنجار و موقعیت ضعیف یک بخش از کارگران، وضعیت بخش‌های دارای امتیاز را شکننده خواهد کرد. مارکس رابطه متقابل موقعیت بخش‌های مختلف طبقه کارگر را چنین شرح می‌دهد: «کار بی‌اندازه‌ی بخش شاغل طبقه کارگر، صفوف ذخیره را متورم می‌سازد، در حالی که بالعکس فشار فزاینده‌ای که این بخش اخیر بوسیله رقابت خویش به بخش نخست وارد می‌کند آن را به کار طاقت فرسا و قبول تحمیلات کارفرما وارد می‌نماید. محکوم ساختن بخشی از طبقه کارگر به بیکاری اجباری با توسل به کار طاقت فرسای بخش دیگر و بالعکس، وسیله توانگر شدن انفرادی سرمایه‌داران می‌گردد»<sup>(۱۳)</sup> تضعیف موقعیت اقتصادی و اجتماعی کارگران اگر با بی‌حقوقی سیاسی توأم گردد دیگر نورعلی نور می‌شود. ویلیام تب درست می‌گوید که: «در حقیقت هر کجا که دموکراسی محدودتر باشد وضعیت کارگران نیز بدتر است»<sup>(۱۴)</sup> تردیدی نیست که عواملی که بر شمرديم اثرات بسیار نامساعدی بر سازمان‌یابی کارگری بر جای می‌گذارد، فشار بی‌کاری موقعیت ضعیف بخش‌های وسیعی از کارگران مخصوصاً در سازمان‌یابی نسل جوان، کارگران کارگاه‌های کوچک و کارگران فعلی را نهادی می‌کند. از طرف دیگر موقعیت شکننده غالب کارگران، قراردادهای موقت کار، عدم ممنوعیت کار کودکان، اولاً بی‌کاری را دایمی می‌کند و ثانیاً تأثیر کاملاً منفی بر سازمان‌یابی کارگران بر جای می‌گذارد.

#### ۴) گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان یافته

در ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که به تشکل‌های مستقل و مؤثر کارگران ضربه‌ای مرگبار وارد کرد) به بعد، ما عملاً تشکل‌های کارگری مستقل و مؤثری نداشته‌ایم. فضای تنفسی چهار ساله دوره انقلاب، هر چند دوره انفجار سازمان‌یابی کارگری بود، ولی کوتاه‌تر و پراکنده‌تر از آن بود که بتواند اثرات عمیقی در دوره بعدی بگذارد. در نتیجه یک گسست عملاً پنجاه ساله، هر نوع تجربه و سنت اتحادیه‌ای و تشکیلات کارگری را در مقیاس بزرگ در کشور ما بی‌معنا کرده است. بنابراین شمار کسانی که تجربه کار اتحادیه‌ای طولانی داشته باشند، در میان کارگران ما بسیار اندک است. حتی آن‌هایی که شخصاً تجربه‌ای از دوره انقلاب دارند، اکنون نه تنها اقلیت ناچیزی محسوب می‌شوند بلکه معمولاً درک روشنی از کار سازمان‌یابی کارگری ندارند. زیرا خود دوره انقلاب، در حقیقت، دوره‌ای بود که فعالان کارگری و حتی رهبران سیاسی چپ به چیزی که فکر نمی‌کردند یک استراتژی سازمان‌یابی کارگری بود. بنابراین، فعالان کارگری ما به لحاظ آگاهی از منطق کار سازمان‌یابی و طبعاً سازمان‌یابی معطوف به هم‌بستگی طبقاتی، درک ضعیفی دارند. و این یکی از بزرگترین ضعف‌های جنبش کارگری ماست که اگر برای از بین بردن آن نیروی لازم گذاشته نشود، احتمالاً در فضای بازی که ممکن است در نتیجه بحران جمهوری اسلامی و یا حتی سرنگونی آن پیش بیاید، فعالان ما باز هم، برای چندمین بار، کار را از صفر شروع خواهند کرد.

#### ۵) ضعف جنبش چپ کارگری

چپ ایران در پنجاه سال اخیر (یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به این سو) غالباً نه تجربه‌ای از جنبش توده‌ای کارگری داشته و نه حتی ضرورت سازمان‌یابی کارگران حول خواست‌های خودشان را می‌فهمیده است. چپ ایران معمولاً «انقلابی‌گری» را در معنای شورش‌گری می‌فهمیده و در هر حال همیشه آن را بر کار بنیادی سوسیالیستی و کارگری مقدم می‌دانسته است و حداکثر سازمان‌دهی کارگری را برای برانداختن استبداد یا مصالحی برای ساختن یک حزب کمونیست (از آن نوعی که باید مرکز همه عالم باشد) تلقی می‌کرده است. چپ ایران از یک رشته داده‌های عینی مربوط به ضعف جنبش کارگری، مثلاً آن طور که رفیق شهید مسعود احمدزاده توضیح می‌دهد،<sup>(۱۵)</sup> به موتور کوچک به عنوان سوزو و عامل حرکت موتور بزرگ می‌رسد. در این دیدگاه مبارزه بر بستر خواست‌های بی‌واسطه نیست که به ارتقاء آگاهی کارگران منجر می‌شود، بلکه از راه تزریق انگیزه و تهییج عامل پیشاهنگ است که کارگران به مبارزه سیاسی رو می‌آورند.

و به نظر ما هنوز هم یعنی از مقطع انقلاب به بعد منطق سازمان‌یابی کارگری (به عنوان یک کار حیاتی که فی‌نفسه ضرورت دارد) برای غالب فعالان چپ ما جا نیفتاده است. برخی از این انحرافات که امر سازمان‌یابی کارگران را مختل می‌گرداند به قرار زیر است:

۱- استقلال مبارزه اقتصادی و ظرف آن یعنی از جمله تشکل اتحادیه‌ای به عنوان یک سطح و عرصه مستقل تا مدت‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شده است و آن را «امر تاکتیکی» و منوط به «وضعیت معین جنبش کارگری» و یا به «دوران ابتدایی تکامل سرمایه‌داری» متعلق می‌دانند؛ نظریه پردازان حزب کمونیست کارگری این تز را چنین بیان می‌کنند: «نوع سازمان‌دهی غیر حزبی طبقه یک امر مشخص تاکتیکی است و پاسخ به این سؤال، که در هر شرایطی وظیفه کمونیست‌ها سازمان‌دهی چه نوع تشکل غیر حزبی است، به وضعیت معین جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی در آن شرایط باز می‌گردد... چنان که می‌بینید، رزمندگان بخشی از گفته لنین در باره نقش تاریخی اتحادیه‌ها در سیر تکامل جنبش کارگری را از متن بحث جدا کرده و پس از تغییرات «لازم»، به مثابه یک حکم کلی و عام که در مورد وضعیت امروز ایران نیز صادق است، در قطعنامه خود نقل کرده است. به نحوی که گویی جنبش کارگری ایران

در دوران ابتدایی تکامل سرمایه‌داری به سر می‌برد و اگر تکامل تاریخی جنبش کارگری بدون اتحادیه‌ها ممکن نبوده است، در ایران امروز نیز بدون ایجاد اتحادیه‌ها، جنبش کارگری به پیش نخواهد رفت. درست مانند کسی که چنین فکر کند که چون میمون تاریخی پیش شرط تکامل انسان بوده است، پس برای هر نسل بشری نیز این امر صادق است،<sup>(۳)</sup> و یا هم اکنون نیز مبارزه اقتصادی کارگران به طور ضمنی بدون پیوند با مبارزه سیاسی، بدون مبارزه برای سرنگونی، مورد تحقیر قرار می‌گیرد. مثلاً سازمان فدائیان اقلیت در عین مسخ نظرات ما این نگرش را چنین فرموله می‌کنند: راه کارگر «در همه عرصه‌ها شعارهای مستقیم انقلابی را طرد نموده و به سوی شعارها و درخواست‌های فرمستی روی آورده است. از جمله راه کارگر شعار آزادی اتحادیه را تبدیل در خواست‌های انقلابی قرار داده است. راه کارگر که طالب رفاه، یعنی اصلاحات ناچیز در نظم موجود است آزادی اتحادیه را با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مرتبط نمی‌داند، بلکه از کارگران می‌خواهد که آزادی اتحادیه را از رژیم جمهوری اسلامی طلب کنند.»<sup>(۴)</sup>

۲- مبارزه برای سازمان‌یابی اتحادیه‌ای تحت شرایط سرکوب ناممکن تلقی می‌شود و یا به بعد از سرنگونی حواله داده می‌شود. اقلیت این نظر را صریحاً چنین بیان می‌کند: «بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی... اتحادیه ممکن نیست». <sup>(۵)</sup> یا به فرض تکوین اتحادیه، آن را نه محصول «تحمیل» کارگران بلکه «تحمل» رژیم‌ها می‌دانند. و یا در بهترین حالت آن‌ها را نهادهای زرد تلقی می‌کند. مثلاً دفترهای کارگری سوسیالیستی در سرمقاله نشریه خود می‌نویسد: «تحت سلطه رژیم در ایران «هرگز تشکیل مستقل کارگری» شکل نخواهد گرفت. هر نوع تشکیل مستقل، هر سندیکای توده‌ای، در چارچوب رژیم «زرد» خواهد بود.»<sup>(۶)</sup>

۳- مسیر شکل‌گیری سازمان‌یابی را بر مبنای مدل «آسیاب به نوبت» می‌فهمد. یعنی یک راه از مسیرهای موجود را ایده‌آلیزه می‌کند. طبق این دیدگاه سازمان‌یابی حتماً باید اول در کارخانه، بعد در منطقه و بعد در سطح سراسری صورت پذیرد. در این دیدگاه هر گونه ابتکار و مسیرهای دیگر نادیده گرفته می‌شود. نمونه‌هایی تیبیک این دیدگاه را می‌توانید در مقاله جلیل محمودی به نام «جنبش کارگری ایران، پر جوش اما پراکنده» و مقاله پیمان صنعتکار در مجموعه مقالات کارمزد مشاهده کنید. مثلاً جلیل محمودی می‌گوید که چنین کاری با سرکوب خونین رژیم رو به رو می‌گردد بلکه چنین تشکلی، اگر هم به فرض محال پدید آید، برای کارگران همان قدر بیگانه است که هر سازمان دولتی دیگری. کارگران از اقداماتی که بر فراز سر آنان انجام گیرد، تجربه و خاطرات ناخوشایندی دارند و از آن تشکلی‌ها استقبال نخواهند کرد.<sup>(۷)</sup> در این نوشته نویسنده بر پایی تشکلی سراسری از طریق «بالا» را مکانیکی و فیزیکی فهمیده است. در این برداشت از مسئله، به جای تلاش کارگران پیشرو برای برپایی تشکلی سراسری گویا قرار است چند چتر باز «خارج» از جنبش کارگری در میان کارگران پیاده شوند و برای آن‌ها تشکلی سراسری به پا کنند. در چنین فضای و بر بستر چنین انحرافات فکری‌ای معلوم است که چه چپ اگر برای سازمان‌یابی کارگری «بار خاطر» نباشد. معمولاً «بار خاطر» نبوده است و نیست.

\* این نوشته بخش نخست یک بررسی است پیرامون عوامل ناساعد سازمان‌یابی سراسری کارگری در ایران که در آینده نزدیک انتشار خواهد یافت.

#### پانویس‌ها:

۱- کاتوزیان این نکته را چنین بیان کرده است «استبداد- یعنی انحصار قدرت مطلق و خودکامه - فی‌نفسه هر گونه خودمختاری و استقلال است. بدین گونه استبداد... هر گونه تمایز کارکردی فی‌مابین طبقات اجتماعی را ناپود می‌کند، حتی اگر این طبقات با دارائی‌ها، درآمدهای مختلف و نظایر این‌ها، در واقع وجود داشته باشند. استبداد همه کس را بدون توجه به جایگاهش به یک عامل- و یا در واقع مفعول- بدل می‌کند؛ ساده‌ترین دلایل این است که هر کسی موقعیتش را مرسوم حکومت است و حکومت می‌تواند

آن را در یک چشم برهم زدن بهتر یا بدتر کند. استعمار فرد یا فرد بی‌وقفه ادامه دارد، اما خود استعمار کنندگان نیز ممکنست توسط حکومت استعمار شوند، و مهم‌تر آن که «حق» استعمار ندارند، بلکه صرفاً از «امتیاز» استعمار کردن برخوردارند و این امتیاز می‌تواند هر زمان به اراده حکومت به شخص دیگری واگذار شود. دکتر محمد علی (همایون) کاتوزیان - اقتصاد سیاسی، ایران - ص ۲۸۱

۲- آصف بیات - کنترل سیاسی و سازمان دهی کارگری در ایران (۱۳۴۵-۱۳۵۵) یک بررسی مقدماتی در کنکاش شماره ۳.

۳- ژان دوپونت - کره جنوبی در خیابان - راه کارگر شماره ۱۴۲ ص ۲۲.

۴- منبع شماره ۱ ص ۲۹۰.

۵- روابط متغیرهای کلان در اقتصاد ایران - فصل نامه تأمین اجتماعی سال دوم شماره اول ص ۴۵.

۶- دکتر امیر محمد حاجی یوسفی - رانت، رانتیر و رانتیریسیم: یک بررسی مفهومی - اطلاعات سیاسی اقتصادی شماره ۱۲۶-۱۲۵.

۷- نظریه دولت تحصیلات و انقلاب اسلامی.

۸- سعید رحمانا - شوراها و توهم کنترل کارگری چشم‌انداز شماره ۱۳ ص ۱۳.

۹- علی ربیعی - «آغازده‌ها» مردم را نسبت به انقلاب بی‌اعتنا کرده‌اند - کار و کارگر شماره ۲۹۸۳ ص ۳. چپاول و غارت اموال عمومی قبلاً تحت عنوان «ثروت‌های باد آورده» توسط جناح‌های رقیب در حاکمیت مورد افشاگری قرار گرفته بود در این رابطه می‌توانید به مضامین مرثی نبوی با مجله صبح و یا به مقاله مشترک نبوی و ملایری مراجعه کنید. مثلاً دو نفر اخیر این پدیده را چنین توضیح داده‌اند: «واگذاری امتیازات دولتی (مجوزهای خاص و انحصاری واردات و صادرات، واگذاری اموال دولتی تحت عنوان خصوصی سازی و...)، سوءاستفاده از شرایط ناسامان بازار سرمایه (در مقاطعی که عملکرد شرکت‌ها فاقد شفافیت اطلاعاتی لازم بوده و مضافاً مناسبات غیر طبیعی بین عوامل ذی‌ربط برقرار بوده است) از دیگر عواملی است که در یک دهه گذشته منجر به بروز رانت در اقتصاد ایران شده است: جستاری در ثروت‌های باد آورده - مهندس سید مرثی نبوی، مهندس محمد حسین ملایری - مجلس و پژوهش شماره ۲۲ ص ۲۸.

۱۰- دکتر سعید شیر کوند - «آغازده‌ها اقتصاد کشور را فلج کرده‌اند، روزنامه همبستگی شماره ۱۳۰ ص ۹.

۱۱- منبع شماره ۷.

۱۲- معاون اجتماعی سازمان بهزیستی کشور - کار و کارگر شماره ۲۹۷۱.

۱۳- رئیس سازمان بهزیستی - کار و کارگر اسفند ۱۳۷۹.

۱۴- کار و کارگر ۱۸ اسفند شماره ۲۹۷۴ ص ۹.

۱۵- غلام عباس توسلی - جامعه شناسی کار و شغل ص ۲۵۷.

۱۶- هم میهن ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۹.

۱۷- همشهری ۲۴ دی.

۱۸- همبستگی شماره ۱۳۰ ص ۹.

۱۹- مابه‌التفاوت نرخ ارز و بحران بیکاری - ص ۴ کار و کارگر شماره ۲۹۸۵.

۲۰- کاپیتال جلد اول ص ۵۷۵.

۲۱- بعد از سیاتل، ویلیام تبه - راه کارگر شماره ۱۶۷ ص ۴۶.

۲۲- در این جا از جنبش‌های توده‌ای خود به خودی آن چنان که باید اثری نیست؛ و اگر هم هست و چه از نظر زمانی و چه از نظر مکانی و چه از نظر وسعت، پراکنده و محدودند، در این جا اثری از تشکلی طبقاتی و تشکلیات کارگری نیست. به طور کلی توده کارگر در هیچ‌گونه جریان مبارزاتی قرار ندارد. و اگر در میان کارگران عناصر آگاهی پیدا شوند که معافل کوچکی از خود تشکیل دهند، خود این‌ها نیز عملاً امکان تبلیغ و ترویج کار توده‌ای را ندارند. در حقیقت عدم وجود جنبش‌های خود به خودی وسیع و شرایط سخت پلیسی که بی‌شک با یک دیگر ارتباط ناگسستگی دارند کارگران را عملاً از هر گونه مبارزه سیاسی دور کرده، کارگران را فاقد تجربه مبارزاتی تشکلی طبقاتی و حتی آگاهی تری‌دیونیونی کرده است... در آن جا که هر گونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب می‌شود، طبیعی است که توده کارگر بیش‌تر از مبارزه سیاسی دور گردد زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به بی‌گیری، تشکلی و انضباط‌پذیری دائمی، احتیاج به آگاهی و فداکاری دارد. در شرایطی که کارگر ناگزیر در بند آب و نان خویش است، کارگر نه امکان پذیرش مبارزه سیاسی را دارد و نه آن را می‌پذیرد، مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک نوشته رفیق شهید مسعود احمد زاده ص ۶۳-۶۴.

۲۳- راه کارگر و مسئله تشکلی‌های غیر حزبی کارگران - حمید تقوایی ص ۲.

۲۴- کار شماره ۱۹۴ مقاله «کمیت کارخانه و مقابله دو خط مشی در جنبش کارگری.

۲۵- کار شماره ۱۹۳.



# مطبوعات، دموکراسی و قدرت سیاسی

## بررسی نقش مطبوعات در شرایط کنونی ایران

### بهر روز نظری

مطبوعات می‌پردازند. این دو توصیف - «قوه چهارم»، «رکن چهارم» - در ابتداء بیانگر نقش «ایده آل» مطبوعات بودند اما با شکل‌گیری اشکال دیگر ارتباطات به کل رسانه‌ها بسط داده شدند. ریشه‌یابی واژه «قوه چهارم» ناممکن است و مدرک روشن و مستندی که نشانگر زمان و مکان اولین استفاده از این واژه باشد وجود ندارد. با این‌همه اما می‌توان منطقاً گمان برد که استفاده از این واژه در زمانی باب شد که جداسازی قوه‌های سه‌گانه - مجریه، قضائیه و مقننه - پذیرفته و جا افتاده بود. این سه قدرت در اصل تشکیل دهنده عرصه دولت‌اند. فعالیت‌های خارج از این عرصه را معمولاً با واژه «جامعه مدنی» توصیف می‌کنند که نسبتاً برای توصیف مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و از جمله حوزه اقتصاد خصوصی بکار برده می‌شود. مقوله «قوه چهارم» به شکل عربی‌نویسی در رسانه‌ها را در کنار سایر قوه‌ها و متمایز از جامعه مدنی قرار می‌دهد. چنین توصیفی از مطبوعات و دیگر رسانه‌ها از محدودیت‌های قابل توجهی رنج می‌برد. این توصیف از رسانه‌ها سخنی از رابطه میان مطبوعات و دیگر اشکال قدرت در جامعه به میان نمی‌آورد. صحبتی از احتمال - در اصل واقعیت - جنگ داخلی قدرت در جامعه مدنی نیست و هم چنین جایی نیز برای احتمال عدم تعادل قدرت در میان رسانه‌های مختلف وجود ندارد. واژه «قوه چهارم» بیش از هر چیز دیگری رسانه‌های تحت کنترل دولت - به ویژه رادیو و تلویزیون دولتی - را توضیح می‌دهد. این شاید تنها شکلی از رسانه‌هاست که مولف قدرت حکومتی در جامعه است و هم به شکل اقتصادی و هم سیاسی کاملاً مستقل از جامعه است. اهمیت بحث جاری درباره احتمال کنترل صدا و سیما بر رژیم اسلامی توسط مجلس از همین جهت حائز اهمیت است. در جوامعی نظیر ایران که مجموعه‌ای از مشکلات از جمله موانع در برابر تولید و توزیع روزنامه‌ها و نشریات، فرهنگ فقیر روزنامه‌خوانی و مشکلات اقتصادی حوزه نفوذ مطبوعات را بشدت محدود می‌کنند، کنترل رادیو و تلویزیون اهمیتی قابل توجه دارد. رادیو و تلویزیون علی‌رغم دسترسی وسیع مردم به آن و علی‌رغم این‌که این مدل از رسانه‌ها می‌توانند به خاطر مشخصات ویژه خود مشکل کم‌سودای و بیسودای را دور بزنند، و به همین جهت از ضعفها و محدودیت‌های ویژه مطبوعات رنج نمی‌برند، بخودی خود عامل موفقیت و پیروزی این یا آن جناح و جریان سیاسی نیستند و نمی‌توانند باشند. تجربه ایران و به ویژه تجربه انتخابات ریاست جمهوری در دو دوره گذشته و انتخابات مجلس ششم مهر باطلی بر این نظریه که گویا تلویزیون نقش حیاتی در پیروزی این یا آن جناح و جریان سیاسی دارد زده است. در هیچ کدام از این انتخابات تلویزیون اسلامی علی‌رغم حمایت آشکار از جناح راست و نامزدهای انتخاباتی این جناح، علی‌رغم دسترسی نابرابر نامزدهای مختلف به تلویزیون و حمایت مستقیم و آشکار خامنه‌ای از عملکرد این سازمان نتوانست نقشی

موضوع اصلی این مقاله مطبوعات و قدرت، بررسی و تحلیل باور و تعریف عمومی از رسانه‌ها به عنوان یکی از قوه‌های قدرت و ارکان دموکراسی است، و این‌که تا چه اندازه چنین توصیفی از رسانه‌ها به درک بیشتر نقش مطبوعات بطور کلی و به ویژه در شرایط کنونی ایران کمک می‌کنند. رابطه میان مطبوعات، دموکراسی و قدرت سیاسی - بر خلاف تصور پاره‌ای از جناح‌های رژیم اسلامی و آنهایی که حافظه تاریخی‌شان قدرت بخاطر آوردن تحولات پیش از سال ۶۸ را ندارند - نه موضوعی است جدید که توسط آنها کشف شده باشد و نه پدیده‌ای که به تازگی اهمیت آن دریافت شده است. نقش رسانه‌ها و به ویژه مطبوعات در حیات سیاسی یک کشور همواره جزئی مهم از نظریات معاصر درباره دموکراسی سیاسی بوده است. بحث انتخاب میان دولت بدون مطبوعات و یا مطبوعات بدون دولت (توماس جفرسون) از جمله زنده‌ترین بحث‌ها و در بسیاری موارد موضوع مبارزات، دنیای معاصراند.

مطبوعات و دموکراسی البته نه همسنگ‌اند و نه معادل یکدیگر. مطبوعات، اخبار، خبرنگاری و سازمان‌های خبری در فقدان دموکراسی می‌توانند وجود داشته باشند و وجود هم دارند. معدود کشورها و جوامعی را می‌توان یافت که در آنها هیچ مدلی از اشکال مدرن خبررسانی - مطبوعات، رادیو و تلویزیون - وجود ندارد، بخش عظیمی از جوامع امروزی علی‌رغم وجود نسبتاً قابل توجه رسانه‌ها، اما دمکراتیک نیستند. این امر البته به معنای نفی رابطه عمیق میان مطبوعات و حیات سیاسی و دمکراتیک نیست. دسترسی به اخبار، اطلاعات، گزارش، تحلیل و تفسیرهای گوناگون از تحولات و در یک کلام دسترسی به رسانه‌های متنوع سیاسی شرط غیر قابل انکار برای رشد و گسترش شهروندی سیاسی، مشارکت و جذب مردم برای اهداف سیاسی ملی و سازمان‌دهی جنبش‌های سیاسی است. بر همین اساس مطبوعات ربطی چندانی با دموکراسی و حیات زنده سیاسی نخواهند داشت مگر آن‌که خود حکومتی و مردم سالاری و مشارکت مردم در عرصه‌های مختلف زندگی عمومی تا حدی به رسمیت شناخته شده باشد. تأثیرات وجود مطبوعات مستقل و دموکراسی نسبی بطور کلی بسیار قابل توجه و عظیم‌اند. بنا به گفته آمارتیا سن (Amartya Sen) اقتصاددان سرشناس هندی که بخش عظیمی از زندگی خود را صرف مطالعه فحطی و توسعه نیافتگی کرده، «هیچ‌گونه فحطی قابل توجهی در کشورهایی که دارای شکل حکومت دمکراتیک و مطبوعات نسبتاً آزاد هستند رخ نداده است»<sup>(۱)</sup>

### قدرت و رسانه‌ها

بطور کلی دو توصیف عمومی وجود دارد که به مسئله رابطه بین قدرت (معمولاً قدرت سیاسی) و

در تغییر دادن سمت و سوی مباحث سیاسی و آرا مردم ایفا کند.

صاحبان رسانه‌ها به حیات سیاسی جامعه کاملاً بی‌انگیز این مشکل است. نمونه بر لسکونی در ایتالیا که از کانالهای تلویزیونی خود برای دستیابی به قدرت استفاده کرد آشکارترین و افراطی‌ترین مثال است، اما نه تنها مورد، این شکل از فعالیت‌ها و استفاده از رسانه‌ها در کشورهای مختلف و با ویژگی‌های متفاوتی رواج دارد و ایران نیز اصلاً مستثنی نیست. جنگ قدرت در ایران شاید بیش از هر جای دیگر در زمین مطبوعات صورت گرفته و حمله‌ها و ضد حمله‌های جناح مختلف بخوبی در ممنوع کردن نشریات و انتشار عناوین جدید متجلی است. محدودیت نظریه «رکن چهارم» خصوصاً زمانی آشکارتر می‌شود اگر به رابطه عمیق و نزدیک صاحبان، مدیران مسئول، سردبیران و کارمندان عالی‌رتبه رسانه‌ها و نخبگان سیاسی دقیق‌تر خیره شویم. در بسیاری از کشورها و از جمله ایران جدا کردن این دو گروه چندان ساده نیست. بسیاری از رجال سیاسی امروز سردبیران دیروزند و بالعکس. دست کم تا آنجا که به مطبوعات رفرمیست در ایران باز می‌گردد به سختی می‌توان رابطه این دو را نادیده گرفته. مطبوعات از این نظر بیش از هر چیز دیگری به عنوان بلندگوی تبلیغاتی بکار گرفته می‌شوند.

ابهام نسبی در تعریف «رکن چهارم» در شرایط ایران از این هم پر رنگ‌تر است. معمولاً هیچ تعریف دقیق و مبسوطی از این واژه ارائه نمی‌شود. این که وظیفه اصلی این «رکن» چیست و رابطه آن با ارکان دیگر چگونه و بر چه اساس استوار است، اصلاً روشن نیست. در سیستم دولتی‌ای که مدل‌های مختلف سنتی و مدرن در هم ادغام شده‌اند و بطور مدام و ناگزیر همدیگر را خنثی می‌کنند، وضعیت «ارکان» اصلی و انتخابی چندان تعریفی ندارد چه رسد به ارکانی - در این مورد مطبوعات - که خود را به نمایندگی مردم و انعکاس نظرات آنان منصوب کرده‌اند. در ایران ولایت فقیه مهم‌ترین و پر نفوذترین نهاد سیاسی است. در کنار تعیین رئیس قوه قضائیه، ۶ روحانی عضو شورای نگهبان، تعیین رؤسای نیروهای مسلح و تأیید ریاست جمهوری، رهبری کنترل دو تا از مهم‌ترین کانال‌های ارتباطات را در ایران در دست دارد؛ تعیین ریاست رادیو و تلویزیون و ائمه نماز جمعه. در کنار این همان‌طور که تجربه سال گذشته به هنگامی که خامنه‌ای مستقیماً در امور مجلس اسلامی دخالت کرد و مانع بررسی قانون مطبوعات شد و همچنین دخالت‌های مداوم در امور مطبوعات و حمایت آشکار از مطبوعات دست راستی نشان داد، ولایت و فقیه از اختیارات نسبتاً وسیعی برخوردار است که او را قادر به کنترل عمومی نه تنها «رکن چهارم» که ارکان دیگر نیز می‌کند. دو نهاد انتصابی دیگر، مجمع تشخیص مصلحت و شورای نگهبان عملاً بر فراز مجلس اسلامی قرار دارند. ریاست جمهوری، نهاد انتخابی دیگر، نیز بنوبه خود تحت کنترل مداوم و فشار از سوی نهادهای انتصابی قرار دارد.

### فضای جدیدش فرهنگی، مطبوعات و مبارزه برای دموکراسی

امید به استقرار آزادی‌های سیاسی و مبارزه برای آن که یکی از نیروهای محرک اصلی انقلاب ۵۷ بود، علی‌رغم گذشت بیش از دو دهه و سرکوب مدام و خونین همچنان یکی از مشخصه‌های وضعیت سیاسی در ایران است. طی دو دهه گذشته یکی از عرصه‌های اصلی نبرد کنترل رسانه‌ها، آزادی‌های سیاسی و حقوق ابتدایی دموکراتیک بوده است. از همان ابتدای انقلاب کنترل رادیو و تلویزیون، مطبوعات، محیط‌های آموزشی و مراکز تجمع سیاسی در دستور اصلی کار رژیم اسلامی قرار گرفت. سرکوب، تحدید و کنترل این عرصه‌های عمومی شرط مقدم «اسلامیزه» کردن فرهنگ و کانالهای فرهنگی در ایران بود. از همان ابتدا کنترل و «پاکسازی» صدا و سیما در دستور قرار گرفت و با تأسیس وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۵۸ حمله سازمان یافته و منسجم به مطبوعات آغاز شد. توقیف نشریات مستقل و اشغال دفاتر کیهان و اطلاعات در زمره نخستین تلاش‌های رژیم برای بستن کانالهای ارتباطی سیاسی دگراندیش بودند. این حملات در سال‌های ۵۹ و ۶۰ تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» و دفاع از منافع «اسلام» به اوج خود رسید و در

در مقام مقایسه با «قوه چهارم» واژه «رکن چهارم» مورد استفاده عمومی‌تر و وسیع‌تر بوده است. این واژه برای نخستین بار دهه‌های اول قرن نوزدهم در انگلستان و توسط فعالین سیاسی که خواهان حق رأی همگانی (برای مردان) بودند و مبارزه می‌کردند استفاده شد. ادعای اصلی پشت این واژه این بود که در فقدان حق رأی همگانی مطبوعات قابلیت نمایندگی کردن مردم عادی و شهروندان بدون حق رأی را داشتند.<sup>۱۳</sup> در جوامع امروزی و در شرایطی که ارکان اصلی قدرت از سوی مردم و بطور دوره‌ای انتخاب می‌شوند رابطه‌ای مستقیم میان رأی‌دهندگان و ارکانهای انتخابی وجود دارد. در تئوری این ارگانها، ریاست جمهوری، مجلس و غیره، مسئولیت بیرونی دارند و به رأی دهندگان پاسخگو هستند. در نظریه «رکن چهارم»، که از زمان انقلاب مشروطه وارد فرهنگ لغات ایران شد و اخیراً به شکل وسیعی به کار برده می‌شود، دقیقاً معلوم نیست که حوزه مسئولیت مطبوعات کجاست و به چه کسی - آیا مطبوعات در قبال شهروندان مسئول‌اند - که در این صورت می‌توان آنها را اساساً به عنوان بخشی از پروسه سیاسی تلقی کرد - و یا صاحبان آن، که در این حالت مطبوعات در همان جایی قرار می‌گیرند که اشکال دیگری از «مالکیت».

نکته قابل توجه در بررسی و تحلیل واژه «رکن چهارم» تغییر در برداشت و تعبیر از این واژه در دوره‌های مختلف سیاسی است. همان‌گونه که مطرح شد کارکرد اصلی مطبوعات در دوره‌ای که واژه «رکن چهارم» برای توصیف نقش مطبوعات به کار گرفته شده اساساً بخشیدن صدا و نفوذ و اهمیت سیاسی به شهروندانی بود که از حقوق سیاسی برخوردار نبودند. با گسترش حق رأی همگانی در انگلیس و به ویژه به دنبال شکست جنبش کارگری چارلیست‌ها در اواسط قرن نوزدهم نقش نمایندگی مطبوعات به مرور از روشنگری و کاوشگری و انعکاس آرا و مبارزه برای حقوق مردم به بررسی و نظارت بر کار نمایندگان آنان تقلیل پیدا کرد. این که مطبوعات نسبتاً مستقل و جانبدار امروز ایران تا چه اندازه می‌توانند به حیات کنونی سیاسی خود ادامه بدهند موضوع مهمی است که باید آن را با علاقه و دقت تعقیب کرد. بسیاری از گردانندگان مطبوعات رفرمیست در ایران طی دو سال اخیر پنهان نکرده‌اند که به هیچ وجه از تبدیل کردن نشریات خود به ارگانهای سیاسی آشکار راضی نیستند و ترجیح می‌دهند که نمونه‌الگوی موفق تجاری و «بی‌طرف» همشهری را که بر تیراژترین روزنامه ایران است و بیشترین تبلیغات تجاری را جذب می‌کند دنبال کنند.

نظریه مطبوعات به عنوان «رکن چهارم دموکراسی» همچون «قوه چهارم» در باره رابطه میان رسانه‌ها و دیگر اشکال قدرت و ارکان دموکراسی خاموش است و به همان گونه صحبتی از روابط قدرت که ممکن است میان خود رسانه‌ها - مطبوعات با تلویزیون، روزنامه با روزنامه، و حتی درون یک روزنامه - وجود داشته باشد به میان نمی‌آورد. سکوت این مدل در باره رابطه بین رسانه‌ها و اشکال دیگر قدرت از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود اگر که ما به نمونه‌های معاصر که ویژه‌گی‌های چنین رابطه‌ای را به نمایش می‌گذارند توجه کنیم. تردیدی نیست که رسانه‌ها می‌توانند در جلب آراء و افکار عمومی به نفع این یا آن سیاست اقدام و تلاش کنند و اهداف سیاسی خاصی را تعقیب کنند. در بسیاری از کشورها و از جمله در ایران رسانه‌ها در همکاری نزدیک با بخشهایی از سازمانهای دولتی تلاش کرده‌اند تا به اشکال مختلف نقشی در ارتقاء زندگی مردم و آموزش آنان ایفا کنند. تبلیغ و ترویج و تلاش برای آموزش دادن مردم در باره اهمیت و ارزش بهداشت عمومی، پیشگیری از حاملگی و تبلیغ خانواده‌های کم جمعیت، ترک سیگار و غیره از این دسته‌اند. این کار کردی از رسانه‌هاست که به ویژه از طرف سازمان‌های بین‌المللی نظیر یونسکو و رسانه‌های کوچک در کشورهای توسعه نیافته تشویق و ترغیب می‌شود. در کنار این اما باید به رابطه رسانه‌ها با قدرت دولتی و بلاخص نقش رسانه‌ها و استفاده از آنان برای دسترسی به اهداف سیاسی و در رأس آن قدرت سیاسی اشاره کرد. ورود مستقیم

نتیجه با بسته شدن بسیاری از مراکز فرهنگی-سیاسی، کتاب‌فروشی‌ها و نشریات گوناگون از جمله ارگانهای سازمان‌های سیاسی که انتشار و توزیع آنان از اواخر سال ۶۰ تقریباً ناممکن شد، فضای فرهنگی و سیاسی زنده پس از انقلاب شادابی حیات بخش خود را از دست داد. از سال ۶۴ به این طرف اما، مطبوعات نسبتاً مستقل و به‌ویژه نشریات فرهنگی و اجتماعی مجدداً و به تدریج در جامعه ظاهر شدند و از جمله آدینه، دنیای سخن، مفید و گردون<sup>(۱)</sup>

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل از سوی رژیم اسلامی و پایان جنگ موج جدیدی از کشتار و سرکوب هم در داخل و هم در خارج از کشور به دنبال خود آورد. قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی و تصفیه حسابهای دورنی رژیم نمونه‌های برجسته این موج جدید از حمله بودند که به منظور پیشگیری از خیزش توده‌ای در این دوره صورت گرفتند. پایان جنگ اما در عین حال آغازگر یک دوره جدید سیاسی در ایران بود. برای بیش از ۸ سال تمامی فضای فرهنگی ایران، کانالهای ارتباطات و مطبوعات در ایران منابع آموزشی در جهت ادامه و حمایت از جنگ قرار گرفته بود. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ آشکارا منجر به یک بحران هویتی برای رژیم و به ویژه رسانه‌های دولتی شد. دوران «سازندگی» نیازمند سیاستهای جدید اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بود و مسئله این که آیا اصلاحات اقتصادی بدون اصلاحات سیاسی و فرهنگی و دامن زدن به بحث‌های همه جانبه در همه این زمینه‌ها ممکن است یا نه یکی از محوری‌ترین موضوعات سیاسی روز تبدیل شد. علی‌رغم حمله حزب‌اللهی‌ها به کتابفروشی‌های نسبتاً مستقل و پیرونده‌سازیهای روزنامه‌های دست راستی علیه نویسندگان و مطبوعات غیر وابسته، فضای «جدید» فرهنگی و روند و تشدید مبارزه برای دمکراتیزه کردن جامعه، بازگشت به خفقان سال‌های دهه ۶۰ غیر ممکن بود. در همین دوره بود که کانون نویسندگان ایران فعالیت‌های خود را مجدداً آغاز کرد و اعضای آن از طریق سخنرانی، شعرخوانی و قلم زدن در نشریات نسبتاً مستقل بار دیگر موضوع آزادی‌های سیاسی را در صدر مسائل روز قرار دادند. بنا به آمار منتشر شده<sup>(۲)</sup> بین سال‌های ۱۳۷۱-۱۳۵۷، یعنی طی ۱۳ سال ۲۲۵۲ نشریه در ایران منتشر شدند. به احتمال زیاد عناوین منتشر شده از این هم بیشتر بوده‌اند که به خاطر شرایط معین این دوره، عدم فقدان یک سیستم منسجم آرشیبوداری و مشکلات توزیع و پراکنده و دوره‌ای بودن تعداد قابل توجهی از نشریات هیچگاه به ثبت نرسیده‌اند. برای دریافت اهمیت همین رقم کافی است توجه کنیم که در مقام مقایسه با این دوره بین سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷، یعنی طی ۵۳ سال ۴۸۴۱ نشریه در ایران منتشر شده بود.<sup>(۳)</sup>

مطبوعات در ایران نه تنها طی چندین سال گذشته بلکه از هنگام چاپ اولین روزنامه در ایران در قرن نوزدهم و هم چنین در قرن بیستم به یکسان به عنوان ابزار مدرنیزه کردن مورد تشویق و هم چنین حمله قرار گرفته‌اند. به همین جهت برای درک بیشتر از اهمیت و جایگاه رسانه‌ها و همچنین درک عمیق‌تر از جنبش برای دموکراسی در ایران لازم است تا به عواملی گسترده‌تر و فرای تحولات روزمره توجه کنیم و به شکلی تاریخی به موضوع بپردازیم. حوادث امروز و مطبوعات و رسانه‌های امروز و گسترش، نقاط ضعف و قوتشان نتیجه چندین تحول و عوامل عمده‌اند.

#### افزایش جمعیت

جمعیت ایران در آستانه انقلاب مشروطه (۱۲۸۵) در حدود ۹ میلیون نفر بود. این رقم در سال ۱۳۰۰ به ۹/۷ میلیون افزایش یافت. در سال ۱۳۲۰ جمعیت ایران به بیش از ۱۲ میلیون افزایش یافت. تصویر و آمار دقیق‌تری از رشد جمعیت ایران با نگاه دقیق‌تری به سرشماری عمومی نفوس از سال ۱۳۳۵ بدین‌سو بدست می‌آید. جمعیت کشور از رقم ۱۸/۹۵۴/۷۰ در سال ۱۳۳۵ به ۲۵/۷۸۸/۷۲۲ در سال ۴۵، ۳۳/۷۰۸/۷۴۴ در سال ۵۵ و ۴۹/۴۴۵/۰۱۰ در سال ۶۵ و بالاخره بیش از ۶۱ میلیون نفر در سال ۷۵ رسیده است. این ارقام حاکی از نرخ رشد بالای جمعیت در

کشورمان است.<sup>(۴)</sup>

چند نکته مهم در باره جغرافیای انسانی ایران وجود دارند که باید به آنها اشاره کنیم. اولین نکته گسترش و تمرکز شهرنشینی است. تمرکز جمعیت در روستاهای کشور از دهه پنجاه بدین طرف مدام در حال کاهش بوده است. به عنوان مثال در سال ۶۵، ۴۵/۲ درصد از جمعیت ۴۹ میلیونی ایران در روستاهای کشور زندگی می‌کردند. در سال ۷۵ این توازن باز هم و بیش از قبل به سود شهرنشینی بهم خورده است در این دوره تنها ۳۴/۳۸ درصد جمعیت در نقاط روستایی زندگی می‌کردند در حالی که ۶۷/۳۱ درصد در نقاط شهری (۶۱۲ شهر) و به ویژه شهرهای بزرگ و صنعتی یا نزدیک به مراکز صنعتی زندگی می‌کردند. نکته حائز اهمیت دیگر هرم سنی جمعیت ایران است. جمعیت ایران همواره به دلایل متعدد و از جمله فقر اقتصادی و بهداشتی و درصد مرگ و میر بالا و پائین بود عمر متوسط نسبتاً جوان بوده است. این اما بیش از هر زمان دیگر مشهود است. از جمعیت کنونی ایران بیش از ۴۰ میلیون نفر (یعنی در حدود ۷۰ درصد) آن را افراد پائین‌ترین از ۳۰ سال تشکیل می‌دهند. در کنار این دو هم چنین باید به تغییرات بااهمیت دیگری در جغرافیای انسانی ایران و از جمله جابجایی وسیع جمعیت در داخل (و هم چنین خارج از) کشور و نیز تغییر ساختار خانواده و حرکت مدام از خانواده گسترده به هسته‌ای اشاره کرد. تغییرات در تعداد و ترکیب جمعیتی در ایران، گسترش شهرنشینی از عوامل غیر قابل انکار و مهم در افزایش تقاضا برای کالاهای فرهنگی و به ویژه مطبوعات و سایر رسانه‌ها است.

#### سواد و آموزش

معمولاً سواد و دانش آموزی را به عنوان یکی از پیش شرط‌های مهم توسعه سیاسی و اقتصادی توده‌ای در امور سیاسی می‌شناسند. بدون تردید و تا حد قابل توجهی مقوله شهروندی و مشارکت مردم در حیاتی‌ترین امور ملی بدون دسترسی به متنوع‌ترین و گوناگون‌ترین اطلاعات، منابع و امکانات ارتباطی معنای چندانی نخواهد داشت. اما در عین حال باید توجه داشت که سواد به تنهایی نه عامل و محرک پیشرفت است و نه ضامن مشارکت سیاسی. تجربه کشورهای اروپای شرقی که در آنها بی‌سوادی به معنای اخس آن از ریشه کنده شده بود به این لحاظ گویاست. نمونه‌های قابل توجهی نیز از مشارکت فعال مردم در جنبش‌های سیاسی در کشورهای وجود دارد که در زمان بروز این جنبش‌ها درصد باسوادان جامعه و حتی فعالین این جنبش‌ها چندان بالا نبود. در این زمینه نیز می‌توان به تجربه جنبش‌های درخشان کارگری در اوایل قرن نوزدهم در اروپا و مبارزه برای حق رأی عمومی در این کشورها اشاره کرد. با این‌همه مسئله مبارزه با بی‌سوادی جزئی مهم از تاریخ جوامع مدرن و صنعتی است که شرط پیشرفت و توسعه خود را همواره در گرو آموزش وسیع‌تر - هر چند کنترل شده - و تربیت نیروی کاری دیده‌اند که قابلیت نه تنها خواندن و نوشتن بلکه سازمان دادن و عهده‌دار شدن پیچیده‌ترین امور مربوط به تولید و توزیع کالاهای صنعتی و خدماتی را دارند. ایران نیز از این جهت مستثنی نیست. طبق گزارشات منتشر شده<sup>(۵)</sup> از جمعیت ۹ میلیونی ایران در سال ۱۲۸۵ کمتر از یک درصد آن باسواد بودند. تعداد باسوادان در پایان دهه بیست به حدود ۸ درصد افزایش پیدا کرد. در صد باسوادان در سال ۱۳۳۵، ۱۴/۶ درصد بود. این رقم در سال ۴۵ به ۲۹/۴، در سال ۵۵ به ۴۷/۵، در سال ۶۵ به ۶۱/۸ و بالاخره در سال ۷۵ به بیش از ۷۴ درصد افزایش پیدا کرد. طی این دوره اختلاف در درصد باسوادان در شهر و روستا هم چنین بین مردان و زنان هم چنان مشهود بوده هر چند که بطور مستمر شکاف بین باسوادان در این دو گروه رو به کاهش بوده است. در سال ۷۵، بیش از ۸۵ درصد جمعیت شهری با سواد بوده‌اند حال آن‌که این رقم در جمعیت روستایی ۶۹/۴ بوده است.

درصد دانشجویان و فارغ التحصیلان طی دو دهه گذشته نیز افزایش چشم‌گیری داشته است. در سال تحصیلی ۵۸-۵۷ تعداد دانشجویان دانشگاه‌های دولتی ۱۷۵/۶۷۵ هزار نفر بود که در

۵۴۱ رشته مختلف تحصیل می‌کردند. این تعداد در سال تحصیلی ۷۵-۷۴ به بیش از سه برابر، ۹۶۶/۶۳۱ که در ۹۶۶ رشته مختلف تحصیل می‌کردند افزایش یافت. اگر تعداد دانشجویان دانشگاه آزاد در سال تحصیلی ۷۵-۷۴ (۵۲۱/۴۲۲) را نیز اضافه کنیم در این سال بیش از یک میلیون نفر دانشجو در رشته‌های مختلف و مقاطع گوناگون در ایران مشغول تحصیل بودند.<sup>(۹)</sup> در دومین سالگرد جنبش دانشجویی ۱۸ تیر نیازی به تأکید بر اهمیت سیاسی دانشجویان در ایران امروز نیست. ما دوباره به اهمیت این بخش از جمعیت، جنبش دانشجویی و رسانه‌های آنان باز می‌گردیم.

#### حضور زنان در عرصه عمومی

یکی از مشخصات ویژه‌گی‌های اصلی کشورمان در چند دهه گذشته حضور وسیع گسترده و همه جانبه زنان در زندگی عمومی و سیاسی ایران است. این حضور نتیجه مستقیم آگاهی و مبارزه جانانه آنها برای حق شهروندی، دمکراتیک و سیاسی برابر با مردان در همه زمینه‌هاست. این حضور بنوبه خود «توقع» جمعیت زنان را از جامعه افزایش داده و انعکاس درخشانی در تحولات سیاسی و هم چنین در رسانه‌ها و به ویژه مطبوعات زنان و دامن زدن به بحث‌هایی که تا پیش از این در قلمرو و عرصه خصوصی و محیط خانه به حساب می‌آمدند منجر شده است. نگاهی کوتاه به حضور زنان در محیط‌های آموزشی و رابطه مستقیم بین سطح آموزش و درخواستهای زنان کاملاً ضروری است.

در سال ۱۳۳۵ تنها ۴۷۵ هزار از زنان ایرانی با سواد بودند. این رقم طی ۲۰ سال بیش از ده برابر شد و به ۴ میلیون و ۶۷۹ هزار نفر رسید. در سال ۷۵ درصد زنان با سواد به بیش از ۷۴ درصد از جمعیت زنان افزایش پیدا کرد.<sup>(۱۰)</sup> درصد زنان با سواد از ۷/۳ درصد به ۷۴/۲ درصد طی چهار دهه بین ۳۵ تا ۷۵ بیانگر رشدی است که تأثیرات عمیقی در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران به بار داشته و خواهد داشت. اختلاف میان با سوادان بین زنان و مردان بطور مدام در حال کاهش بوده است. همین رشد را در سطح آموزش عالی نیز می‌توان مشاهده کرد. در سال تحصیلی ۷۶-۷۵، بیش از ۳۸ درصد از جمعیت دانشجویی کشور از زنان تشکیل می‌دادند. از ۴۵۹/۷۵۹ دانشجوی زن، ۲۱۲/۶۴۵ در دانشگاه آزاد و در مقاطع مختلف و از جمله کارشناسی ارشد (فوق‌لیسانس) و دکترا مشغول به تحصیل بوده‌اند. تعداد فارغ التحصیلان زن از دانشگاه‌های ایران از ۳/۰۵۱ در سال تحصیلی ۴۹-۴۸ به بیش از ۴۷/۳۲۳ در سال تحصیلی ۷۴-۷۵ رسیده است. براساس یک برآورد اگر به تعداد دانشجویان زن فارغ التحصیل از دانشگاه‌ها، ۲۰ هزار نفری را که هر سالانه دیپلم خود را می‌گیرند اضافه کنیم سالانه به بیش از ۲۵۰ هزار شغل جدید برای زنان نیاز هست.<sup>(۱۱)</sup>

در شرایطی که احزاب، گروه‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های صنفی اجازه فعالیت ندارند و ممنوع‌اند کانال‌های رسمی و دولتی ارتباطات از دسترسی و کنترل مردم خارج‌اند، مطبوعات و رسانه‌های کوچک و مستقل می‌توانند به ابزاری مؤثر برای صدا بخشدن به جنبش‌های در حال شکل‌گیری و بیان آمال و آرزوهای آنان تبدیل شوند. رسانه‌ها بخودی خود جنبش‌های سیاسی و دمکراتیک را بوجود نمی‌آورند، اما در جوامع مدرن که روابط و ارتباطات رو در رو اهمیت خود را مدام از دست می‌دهند و جای خود را به اشکال نوین‌تر و مدرن‌تر ارتباطات می‌دهند، رسانه‌ها می‌توانند نقشی مهم در شفافیت بخشیدن به مباحث و خواسته‌ها، سراسری کردن این خواسته‌ها و جذب نیرو و سازماندهی در جهت این اهداف ایفا کند. جنبش برای دمکراسی در ایران زاده مطبوعات و رسانه‌ها نیست، اما به سختی می‌توان تصور کرد که در فقدان چنین ابزاری این جنبش می‌توانست چنین ابعادی داشته باشد و چنین حمایتی را برانگیزد. در فقدان احزاب و تشکلهای سیاسی رسانه‌ها و به ویژه مطبوعات وظایف این تشکلهای را به عهده گرفته‌اند و بهمین خاطر نمی‌توان جنبش برای دمکراسی در ایران را از

مطبوعات و مبارزه برای آزادی مطبوعات جدا کرد. عوامل عمده‌ای که در بالا ذکر شد انعکاس و بیان خود را بیش از هر جای دیگری در مطبوعات نسبتاً مستقل و افزایش تقاضا برای رسانه‌ها یافته‌اند. داستان تحولات بیش از دو دهه گذشته و به ویژه چند سال گذشته، حکایت رسانه‌ها نیز هست و بار عمده جنبش دمکراتیک در ایران بطور قابل ملاحظه‌ای بر شانه‌ی مطبوعات بوده است.

#### جنبش دمکراتیک، دوم خرداد و مطبوعات

همان‌طور که گفته شد پایان جنگ و به ویژه مرگ خمینی نقطه شروع فصلی جدید از مبارزه علیه رژیم و برای دمکراسی بود. یکی از عواملی که در این دوره زمینه‌ی مساعدی برای گسترش مبارزه برای دمکراسی را فراهم می‌ساخت بحرانی بود که برخی از نخبگان درون حکومت بدان دچار شده بودند. بحرانی که خود را در شکل اندیشه‌ها و تمایلات اصلاح طلبانه بیان می‌کرد. این تحول که توأم بود با استقرار جمهوری دوم امکان شکل‌گیری و توسعه سازمانهای سیاسی جدیدی را فراهم ساخت که از باندهای حاکم در قدرت فاصله داشتند.<sup>(۱۲)</sup> بر چنین بستری گفتمان «جامعه مدنی» جایگزین «غریزده‌گی» و اسلام ناب شد. اصلاح طلبان تا قبل از خرداد ۷۶ اساساً در سه گروه - حلقه - جمع شده بودند.<sup>(۱۳)</sup> حلقه نخست حول سروش گرد آمده بودند و نظرات خود را اساساً در ماهنامه کیان منتشر می‌کردند. مدیر مسئول کیان رضا تهرانی بود که بعدها از جمله دست‌اندرکاران و عضو شورای سردبیری صبح امروز شد، و سر دبیر ماهنامه شمس الواعظین که بعدها سردبیری چهار روزنامه جامعه، توس، نشاط و عصر آزادگان را به عهده گرفت. حلقه دوم اساساً در مرکز مطالعات استراتژیک، جمع شده بودند و از جمله آنان سعید حجاریان، عباس عبدی و علیرضا علوی تبار که همگی به ویژه از سال ۷۶ در مطبوعات اصلاح طلب مشارکت فعال داشتند. نظرات این محفل بخشاً در ماهنامه راهبرد و دو هفته نامه عصر ما چاپ می‌شد. سه روزنامه پر فروش سلام، همشهری و ایران نظرات این گرایش را بعدها در سطح وسیع‌تری تبلیغ و توزیع کردند. محفل و یا حلقه سوم بنا به نوشته جلالی پور مرکب از دانشجویانی بودند که در دوره رفسنجانی و به منظور کسب دکترای خود به خارج از کشور اعزام شده بودند و از جمله اینان محسن میردامادی، محمد رضا خاتمی که بعداً روزنامه و حزب مشارکت را تأسیس کردند و جلالی پور که در بسیاری از مطبوعات اصلاح طلب دست‌اندر کار بود. از جناح‌های درونی این رژیم این جریان بیش از هر جناح دیگر سنگ «جامعه مدنی» را به سینه زده‌اند.

پدیده دوم خرداد حاصل فشارهای عظیم سیاسی از پائین بود که بنوبه خود به شکاف عظیم و بزرگی نیز در بالا منجر شده بود. دوم خرداد، شکست مقتضانه نوری و وعده‌های خاتمی برای بازتر کردن فضای سیاسی ایران راه را برای پیشروی جنبش برای دمکراسی در ایران هموارتر کرد. آن‌چه که بعدها به «جنبش دوم خرداد» مشهور شد نه یک جنبش که چندین جنبش با گرایش‌ها، آرزوها و رادیکالیسمی کاملاً متفاوت بودند. خاتمی و اصلاح طلبان از همان ابتدا متوجه بودند که با توجه به این که صدا و سیما جمهوری اسلامی تحت ریاست لاریجانی در کنترل کامل محافظه کاران قرار داشت، مطبوعات در وهله اول تنها ابزاری بود که می‌توانست به شکل مؤثر برای جذب نیرو و حمایت از اصلاح طلبان به کار گرفته شود. بر همین اساس وزارت ارشاد تحت ریاست مهاجرانی بلافاصله مجوز انتشار چندین نشریه را که ممنوع اعلام شده بودند و از جمله پیام دانشجو و جهان اسلام را دوباره احیا کرد و به تشویق و حمایت از گسترش مطبوعات پرداخت.<sup>(۱۴)</sup> تنها در یک سال وزارت ارشاد مجوز ۱۶۸ نشریه جدید و از جمله هفت روزنامه، ۷۷ هفته‌نامه، ۵۹ ماهنامه، ۵۳ فصلنامه و دو سالنامه را صادر کرد. براساس یک گزارش دیگر<sup>(۱۵)</sup> تعداد عناوین نشریاتی که تا اردیبهشت ۷۷ مجوز انتشار گرفته‌اند ۱۰۵۵ مورد بوده است. طبق آمار منتشر شده از سوی اداره کل مطبوعات داخلی<sup>(۱۶)</sup> از این تعداد ۸۲۸ نشریه در حال انتشار بودند و ۲۲۷ نشریه دیگر علی‌رغم داشتن مجوز هنوز یک شماره نیز منتشر نکرده بودند.

در همین دوره ۶۱۵ نشریه دیگر نیز در مرحله تقاضا بودند و در انتظار دریافت جواز انتشار. فضای جدید سیاسی حتی در عناوین نشریات نیز تبلور یافته بود. در مخالفت آشکار با «رسالت» و «جمهوری اسلامی» عناوینی همچون آفتاب امروز، بامدادنو، بهار، مشارکت، پیام آزادی، گوناگون، حیات نو، رای مردم، فصل سفر و غیره به کیبوسکه‌های روزنامه‌فروشی راه پیدا می‌کردند. استفاده مؤثر از همین فضای جدید توسط روشنفکران، جوانان و زنان ایران بود که مسئله مطبوعات و هم چنین سیاستهای وزارت ارشاد را به یک موضوع داغ و جنجالی و مرکز اصلی دعوا و جنگ داخلی در دوران رژیم تبدیل کرد. روزنامه‌های محافظه‌کار و به ویژه کیهان مدام وزارت ارشاد را به جانبداری از مطبوعات مستقل، ارائه حمایت‌های مالی به آنان و توزیع نابرابر یارانه ارزی و امکانات محکوم کرد. در یک مجموعه مقالاتی که در سال ۷۷ چاپ شدند روزنامه کیهان ادعا کرد که گروه کیهان با ۱۱ عنوان یارانه کمتری از گروه اطلاعات با ۸ عنوان و روزنامه مطبی همشهری، پر تیراژترین روزنامه ایران، دریافت کرده است. علیه همین سیاستها و درخواست مهاجرانی برای برگزاری نوروژ در تخت جمشید بود که طرح استیضاح او در مجلس به تصویب رسید.<sup>(۳)</sup> سه جریان عمده در جنبش دمکراتیک طی این دوره دارای تشکیلات و مطبوعات خاص خود بودند و مطبوعات را به سکویی برای مبارزه برای دمکراسی و آزادیهای سیاسی تبدیل کرده بودند. نویسندگان، شاعران، منتقدان و فعالین جنبش زنان در تشکلهایی نظیر کانون نویسندگان ایران گرد آمده بودند و مرتباً آثار و پژوهش‌های خود را در نشریاتی همچون آئینه، فرهنگ توسعه، زنان، فصل سبز و غیره منتشر می‌کردند. خواست‌های این دو و علی‌رغم تمرکزشان در تشکلهای متفاوت و نشریات متفاوت از هم مجزا نبود.

جنبش دانشجویی اما به مراتب سازمان یافته‌تر بود. دانشجویان در نهادهای قانونی و با نفوذی همچون دفتر تحکیم وحدت، انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاهها، سازمان دانشجویان روشنفکر ایران، کانون دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی و جبهه متحد دانشجویی که ترکیبی از ۷ نهاد دانشجویی مستقل بود گرد آمده بودند. براساس گزارشات موجود دانشجویان ایرانی در سراسر کشور ۳۰۰ نشریه با تیراژی در حدود ۱۲۰ هزار نسخه منتشر می‌کنند. دست‌اندر کاران این نشریات در آبان ماه ۷۷ حتی نخستین جشنواره نشریات دانشجویی در ایران را نیز برگزار کردند.<sup>(۴)</sup> در کنار این نشریات باید به خبرگزاری دانشجویان ایران (ISNA) نیز اشاره کرد. این خبرگزاری که وابسته به موسسه خبری - فرهنگی جهاد دانشگاهی است و به سرعت به یکی از منابع مهم اطلاعاتی در ایران تبدیل شده در ۲۷ واحد جهاد دانشگاهی دفاتر نمایندگی دارد و ۱۸۰ نفر دانشجو در جمع‌آوری، تولید و توزیع اخبار برای آن فعالیت می‌کنند و بیش از هزار نفر در سراسر کشور با آن همکاری می‌کنند. خبرگزاری دانشجویان ایران چنین نهادی را ضروری می‌داند و نیاز به آن را چنین توضیح می‌دهند: «ارتباطات را سنگ بنا و پایه اولیه تمدن بشر خوانده‌اند. مبادله اطلاعات و افکار میان آحاد انسانی، یکی از مهمترین نیازهای زندگی اجتماعی است و ارتباطات به عنوان حلقه واسطه، فرد را به جامعه متصل کرده و زمینه انتقال میراث فرهنگی را از نسلی به نسل دیگر فراهم آورده است. مهمترین نقش و کارکرد وسایل ارتباط جمعی، پی‌جویی و گردآوری اطلاعات و اخبار در مورد حوادث و رویدادهای ملی و فراملی و انتقال آن به عموم مردم بدون در نظر گرفتن سلسله مراتب طبقاتی است.»<sup>(۵)</sup>

نقش این جنبش‌ها و مطبوعات آنان را در گسترش زمینه مناسب برای مبارزه ضد استبدادی مردم نباید و نمی‌توان نادیده گرفت. اگر سردمداران رژیم اسلامی برای در هم شکستن جنبش آزادیخواهانه مردم ایران تمامی نیروی خود روی کنترل و سرکوب مطبوعات متمرکز کرده بودند، دفاع از همین رسانه‌ها و دستاوردهای چندین ساله گذشته بود که به خیزش حماسی دانشجویان در هجدهم تیر ماه ۷۷ منجر شد. اعتراض به بسته شدن روزنامه سلام و تأیید اولیه مجلس پنجم از قانون جدید مطبوعات بود که به اعتراض وسیع و درگیری بین

دانشجویان و نیروهای رژیم انجامید. شکست سنگین محافظه‌کاران در انتخابات مجلس ششم اما نشان داد که حوادث و سرکوب جنبش دانشجویی ذره‌ای از عطش مردم برای آزادی و نفرت آنان از سردمداران رژیم و حتی اصلاح‌طلبانی که قصد نشستن میان دو صندلی را داشتند فروکش نکرده بود. نتایج انتخابات ۲۹ بهمن بود که به ویژه خشم عالیجنابان خاکستری را بار دیگر برانگیخت. موج حمله به مطبوعات، تجمعات دانشجویی و دستگیری روزنامه‌نگاران و نویسندگان که از مدتها قبل آغاز شده بود، پس از انتخابات ابعاد تازه‌تری گرفت. دو روز پس از سخنرانی خامنه‌ای در جمع نیروهای بسیج و حمله آشکار وی به مطبوعاتی که بقول او هدفی جز سلب اعتماد از مقامات رسمی و تخریب روحیه جوانان ندارند، حمله به مطبوعات گسترش یافت. طی ۵ روز در فاصله بین چهار تا نهم اردیبهشت ۱۹ نشریه و از جمله تعدادی از پر تیراژترین روزنامه‌های وقت توقیف شدند. در هفته‌های پس از آن تعداد مطبوعات قربانی به ۴۷ عدد رسید و از جمله ۱۶ روزنامه، ۱۹ هفته‌نامه و ۷ ماهنامه. تعداد قابل توجهی از سردبیران، مدیران مسئول و روزنامه‌نگاران به جریمه نقدی و حبس محکوم شدند و هزاران کارگری که در جمع‌آوری، طراحی، تولید چاپ و توزیع این نشریات دست داشتند از کار بیکار شدند. بنا به گزارش سالانه جامعه دفاع از آزادی مطبوعات تیراژ مطبوعات ایران از سه میلیون و ۱۲۰ هزار در سال ۲۰۰۰ به یک میلیون و ۷۵۰ هزار در سال ۲۰۰۱ سقوط کرد، کاهش معادل ۴۵ درصد.<sup>(۶)</sup>

علی‌رغم حوادث چند سال اخیر و از جمله یک سال گذشته، نتایج انتخابات ریاست جمهوری نشانگر آنست که ایران شرایط تغییرات سریع و بدون سابقه‌ای را در عرصه ارتباطات جمعی تجربه می‌کند. در کنار ۶ شبکه تلویزیونی و تعداد قابل توجهی کانال‌های منطقه‌ای بخش قابل توجهی از جمعیت شهری به کانال‌های تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی را دارند و اخیراً نه تنها موضوع کنترل و حسابرسی از صدا و سیما جمهوری اسلامی بلکه ایده و امکان کانال‌های تلویزیون خصوصی نیز در دستور روز قرار گرفته‌اند.<sup>(۷)</sup> در کنار این رسانه‌ها استفاده هر چند محدود اما مؤثر از اینترنت و تأسیس شبکه‌های الکترونیکی خبررسانی ایرانی است. در حال حاضر ۷ شرکت خصوصی خدمات اینترنت در ایران ارائه می‌کنند که بزرگترینشان ندا رایانه است. حدود صد هزار نفر به اینترنت دسترسی دارند و بسیاری نیز از کافه اینترنت‌هایی که رشد و کنترل آنها به یکی از موضوعات اصلی دیگری در ایران تبدیل شده، برای دسترسی به اطلاعات و ارتباطگیری استفاده می‌کنند. نکته جالب اما اینجاست که در عصر انقلاب اطلاعات، جنگ واقعی سیاسی حول یکی از قدیمی‌ترین رسانه‌ها، مطبوعات، که هم‌چنان جایگاه مرکزی خود را در عرصه عمومی حفظ کرده است، صورت می‌گیرد.

### تئوری دموکراسی و کارکردهای مطبوعات

آنچه که از نظریات مطرح شده در ابتدای این مقاله و هم چنین تحولات چند دهه گذشته در ایران برمی‌آید حاکی از نقش رسانه‌ها در حیات عمومی کشورمان است و این که تا چه اندازه رسانه‌ها در آگاه کردن مردم از اقدامات و فعالیت‌گردانندگان قدرت سهم دارند. با این‌همه چنین به نظر می‌رسد که هیچکدام از مفاهیم یاد شده، «قدرت چهارم» و «رکن چهارم» قادر به ارائه یک توصیف کامل از رفتار رسانه‌ها نیستند. مطبوعات و رسانه‌ها کارکردهای مختلفی دارند که هر چند و در مواردی این کارکردها در همزیستی مسالمت‌آمیز با هم قرار دارند، در بسیاری از موارد متناقض‌اند. کارکرد اول «روشنگری عمومی» است که معمولاً در بسیاری از نظریه‌ها به عنوان تنها کارکرد رسانه‌ها تلقی می‌شود. تردیدی نیست که بخشی از مطبوعات در ایران چنین کارکردی و نقشی داشته‌اند، اما تنها بخش کوچکی و این کارکرد اساساً موضوع اصلی مطبوعات و رسانه‌های مستقل و کوچک بوده است. کارکرد دیگر «کارکرد تجارته» است که در بسیاری از موارد در تناقض مستقیم با کارکرد روشنگری قرار دارد. تحولات اخیر در ایران، الگوی همشهری،

بحث تلویزیونیهای خصوصی و هم چنین نحوه شکل گیری و سازمان یابی اینترنت در ایران حاکی از یک گرایش نسبتاً نیرومند بسمت ایجاد رسانه های است که می توانند با استفاده از مکانیسمهای بازار به تجارت های سود آور تبدیل شدند. سوم، «کارکرد تفریحی» رسانه هاست که در تضاد مستقیم با «روشنگری» قرار دارد. تعداد عناوین نشریات با زمینه های طنز، سرگرمی و ورزشی در ایران بطور مدام در حال افزایش بوده اند. امروزه در ایران تنها ۱۷۹ نشریه ورزشی منتشر می شود. به سختی می توان چنین مطبوعاتی را «رکن چهارم» دموکراسی دانست، و بالاخره کارکرد نهایی که «کارکرد سازمانگرا» است. این کارکرد به ویژه در مورد نشریات سوسیالیستی صدق می کند و پایه آن در نظریه لنینی در باره مطبوعات به عنوان ابزار سازمانگرا است. با این همه این کارکرد مختص نشریات سوسیالیستی نیست و در فقدان احزاب سیاسی و یا وجود اپوزیسیون بی رفق و بی دندان، این کارکرد بخشاً از رسانه ها قابل مشاهده است. نظریات کلاسیک در باره مطبوعات و نقش آنان در حیات عمومی جامعه اشاره ای به احتمال اختلاف و تناقض میان این کارکردها نمی کند. این نظریات بعلاوه بخاطر شرایط معینی که طی آن شکل گرفتند و پایه ریزی و فرموله شدن، درک محدودی از قدرت ارائه می کنند و قدرت را تنها به قدرت «سیاسی» تقلیل می دهند. رسانه ها همواره تحت فشارهای مستقیم سیاسی و اقتصادی هستند. نکته قابل توجه اما این است که این فشارها همواره همزمان و هماهنگ نیستند و در فقدان یک جنبش نیرومند و سازمان یافته خارج از نخبگان سیاسی و اقتصادی، اختلاف بین همین هاست که فضایی را برای دنبال کردن نمونه محدودی از «روشنگری عمومی» باز می کنند.

بر همین اساس، نظریه دمکراتیک برای هر گونه آملدی به مطبوعات مستقل و پیشرفته، باید به روزنامه نگاران و دیگر کارکنان رسانه ها روی بیاورد. اگر قرار است نیروی مؤثری در برابر نفوذ قدرتمندان وجود داشته باشد، چنین نیرویی تنها می تواند حاصل تلاش محرمان برای بیان مشکلات و مسائلشان باشد. در داخل سازمان های خبررسانی و مطبوعات زنان و مردان بسیاری وجود دارند که تحصیلات، پرورش، شرایط زندگی و تجربه عمومی شان آنها را در موقعیتی نزدیک تر به مردم عادی تا صاحبان و مدیران رسانه ها قرار می دهد. با همین هاست که احتمال برآورده کردن آرزوی مطبوعات مستقل و منتقد ممکن است به واقعیت تبدیل شود.

این بدان معنا نیست که همه کسانی که برای رسانه ها کار می کنند، طرفدار پر و پا قرص و آگاه ایده های والا هستند. بالعکس، بسیاری از اینان تحت فشار مداوم از سوی روسای خود هستند، بسیاری قصد بالا کشیدن خود را دارند و ارتقاء مقام و بهمین خاطر ممکن است نظرات خود را بر همین اساس تنظیم کنند و تغییر دهند. با این همه تا آنجا که موقعیت اجتماعی آنان با موقعیت و شرایط زندگی عمومی مردم مشابه دارد، کارکنان رسانه ها ناچارند تا با مردم در هم و غمشان و مسائلشان شریک باشند.

علی رغم دستمزدهای پائین، فقدان تأمین شغلی و جانی، چند شغله بودن بسیاری از خبرنگاران، تصویر از خودی که روزنامه نگاران قصد دارند از خود ارائه دهند حاکی از تلاش برای جدا کردن کارگران رسانه ها از مردم به شکل کلی است. موضوع خبرنگاری به عنوان «حرفه ای» در ردیف پزشکان و وکلا که در چند سال گذشته به یکی از موضوعات مورد بحث در مطبوعات و میان روزنامه نگاران تبدیل شده با هر نیتی که صورت می گیرد، تأثیری جز معلول کردن هر گونه گرایشی برای همدردی با مردم عادی و آرزوی آنان برای در صدر اخبار قرار دادن مسائل و مشکلاتشان ندارد. تبدیل کردن روزنامه نگار به عناوینی همچون دکتر و مهندس در نهایت به مافوق مردم قرار دادن این بخش از نیروی کار در ایران منجر می شود. درست در قلب پدیده بحث حول «حرفه» بودن روزنامه نگاری (Professional Journalist) تناقضی وجود دارد که ناشی از فشارهای سیاسی و اقتصادی است. دقیقاً در چنین شرایط و چارچوبی است که شعارهای سیاسی نظیر «قوة چهارم» و «رکن چهارم» می توانند یک کارکرد مساعد داشته باشند. علی رغم

محدودیت های تئوریک و فاصله عمیق شان با تجربه واقعی و عملکرد رسانه ها، اینها بیانگر آمال کارگران رسانه ها برای به واقعیت تبدیل کردن کارکرد «روشنگری» رسانه ها هستند. بر همین اساس اینها ابزار مؤثری هستند برای خارج کردن رسانه ها از زیر کنترل قدرتمندان. اگر به نمونه های کوچکی که در برابر ما قرار دارند توجه کنیم، می توانیم واقعیت و احتمالات کارکرد روشنگری رسانه ها را ببینیم. دو نمونه بین المللی از این لحاظ گویا هستند. نمونه برجسته نقش کارگران رسانه ها در «انقلاب مخملی» چکسلواکی است. تشکیل کمیته های اعتصاب و تهدید به توقف پخش برنامه های تلویزیونی از سوی کارگران رادیو و تلویزیون چکسلواکی بود که رژیم وقت را به پخش گزارش از تظاهرات مردمی در این کشور وادار کرد. در انگلستان و در اوج سانسور دولتی در زمان جنگ خلیج فارس، این روزنامه نگاران و دیگر کارگران رسانه ها بودند که پروژه «کارگران رسانه ها علیه جنگ» را سازمان دادند و به مبارزه علیه اخبار و گزارشات یک جانبه مطبوعات و کانالهای رادیو و تلویزیونی در این کشور برخاستند. چنین اقداماتی نیز در ایران بی سابقه نیست. نمونه در خشان انشعاب بخشی از کارکنان روزنامه کیهان در اعتراضات به سیاستهای این موسسه و تأسیس کیهان آزاد از این جمله اند. فعالیت های روزنامه نگاران و کارگران رسانه هاست که می تواند به عنوان نقطه آغازی برای روشنگری توده ای تلقی شود.

#### پانوشته ها:

- ۱- Sen, A. (1994) 'Freedoms and Needs; in The New Republic, 10-17 Jan. 34.
- ۲- Boyce, G. (1978) 'The Fourth Estate: The Reappraisal of a concept' in Boyce, curran and wingate (eds) Newspaper History. London: constable.
- ۳- اسد سیف (۱۹۹۹) اسلامی نویسی: بررسی دو دهه ادبیات دولتی در ایران. سوئد: نشر باران. صفحات ۲۷۳-۲۴۵.
- ۴- سید فرید قاسمی (۱۳۷۲) راهنمای مطبوعات ایران: ۱۳۷۱-۱۳۵۷. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.
- ۵- سید محمد صدیقی طباطبایی نائینی (۱۳۷۸) راهنمای مطبوعات ایران ۵۷-۱۳۰۴. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.
- ۶- سالنامه آمار کشور (۱۳۷۶). تهران: مرکز آمار ایران.
- ۷- علی برزگر (۱۳۷۷) «خواهنگان جامعه مدنی کیانند؟»، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، ۱۳۶-۱۳۵، صفحات ۳۳-۲۸.
- ۸- شرکت شایگان سیستم (۱۳۷۷) ایران: پیل نور - نخستین دایره المعارف چند رسانه ای درباره ایران.
- ۹- شرکت شایگان سیستم، همانجا.
- ۱۰- علی برزگر، همانجا.
- ۱۱- A. (1995) After Khomeini: The Iranina Second Republic. London: Routledge. Ehteshami,
- ۱۲- حمید رضا جلالی پور (۱۳۷۹) «سال جنبش اصلاحی بر شانه های مطبوعات و گوناگون». ۹ تیر، شماره ۲، صفحات ۶ و ۹.
- ۱۳- Samii, W. (1999) 'The contemporary Iraninan News Media, 1998-1999', MERIA (Middle East Review International Affair), Vol.3(4).
- ۱۴- مریم خورسند جلالی و آسیه امینی (۱۳۷۷) «مطبوعات با مشکلاتی از همه رنگ: مسائل مطبوعات از نگاه روزنامه نگاران»، رسانه، شماره اول، بهار، صفحات ۱۱-۲۰.
- ۱۵- همانجا، صفحه ۶۳.
- ۱۶- پیام امروز، اردیبهشت ۷۷.
- ۱۷- محمد معصومی (۱۳۷۷) «نخستین جشنواره نشریات دانشجویی»، رسانه، شماره سوم، پاییز، صفحات ۱۲۹-۱۲۶.
- ۱۹- www.netiran.com/Htdocs/weekly Jourmd/politics/wioo531/htmi
- ۲۰- برای اطلاع بیشتر از این موضوع مراجعه کنید به گزارش ویژه ماهنامه فیلم «پرونده یک موضوع: شبکه های خصوصی تلویزیونی»، شماره ۲۵۴، تیر ماه ۱۳۷۹.

## آیا مارکس یک ضد مذهبی بود؟\*

### مر نضی محیط

این مقاله مارکس ضمن تجلیل از نقد مذهب در آلمان - از آثار دیوید اشتراوس گرفته تا لودویگ فوئرباخ - بنیان چنین نقدی را این طور ارزیابی می‌کند:

«بنیان نقد غیر مذهبی این است که انسانی مذهب را می‌سازد، نه مذهب انسان را» مجموعه آثار مارکس - انگلس به زبان انگلیسی - جلد سوم صفحه ۱۷۵)

از نظر مارکس این نقد، در پرتو افکندن بر بسیاری مسائل اجتماعی، اهمیتی ویژه دارد. به دنبال آن مارکس ریشه و ماهیت مذهب را چنین توصیف می‌کند.

«مذهب، خود آگاهی و بر خویش ارج نهادن انسانی است که یا هنوز خود را در نیافته و یا وجود خویش را باز گم کرده است. انسان اما، موجودی انتزاعی نیست که بیرون از این جهان خیمه زده باشد. انسان، جهان انسانی است؛ دولت و جامعه است. این دولت زود این جامعه است که مذهب، زاینذ آگاهی واونه از جهان را می‌سازد، چرا که خود، جهانی، وارونه است. مذهب نظریه‌ی عمومی چنین جهانی است؛ دانشنامه مختصر آن و منطق آن به شکل عامه پسندش؛ مایه‌ی معنوی آن؛ شوق آن؛ جواز اخلاقی آن؛ مکمل پر ابهت آن؛ سرچشمه تسلی و توجیه‌گر آن است. مذاهب تحقق خیالی جوهر انسان است، چرا که جوهر انسانی زدر چنین جهانی‌ذ از چنین واقعیتی برخوردار نیست» (همانجا)

منظور مارکس از این که «این دولت و این جامعه است که مذهب، این آگاهی وارونه از جهان را می‌سازد، چرا که خود، جهانی وارونه است» چیست؟ آیا این دولت و این جامعه که انسانها را هزار بار بیش از زمان مارکس از خود بیگانه کرده است، موجب تشدید توسل توده‌های وسیع‌تر و بیشتری به مذهب نگشته است؟ آیا این جمله مارکس هیچ ربطی به استدلال‌هایی از این قبیل دارد که اکنون «تقریباً هر پدیده‌ی مادی در جهان توضیح علمی دارد» و یا توده‌های مردم همه می‌دانند که «باعث همه‌ی این مصائب مناسبات سرمایه‌داری و حاکمیت سرمایه‌داری است»؟ آیا تا زمانی که طلسم (Fetish) پول و کالا وجود داشته باشد و این پدیده در

یکی از پیامدهای جنبی روی کار آمدن حکومت مذهبی در ایران، مطرح شدن مجدد دیدگاه چپ نسبت به مذهب بوده است. تصور کلی که در باره برخورد مارکس نسبت به مذهب بر جای مانده، تصویری که با قدرت هر چه تمام‌تر توسط دستگاه‌های ارتباط جمعی و نظریه‌پردازان بورژوازی جهانی و ارتجاع حاکم شایع گردید و بخش قابل توجهی از چپ نیز سهم به سزایی در اشاعه‌ی آن داشت اینست که مارکس (و طبیعتاً طرفداران دیدگاه مارکس) دشمن خونین مذهب‌اند. اسلحه‌ی اصلی مورد استفاده جهت گسترش چنین توهمی نیز جمله‌ی معروف «مذاهب افیون (تریاک) توده‌هاست» بوده که از متن اصلی آن بیرون کشیده شده و توسط دشمنان دانای مارکس و دوستان نادانش برای اثبات این ادعا به کار رفته است.

دیدگاه مارکس البته نه تنها هیچ ربطی به این ادعاها ندارد بلکه به نوعی در برابر آن قرار دارد. در واقع یکی از جنبه‌های پر اهمیت مبارزه ایدئولوژیک چندین ساله مارکس علیه هگلیان جوان، جنبه ضد مذهبی دیدگاه آنها بود. مارکس برخلاف هگلیان جوان، به ویژه نظریه‌پرداز اصلی آنها برونو باوئر - به مذاهب نه به عنوان چیزی شوم و اهریمنی بلکه به صورت واکنش لازم انسان علیه ستم و سرکوب و رنج نگاه می‌کرد. این که آیا اعتقاد مذهبی توده‌های زیر ستم تا چه اندازه نیازهای عمیق و انسانی آنها را بر آورده می‌کند، مسئله‌ای است که توسط مارکس پی‌گیری نشد. بحث ما هم پیگیری این مسئله نخواهد بود. غرض از نوشته زیر نشان دادن این مطلب است که آیا مارکس یک ضد مذهبی از قماش برخی چپ‌های ما بوده است و آیا او براه انداختن یک جهاد ضد مذهبی را راه حل معضلات و مسائل دنیوی مردم می‌دیده است و یا به عکس در عقاید مذهبی توده‌های مردم جهانی مثبت برای مبارزه علیه ستمگران نیز می‌دیده است.

برای بررسی این مسئله بحث خود را از مقاله مشهور مارکس یعنی «ادای سهمی به نقد فلسفه حقوق هگل - مقدمه» آغاز می‌کنم. دلیل آغاز بحث با این مقاله اینست که اولاً در اینجا مارکس برای نخستین بار به طور سیستماتیک سفره خود را از هگلیان جوان جدا می‌کند و ثانیاً جمعه معروف «مذهب افیون (تریاک) توده‌هاست» در این مقاله آمده است. در

جهان امروز - علی‌رغم آخرین دست آوردهای علمی و تکنولوژیک - هر روز و با تصاعدی هندسی شدت پیدا می‌کند، می‌توان انتظار داشت که از خود بیگانگی بنیانی و علاج‌ناپذیر نظام سرمایه در ذهن انسان‌های گرفتار «این جامعه و این دولت» بشکل مذهب انعکاس پیدا نکند؟ آیا میلیاردها انسانی که در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین از آب آشامیدنی سالم، غذای حداقل و بهداشت و آموزش ابتدائی محروم‌اند و هر روزه روز بدلیلی تبعیت دولت‌هاشان از احکام «بانک جهانی»، «صندوق بین‌المللی پول» و «سازمان تجارت جهانی» از هستی ساقط می‌شوند، از مذهب آخرین دست آوردهای علمی - تکنولوژیک غرب برخوردارند و توان مطالعه و پی بردن به علل بدبختی و مرگ و میر اطفال خود را دارند و در نتیجه دیگر احتیاجی به توسل به مذهب برای تسکین آلام خود ندارند؟

بنظر من مسئله درست عکس این است. به این معنا که هم در غرب «پیشرفته»، از خود بیگانگی انسان بطور وحشتناکی تشدید یافته و در نتیجه شاهد تجدید حیات موج عظیم مذهبی دیگری هستیم و هم بدلیل سلطه‌ی ویرانگر سرمایه‌های جهانی و جهان گستر (Globalization) این سرمایه‌ها در دو دهه‌ی اخیر و نابودی اقتصادی بخش‌های وسیعی از جهان، فقر و گرسنگی و نابودی محیط زیست و انسان‌ها گسترش یافته و در نتیجه شاهد روی آوری وحشتناک توده‌های مردم به مذهب به عنوان «آلترناتیو سومی» در برابر نظام سرمایه و «سوسیالیسم» شکست خورده شوروی و اروپای شرقی هستیم.

تازمانی که چنین جامعه‌ای برقرار باشد و زندگی در آن هر روز جوهر انسان را از واقعیت خود و تحقق آن دورتر کند و در نتیجه از خود بیگانگی در جامعه تشدید یابد، نه تنها دست‌آوردهای علمی - تکنولوژیک نخواهد توانست عقاید مذهبی انسان‌ها را از میان برد بلکه درست بعکس، با تمرکز و تراکم هر چه بیشتر این علم و این تکنولوژی در دست شمار هر چه کوچکتری از انحصارات غول آسا، از خود بیگانگی انسان و گرایش او به مذهب، به الکل، به مواد مخدر، به خشونت و انواع دیگر وسائل «تسکین دهنده»ی درد و «افیون»‌های دیگر بیشتر می‌شود.

مارکس اگر ریشه مذهب را در از خودبیگانگی «دنیوی» می‌بیند، اما ویژگی دیگری نیز برای آن قائل است. به همین دلیل او پس از برشمردن ریشه‌های علمی و ماتریالیستی مذهب که اساساً بر گرفته از اشتراوس، برونو باوئر و فوئرباخ است، بلافاصله اضافه می‌کند: «رنج مذهبی، هم بیان رنج واقعی و هم اعتراض علیه رنج واقعی است. مذهب آه مخلوق ستم دیده، قلب جهانی بی‌قلب (سنگدل) و به همان گونه روح شرایطی بی‌روح است. مذهب افیون (تریاک) توده‌هاست» (همانجا - تأکیدها همه از خود مارکس است)

در این متن و زمینه است که می‌توان معنای «جمله معروف مارکس» را درک کرد و دید که آیا بیان این جمله، از مارکس یک ضد مذهب می‌سازد یا خیر. آیا در پاراگراف اخیر رنج ضد مذهبی دیده می‌شود؟ به نظر من مارکس در این بخش از نوشته‌ی خود نه تنها موضع ضد مذهبی ندارد بلکه

در مذهب نوعی اعتراض علیه وضع موجود نیز می‌بینید. او در اینجا آشکارا مذهب را «آه مخلوق ستم‌دیده» می‌بیند و در نتیجه منظور او از افیون یا تریاک نوعی تسکین درد و آلام یا توسل به نیروئی ناشناخته است.

نکته‌ی دیگری که فوئرباخ، پیش از مارکس به آن پی برده بود - و مارکس آن را در نوشته خود منعکس می‌کند - اینست که چون جوهر انسان - برخلاف دیدگاه نظریه پردازان بورژوا - طالب نیکی و نه بدی است، و این جوهر، در دنیای وارونه‌ی حاضر نمی‌تواند تحقق یابد، بنابراین انسان از طریق توسل به یک نیروی ناشناخته، آن را در ملکوت تحقق می‌بخشد، از آنجا که دولت و جامعه کنونی هر گونه توانائی را از او گرفته، انسان از طریق توسل به مذهب، در عالم تخیل و لاهوت احساس قدرت می‌کند. در ادامه مقاله می‌خوانیم:

«لغو مذهب به عنوان سعادت خیالی مردم، به معنای خواستار شدن سعادت واقعی آنان است. طلب دست برداشتن از توهم درباره شرایط موجود، همانا طلب دست برداشتن از شرایطی است که نیاز به توهم دارد؛ پس نقد مذهب، نطفه‌ی نقد جهان اشکبازی (دره اشکی) است که مذهب هاله‌ی مقدس آن است» (همانجا صفحه ۱۷۶)

مارکس با نوشتن جملات بالا جوابی دندان شکن به هگلیمان جوان چپ نما میدهد، چرا که مشابه برخی از چپ‌های روزگار ما، آنان نیز می‌خواستند با براه انداختن یک جهاد ضد مذهبی، اوضاع واقعی را که ریشه و بنیان چنین تخیلات مذهبی بود، تغییر دهند. مارکس، اما، به همین توضیح اکتفا نکرده و در دنباله مقاله مطلب را روشن‌تر می‌کند:

«همین‌که دنیای فراسوی حقیقت ناپدید شد، وظیفه‌ی تاریخ، تعیین حقیقت این جهان است. همین‌که نقاب از چهره‌ی شکل مقدس از خود بیگانگی انسان برداشته شد، وظیفه فوری فلسفه، فلسفه‌ای که در خدمت تاریخ است، بر ملا ساختن از خود بیگانگی در اشکال غیر مقدس آن است. بدین سان نقد ملکوت به نقد زمین، نقد مذهب به نقد حقوق، و نقد الهیات به نقد سیاست بدل می‌شود» (همانجا)

بنظر من همین جمله‌ی اخیر مارکس بی‌آنکه نیازی به توضیح داشته باشد، برای پاسخ دادن به «جهاد ضد مذهبی» این گروه از چپ‌ها کافی است.

مسئله اما به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند چرا که چنین بینشی با علم کردن مسئله جنایاتی که نهادهای مذهبی در طول تاریخ انجام داده‌اند، و با گل آلود کردن آب چنین وانمود می‌کنند که گوئی مخالفت با جهاد ضد مذهبی ایشان به معنای کنار آمدن با نهادهای مذهبی، امتیاز دادن به آنها و یا داشتن کوچکترین سر آشتی با آنهاست. بنابراین توضیح مطلبی بسیار پراهمیت در اینجا لازم است.

در مقاله‌ی «ادای سهمی به نقد فلسفه‌ی حقوق هگل - مقدمه»، آن‌چه مورد تحلیل مارکس است، باورهای مذهبی دیر پا، ریشه‌دار و گسترده توده‌های مردم است. در این زمینه او به کشفیات اشتراوس، باوئر و فوئرباخ در تبیین علمی ریشه‌های این عقاید ارج می‌نهند.



اما به همان گونه که دیدیم مارکس برخلاف متفکرین نامبرده با این عقاید مذهبی نه تنها سر جنگ ندارد بلکه آشکارا در آن جنبه‌ای اعتراض به وضع موجود را هم می‌بیند. ولی موقعی که به مذهب به عنوان یک نهاد می‌رسیم، آنگاه مارکس لحن سخن‌انش بکلی عوض می‌شود. ملاحظه کنید او درباره مسیحیت به عنوان یک نهاد (در مقاله «کمونیسم رایینیش بئوباختر» که در سپتامبر ۱۸۴۷ در روزنامه «دویچ بروسلر» چاپ شد) چه می‌نویسد:

«اصول اجتماعی مسیحیت، برده‌داریِ دوران کهن را توجیه کرد؛ سرواژ در قرون وسطی را تجلیل کرد و در صورت لزوم قادر خواهد بود از ستم و سرکوب پرولتاریا - گر چه با قیافه‌ای حزن انگیز - نیز دفاع کند» (مجموعه آثار - جلد ششم - صفحه ۲۳۱)

و می‌دانیم که نهادهای اصلی مسیحیت بی‌آنکه خم به ابرو بیاورند - چه رسد به آن که قیافه حزن‌انگیز بخود گیرند - ستم و سرکوب کارگران و زحمتکشان را توجیه کردند و با ارگان‌های سرکوب سرمایه‌داری - از جمله فاشیسم و نازیسم و سیا - همکاری مستقیم کرده و می‌کنند. او در همان جا ادامه می‌دهد:

«اصول اجتماعی مسیحیت همه‌ی اعمال پلید ستمگران علیه ستم‌دیدگان را یا مکافات عادلانه بخاطر گناه اولیه و دیگر گناهان، و یا آزمونی میداند که خداوند با خرد بی‌پایانش بر معصیت‌گر طالب بخشش مقدر کرده است».

«اصول مسیحیت، بُزلی، تحقیر خویش، اطاعت و تواضع و خلاصه تمام کیفیات افراد دون مایه را موعظه می‌کند، [در حالی‌که] پرولتاریا که اجازه نمی‌دهد با او چون عنصری دون مایه رفتار شود، به شجاعت، اعتماد به نفس، غرور و احساس استقلال خویش بیش از نان شب نیاز دارد»

«اصول مسیحیت آب زیرکاه و ریاکارانه است؛ [اصول] پرولتاریا [اما] انقلابی است» (همانجا)

این دو نوشته مارکس را با چنین لحن‌های متفاوتی چگونه می‌توان توجیه کرد؟ به نظر من توجیه آن همان است که پیشتر به آن اشاره شد. یعنی: در برخورد به مذهب از یک سو با عقاید مذهبی توده‌های مردم سرو کار داریم و از سوی دیگر با مذهب به عنوان یک نهاد - نهاد مسیحیت (پاپ و دستگاه سلطنت‌اش به علاوه دستگاه کلیسا در فرقه‌های مختلف مسیحیت)؛ نهاد اسلام (ولایت، خلافت و دستگاه عریض و طویل مجتهدین و مقابر متبرکه که با موقوفات بی‌پایان آن و غیره) و به همین ترتیب یهودیت و مذهب بودائی به عنوان یک نهاد، برخورد با این دو پدیده باید برخوردی کاملاً متفاوت و سنجیده باشد:

بقول پال سوئیژی: «بررسی تاریخ مذاهب نشان می‌دهد که همه‌ی آنها - جز مذاهب بسیار ابتدائی - دارای دو ویژگی مشترک‌اند: از سوئی یک ساختار نهادی و یک ایدئولوژی برای طبقات حاکم فراهم می‌کنند که با آن بتوانند حاکمیت خود را تحکیم بخشیده و تداوم دهند. از دیگر سو مذهب

آن چنان که توسط طبقات ستمدیده و استثمار شده تفسیر می‌شود، وسیله‌ای برای اعتراض و قیام می‌گردد (نمونه آن جنگ‌های دهقانی قرن ۱۶ در آلمان و فرقه‌های رادیکال شرکت کننده در جنگ داخلی انگلیس در قرن ۱۷)» (Monthly Review - July 1984 - P4)

در دوران مدرن - به ویژه در ۵۰ سال اخیر - جنبش عظیم امریکائیان افریقائی تبار (سیاه پوستان) در واقع بندرت جدا از کلیسا و شخصیت‌های مذهبی آنان بوده است. توضیح تاریخ «الهیات نجات بخش»، و نقش آن در مبارزات توده‌های زحمتکش امریکای لاتین - از جنوب مکزیک گرفته تا گواتمالا و برزیل - نیاز به فضائی بس گسترده‌تر دارد. تحقیر و بی‌اهمیت جلوه دادن این پدیده از سوی برخی از چپ‌ها، تنها و تنها می‌تواند نشان دهنده تفرعن روشنفکرانه و کوتاه بینانه آنها باشد.

گرنل وست متفکر افریقائی تبار مارکسیست و استاد الهیات و تاریخ مذاهب در دانشگاه هاروارد، پس از بررسی علمی دلائل تجدید حیات مذهبی و موج بزرگ روی آوری مردم به مذهب از اواخر دهه ۱۹۷۰ به این سو و انتقاد از احزاب استالینی گذشته در برخورد به این پدیده می‌نویسد:

«تجدید حیات مذهبی، خدمت عمده‌ای که به استراتژی چپ می‌تواند بکند اینست که از متفکرین مارکسیست و فعالین سیاسی بخواهد، فرهنگ توده‌های تحت ستم را جدی بگیرند» (همان‌جا - تأکید از خود اوست).

به قول او یکی از راه‌های این مسئله برداشتن از «علم زدگی» بیش از حد و «اروپا محوری» بیش از اندازه است. این سخن گرنل وست به نظر من هشدار بسیار بجاست به بسیاری از چپ‌ها.

بطور خلاصه: بر خورد به مذهب کاری ظریف‌تر و پر اهمیت‌تر از آنست که بتوان در رهنمودهای سیخکی و نابخردانه بعضی به اصطلاح چپ‌ها راه حلی برای آن پیدا کرد. قدر مسلم آن است که هم جهاد ضد مذهبی استالینی و احزاب تابع آن - از جمله حزب توده - لطماتی کاری به جنبش چپ و کارگری ایران زد و موجب انزوای نیروهای چپ گردید؛ هم برخورد غیر انسانی و سخیف مجاهدین «مارکسیست» شده به سازمان مجاهدین و مسئله مذهب بزرگترین خدمت را - چه در درون زندان و چه در بیرون - به جناح راست مذهبی و قدرت‌گیری بعدی خمینی کرد. نیروهای چپ ایران؛ با درس‌گیری از این تجربیات منفی گذشته از یک سو و با درس‌گیری از انقلابات قرن ۲۰، چه در چین و ویتنام و چه در جنبش‌های امریکای لاتین از سوی دیگر و نیز با جدا کردن باورهای مذهبی مردم، از نهاد مذهب و احتراز از در غلتیدن به توهین و تحقیر فرهنگ توده‌های مردم می‌توانند سیاستی سنجیده، علمی، و عملی در این راه اتخاذ کنند.

\* این نوشته بخشی از مطلبی است که متن کامل آن در شماره آینده‌ی نشریه نگاه به چاپ خواهد رسید.

که هدف آن تحکیم سلطه آمریکا است.

بنابراین با وجودی که جهان ما پس از فروریختن مرکز تجاری نیویورک و یکی از اضلاع پنتاگون، ممکن است از زاویه‌ای دگرگون شده باشد ولی از زاویه دیگر این هنوز همان دنیائی است که در آن صلح و عدالت جهانی مهم‌ترین و فراگیرترین خواست بشریت بوده و هست. در چنین شرایطی با شعار صلح و عدالت جهانی و با ایجاد فراگیرترین ائتلاف و نیروی پشتیبان باید در مقابل تجاوز تروریسم و جنگ طلبی بین‌المللی ایستاد.

صدای سوم، مدافعان صلح و عدالت جهانی، اکنون وظایف دو چندانی دارد. در درجه اول متناسب با تحولات اخیر باید شعار و اشکال جدیدی برای فعالیت پیدا کند و در درجه بعد به دنبال راه‌هایی باشد که فعالیت‌ها و مبارزات روتین را بتواند با اوضاع فعلی انطباق داده و از تحت الشعاع قرار گرفتن آنها پیشگیری کند. نباید گذاشت تحت تاثیر اوضاع کنونی مبارزه بین‌المللی علیه تبعیض نژادی، مبارزه علیه فقر و لغو بدهی‌های خارجی، مبارزه علیه جهانی شدن سرمایه و یا مبارزه برای حقوق بشر در سایه قرار گرفته و یا تعطیل شود.

عزیمت‌گاه ما این است که تروریسم و جنگ طلبی بین‌المللی هر دو نیروئی متعرض و ناقض حقوق بشراند. هر دو از طریق ایجاد ناامنی و بی‌ثباتی، روندهای مدنی و مبارزات صلح طلبانه و دمکراتیک را مختل می‌کنند. هر دو این نیروها عناصر مغل و میرا در حرکت عمومی جامعه بشری به سوی صلح و عدالت‌اند هر چند تاکتیک‌های دفاعی و ضرورتاً صلح‌آمیز به میدان بیایند حتی اگر روش‌های آن‌ها در شرایط کنونی انفعالی به نظر آید.

تروریسم و جنگ طلبی بین‌المللی هر دو مظهر تکیه مطلق بر ابزارهای نظامی و قدرت‌های فوق سازمان یافته هستند. روش آن‌ها به حاشیه راندن مردم و تشکل‌های مدنی و توده‌ای و قربانی کردن همه چیز و همه کس در مسیر تمرکز بیشتر قدرت است. در حالی که در جهان امروز اکثریت مردم خواست‌های خود را در تمرکز ستیزی و تمرکز زدائی جستجو می‌کنند و مهم‌ترین مطالبات جنبش‌های مدنی پراکندن همین تمرکزها را نشانه گرفته‌اند، مدافعان صلح و عدالت جهانی باید جنبش خود را متناسب با همین عنصر مهم آرایش دهند.

و بالاخره در شرایطی نظیر امروز دولت‌ها و اساساً دولت‌های بزرگ و به بازیگران انحصاری در صحنه‌های مهم بدل می‌شوند و در این کار از حمایت رسانه‌های بزرگ نیز برخوردارند. اینجاست که نقش تشکل‌های مدنی از نهادهای غیر دولتی گرفته تا اتحادیه‌های صنفی و کانون‌های فرهنگی و اجتماعی دو چندان می‌شود. در عین حال «صدای سوم» نه با غریب انفجار و نه با شیپور حمله نظامی، با هیچ‌یک از این‌ها نمی‌تواند صدای خود را به گوش مردم برساند. صدای سوم باید از تمام تجارب گذشته برای سازمان دادن فعالیت‌های رسانه‌ای مستقل استفاده کرده و به اشکال مناسب از پوشش رسانه‌های بزرگ برای انعکاس وسیع‌تر خود استفاده کند.

۲۰۰۱/۹/۱۸

## صدای سوم

### شهره مدائن

اگر در پی حوادث مرگبار روز سه شنبه در آمریکا شکی وجود داشت که ممکن است جهان ما چندان هم دگرگون نشود، دولت آمریکا مصمم است این شک را برای همه و همیشه برطرف کند. با شعار اولین جنگ در قرن بیست و یکم، رهبران آمریکا عزم آن کرده تا چهره جهان را تغییر دهند. و اگر این طرح کاملاً عملی نباشد رسانه‌های غرب از این به بعد جهان را در برابر چشمان ما چنان خواهند آراست گویا این تغییرات نه تنها ضروری که شدنی‌اند. گویا جهان ما راهی نیست جز گام نهادن در سراشیب جنگی که آمریکا اعلام‌گر آن، بازیگر اصلی آن و قاعدتاً باید برنده آن باشد.

این اعلام جنگ هر چند که بلند پروازانه و تبلیغاتی به نظر آید ولی شک نباید داشت که هیچگاه زنگ خطری با این شدت به بشریت در مورد آرزوی دیرینه‌اش یعنی صلح، هشدار نداده است. اگر وجدان صلح طلب و عدالت جوی بشریت امروز نتواند در مقابل غوغای نظامی گری آمریکا بانگ مخالف سر دهد، تردیدی نباید داشت که جهان ما با هر میزان از تغییر به نفع جنگ طلبان دگرگون خواهد شد.

تروریسم یا پیشبرد مقاصد گروهی از طریق قربانی کردن جان افراد بی‌گناه نمی‌تواند توجیه‌گر هیچ آرمان یا اعتقادی باشد و به همین ترتیب اعلام یک جنگ جهانی علیه تروریسم به نیابت از سوی تمامی بشریت نیز به هیچ وجه توجیه کننده دفاع از خود نیست. آنچه در رویارویی این دو عنصر معترض بیش از همه آسیب خواهد دید ترقی خواهی در هر شکل و در هر کجای جهان است. عواقب اعلام جنگ جهانی با تروریسم از سوی آمریکا را نباید صرفاً در چگونگی و یا مقیاس عملیات نظامی تلفات آن و یا موفقیت و عدم موفقیت آن از لحاظ استراتژی نظامی جستجو کرد. تاثیرات اصلی و عواقب بطنی آن ابتدا از مجاری روانی و تبلیغاتی گسترش می‌یابد و بعد مجموعه‌ای از تغییرات در عرصه اقتصاد بین‌المللی، جغرافیای سیاسی و جهت‌گیری‌های تحمیلی در فضای بین‌المللی را با خود به همراه خواهد آورد

## نگاهی به شرایط استثمار و استبداد در ایران

فرامرز دادور

ضرور برای «پیشرفت» اقتصادی اعتراف می‌کنند و سرنوشت آن را در قید ایجاد مناسبات و نهادهای پایه‌ای مدرن که با موازین سرمایه‌های جهانی همخوانی داشته باشد می‌دانند. آنها با آگاهی از این مسئله که برای رشد گردش اقتصاد، تمرکز بر روی فعالیت‌های تولیدی و جلوگیری از «فربه شدن بخش تجاری» و «رانت خوران» لازم است، «سر و سامان دادن به گردش اقتصاد» را در گرو «ایجاد یک مکانیسم مناسب و صحیح اطلاع رسانی» و استقرار روابط متکی بر «تصمیم گیری‌های شفاف» می‌دانند (سعید شیر کوند، اطلاعات بین‌المللی، ۲۳ آذر ۱۳۷۹، گرفته شده از روزنامه کار و کارگر).

اصلاح طلبان حکومتی با طرح این مسئله که تقویت جامعه مدرن در راستای استقرار حکومت قانون و آزادی حرکت برای موسسات اقتصادی، لازمه‌اش ایجاد اعتدال در عرصه سیاسی-اجتماعی (البته در چارچوب نظام حاکم) است، لبه انتقاد خود را متوجه جناح ارتجاعی‌تر و نهادهای حامی آن در نهادهایی مثل اتاق بازرگانی، بنیاد مستضعفان و جمعیت مؤتلفه اسلامی نموده و آلترناتیو نئولیبرال اقتصادی (سیاست درهای باز بر روی سرمایه‌های داخلی و خارجی) را که خود حامل روابط مدرن‌تر استثماری می‌باشد تجویز می‌کنند. به گفته دکتر خطیب کارشناس اقتصادی در دانشگاه آزاد اسلامی، اتاق بازرگانی و صنایع و معادن میباید نقش «پارلمان نمایندگان بخش خصوصی» را داشته، بعنوان یک نهاد نظرات صاحبان سرمایه خصوصی را در جامعه منعکس کند (اطلاعات بین‌المللی، ۲۲ آذر ۱۳۷۹، گرفته شده از ابرار). در چارچوب این تفکر نئولیبرال اقتصادی، الیاس نادران از دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران «بزرگترین درد اقتصاد» در ایران را انحصار اهرم‌های قدرت توسط «نهادهای بوروکراتیک» دانسته و بر آن است که «دولت نباید مدعی ایجاد رفاه و اشتغال برای مردم» و «نباید متولی فعالیت اقتصادی آنها باشد». وی در مقابل «نظام اقتصاد دولتی» موجود آلترناتیوهای «آزادسازی واردات»، «شفاف سازی» و ایجاد یک فضای اقتصادی «رقابتی» را پیشنهاد می‌کند (اطلاعات بین‌المللی، ۴ بهمن، گرفته شده از دوران امروز). در همین رابطه عیسی کلانتری وزیر اسبق

در ایران نیز مانند سایر نقاط جهان، مناسبات اجتماعی مسلط مناسبات سرمایه‌داری (کنترل و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و تصاحب ارزش کار اضافی از طرف صاحبان سرمایه) است، با این تفاوت که تمامی مظاهر مغرب آن با شدت بیشتری وجود دارند. رژیم جمهوری اسلامی با تحمیل موازین ارتجاعی و غیر بشری حتی از فعالیت‌های عرفی سرمایه‌داری که بر پایه‌ی برخی حقوق و آزادی‌های صوری است جلوگیری کرده است. با توجه به اینکه در چارچوب روابط سرمایه‌داری جهانی وجود امنیت قانونی به ویژه در عرصه حقوق مالکیتی و آزادی حرکت برای سرمایه و نیروی کار از ضرورت‌های اولیه برای گردش کالا و سرمایه می‌باشند، نبود آنها در ایران به عدم سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در صنایع تولیدی منجر شده است. به گفته معاون توسعه صنعتی شرکت‌های صنعتی ایران «۲۰۰۰ واحد صنعتی آماده تولید به علت نداشتن نقدینگی و وام معطل مانده‌اند (کار، ۹ آذر، ۱۳۷۹). تداوم سیاست تعدیل که استراتژی اصلی اقتصادی در دوره رفسنجانی و خاتمی را تشکیل می‌دهد با واگذار نمودن خیلی از واحدهای اقتصادی منجمله کارخانجات و معادن به وابستگان رژیم و رانت خوران در بخش خصوصی موجب محرومیت‌های بیشتری برای اکثریت مردم شده، و به سطح بیکاری، کم کاری و تقلیل در آمد شدت زیادی داده است. برای نمونه، بر طبق بررسی‌های غیر رسمی در ایران حدود ۷ میلیون نفر یعنی ۳۴ درصد از نیروی کار بیکار هستند (صمد کلانتری، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، شماره ۱۵۲-۱۵۳، ص ۲۱۴) و بر طبق گزارش سازمان کارزار جهانی علیه کار کودک در اینترنت «حدود ۴۱۰ هزار نفر از جمعیت سنی ۱۰ تا ۱۴ ساله» مشغول به کار هستند و خیلی از آنها در کارگاه‌های قالی‌بافی و بافندگی زندگی را به بردگی و بیکاری می‌گذرانند. (راه کارگر ۱۶۵، بهار ۱۳۷۹)

البته در مقایسه با جناح محافظه کارتر رژیم که از موضع حفظ منافع اقتصادی تجار بزرگ بازار و عمدتاً سرمایه‌های غیر مولد و سنتی یعنی پایگاه اصلی سیاسی خود، محیلانه پرچم دفاع از صنایع داخلی را علم نموده، اصلاح طلبان دولتی و صاحب نظران فکری آنها نگاهی واقع بینانه‌تر دارند. اینان به وجود موانع اقتصادی-اجتماعی و از جمله نبود شالوده‌ها و ضوابط قانونی

کشاورزی نیز اعتقاد دارد که «سیاست‌های دولت در حمایت از تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران همیشه در تضاد بوده و باعث کاهش رشد سرمایه‌داری در بخش کشاورزی» می‌شود. وی ایجاد «امنیت فیزیکی» برای سرمایه را یکی از راه‌حل‌ها می‌داند (اطلاعات بین‌المللی، ۵ بهمن ۱۳۷۹).

در این میان تعدادی از تحلیل‌گران ایرانی در خارج از کشور و حتی برخی در طیف اپوزیسیون لیبرال نیز از قافله عقب‌نمانده، «پیشرفت» جامعه را در گرو آزادسازی در هر دو حیطه اقتصاد و سیاست می‌دانند. فریدون خاوند اقتصاددان ایرانی مقیم فرانسه بر این نظر است که سیاست معروف به «تعدیل اقتصادی» یعنی «کم کردن دخالت دولت در زندگی اقتصادی، کاهش هزینه‌های دولت و رسیدن به تعادل بودجه، خصوصی سازی، واقعی شدن قیمت‌ها، تک نرخی شدن ارز، نوسازی بازرگانی خارجی...» برای پیشرفت اقتصاد ضروری است. به اعتقاد وی اتخاذ سیاست «اصلاحات ساختاری» در برخی از کشورهای جهان «نتایج درخشان» داشته است. (کیهان، چاپ لندن، ۲۲ دی ماه، ۱۳۷۹)

در مورد «انتخابات» ریاست جمهوری (خرداد ۱۳۸۰)، بنظر خاوند: «گرایش عمومی دولت خاتمی در راستای سیاست‌های معطوف به آزادسازی مورد پسند سازمان‌های مالی بین‌المللی است» و «بانک جهانی به خاتمی رأی می‌دهد» (کیهان، چاپ لندن، ۳ خرداد ۱۳۸۰)، این نوع تبلیغ سیاسی برای خاتمی و «اصلاح طلبان» حکومتی، از طرف گروه‌های دیگری از طیف‌های لیبرال - رفرمیست اپوزیسیون و از جمله نهضت آزادی ایران، جمهوری‌خواهان ملی ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران و رهبری غالب در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، نیز، انجام می‌گیرد. بنظر می‌رسد دیدگاه‌هایی که یک دگرگونی بنیادی در ساختار حکومت و استقرار دمکراسی رادیکال اعتقاد ندارند، به «واقعیت‌های» سیاسی کنونی در ایران، نیز، رضایت داده تغییرات آهسته و تدریجی در درون نظام را تنها راه برای پیشرفت در جامعه می‌دانند. اما برای اکثریت مردم که هر روز سیاست‌های سرکوب و تجاوز به حریم خصوصی خود را لمس می‌کنند و نیز برای فعالین و گروه‌های سیاسی که به آزادی واقعی، عدالت اقتصادی و آلترناتیو سوسیالیستی معتقد هستند ارزیابی از اوضاع جامعه ایران متفاوت است. آنها خواستار تحولات بنیادی در مناسبات سیاسی و نهایتاً اقتصادی - اجتماعی هستند.

در واقع آنچه را که اصلاح طلبان حکومتی و ایدئولوگ‌های آن در طیف‌های گسترده در درون و بیرون از رژیم و بخشی از اپوزیسیون لیبرال در داخل و خارج از کشور تبلیغ می‌کنند به چیزی غیر از استقرار نظام بورژوا - دمکراتیک ختم نمی‌شود که علیرغم پیش‌رفتگی آن از لحاظ ظهور فضای بازتر سیاسی و قانونمندتر کردن مناسبات حقوقی - اجتماعی، نهایتاً در زیر سلطه سرمایه‌های جهانی و داخلی و براساس مکانیسم خصوصی استخراج ارزش اضافی، حامل خصلت‌های استثمارگر، منتها به شیوه مدرن‌تر می‌باشد. در جوامع توسعه‌یافته‌ای که تنها دموکراسی سیاسی (و نه آزادی کار از سرمایه) تحقق یافته است نتایج چندان «درخشان نیست و استثمار

اقتصادی در ابعاد وسیع‌تری، همچنان ادامه دارد و مشکلاتی مانند فقر، بیکری و فساد دولتی بیداد می‌کنند. برای نمونه، در نیجریه، در دو سال اخیر، به موازات انجام یکسری رفرم‌های اجتماعی و توجه بیشتر به مسائل «حقوق بشر» که تحت ریاست جمهوری آلسگان آسانجو انجام می‌گیرند شرایط اقتصادی، حتی، از گذشته وخیمتر شده است. دولت لیبرال منش حاضر در نیجریه با تمکین نمودن به برنامه‌های بانک جهانی و از جمله پیشبرد سیاست‌های درهای باز اقتصادی و قطع سوبسیدهای دولتی به نیازمندان موجب محرومیت بیشتری در جامعه شده است (نیشن The Nation، ۱۱ ژوئن ۲۰۰۱) در آفریقای جنوبی نیز بعد از دگرگونی عظیم دمکراتیک و محو آپارتاید، هنوز بخاطر ادامه حکومت سرمایه و سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال از طرف دولت کنگره ملی آفریقا (ANC)، اکثریت مطلق مردم در فقر و محرومیت شدید زندگی می‌کنند. حکومت‌گران فعلی علیرغم اینکه رهبری جنبش دمکراتیک و ضد آپارتاید، (ولی غیر سوسیالیستی) را در گذشته داشتند، اینک با در دست داشتن اهرم‌های دولتی، سیاست‌های بورژوائی خود را بر اساس استراتژی «اصلاح» ساختاری و در چارچوب ضرورت‌های مناسبات سرمایه‌داری، طبق فرمول‌های تعیین‌گشته از طرف نهادهای سرمایه‌داری جهانی مثل صندوق بین‌المللی پول (IMF) و حول محور برنامه‌هایی از قبیل خصوصی سازی، آزادی تجارت، تقلیل مالیات بر درآمد و کاهش (و در بسیاری موارد حذف) کمک هزینه‌های دولتی به جلو می‌برند. در نتیجه، اینک بعد از گذشت تقریباً یک دهه از تغییر رادیکال سیاسی در جامعه «کمتر از ۱ درصد از زمین‌های کشاورزی آفریقای جنوبی در بین اقشار محروم تقسیم گشته است» و بدین خاطر اکثریت مردم و جریان‌های رادیکال و چپ مثل حزب کمونیست، کنگره اتحادیه کارگری و اغلب نهادهای مردمی در جامعه مدنی (نهادهای گروه‌های مترقی اجتماعی و از جمله جوانان، زنان و مذهبی‌ها) به مقابله با سیاست‌های ناعادلانه و غیر مردمی دولت بپا خواسته‌اند (مانتلی ریویو، Monthly Review ژانویه ۲۰۰۱، ص ۳۲ و ۳۹).

همچنین در برزیل که در دهه اخیر دولت لیبرال - دمکرات به ریاست جمهوری گُردسو (F.H. Cardoso) برخی اصلاحات اجتماعی را عملی نموده است، بخاطر وابسته ماندن اقتصاد کشور به مناسبات سرمایه‌داری جهانی معضلاتی از جمله فقر و فاصله طبقاتی شدت بیشتری پیدا کرده است. در مقابل، سازمان‌های چپ از قبیل حزب کارگران برزیل و نهادهای مردمی مثل اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های دانشجویی با طرح آلترناتیوهای رادیکال خود، به مبارزه با سیاست‌های نئولیبرال رژیم برخاسته‌اند. (نیشن، The Nation، مارس ۲۰۰۱، ص ۱۹-۲۲)

در ایران، با اینکه جناح‌های رژیم در مورد حفظ نظام و تداوم حکومت سرمایه استراتژی مشترکی با این حال، برای جنبش چپ توجه به اختلافات در میان سیاست‌گذاران رژیم بسیار مهم است. طبیعی است که تفکرات «خردگرا» و پراگماتیک در میان اصلاح طلبان حکومتی با در نظر گرفتن

واقعیتهای امروز سرمایه‌داری جهانی و سرنوشت خودکامگان حاکم در کشورهایی نظیر اندونزی و یوگسلاوی برنامه‌ریزی‌های متفاوت‌تری را نیز به نمایش می‌گذارد. از جمله اینکه طیف دوران‌دیش و اصلاح طلب رژیم آگاه هستند که ادامه حیات نظام جمهوری اسلامی بستگی زیادی به انجام رفرم‌های اجتماعی، اقتصاد و تا حدودی سیاسی دارد. بر این اساس آنها پروژه آزادی‌سازی خصوصی و ایجاد اعتدال در سایر حیطه‌های اجتماعی را ضروری می‌بینند. اما طیف محافظه کارتر و قشری‌تر رژیم در زیر چتر نهاد ولایت فقیه و شخص خامنه‌ای به شرایط جامعه با عینک دیگری می‌نگرد.

سردمداران این جناح با هراس از اینکه آزادتر شدن فضای سیاسی - فرهنگی منجر به ایجاد ترک در بدنه نظام شده، و به فروپاشی آن منجر می‌شود، در صدد حفظ جایگاه حکومتی خود به هر قیمتی هستند. بر این اساس آنها تلاش می‌کنند که پایگاه اصلی اقتصادی (تجار بزرگ بازار) و سیاسی (رده‌های بالای دستگاه‌های قضائی - اطلاعاتی و بخش‌هایی از اقشار سنتی) خود را راضی نگه داشته، قدرت اصلی را در دست داشته باشند. بدین خاطر طیف محافظه کار رژیم در چند سال اخیر با شدت بیشتری به سرکوب مطبوعات اصلاح طلب و منتقد پرداخته و با توسل جستن به سیاست‌های تعقیب «قانونی» و قتل‌های زنجیره‌ای موفق شده است که تعداد قابل ملاحظه‌ای از اصلاح طلبان حکومتی و روزنامه نگاران منتقد را از عرصه فعالیت سیاسی حذف کند. محافظه کاران رژیم با تخصیص میلیاردها تومان از بودجه کشور به نهادهای حامی خود، اهرم‌های دولت را در خدمت مقاصد مالی و سیاست‌های ارتجاعی‌تر خود بکار می‌برند. برای نمونه در بودجه پیشنهادی دولت برای سال ۱۳۸۰ سهم نهادهایی از قبیل شورای نگهبان، صدا و سیما، شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی و کمیته امام خمینی با درصدهای زیاد افزایش یافته‌اند (ایران تایمز، ۹ دیماه ۱۳۷۹).

یک از عوامل این جناح، علی فلاحیان، وزیر اطلاعات در دوران رفسنجانی و از مسئولین اصلی سرکوبگر رژیم که خود را برای ریاست جمهوری نیز نامزد کرده است در انتقاد از برنامه‌های اقتصادی دولت «اصلاح طلب» خاتمی بر آن است که حکومت به معنی «اقتدار» و «اعمال قدرت»، به جای این که «لبخند و گل» ارائه کند می‌باید مالیات‌ها را «کاهش» داده، نهایتاً برای سرمایه‌گذاری امنیت بوجود آورد. در این رابطه، روزنامه رسالت که نظرات جناح تندرو رژیم را تبلیغ می‌کند، در چهارچوب رقابت با جناح دیگر و همچنین در مخالفت با بقایای تجددگرایان بوروکراتیک از دوران رفسنجانی، در مصاحبه‌اش با علیرضا رخشنده‌رو، رئیس سابق دیوان محاسبات و در حال حاضر قائم مقام طرح و برنامه قوه قضائیه، از زبان وی می‌نویسد که: «سیستم اداری» کشور به پاکسازی و اصلاحات احتیاج دارد. بر اساس گفته وی خیلی از این تکنوکراتها با استفاده از جایگاه مدیریت دولتی کالاهای بسیاری را که «قاچاق» هستند «تحت عنوان کالاهای متروکه» وارد کشور می‌کنند. بسیار از این مسئولان و شرکای آنها در بخش خصوصی با توسل به «مجوزهای وارداتی» و واردات

کالاهای گوناگون و از جمله «اتوموبیل آپل» موفق به تحصیل میلیاردها تومان ثروت شده‌اند (کیهان، چاپ لندن، ۳ خرداد ۱۳۸۰).

در واقع وجود این نوع رقابت‌های سیاسی و برنامه‌ای در امور اقتصادی - اجتماعی، پژواکی است از اختلاف بین نگرش‌های نئولیبرالی (عمدتاً در بین جناح «اصلاح طلب») و مرکانتیلیستی (غالب در طیف محافظه کارتر) که با در نظرگیری مجموعه‌ای از منافع مالی و جایگاه قدرت، در میان حکومتگران جمهوری اسلامی تجلی پیدا می‌کند. جناح قشری‌تر با اینکه تداوم حیات سیاسی - اجتماعی خود را در قید ادامه مناسب سرمایه‌داری مدرن دانسته، وجود یک «دولت کوچکتر» و «اصلاح حجم قوانین و مقررات» را برای «ساماندهی اقتصادی» در جامعه ضروری میدانند، اما فرق بین این طیف و جناح معتدل‌تر این است که در حالی که محافظه کاران همچون گذشته شیوه‌های آمرانه‌تر را برای ایجاد «امنیت» در تولید و فعالیت‌های اقتصادی تجویز نموده، هم‌چنان بر طبل خودکامگی و تامگرایی سیاسی می‌کوبند (همان)، در مقابل، اعتدال‌گرایان، هوشیارانه‌تر، ادامه حیات نظام حاکم را در گرو اصلاح ساختار اقتصادی و ایجاد موازینی توأم با «مردم‌سالاری دینی» می‌دانند (خاتمی، اطلاعات بین‌الملل، ۶ خرداد ۱۳۸۰).

اما در مجموع هر دو جناح اصلی در رژیم با اعتقاد به حفظ نظام، قانون اساسی آن و موقعیت حکومتی خود مخالف ظهور طیف‌های آگاه، لائیک و مردمی در عرصه سیاسی جامعه هستند. علاوه بر تام‌گرایان حکومتی که هم‌چنان خواهان حفظ بنیان نظری و ساختاری نظام فعلی هستند، میانه روها و اعتدالیون نیز هیچ خیالی برای یک دگرگونی واقعی دموکراتیک یعنی جداسازی دین از دولت و استقرار آزادی‌های سیاسی برای دگراندیشان و اپوزیسیون ندارند. از نظر خامنه‌ای پیشرفت در جامعه تنها در چهارچوب احکام اسلامی انجام‌پذیر است.

رفسنجانی، یکی از طراحان اصلی این رژیم معتقد است که «دشمنان انقلاب در تلاش‌اند... روحانیت را بدنام کنند، محور حرکت دین و نظام به معنای حکومت اسلامی را تضعیف کنند» و با این هدف با حربه‌هایی مانند «افکار لیبرالی و به اصطلاح دموکراسی وارد شده‌اند» (اطلاعات بین‌المللی، ۴ بهمن ۱۳۷۹). خاتمی، این اشاعه دهند «دموکراسی اسلامی» نیز بر آن است که «تنها شکل آزادی همان چیزی نیست که غرب منادی آن است» (همان). و هر نظر گاهی که «تغییر در قانون اساسی» را تبلیغ کند به ملت ایران «خیانت‌کار» است (ایران تایمز، ۹ دی‌ماه ۱۳۷۹). و البته تمامی این اتفاق‌نظرها و در عین حال رقابت‌های سلیقه‌ای و جناحی در حکومت، موقعی انجام می‌گیرند که مردم ایران از حقوق اولیه خود یعنی آزادی سیاسی و حق شرکت در امور سیاسی - اجتماعی برخوردار نیستند. اپوزیسیون حق فعالیت علنی نداشته، انجمن‌ها و سازمان‌های مخالف و مطبوعات انتقادی همواره سرکوب می‌شوند و جمعیت کارگری و حقوق بگیر جامعه از حق تشکیل اتحادیه و انجمن مستقل خود محروم بوده و در برابر نیروهای سرمایه و نهادهای سرکوبگر دولت بی‌دفاع هستند.

ژوئن ۲۰۰۱

# امیر حسین آریان پور، استاد روشنگری و پژوهش گرنیک اندیشی، درگذشت

## منصور خاکسار

پیش از آن که از دوستانی چند خبر را بشنوم، در روزنامه‌ای محلی خواندم که دکتر امیر حسین آریان پور، در گذشته است. خطوطی کوتاه و ناپیگیر ارزش‌های او که تنها از درگذشت او در بامداد دوشنبه هشتم مرداد ماه سال جاری خبر می‌داد. روز دیگر از دوست سفر کرده‌ای از ایران، شنیدم که او سال‌ها با بیماری - پارکینسون - دست به گریبان بوده است. نپرسیدم این بیماری چیست. به همانگونه که از نام بیماری گلشیری و یا شاملو و یا و... نیز نپرسیدم. چرا که پایانه آن بیماری‌ها را دیده بودم و ریشه‌های پنهانشان نیز بیش از آن می‌گفت که نیاز به پرسیدن داشته باشند. با این شناخت که عامل اختناق حتی از انتقال خبر بیماری صاحبان اندیشه و هنر نیز بیم دارد، مباد که جامعه دوستدار این دو ارزش، سرانگشت او را در این میانه ببیند و مهم‌تر، مردم برای درمان آن بیماری‌ها امکانی بیابند.

دکتر امیر حسین آریان پور را نسل معترض به سلطه‌ی ۲۸ مرداد ۳۲ به خوبی می‌شناسد.

شعر و ادب معاصر ایران - با تکیه بر زبانی برآمده از سرکوب، در نمایش آن خودسری و تاریخی که از آن فرمان می‌برد، نمایندگان گونه‌گون و برجسته‌ای آفرید. اما در محیط دانشگاه‌ها که زبانی علمی درخواست می‌کرد، پرداختن به وظایف روشنگرانه و ارائه آثاری که وجدان‌های تازه را برانگیزاند، نیاز به آگاهی و اندیشه ورزانی آزاده داشت. اندک کسانی را که می‌توان از آن دوره نام برد که بی‌پروای دشواری‌ها، تن به چالش نقادانه سپردند. آریان پور یکی از آن انگشت شمار شخصیت‌های سرمشق بود. استاد فروتنی که یک تازی مک کارتیسم را پشت سرگذاشته بود و با آشنائی به زبان و فرهنگ غرب و احاطه بر علوم اجتماعی و فلسفه و نیز ادب فارسی، حوزه درسی و گفتمان انتقادی خود را برای نسل تشنه نقد و شناخت، از اعتبار و

جذبه‌ای خاص آراسته بود. آریان پور که خود از نسل محصول شکست، شمرده می‌شد و عطش شدید جوانان دانشجوی را برای شناختن ریشه‌های شکست، درمی‌یافت، از همه‌ی علائق و توانائی حرفه‌ای خود در برانگیختن کنجکاوای علمی و ارتقاء شناخت اجتماعی آنان استفاده کرد.

تکیه مدام او بر درست اندیشی به ویژه در جامعه‌ای چون ایران با ساخت عاطفی هیجانی و برآمده از بینش کهن و اسطوره‌ای که جهان و سرنوشت انسان را در سلسله مراتب ارزش‌های عموماً مقدس و دگرگون ناپذیر می‌شناساند و نیز کوشش او برای فرا رویاندن شناختی بر گرفته از دانش جدید، جایگاهی پایدار به او بخشید.

کتاب «در آستانه‌ی رستاخیز» او که رساله‌ی روزگار جوانی اوست، پیش از آن که از برانگیختگی و «هم آموزی» دانشجویی پژوهنده سخن بگوید، از نوآوری روش شناختی او گزارش می‌دهد.

پژوهنده‌ای که بعدها در فلسفه، تاریخ و تحلیل‌های جامعه شناختی و جامعه شناسی هنری به چشم اندازه‌های تجربی عمیق‌تری رسید. و تالیفات گران بهائی چون «زمینه جامعه شناسی»، «جامعه شناسی هنر»، «آیین پژوهش»، «سیر فلسفه در ایران» (ترجمه) به وجود آورد. او به شناخت و نگرش آزاد پژوهنده ارزش می‌گذاشت و از الگوهای القائی و حکمی دوری می‌جست. زیرا «شناخت» را «تصویب‌برداری دقیق از واقعیت‌ها» می‌دانست و به تجربه دریافته بود «هر چه نظام فکری یک محقق واقع‌گرایانه‌تر باشد، کمتر باعث انحراف علمی او خواهد شد و هر چه کار محقق تجربی‌تر باشد، بیشتر می‌تواند مداخله و مزاحمت نظام فکری خود را بشناسد و آن را خنثی و یا محدود کند» (برگرفته از آدینه‌ی شهریور ۷۲ ویژه گفتگو)

آریان پور در دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی تهران در سه دهه‌ی

### آدرس ها و شماره تلفن های سازمان

آدرس روابط عمومی سازمان:

BP195  
75563 PARIS-Cedex 12  
FRANCE

فاکس روابط عمومی سازمان

(33-1)43455804

تلفن عینی برای تماس از خارج کشور

(49-40)6777819

برای آبانمان نشریه راه کارگر و سایر انتشارات سازمان، با آدرس های زیر مکاتبه کنید.

در اروپا

RAHE KARGAR  
Postach103707  
50477 Kohn  
Germany

آدرس بانکی:

HAZAREH ev  
19042035  
3705019  
StadtsparkasseKohn  
Germany

نام

شماره حساب

کد بانک

نام بانک

در آمریکا و کانادا:

RAHE KARGAR  
P.O.BOX 3172  
B.C V6G 3X6 CANADA

آدرس بانکی:

Name: A.K, M.N  
Account No: 12-72837  
Branch: 6810  
Bank: Vancouver, B.C  
CANADA

آدرس الکترونیک سازمان:

ORWI-INF.@RAHEKARGAR.ORG  
HTTP://WWW.RAHEKARGAR.ORG

### رادیو برابری

تریبونی است برای شکستن دیوار سانسور و اختناق و انعکاس صدای همه کسانی که در ایران برای آزادی و برابری مبارزه می کنند. برنامه های «رادیو برابری» هر روز ساعت نه و نیم شب به وقت تهران برابر با هفت بعد از ظهر به وقت اروپای غربی بر روی فرکانس ۷۴۸۰ ردف ۴۱ متر پخش می شود. برنامه های «رادیو برابری» هم زمان از طریق اینترنت در همه نقاط جهان قابل دریافت است.

www.barabari.com

آدرس سایت برابری در اینترنت:

حساس تاریخی، بر پایه این نگرش، تدریس کرد. او بارها از کلاس خود به کلاس های دیگر رانده شد و وادار به تدریس دروسی متفاوت گردید. و یا از نشر درس نامه هایش در کلاس ها باز ماند. درس نامه هائی که برای جبران بی محتوایی کتب درسی نظام، خود تدوین کرده بود. اما در تمامی این دوران فشار - به رغم مراقبت چشم و گوش های گماشتگان دستگاه حاکم - پیوند او با دانشجویان و دوستانان فرهنگ گفتمان جدلی قطع نشد.

فره یختگی او زبان زد دانشجویان بود و به او حرمت سزاواری می بخشید. دانش و حرمتی که کلاس های او را حتی از دانشجویان دانشکده های دیگر نیز می انباشت. آریان پور در پژوهش جامعه شناختی خود با رجوع به کلی ترین مشخصات اجتماعی که بیشتر به جامعه صنعتی سرمایه داری مدرن در پایان سده نوزدهم و دهه های آغازین سده بیستم توجه داشت، از دیدگاه اندیشمندی چون «دیوئی» «آگبرن» «نیمکوف» و یا «ژان پل سارتر» و «برتراند راسل» فراوان استفاده کرد. با این هدف که در دگرگون کردن آدمی و روابط جایگزین، دیدگاه خود را دقیق تر کند و زندگی آیندگان را در پرتو واقعیات اساسی تر و عاطفی تر، انسانی تر جلوه دهد.

باور آریان پور به جهش فرهنگی انسان معاصر و طبیعت اجتماعی مستعد رشد او که می باید از حاشیه های تاریخ سرانجام به متن کشیده شود، از او پژوهشگری نیک اندیش با افقی آرمانی ساخت. پژوهشگری که با درک مناطق ممنوعه ای این جهش کوشید درهای مخفی و قابل عبور آن را بیابد.

آریان پور خود را در پژوهشی چند لایه گستراند که اگر یک سویش را جامعه شناسی و بازمینی فلسفی جهان و در نتیجه شناخت شناسی انسانی می آراست، سوی دیگرش را سنجه های هنری، واژه شناسی و نقد ادبی برمی تاباند.

علاقه ای او را به ترجمه ای نمایشنامه «دشمن مردم» اثر ایبسن که به کوشش «انجمن تأثر ایران» در حادث ترین شرایط سیاسی ایران، نیز اجرا شد، می توان در این لایه ها سنجید.

آریان پور پس از انقلاب، عرصه ای برای حضور خود نیافت و در گفتگوهای پیش آمده، جز اشاره به پژوهش هائی که در خلوت خانه اش درگیر آن است جلوه ای از چالش گذشته، نشان نداد. خفقان سنتی تنگنای بیش از توان او بر او تحمیل کرده بود. نمونه بارزش برخورد با بیانیه ۱۳۴ نویسنده بود.

زندگی فرهنگی دکتر امیرحسین آریان پور - استاد بزرگی که اکنون آثارش در اختیار ماست - خود پژوهش در خوری درخواست می کند. به ویژه چالش روشنگرانه اش با جهان و اعتقاد به انسانی که تا به گونه ای زیبایی آن را نیافریند، هرگز از بازاندیشی ها باز نخواهد ماند.

یاد او گرامی باد

